



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



آر علی مرتضیٰ

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دفاع از

تشخیص

و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات	۲۵
مشخصات کتاب	۲۵
مقدمه ناشر	۲۵
پیشگفتار	۲۵
پیدایش تشیع	۲۶
پیدایش تشیع	۲۶
سخنی با مخالفین	۲۶
تشیع در لغت	۲۷
تشیع در اصطلاح	۲۷
پیدایش تشیع	۲۷
پیدایش تشیع	۲۷
۱ - ظهور تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه و اله	۲۷
۲ - ظهور تشیع در سقیفه	۲۷
۳ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان	۲۸
۴ - ظهور تشیع پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام	۲۸
۵ - تأثیر تشیع از افکار فارسیان	۲۸
۶ - تشیع متأثر از افکار ابن سبا	۲۸
عوامل ظهور تشیع	۲۸
عوامل ظهور تشیع	۲۸
عامل اول: ایات امامت و ولایت امام علی علیه السلام	۲۸
عامل اول: ایات امامت و ولایت امام علی علیه السلام	۲۹
۱ - ایه ولایت	۲۹

۲۹	۲ - ایه تبلیغ
۲۹	۳ - ایه اکمال
۳۰	عامل دوم: آیات امامت اهل بیت علیهم السلام
۳۰	عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۳۰	عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۳۰	۱ - ایه تطهیر
۳۱	۲ - ایه هدایت
۳۱	عامل چهارم: آیات فضایل
۳۱	عامل چهارم: آیات فضایل
۳۱	۱ - سوره دهر
۳۱	۲ - ایه شراء
۳۲	۳ - ایه مباهله
۳۲	۴ - ایه مودت
۳۳	عامل پنجم: روایات امامت و ولایت
۳۳	عامل پنجم: روایات امامت و ولایت
۳۳	۱ - حدیث غدیر
۳۳	۲ - حدیث دوازده خلیفه
۳۳	۳ - حدیث ولایت
۳۳	۴ - حدیث وصایت
۳۴	۵ - حدیث منزلت
۳۴	۶ - حدیث خلافت
۳۴	عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۳۴	عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام
۳۴	۱ - حدیث ثقلین

۲ - حدیث «انا مدینه العلم»	۳۴
۳ - حدیث سفینه	۳۴
۴ - حدیث امان	۳۴
۵ - حدیث «علی مع الحق»	۳۵
عامل هفتم: روایات فضایل	۳۵
عامل هفتم: روایات فضایل	۳۵
۱ - حدیث نور	۳۵
۲ - حدیث «احب الخلق»	۳۵
۳ - امام علی علیه السلام میزان ایمان و نفاق	۳۶
۴ - امام علی علیه السلام برادر معنوی پیامبر صلی الله علیه و اله	۳۶
۵ - امام علی علیه السلام و باز بودن درب خانه او به مسجد	۳۶
۶ - امام علی علیه السلام و رد شمس	۳۶
۷ - امام علی علیه السلام و ابلاغ سوره براءت	۳۶
۸ - امام علی علیه السلام مولود کعبه	۳۷
۹ - امام علی علیه السلام و گرفتن لواء	۳۷
۱۰ - امام علی علیه السلام اولین مسلمان و مؤمن	۳۷
۱۱ - امام علی علیه السلام اولین نمازگزار با پیامبر صلی الله علیه و اله	۳۷
عامل هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه	۳۷
مفهوم شیعه در لغت	۳۸
مفهوم شیعه در اصطلاح	۳۸
پیامبر و دعوت به تشیع	۳۹
روایات هم‌مضمون	۴۰
مفاد احادیث	۴۱
راویان احادیث از علمای اهل سنت	۴۱

۴۱	تصحیح احادیث
۴۱	تصحیح احادیث
۴۱	۱ - سندی
۴۲	۲ - مضمونی
۴۲	ارتباط ایه با امامت
۴۲	بررسی شبهات
۴۲	بررسی شبهات
۴۲	۱ - برتری امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله!!
۴۳	پاسخ
۴۳	۲ - شیعه یعنی محب!!
۴۳	پاسخ
۴۴	۳ - عدم اطلاق لفظ شیعه بر فرقه امامیه!!
۴۴	پاسخ
۴۴	۴ - اطلاق شیعه بر هر گروه و حزب!!
۴۴	پاسخ
۴۵	۵ - دعوت اسلام به اجتماع نه تفرقه!!
۴۵	پاسخ
۴۶	۶ - اثبات تشیع با روایات جعلی!!
۴۷	پاسخ
۴۷	۷ - هرگز صحابه عقیده شیعه را نداشتند!!
۴۷	پاسخ
۴۸	۸ - تغییر در تشیع!!
۴۸	پاسخ
۴۹	۹ - تبری حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه!!

۴۹	پاسخ
۵۰	۱۰ - خروج از روش اسلام!!
۵۰	پاسخ
۵۱	۱۱ - تمسک به تعریف شیخ مفید رحمه الله!!
۵۱	پاسخ
۵۲	۱۲ - اشکالی بر تعریف شیخ مفید رحمه الله!!
۵۲	پاسخ
۵۳	تاریخ تشیع
۵۳	تاریخ تشیع
۵۳	تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه واله
۵۴	برنامه تشیع در زمان رسول خدا صلی الله علیه واله
۵۴	برنامه تشیع در زمان رسول خدا صلی الله علیه واله
۵۵	۱ - بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم
۵۵	۲ - سرودن شعر در دفاع از ولایت
۵۵	۳ - کار عملی در تثبیت ولایت
۵۶	تشیع هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه واله
۵۶	تشیع در ایام خلافت ابوبکر
۵۶	تشیع در ایام خلافت ابوبکر
۵۶	۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت
۵۷	۲ - تحضن شیعیان در خانه فاطمه زهرا علیها السلام
۵۷	۳ - موضع گیری ها در دفاع از ولایت
۵۸	۴ - سکوت معنادار
۵۹	۵ - مخالفت عملی
۵۹	۶ - مبارزه منفی

۶۰	تشیع در ایام خلافت عمر بن خطاب
۶۰	تشیع در ایام خلافت عثمان
۶۱	تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام
۶۱	تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام
۶۲	الف) جنگ جمل
۶۲	ب) جنگ صفین
۶۳	پیشگامان تشیع از صحابه
۶۳	شرح حال برخی از پیشگامان تشیع
۶۳	۱ - سلمان فارسی
۶۴	۲ - ابوذر غفاری
۶۴	۳ - مقداد بن عمرو
۶۴	۴ - عمار بن یاسر
۶۴	۵ - خذیمه بن ثابت
۶۵	۶ - براء بن عازب
۶۵	۷ - ابوالهیثم بن تیهان
۶۵	۸ - خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس
۶۵	۹ - ابویوب انصاری
۶۶	۱۰ - حذیفه بن یمان
۶۶	۱۱ - عثمان بن حنیف
۶۶	۱۲ - سهل بن حنیف
۶۶	۱۳ - ابوالطفیل عامر بن وائله
۶۷	جنايات معاویه بر شیعه در اواخر حکومت امام علی علیه السلام
۶۷	تشیع در عصر امام حسن علیه السلام
۶۸	تشیع در عصر امام حسین علیه السلام

تبرئه شیعه از دخالت در شهادت امام حسین علیه السلام	۶۹
ابعاد تشیع	۶۹
ابعاد تشیع	۶۹
۱ - تشیع سیاسی	۶۹
۲ - تشیع عقیدتی	۶۹
۳ - تشیع حتی	۷۰
۴ - تشیع دینی	۷۰
شیعه واقعی کیست؟	۷۰
نوع تشیع کوفیان	۷۱
تبعید بسیاری از شیعیان عقیدتی	۷۲
ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام	۷۲
شهیدان نامه‌رسان	۷۶
شهیدان نامه‌رسان	۷۶
۱ - عبدالله بن یقطر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام	۷۶
۲ - قیس بن مسهر صیداوی	۷۶
پیشگامان شهادت	۷۶
پیشگامان شهادت	۷۶
۱ - عماره بن صلخب آزدی	۷۶
۲ - عبدالاعلی بن یزید کلبی	۷۷
وجود خوارج در کوفه	۷۷
وجود شامیان در لشکر عمر بن سعد	۷۷
تشیع در عصر امام سجاد علیه السلام	۷۸
تشیع در عصر «امام محمد باقر علیه السلام»	۷۹
تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»	۸۰

۸۰	تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»
۸۰	از منصور تا هارون
۸۱	تشیع در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام»
۸۲	تشیع در عصر «امام رضا علیه السلام»
۸۲	تشیع در عصر «امام رضا علیه السلام»
۸۲	از امین تا واثق (۱۹۳ - ۲۳۲ ه ق)
۸۳	تشیع در عصر «امام جواد علیه السلام»
۸۴	تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام»
۸۴	تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام»
۸۴	عصر متوکل و پس از آن
۸۵	تشیع در عصر «امام حسن عسکری علیه السلام»
۸۵	تشیع در عصر «امام مهدی (عج)»
۸۶	عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان
۸۷	حمدانیان و مذاهب شیعه
۸۸	تشیع در عهد سلجوقیان
۸۸	تشیع در عصر حکومت مغول
۸۹	تشیع در عصر صفویان و عثمانیان
۹۰	نقد فرضیه‌های خیالی
۹۰	نقد فرضیه‌های خیالی
۹۰	۱ - ظهور تشیع در سقیفه
۹۱	۲ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان
۹۱	۳ - تشیع هنگام جنگ جمل
۹۱	۴ - تشیع، در واقعه صفین
۹۲	۵ - ظهور تشیع بعد از مقتل امام حسین علیه السلام

نسبت تشیع به ایرانیان	۹۲
نسبت تشیع به ایرانیان	۹۲
صاحبان این نظریه	۹۲
صاحبان این نظریه	۹۲
۱ - مستشرق دوزی	۹۲
۲ - مستشرق فان فلوتن	۹۳
۳ - مستشرق براون	۹۳
۴ - احمد امین مصری	۹۳
۵ - احمد عطیة الله	۹۳
پاسخ	۹۳
عوامل تشیع ایرانیان نزد مستشرقین	۹۵
سخنان مستشرقین	۹۵
۱ - مستشرق فلهاوزن	۹۵
۲ - مستشرق جولد تسهیر	۹۵
۳ - مستشرق ادم متر	۹۵
۴ - مستشرق کیب	۹۶
۵ - شیخ محمد ابوزهره	۹۶
۶ - دکتر علی حسین خربوطلی	۹۶
عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه	۹۶
عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه	۹۶
۱ - ارتباط سببی با ایرانیان	۹۶
پاسخ	۹۶
۲ - تناسب آراء بین شیعه و ایرانیان	۹۷
پاسخ	۹۷

۹۷	گسترش تشیع در ایران
۹۷	عبدالله بن سبا
۹۷	عبدالله بن سبا
۹۸	چکیده‌ای از قصه خرافی عبدالله بن سبا
۹۸	تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا
۹۸	تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا
۹۹	اختلاف در شخصیت ابن سبا
۹۹	اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا
۹۹	اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا
۹۹	الف) مؤیدین
۹۹	ب) تشکیک‌کنندگان
۱۰۳	ج) منکرین
۱۰۴	انصاف درباره عبدالله بن سبا
۱۰۵	نقد نظریه مؤیدین
۱۰۵	۱ - ضعف سند
۱۰۵	منابع روایت سیف
۱۰۵	اشاره
۱۰۵	۱ - طریق طبری
۱۰۵	۲ - طریق ابن عساکر
۱۰۵	۳ - طریق ذهبی
۱۰۶	۴ - طریق ابن ابی بکر
۱۰۶	تحلیل سند
۱۰۷	تالیفات سیف
۱۰۷	بررسی دو کتاب سیف بن عمر

۱۰۸	نقد کلی روایات سیف بن عمر
۱۱۱	سبب انتشار احادیث سیف در کتب مستشرقین
۱۱۱	ادامه منابع روایت سیف
۱۱۱	۵ - عطیه
۱۱۱	۶ - یزید فقعسی
۱۱۲	روایت سیف بن عمر
۱۱۲	عدم نقل معاصرین و متقدمین بر سیف
۱۱۲	کلامی از علامه امینی رحمه الله
۱۱۳	روایات از غیر سیف بن عمر
۱۱۳	روایات از غیر سیف بن عمر
۱۱۳	روایت اول
۱۱۳	روایت دوم
۱۱۳	روایت سوم
۱۱۴	روایت چهارم
۱۱۴	روایت پنجم
۱۱۴	اهانت در حق صحابه!!
۱۱۵	تناقض بین اراء
۱۱۵	روش سیاسی عثمان
۱۱۷	سخنی از علامه امینی
۱۱۸	تشیع، روح اسلام اصیل
۱۱۸	تشیع، روح اسلام اصیل
۱۱۹	نقد کلامی از سعدین عبدالله اشعری
۱۱۹	پاسخ
۱۲۱	انگیزه‌ها در نسبت حوادث به ابن سبا

- ۱۲۱ آیا عبدالله بن سبا همان عمار است؟
- ۱۲۱ آیا عبدالله بن سبا همان عمار است؟
- ۱۲۲ پاسخ
- ۱۲۲ آیا ابن سبا همان عبدالله بن وهب است؟
- ۱۲۳ نسب عبدالله بن سبا
- ۱۲۳ ابن سوداء کیست؟
- ۱۲۴ سپایه چه گروهی هستند؟
- ۱۲۴ عبدالله بن سبا در مصادر شیعی
- ۱۲۵ کلامی از ابن حجر
- ۱۲۶ بررسی موضوع سوزاندن ابن سبا
- ۱۲۷ مراحل تشیع مراحل تشیع
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۷ ۱ - تشیع روحی
- ۱۲۷ ۲ - تشیع سیاسی
- ۱۲۷ ۳ - تشیع صنفی
- ۱۲۷ پاسخ
- ۱۲۸ تشیع و اعتزال
- ۱۲۸ اقسام تشیع اقسام تشیع
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ الف) تشیع به مفهوم «عام»
- ۱۲۹ ب) تشیع؛ دوستی اهل بیت‌علیهم السلام
- ۱۲۹ ج) تشیع اعتقادی
- ۱۲۹ ائمه و «تشیع اعتقادی»
- ۱۳۱ عوامل نفوذ و گسترش «تشیع»

عوامل نفوذ و گسترش «تشیع»	۱۳۱
الف) محبوبیت علویان در بین مردم	۱۳۱
محبوبیت علویان در بین مردم	۱۳۱
عوامل محبوبیت علویان	۱۳۱
ب) زهد شیعیان، عامل نفوذ تشیع	۱۳۱
ج) بسط تشیع و مظلومیت علویان	۱۳۲
د) نگرش «ضد ظلم»	۱۳۳
عوامل استبصار	۱۳۳
عوامل استبصار	۱۳۳
۱ - آشنایی با عظمت اهل بیت‌علیهم السلام	۱۳۴
آشنایی با عظمت اهل بیت‌علیهم السلام	۱۳۴
اهل بیت‌علیهم السلام از دیدگاه امام علی علیه السلام	۱۳۴
شواهد	۱۳۵
تاثیرپذیری از حضرت زهرا علیها السلام	۱۳۶
۲ - مظلومیت اهل بیت‌علیهم السلام	۱۳۷
مظلومیت اهل بیت‌علیهم السلام	۱۳۷
تاثیر پذیری از امام حسین علیه السلام	۱۳۷
۳ - آشنایی با واقعیت‌های عامه	۱۴۱
۴ - ضعف فقه عامه	۱۴۲
۵ - تحریف حقایق	۱۴۳
۶ - قوت استدلال شیعه	۱۴۴
موانع گسترش تشیع	۱۴۷
موانع گسترش تشیع	۱۴۷
۱ - تحریف حقایق	۱۴۷

۱۴۷	تحریف حقایق
۱۴۹	برخی از تحریفات
۱۵۲	۲ - جلوگیری مخالفان از گسترش تشیع
۱۵۳	۳ - القای شبهات
۱۵۵	موانع درونی تشیع
۱۵۵	موانع درونی تشیع
۱۵۵	۱ - تقلید کورکورانه
۱۵۶	۲ - معیار قرار گرفتن اشخاص
۱۵۷	۳ - تعصب
۱۵۸	۴ - ترس و وحشت
۱۵۹	رفض چیست و رافضی کیست؟
۱۵۹	رفض چیست و رافضی کیست؟
۱۵۹	رفض در لغت و اصطلاح
۱۶۰	اطلاقات لقب رافضی
۱۶۰	اطلاقات لقب رافضی
۱۶۰	۱ - مخالفان خلافت شیخین
۱۶۰	۲ - اهل تفضیل
۱۶۰	۳ - محبّان اهل بیت علیهم السلام
۱۶۰	منشا پیدایش
۱۶۱	وقوع رافضی در اسناد عامه وقوع رافضی در اسناد عامه
۱۶۱	اشاره
۱۶۱	۱- اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ ه.ق)
۱۶۱	۲- بُکیر بن عبدالله طایی معروف به «ضخم» (۷۸۵)
۱۶۲	۳- تلید بن سلیمان محاربی (۱۹۰ ه.ق)

- ۴- ثویر بن ابی فاخته ۱۶۲
- ۵- جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ ه.ق) ۱۶۲
- ۶- جُمَیع بن عمیر ۱۶۲
- ۷- حارث بن عبدالله همدانی (۶۵ ه.ق) ۱۶۲
- ۸- حمران بن اعین ۱۶۲
- ۹- زیاد بن منذر (۵۰ ه.ق) ۱۶۲
- ۱۰- سعد بن طریف کوفی ۱۶۳
- ۱۱- سلیمان بن قَرم نحوی ۱۶۳
- ۱۲- عتّاد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی (۲۵۰ ه.ق) ۱۶۳
- ۱۳- عبدالله بن القدوس رازی ۱۶۳
- ۱۴- عبدالله بن صالح هروی (۲۳۳ ه.ق) ۱۶۳
- ۱۵- عبدالملک بن اعین کوفی ۱۶۳
- ۱۶- عبدالله بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ ه.ق) ۱۶۳
- ۱۷- عثمان بن امیر بجلّی کوفی ۱۶۴
- ۱۸- علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه.ق) ۱۶۴
- ۱۹- عمار بن زریق کوفی (۱۹۵ ه.ق) ۱۶۴
- ۲۰- عمرو بن ثابت بکری (۱۷۲ ه.ق) ۱۶۴
- ۲۱- عمرو بن حمّاد قتّاد (۲۲۲ ه.ق) ۱۶۴
- ۲۲- عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی (۱۲۷ ه.ق) ۱۶۴
- ۲۳- غالب بن هذیل کوفی ۱۶۴
- ۲۴- محمّد بن راشد خزاعی (۱۶۰ ه.ق) ۱۶۵
- ۲۵- موسی بن قیس حضری ۱۶۵
- ۲۶- میناء بن ابی میناء قرشی ۱۶۵
- ۲۷- ناصح بن عبدالله کوفی ۱۶۵

۱۶۵	۲۸- نفع بن حارث کوفی
۱۶۵	۲۹- هارون بن سعد عجلی
۱۶۵	۳۰- هاشم بن برید کوفی
۱۶۵	۳۱- وکیع بن جراح
۱۶۶	۳۲- یونس بن حتاب اسیدی
۱۶۶	۳۳- ابوحمزه ثمالی (۱۵۰ ه.ق)
۱۶۶	۳۴- ابو عبدالله جدلی
۱۶۶	نقد برخی روایات در مذمت رافضه
۱۶۶	بررسی روایت شعبی
۱۶۷	بررسی روایت شعبی
۱۶۷	پاسخ
۱۶۸	اشکالات دلالی
۱۶۸	اشکالات دلالی
۱۶۸	نقد تشبیه اول
۱۶۸	پاسخ
۱۶۸	نقد تشبیه دوم
۱۶۸	پاسخ
۱۶۸	نقل عبارت‌ها
۱۶۹	نقد اتهام
۱۶۹	نقد اتهام
۱۷۰	نقد تشبیه سوم
۱۷۱	پاسخ
۱۷۱	نقد تشبیه چهارم
۱۷۱	پاسخ

۱۷۱	نقد تشبیه پنجم
۱۷۱	پاسخ
۱۷۲	نقد تشبیه ششم
۱۷۲	پاسخ
۱۷۲	نقد تشبیه هفتم
۱۷۲	پاسخ
۱۷۲	نقد تشبیه هشتم
۱۷۲	پاسخ
۱۷۳	نقد تشبیه نهم
۱۷۳	پاسخ
۱۷۳	نقد تشبیه دهم
۱۷۳	پاسخ
۱۷۳	ریشه اتهام
۱۷۴	ریشه اتهام
۱۷۴	جواب اجمالی
۱۷۴	جواب تفصیلی
۱۷۶	نقد تشبیه یازدهم
۱۷۶	پاسخ
۱۷۶	نقد تشبیه دوازدهم
۱۷۶	پاسخ
۱۷۶	نقد تشبیه سیزدهم
۱۷۷	پاسخ
۱۷۷	نقد تشبیه چهاردهم
۱۷۷	پاسخ

۱۷۷	نقد تشبیه پانزدهم
۱۷۸	پاسخ
۱۷۸	نقد تشبیه شانزدهم
۱۷۸	پاسخ
۱۷۸	وحدت اصول تعلیم انبیا
۱۷۸	ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه
۱۷۸	ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه
۱۷۹	پاسخ
۱۷۹	عدم جواز تکفیر مسلمین
۱۸۰	صفات و خصایص شیعه
۱۸۰	صفات و خصایص شیعه
۱۸۰	صفات شیعه
۱۸۲	شیعه و همیاری با برادران دینی
۱۸۲	این‌ها شیعه واقعی نیستند؟!
۱۸۳	وظیفه شیعه در معاشرت با مردم
۱۸۳	تشیع مذهب آینده جهان
۱۸۳	مفهوم تشیع
۱۸۵	خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد
۱۸۵	خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد
۱۸۵	تبرئه خواجه نصیر
۱۸۶	امامیه
۱۸۷	شیعه جعفری
۱۸۷	افتراق در جامعه اسلامی
۱۸۷	افتراق در جامعه اسلامی

۱۸۸	روایات هم‌مضمون
۱۸۹	احادیث «افتراق امت»
۱۸۹	احادیث «افتراق امت»
۱۸۹	۱- تقسیم به دو فرقه
۱۸۹	۲- تقسیم به سه فرقه
۱۹۰	۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه
۱۹۰	۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه
۱۹۰	الف - روایات اهل سنت
۱۹۲	ب - احادیث افتراق امت در مصادر شیعه
۱۹۴	راویان حدیث از صحابه
۱۹۴	راویان حدیث افتراق در مصادر فریقین
۱۹۴	تصریح به صحت حدیث
۱۹۵	معنای حقیقی یا مجازی
۱۹۵	بررسی کلی احادیث افتراق امت
۱۹۵	بررسی کلی احادیث افتراق امت
۱۹۵	پاسخ به شبهات
۱۹۷	فرقه ناجیه از دیدگاه اهل سنت
۱۹۸	فرقه ناجیه از دیدگاه شیعه
۱۹۹	منابع وماخذ
۲۰۱	پی نوشت ها
۲۰۱	از ۱ تا ۱۵۰
۲۰۳	از ۱۵۱ تا ۳۰۵
۲۰۴	از ۳۰۶ تا ۴۶۰
۲۰۶	از ۴۶۱ تا ۶۱۰

از ۶۱۱ تا ۷۷۰	۲۰۸
از ۷۷۱ تا ۹۲۰	۲۰۹
از ۹۲۱ تا ۱۰۴۰	۲۱۱
از ۱۰۴۱ تا ۱۱۵۶	۲۱۲
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۲۱۴

دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات/تالیف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر: قم مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص. شابک: ۹۶۴-۹۷۳۰-۴۵-۱؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۴۸۰۰۰ ریال چاپ چهارم؛ ۳۰۰۰۰ ریال چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۰۴۵-۵: وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم) یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیفا). یادداشت: چاپ دوم. یادداشت: چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۷. یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۸. یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۲۴]-۴۲۹؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت: نمایه. موضوع: شیعه — دفاعیه‌ها و ردیه‌ها موضوع: شیعه — عقاید شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۱۲/۵ ر ۷۵۵۷ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷ شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۰۷۶۵

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که جهان با سرعت چشمگیر رو به سوی مدرن شدن گذاشته و معنویت در حاشیه قرار دارد انسان‌های فهیم به دور از جو سازی‌های جریان‌های انحرافی در اشفته بازار کنونی در پی معنویت راستین و شاه راهی برای رسیدن به اهداف متعالی هدایت گران واقعی بشر؛ یعنی پیامبران الهی و جانشینان صادق آنان که در مسیر تاریخ چراغ‌های روشنی‌بخش و نجات دهنده عصرها و نسل‌ها بوده‌اند می‌باشند. حرکت معنوی و صحیح کشتی نجات‌بخش از بدو خلقت به سوی پیامبر اعظم محمد بن عبدالله پیامبر خوبی‌ها صلی الله علیه و اله و بعد از ان وجود مبارک با ناخدایی و هدایت امامان معصوم علیهم السلام در حال نجات دادن و حیات بخشیدن به سانحه دیده گان باتلاق انحراف و گمراهی بوده‌اند و خواهند بود. استکبار جهانی و صهیونیسم که نابودی خود را در هدایت بشر می‌دانند با نیرنگ و دروغ و انحراف و افتراء سعی در مکدر نمایاندن خورشید منور تشیع را دارند و با استفاده از نااهلان و بی‌خردان جمود الفکر و متعصب گاه به کشتن و گاه به تکفیر مسلمانان مؤمن و موحد می‌پردازند تا با ایجاد تفرقه بین مسلمین، یهود و مسیحیان صهیونیسم را خوشحال نمایند و حال آن که فرهنگ شهادت در اسلام ناب محمدی که محصولی به جز تشیع ندارد، خنثی کننده توطئه شوم آن‌ها خواهد بود. ما در این اشفته بازار سعی بر آن داریم تا در دفاع از تشیع و آشنا کردن انسان‌های فهیم و مشتاق هدایت، انجام وظیفه کرده باشیم. از همه عزیزان که ما را در این امر مهم یاری نموده و مشوق می‌باشند به خصوص حضرت ایت الله وافی تولیت محترم مسجد مقدس جمکران و مؤلف محترم استاد گرانقدر آقای حاج علی اصغر رضوانی کمال تشکر را داریم امید است مورد رضای حضرت حق قرار گیرد. حسین احمدی مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدس جمکران

پیشگفتار

مساله حقیقت تشیع و مبدا پیدایش آن مورد اهتمام و توجه بسیاری از مؤلفان و مؤرخان قدیم و جدید قرار گرفته و محل تضارب اراء و افکار بوده است. بیشتر مؤلفان هنگام بحث از حقیقت تشیع آن را مذهبی می‌دانند که در عصر تقسیمات اعتقادی به سبب اختلاف اعتقادی و سیاسی پدید آمده که همگی بعد از گذشت نیم قرن از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بوده است. بدین جهت اراء مختلفی درباره پیدایش این فرقه و عقاید آنان مطرح کرده‌اند؛ گاهی می‌گویند: آنان پیروان عبدالله بن سبا و عقایدشان را از یهودیت گرفته‌اند و برخی افکار این فرقه را منتسب به پارسیان قدیم می‌دانند که مجوس بوده‌اند. و عده‌ای پیدایش این فرقه و

مذهب را در نتیجه و عکس العمل ان اتفاقاتی می‌دانند که در کربلا بر ضد اهل بیت پیامبر علیهم السلام اتفاق افتاد و سرمنشا ان شهادت امام علی علیه السلام بود. این گونه اراء و نظرات درباره مبدا پیدایش مذهب تشیع ادامه یافت؛ برخی دیگر پیدایش ان را به بعد از سقیفه نسبت داده و عده‌ای به عصر عثمان و گوهی به شروع معرکه جمل یا صفین نسبت داده‌اند. و سبب همه این گونه نسبت‌ها عدم شناخت صحیح از تشیع و شیعه به عنوان الگوی حقیقت اسلام و مسلمین با تمام مظاهرش می‌باشد، و این که تشیع حادثه‌ای عارض بر فکر امت اسلام یا عقیده‌ای وارداتی از یکی از امت‌های دیگر نبوده، بلکه عقیده‌ای اسلامی به تمام معنا بوده است که بذر اول ان را خداوند متعال در قران کریمش و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله در سننش کاشته و ایاری کرده‌اند و اهل بیت عصمت و طهارت نیز در طول بیش از دو قرن موقیعت این مذهب را ترسیم کرده و شبهات را از ان زدوده‌اند، و علمای اسلامی نیز تاکنون در صدد تثبیت و تبیین ان برآمده و حقانیت ان را به اثبات رسانده‌اند. ولی چیزی که مایه تاسف است این که مؤرخان و مؤلفان هنگام بحث و بررسی از مبدا پیدایش این مذهب تنها به کتاب‌ها و اراء دشمنان این مذهب پرداخته و دیدگاه صحیح و واقعی که برگرفته از قران و سنت و واقعیات خارجی است را بیان کنیم و در ضمن اراء مخالفان را نقل کرده و نقد نماییم.

علی اصغر رضوانی

پیدایش تشیع

پیدایش تشیع

وقتی درباره مذهبی بحث می‌شود، این سؤال‌ها پیش می‌آید که: - منشا پیدایش ان مذهب چیست؟ - مؤسس ان کیست؟ - عوامل ظهور و بروز و پیدایش ان چه بوده؟ - چه علل و عواملی در شکل‌گیری ان دخیل بوده است؟ - حال اگر ان مذهب در اقلیت باشد چرا در اقلیت قرار دارد؟ - چرا خودش را از اکثریت جدا کرده است؟ - آیا عوامل خارجی در پیدایش این مذهب دخیل بوده است؟ سؤال خاص این است که چه علل و عواملی در پیدایش مذهب تشیع دخیل بوده است؟ در این بحث عوامل جدایی شیعه از عامه و ظهور تشیع را بررسی خواهیم کرد.

سخنی با مخالفین

گروهی از نویسندگان که در مورد شیعه و تشیع قلم زده‌اند، چنین پنداشته‌اند که تشیع ایده و ارمان نوظهوری است که بر اثر عوامل و جریاناتی خاص، از پیکره واحد جامعه اسلامی جدا شده و در طول زمان گسترش یافته است. لذا در مورد سبب پیدایش این مکتب اختلاف کرده‌اند؛ عده‌ای می‌گویند: این مکتب زاییده فکر عبدالله بن سبا و تشکیلات سیاسی اوست. عده‌ای دیگر پیدایش ان را در زمان امام علی علیه السلام و در جنگ صفین یا جمل می‌دانند. گروهی نیز این نگرش را متأثر از افکار فارسیان قدیم دانسته‌اند که در پیکره جامعه اسلامی رسوخ کرده است. آنچه اینان را به طرح این خیالات واداشته، ان است که گمان کرده‌اند اقلیت شیعه مانند عضو زایدی است که از سازمان واحد بدن جدا شده و از اصل و ریشه خود بریده است. بنابراین باید در جست‌وجوی علل این جدایی بود. آنان می‌پندارند که اصل اولی در امت اسلامی، غیر شیعی بودن است، لذا دنبال علت پدید آمدن تشیع برآمده‌اند. ولی این فرضیه صحیح نیست؛ زیرا: اولاً: کثرت عددی را دلیل بر حقانیت، و قلت عددی و ضعف عده و عده را دلیل بر عدم حقانیت قرار دادن، درست نیست و مخالف موازین صحیح عقلی و نقلی است. قران کریم در موارد زیادی رهروان حق را قلیل و پیروان باطل را کثیر شمرده است: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشَّكُورِ»؛ (۱) «و تعداد کمی از بندگان من شکر گزارند.» در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»؛ (۲) «همانا کثیری از مردم فاسقند.» هم چنین می‌فرماید: «وَاكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»؛

(۳) «و بیشتر مردم نسبت به حق کراهت دارند.» بنابراین قرآن مجید چنین معیاری را که اقلیت همیشه غیر اصیل است باطل می‌شمارد. ثانیاً: اسلام بی تشیع را بر اساس کثرت عددی، صفت اصلی اسلام قرار دادن و اسلام شیعی را بر اساس قلت عددی، صفت عارضی اسلام قرار دادن نکته‌ای است که با تقسیم بندی معمول در عقاید اسلامی سازگاری ندارد. علاوه بر این، پیدایش عقیده و ارمان تشیع را نمی‌توان با پیدایش اصطلاح شیعه و تشیع هم زمان دانست؛ زیرا پیدایش محتوا و روح هر مکتب با پیدایش اسم و اصطلاح آن متفاوت است. بنابراین برای ورود به بحث شیعه و پیدایش منشأ آن، باید سراغ روح آن مذهب رفت، نه اسم و اصطلاح آن؛ حتی اگر در روایات و کلمات صاحب شریعت چنین واژه‌هایی نتوان یافت؛ اگرچه این گفته نیز از باب تسامح است؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله در روایات متعددی به شیعه بشارت‌هایی داده است که بدان‌ها اشاره خواهیم کرد.

تشیع در لغت

جوهری در «صاحح اللغة» می‌گوید: «تشیع عبارت است از: مشایعت، یعنی پیروی نمودن، یاری نمودن، ولایت کسی را داشتن». (۴) به همین مضمون نیز در تاج العروس (۵) و لسان العرب (۶) وارد شده است.

تشیع در اصطلاح

تشیع در اصطلاح از نگرشی برخاسته است که امامت را منصبی الهی دانسته و معتقد است که انتخاب امام به وسیله نص و از جانب خداوند صورت می‌گیرد. در این میان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله به پیروی از سنت الهی که در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته - به دستور خداوند - امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است. این بزرگواران که اول آنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، و آخر آنان امام مهدی علیه السلام، هم در زمینه مرجعیت دینی و در بخش ولایت، حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتدای مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله هستند. مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه می‌گوید: «تشیع عبارت است از ایمان به وجود نص از جانب پیامبر صلی الله علیه و اله بر امامت امام علی علیه السلام و خلافت او، بدون آن که در حق او یا فرزندان او غلو شده باشد». (۷)

پیدایش تشیع

پیدایش تشیع

در مورد پیدایش تاریخی شیعه و ظهور آن نظرات گوناگونی از سوی مورخین ارائه شده که به عمده آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - ظهور تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه و اله

شیعه امامیه معتقد است که بذر اولیه تشیع را خداوند در قرآن کریم نشانده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در طول دوران رسالتش آن را ابیاری کرده است. بنابراین شجره طویه تشیع در زمان حضور نبی گرامی اسلام به ثمر نشست و به همین جهت عده‌ای در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله به این عنوان معروف بوده‌اند؛ مثل: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و غیره. این قول و نظریه را - ان شاء الله - اثبات خواهیم کرد.

۲ - ظهور تشیع در سقیفه

بعضی از تاریخ نگاران اهل سنت معتقدند: هنگامی که در سقیفه عده‌ای - به تبع نص - به دنبال حضرت علی علیه السلام رفتند، تشیع به وجود آمد. ابن خلدون، (۸) دکتر حسن ابراهیم حسن، (۹) احمد امین مصری (۱۰) و محمد عبدالله عثان (۱۱) از نویسندگان اهل سنت و جولد تسهیر (۱۲) (شرق شناس معروف) این نظریه را پذیرفته‌اند.

۳ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان

گروهی نیز عقیده دارند که هنگام حمله مردم به خانه عثمان و کشتن او، تشیع ظهور پیدا کرده است. از میان اهل سنت، ابن حزم اندلسی (۱۳) و دکتر علی سامی النشار (۱۴) و از بین شرق شناسان، فلهاوزن چنین نگرشی دارند. (۱۵)

۴ - ظهور تشیع پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام

دکتر کامل مصطفی شبیبی معتقد است که تشیع و شیعه پس از شهادت امام حسین علیه السلام ظاهر گشته است. (۱۶)

۵ - تأثر تشیع از افکار فارسیان

برخی معتقدند که فکر و ایده تشیع برخاسته از افکار ایرانی است که به پایتخت اسلام نفوذ کرده است. از میان شرق شناسان، دوزی، (۱۷) فان فلوتن، (۱۸) براون، (۱۹) و از میان اهل سنت، احمد امین مصری (۲۰) و احمد عطیه الله (۲۱) چنین نظریه‌ای را ابراز کرده‌اند.

۶ - تشیع متأثر از افکار ابن سبا

عده‌ای معتقدند که تشیع متأثر از افکار عبدالله بن سبا می‌باشند که در عصر عثمان، مسلمان شد. برخی از این افراد عبارتند از: دکتر علی سامی النشار، (۲۲) سید محمد رشید رضا، (۲۳) شیخ محمد ابوزهره (۲۴) و ابوالحسن ملطی. (۲۵) در این بحث نظریه اول را به اثبات خواهیم رساند که در نتیجه، ارای دیگر خود به خود ابطال خواهند شد؛ اگرچه در رساله‌ای مستقل هم راجع به عبدالله بن سبا بحث نموده‌ایم.

عوامل ظهور تشیع

عوامل ظهور تشیع

عوامل ظهور و بروز تشیع و یا به تعبیری دیگر: جدایی شیعه از عامه را می‌توان در امور ذیل خلاصه کرد: اول: وجود آیات فراوان بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام. دوم: وجود آیات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام. سوم: وجود آیات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام. چهارم: وجود آیات فراوان در مورد فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام. پنجم: وجود روایات فراوان بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام. ششم: وجود روایات فراوان درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام. هفتم: وجود روایات فراوان درباره فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام. هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام. ما سعی کرده‌ایم در این بحث برای هر یک از امور فوق به طور فهرست وار ادله و شواهدی اقامه نماییم:

عامل اول: آیات امامت و ولایت امام علی علیه السلام

عامل اول: آیات امامت و ولایت امام علی علیه السلام

با مراجعه به قرآن کریم پی به وجود آیاتی خواهیم برد که بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام یا مجموعه اهل بیت علیهم السلام دلالت می‌کنند که در ذیل به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱- ایه ولایت

خداوند متعال می‌فرماید: «أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ (۲۶) «ولی امر شما تنها خدا و رسول خدا و مؤمنانی هستند که نماز را به پا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می‌دهند.» داستان نزول ایه شریفه بنابر آنچه در کتاب‌های تاریخی، تفسیری و روایی آمده، چنین است: روزی مرد فقیری در مسجد از مردم تقاضای کمک کرد ولی کسی به او توجه ننمود، حضرت علی علیه السلام که در حال رکوع بود، انگشتر خود را به عنوان صدقه به او داد. آن‌گاه این ایه توسط جبرئیل بر پیامبر - که در منزل بود - نازل شد. ابن کثیر به سند صحیح از سلمه بن کهیل نقل کرده که گفت: حضرت علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد و در این هنگام بود که این ایه نازل شد: «أَمَّا وَلِيُّكُمُ...» (۲۷) و نیز حاکم نیشابوری به سند صحیح از امام علی علیه السلام نقل کرده که این ایه «أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» بر رسول خدا صلی الله علیه و اله نازل شد حضرت از خانه خارج شده و به مسجد آمدند. مردم در حال رکوع و قیام نماز بودند. حضرت نماز به جای آورد، در آن هنگام سائلی پیدا شد، حضرت به او فرمود: ای سائل آیا کسی به تو چیزی داد؟ او عرض کرد: کسی به جز این رکوع کننده یعنی حضرت علی علیه السلام انگشتر خود را به من عطا نفرمود. (۲۸) همین مضمون را نیز ابن عساکر به سند صحیح از امام علی علیه السلام نقل کرده است. (۲۹) وانگهی می‌توان از این ایه ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام را از راه دیگری استفاده کرد و آن این که مقصود از ولایت رسول خدا همان اولویت به تصرف و امامت است انجا که قرآن می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (۳۰) و در روز غدیر پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «الست أولى بکم من أنفسکم؟»؛ «ایا من اولی به شما از خود شما نیستم؟» عرض کردند: اری. آن‌گاه فرمود: «فمن كنت مولاه فعلي مولاه»؛ «هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست». مضمون این حدیث توسط ده نفر از صحابه نقل گردیده و بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت آن را در کتب خود آورده‌اند؛ مثل طبرانی، (۳۱) ابوبکر جصاص، (۳۲) واحدی، (۳۳) زمخشری (۳۴) و ...

۲- ایه تبلیغ

خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُرَّكَ مِنَ النَّاسِ»؛ (۳۵) «ای رسول! ابلاغ نما آنچه را که پروردگارت بر تو نازل کرده و اگر ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ ننموده‌ای و خداوند تو را از مردم محافظت می‌نماید.» ابونعیم اصفهانی به سند صحیح از ابوسعید خدری نقل کرده که ایه فوق در شان علی بن ابی طالب نازل شده است. (۳۶) و نیز ابن عساکر به سند صحیح از ابوسعید خدری نقل می‌کند که این ایه شریفه در روز غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه و اله در شان امام علی علیه السلام نازل شد. (۳۷) این حدیث را هشت نفر از صحابه و چهارده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

۳- ایه اکمال

خداوند متعال می‌فرماید: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۳۸) «امروز دینتان را بر شما

کامل نموده و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» خطیب بغدادی به سند صحیح از ابوهریره نقل می‌کند که گفت: «من صام یوم ثمان عشر من ذی الحجة کتب له صیام ستین شهرا. وهو یوم غدیر خم، لما اخذ النبی صلی الله علیه واله بید علی بن ابی طالب، فقال: الست ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله صلی الله علیه واله قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. فقال عمر بن الخطاب: بخ یابن ابی طالب، اصبحت مولای ومولى كل مسلم. فانزل الله: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»...»؛ (۳۹) «هر کس روز هجدهم ذی حجه [روز غدیر خم را روزه بگیرد خداوند ثواب شصت ماه روزه را به او عطا می‌کند. روز غدیر روزی است که پیامبر صلی الله علیه واله دست علی را گرفت و فرمود: ایا من ولی مؤمنین نیستم؟ گفتند: اری ای رسول خدا! انگاه فرمود: هر که من مولای او هستم این علی مولای اوست. در این حال عمر بن خطاب دو بار به علی تبریک گفت و عرض کرد: ای پسر ابی طالب تو مولای من و مولای تمام مسلمانان گشتی، در این هنگام ایه فوق نازل شد.» همین مضمون را ابن عساکر با چند سند صحیح دیگر (۴۰) و همچنین بیش از پانزده نفر از علمای اهل سنت نیز نقل کرده‌اند.

عامل دوم: آیات امامت اهل بیت علیهم السلام

از جمله این آیات می‌توان به ایه «اولی الامر» اشاره کرد: خداوند متعال می‌فرماید: «اطِيعُوا اللَّهَ واطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (۴۱) «خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید.» مقصود از اولی الامر معصومینی هستند که اطاعت آنان به طور مطلق همانند اطاعت خدا و رسول خدا واجب است. البته در حق کسانی غیر از این دوازده امام، ادعای عصمت نشده است. به بیان دیگر: اولی الامر همان دوازده امیری هستند که پیامبر صلی الله علیه واله در احادیث دوازده خلیفه به آنها اشاره کرده و به نص حدیث غدیر اول آنان حضرت علی علیه السلام است و نیز به نص حدیث ثقلین همگی آنها از عترت و اهل بیت پیامبرند. پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله، و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی»؛ (۴۲) «هر کسی مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر کسی مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است و هر کسی علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کسی علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.»

عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

عامل سوم: آیات مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام

برخی از آیات دلالت بر عصمت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام دارند که عبارت‌اند از:

۱ - ایه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ (۴۳) «همانا خداوند اراده کرده تا هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام دور کرده و شما را کاملاً پاک نماید.» شکی نیست که این ایه - که دلالت بر عصمت دارد - در شان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه واله وارد شده است. این شان نزول را سیزده نفر از صحابه و ده نفر از علمای اهل سنت در کتب خود ذکر کرده‌اند. ترمذی در صحیحش از عمر بن ابی سلمه نقل می‌کند که گفت: «نزلت هذه الآية علی النبی صلی الله علیه واله: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» فی بیت امّ سلمه، فدعا النبی صلی الله علیه واله فاطمة و حسنا و حسینا فجعلهم بكساء و علی خلف ظهره ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا»؛ (۴۴) «هنگامی که ایه تطهیر بر پیامبر صلی الله علیه واله در خانه ام سلمه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه واله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و سپس کساء را بر

روی آنان کشید و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک فرما.

۲- ایه هدایت

خداوند متعال می‌فرماید: «أَنَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ (۴۵) «همانا تو بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت‌گری می‌باشد.» طبری به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده‌اند که فرمود: «أَنَا الْمُنْذِرُ وَعَلَى الْهَادِي وَبِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بَعْدِي»؛ (۴۶) «من منذر و علی هادی است و با تو ای علی! هدایت شوندگان هدایت یابند.» عبدالله بن احمد بن حنبل به سند صحیح از امام علی علیه السلام در تفسیر ایه فوق نقل کرده که فرمود: «رَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ وَالْهَادِي رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»؛ (۴۷) «رسول خدا بیم دهنده است و هادی مردی از بنی هاشم می‌باشد.» و نیز حبری به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفت: «أَنَا أَنْتَ مُنْذِرٌ»، مقصود رسول الله است. «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» مقصود علی است. (۴۸) و نیز حاکم نیشابوری به سند صحیح از امام علی علیه السلام در تفسیر ایه فوق نقل کرده که حضرت فرمود: «رَسُولُ خِداصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَمِينِهِ دَهْنَةٌ وَ مِنْ هِدَايَةِ كَرَمٍ». (۴۹) مضمون این حدیث را نه نفر از صحابه و بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

عامل چهارم: آیات فضایل

عامل چهارم: آیات فضایل

در ذیل به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

۱- سوره دهر

خداوند متعال می‌فرماید: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»؛ (۵۰) «و هم به دوستی خدا به فقیر و طفل یتیم و اسیر طعام می‌دهند [و گویند] فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی هم نمی‌طلبیم.» سی و شش نفر از علمای اهل سنت تصریح نموده‌اند که این ایه در شان اهل بیت پیامبر علیهم السلام نازل شده است: فخر رازی در التفسیر الکبیر، ذیل همین ایه، قاضی بیضاوی در انوار التنزیل، سیوطی در الدر المنثور، ابوالفداء در تاریخش، (۵۱) بغدادی در تاریخش (۵۲) و غیره.

۲- ایه شراء

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ (۵۳) «برخی مردانند که از جان خود در طلب رضایت خداوند در گذرند و خداوند دوست‌دار چنین بندگان است.» ابن عباس می‌گوید: «نَزَلَتْ الْآيَةُ فِي عَلِيٍّ حِينَ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمَشْرِكِينَ إِلَى الْغَارِ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَنَامَ عَلَى فِرَاشِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ (۵۴) «این ایه در شان علی علیه السلام نازل شد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله از دست مشرکین فرار کرده و با ابوبکر به غاری پناه برد، علی علیه السلام در رخت خواب پیامبر صلی الله علیه و اله خوابید.» ابن ابی الحدید می‌گوید: «و قد روى المفسرون كلهم أنَّ قولَ اللَّهِ تَعَالَى: «وَمِنَ النَّاسِ...» نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ لَيْلَةَ الْمَبِيتِ عَلَى الْفِرَاشِ»؛ (۵۵) «تمام مفسرین، روایت کرده‌اند که ایه فوق در شان علی علیه السلام نازل شد، آن هم در شبی که آن حضرت در رخت خواب پیامبر صلی الله علیه و اله ارمید.» چهارده نفر از علمای اهل سنت بر نزول ایه شریفه در شان امام علی علیه السلام تصریح نموده‌اند که عبارتند از: زینی دحلان، (۵۶) فخر رازی، (۵۷) ابن اثیر، (۵۸) دیار

بکری (۵۹) و غیره. سیزده نفر نیز تصریح نموده‌اند که این ایه در «لیله المبیّت» بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شده است که عبارتند از: احمد بن حنبل، (۶۰) طبری، (۶۱) ابن سعد، (۶۲) ابن هشام، (۶۳) ابن اثیر، (۶۴) ابن کثیر (۶۵) و غیره.

۳ - ایه مباهله

خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ (۶۶) «پس هر کس با تو در مقام مجادله (درباره عیسی) برآید پس از آن که به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی بگو که بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم تا دروغ گو و کافران را به لعن عذاب خدا گرفتار سازیم». مفسرین، اجماع دارند بر این که مراد از «انفسنا» در این ایه علی بن ابی طالب علیه السلام است که در این جا از علی علیه السلام به نفس پیامبر صلی الله علیه و اله تعبیر شده است. احمد بن حنبل نقل می‌کند: «... و لما نزلت هذه الآية «نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ» دعا رسول الله صلى الله عليه واله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا رضوان الله عليهم اجمعين، فقال: اللهم هؤلاء اهلي»؛ (۶۷) «هنگامی که این ایه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و اله علی، فاطمه، حسن و حسین را خواست، آن گاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل بیت من هستند.» مسلم نقل کرده که معاویه بن ابوسفیان سعد بن ابی وقاص را خواست و به او گفت: «ما منعك ان تسبّ اباترأب؟ فقال: أما ما ذكرت ثلاثا قالهنّ له رسول الله صلى الله عليه واله فلن أسبّه، لأن تكون لي واحدة منهم أحبّ الي من حمر النعم... ولما نزلت هذه الآية: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ» دعا رسول الله صلى الله عليه واله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال: اللهم هؤلاء اهلي»؛ (۶۸) «چه چیز تو را مانع شده که ابوتراب را سب کنی؟ گفت: سه فضیلت را رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره علی علیه السلام بیان داشته که با وجود آن‌ها هرگز او را سب نخواهم کرد، و اگر یکی از آن‌ها برای من بود از شترهای قرمز [گران قیمت نزد من ارزشمندتر بود... هنگامی که این ایه نازل شد «فَقُلْ تَعَالَوْا...» رسول خدا صلی الله علیه و اله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل من هستند.» بیست و چهار نفر از صحابه و تابعین این مضمون را نقل کرده و ایه را در شان اهل بیت علیهم السلام می‌دانند. از قرن سوم تا سیزدهم نیز بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت این مضمون را نقل کرده‌اند.

۴ - ایه مودت

خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ (۶۹) «بگو من از اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودت مرا در حقّ خویشاوندان من منظور دارید.» جمهور عامه روایت کرده‌اند که بعد از نزول ایه فوق، سؤال کردند: ای رسول خدا! نزدیکان تو که مودت آنان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: «علی، فاطمه، حسن و حسین». حاکم نیشابوری به سند خود از علی بن الحسین نقل کرده که فرمود: «خطب الحسن بن علی حین قتل علی، فحمد الله واثنی علیه، ثم قال: لقد قبض فی هذه الليلة رجل لا يسبقه الاولون بعمل ولا يدرکه الاخرون، وقد كان رسول الله صلى الله عليه واله يؤتيه رايته فيقاتل وجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره، فما يرجع حتى يفتح الله عليه. و ما ترك على اهل الارض صفراء ولا بيضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطايه اراد ان يتاع بها خادما لاهله... ثم قال: ايها الناس! من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فانا الحسن بن علي، وانا بن النبي وانا بن الوصي، وانا بن البشير، وانا بن النذير، وانا بن الداعي الى الله باذنه، وانا بن السراج المنير، وانا من اهل البيت الذي كان جبرئيل ينزل الينا ويسعد من عندنا، وانا من اهل البيت الذي اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. وانا من اهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم، فقال تبارك وتعالى لنبيه صلى الله عليه واله: (قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا) فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت» (۷۰)؛ «حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت علی علیه السلام خطبه‌ای ایراد فرمود. در آن خطبه حمد و

ستایش خدا کرده. ان گاه فرمود: در این شب کسی از دنیا رحلت نمود که هیچ یک از اولین، در عمل بر او پیشی نمی‌گیرد و هیچ یک از آخرین او را درک نخواهد نمود. پیامبر صلی الله علیه و اله پرچم را به دست علی علیه السلام می‌داد و جنگ می‌نمود در حالی که جبرئیل طرف راستش و میکائیل طرف چپ او بودند، و باز نمی‌گشت تا این که خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار می‌داد. و بر اهل زمین، هیچ زرد و سفیدی (طلا و نقره) نگذاشت، جز ششصد درهم از زیادی عطاهايش، که می‌خواست با آن خادمی را برای اهلش تهیه کند... ان گاه فرمود: ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس که مرا نمی‌شناسد، پس من حسن بن علی هستم. من پسر پیامبرم، من پسر وصی‌ام، من پسر بشارت دهنده‌ام، من پسر بیم دهنده هستم. و من پسر دعوت کننده به سوی خدا به اذن اویم. من پسر چراغ نور دهنده‌ام. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما نازل می‌شد و از نزد ما بالا می‌رفت. من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده و آن‌ها را کاملاً پاک نموده است. و من از اهل بیتی هستم که خداوند دوستی و مودت آن‌ها را بر هر مسلمان واجب کرده است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اَلَا الْمَوَدَّةُ فِی الْقُرْبٰی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیْهَا حَسَنًا»، به دست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت است». این جریان را بیست و چهار نفر از صحابه و تابعین و حدود شصت نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند؛ امثال: سیوطی، (۷۱) طبری، (۷۲) احمد بن حنبل و دیگران. عده‌ای نیز مانند: ابن حبان در تفسیرش حدیث را از مسلمات دانسته است.

عامل پنجم: روایات امامت و ولایت

عامل پنجم: روایات امامت و ولایت

یکی دیگر از عوامل ظهور و بروز شیعه، روایاتی است که دلالت بر امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و در راس آنان علی بن ابی طالب علیه السلام دارد؛ مانند:

۱ - حدیث غدیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ (۷۳) «هر که من مولای اویم این علی مولای اوست».

۲ - حدیث دوازده خلیفه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش»؛ (۷۴) «بعد از من دوازده خلیفه و امیر خواهد بود که همه آنان از قریش هستند».

۳ - حدیث ولایت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت ولی کل مؤمن بعدی»؛ (۷۵) «تو ولی و سرپرست هر مؤمنی بعد از من هستی».

۴ - حدیث وصایت

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «انّ لکلّ نبی وصیا و وارثا و انّ علیا وصی و وارثی»؛ (۷۶) «همانا برای هر پیامبری، وصی و وارثی است و همانا علی وصی و وارث من است».

۵ - حدیث منزلت

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله فرمود: «انت مَنی بمنزلۀ هارون من موسی الا- انه لا نبی بعدی»؛ (۷۷) «تو نزد من مانند هارون نزد موسایی، مگر آن که بعد از من پیامبری نیست.»

۶ - حدیث خلافت

پیامبر صلی الله علیه واله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت اخی ووصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا»؛ (۷۸) «تو برادر، وصی و جانشین من در میان قومت می‌باشی، پس به سخنان او گوش داده و او را اطاعت کنید.»

عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام**عامل ششم: وجود روایات فراوان بر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام**

از روایات نیز می‌توان مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام را استفاده نمود که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - حدیث ثقلین

ترمذی از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کند که گفت: «رایت رسول الله صلی الله علیه واله فی حجتہ یوم عرفه وهو علی ناقته القصواء یخطب، فسمعتہ یقول: یا ایها الناس! قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا: کتاب الله وعترتی اهل بیتی»؛ (۷۹) «در حجه الوداع روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه واله را دیدم در حالی که بر شتر خود «قصواء» سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم». مضمون این حدیث را سی و چهار نفر از صحابه نقل کرده‌اند و نیز دویست و شصت و شش نفر از علمای اهل سنت در کتب خود به آن اشاره نموده‌اند.

۲ - حدیث «انا مدینه العلم»

حاکم نیشابوری به سند خود از جابر نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: «انا مدینه العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیاتها من بابها»؛ (۸۰) «من شهر علمم و علی دروازه آن است، هر کس که اراده کرده است شهر علم را دریابد باید از درب آن وارد شود.» و نیز رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: «انا دار الحکمه وعلی بابها»، «من خانه حکمت هستم و علی درب آن است». مضمون این حدیث را ده نفر از صحابه، پانزده نفر از تابعین و ده‌ها نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

۳ - حدیث سفینه

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله فرمود: «مثل اهل بیتی کسفینه نوح، من تخلف عنها زحّ فی النار»؛ (۸۱) «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس از آن تخلف کند در آتش قرار خواهد گرفت.» این حدیث را هشت نفر از صحابه؛ هفت نفر از تابعین و صد و پنجاه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

۴ - حدیث امان

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «النجوم امان لاهل السماء من الغرق واهل بیتی امان لامتی من الاختلاف، فاذا خالفتها قبیله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس»؛ (۸۲) «ستارگان، امان بر اهل زمینند از غرق شدن. و اهل بیت من امان این امت از اختلافند، اگر قبیله‌ای از عرب با اهل بیتم مخالفت نمایند بین خودشان اختلاف شده و از گروه شیطان محسوب خواهند شد». این حدیث را گروه زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

۵ - حدیث «علی مع الحق»

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «رحم الله علیا، اللهم ادر الحق معه حیثما دار»؛ (۸۳) «خدا رحمت کند علی را، بار خدایا! هر جا علی است حق را با او قرار بده». حاکم نیشابوری از ام سلمه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «علی مع القرآن والقرآن مع علی، لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض»؛ (۸۴) «علی با قرآن و قرآن با علی است، این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». این حدیث را بیست و سه نفر از صحابه و ده‌ها نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند. آیات و روایاتی که در شان اهل بیت علیهم السلام ذکر شد، نه تنها فضیلتی برای آنان محسوب می‌شود بلکه از آنجا که این فضایل انحصاری آنان است دلالت بر افضلیت و برتری آنان بر دیگران دارد، و طبق نصّ عده‌ای از اهل سنت؛ همچون ابن تیمیه امامت حقّ افضل امت است.

عامل هفتم: روایات فضایل

عامل هفتم: روایات فضایل

در ذیل به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱ - حدیث نور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «كنت انا وعلی بن ابی طالب علیه السلام نورا بین یدی اللّٰه قبل ان یخلق ادم باربعه الاف عام، فلما خلق ادم قسم ذلك النور جزئین. فجاء انا وجزء علی»؛ (۸۵) «من و علی بن ابی طالب نوری واحد نزد خداوند متعال بودیم، چهار هزار سال قبل از آن که خداوند حضرت ادم را خلق کند، بعد از خلقت ادم آن نور را به دو جزء تقسیم نمود: جزئی من و جزء دیگر آن علی است». این حدیث را هشت نفر از صحابه، هشت نفر از تابعین و بیش از چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند.

۲ - حدیث «احب الخلق»

امام علی علیه السلام کسی است که طبق نصّ نبوی: «احب الخلق الی اللّٰه» است. ترمذی به سند خود از انس بن مالک نقل می‌کند: «كان عند النبی صلی الله علیه و اله طیر فقال: اللهم ائتني باحب خلقك اليك یا کل معی من هذا الطیر. فجاء علی فاكل معه»؛ (۸۶) «مرغ بریانی نزد پیامبر صلی الله علیه و اله بود. عرض کرد: خدایا! محبوب‌ترین خلق نزد خودت را نزد من بفرست تا با من در این غذا شرکت کند. در این هنگام علی علیه السلام وارد شد و با او در غذا شرکت کرد». این حدیث صحیح را نه نفر از صحابه، نود و یک نفر از تابعین و پنجاه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند. هفت نفر از آنان نیز درباره این حدیث کتاب تالیف نموده‌اند و گروهی از آنان نیز حدیث را از مسلمات دانسته‌اند؛ مانند: مسعودی در «مروج الذهب»، (۸۷) ابن عبد البر در «الاستیعاب»، محمّد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»، (۸۸) صفوری در «نزهة المجالس» و فضل بن روزهان در «ابطال الباطل».

۳ - امام علی علیه السلام میزان ایمان و نفاق

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «لا- یحبّ علیا الا- مؤمن ولا- یبغض علیا الا منافق»؛ «دوست ندارد علی را مگر مؤمن و مبغوض ندارد علی را مگر منافق». این مضمون را هشت نفر از صحابه و حدود چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، مانند مسلم در «صحیح»، (۸۹) ترمذی در «صحیح»، (۹۰) احمد در «مسند»، (۹۱) و ابن ماجه در «سنن»، (۹۲).

۴ - امام علی علیه السلام برادر معنوی پیامبر صلی الله علیه و اله

جابر بن عبد الله و سعید بن مسیب می گویند: «ان رسول الله صلی الله علیه و اله اخي بين اصحابه، فبقی رسول الله صلی الله علیه و اله وابوبکر وعمر وعلی علیه السلام، فاخی بین ابی بکر وعمر وقال لعلی: انت اخي وانا اخوک»؛ «رسول خدا صلی الله علیه و اله بین اصحابش عقد اخوت بست و تنها رسول خدا، ابوبکر، عمر و علی باقی ماندند، ان گاه بین ابوبکر و عمر عقد اخوت بست و سپس به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر من و من برادر تو ام». این حدیث را چهارده نفر از صحابه و حدود چهل نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند؛ امثال: ترمذی در صحیح (۹۳) و حاکم در مستدرک (۹۴).

۵ - امام علی علیه السلام و باز بودن درب خانه او به مسجد

احمد بن حنبل از زید بن ارقم نقل می کند: «کان لنفر من الصحابه ابواب شارع فی المسجد، فقال رسول الله صلی الله علیه و اله: سدوا هذه الابواب الا باب علی. فقال بعضهم فيه. فقال صلی الله علیه و اله: و الله ما سددت شیئا ولا فتحتة و لكن امرت بشیء فاتبعته»؛ (۹۵) «گروهی از اصحاب، درهایی را از منزلشان به مسجد باز نموده بودند، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همه درها بسته شود، غیر از درب خانه علی. برخی از مردم سخنانی گفتند، ان گاه فرمود: من درب‌ها را از جانب خود نبستم و باز نگذاشتم، بلکه مامور شدم و به ماموریت عمل نمودم». ترمذی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «سدوا الابواب کلها الا باب علی»؛ (۹۶) «همه درب‌ها را به مسجد، ببندید، جز درب خانه علی». این حدیث را حدود دوازده نفر از صحابه و سی نفر از علمای عامه نقل کرده‌اند.

۶ - امام علی علیه السلام و رد شمس

ابوهریره می گوید: «نام رسول الله صلی الله علیه و اله و راسه فی حجر علی، ولم یکن صلی العصر حتی غربت الشمس، فلما قام النبی صلی الله علیه و اله دعا له فردت علیه الشمس حتی صلی، ثم غابت ثانیة»؛ (۹۷) «رسول خدا صلی الله علیه و اله در حالی که سرش در دامن علی علیه السلام بود خوابید، و ایشان نماز عصر را نخوانده بود که خورشید غروب کرد. پیامبر صلی الله علیه و اله که بیدار شد برای او دعا کرد، خورشید باز گشت، علی علیه السلام نماز عصر را در وقت خود به جای آورد، ان گاه خورشید باز گشت». این حدیث را نه نفر از صحابه و چهل نفر از علمای عامه نقل کرده‌اند که ده نفر از آنها درباره این حدیث کتاب تالیف نموده، حدود سیزده نفر نیز ان را تصحیح کرده‌اند؛ امثال: ابوجعفر طحاوی، (۹۸) طبرانی، (۹۹) بیهقی، (۱۰۰) هیشمی، (۱۰۱) و قسطلانی، (۱۰۲).

۷ - امام علی علیه السلام و ابلاغ سوره برائت

ابو رافع می گوید: «بعث رسول الله صلی الله علیه و اله ابابکر بسورة «برائة» الى الموسم، فاتی جبرئیل فقال: انه لن يؤدیها عنک الا انت او رجل منك. فبعث علیا فی اثره حتی لحقه بین مکة والمدینة، فاخذها وقراها علی الناس فی الموسم»؛ (۱۰۳) «رسول خدا صلی الله علیه و اله ابوبکر را برای ابلاغ سوره برائت به مکه فرستاد. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد و گفت: سوره را یا باید

خودت ابلاغ کنی یا کسی که از توست. پیامبر صلی الله علیه واله علی علیه السلام را به دنبال او فرستاد. علی علیه السلام بین مکه و مدینه به ابوبکر رسید، سوره را از او گرفته و بر مردم قرائت نمود». این حدیث را هفتاد و سه نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که برخی از آنان عبارت‌اند از: احمد بن حنبل در مسند، (۱۰۴) ابن ماجه در سنن (۱۰۵) و ترمذی در صحیح. (۱۰۶)

۸ - امام علی علیه السلام مولود کعبه

حاکم نیشابوری می‌گوید: «قد تواترت الاخبار أنّ فاطمة بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - فی جوف الکعبه»؛ (۱۰۷) «در اخبار متواتر آمده است که فاطمه دختر اسد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را داخل کعبه زایید». این حدیث را هفده نفر از علمای اهل سنت نقل کرده، دوازده نفر به تواتر یا شهرت آن تصریح نموده و نه نفر نیز به اختصاص این فضیلت به امام علی علیه السلام تصریح کرده‌اند.

۹ - امام علی علیه السلام و گرفتن لواء

بریده اسلمی از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل می‌کند که فرمود: «لأعطين اللّواء غدا رجلا یحبّ الله ورسوله و یحبّه الله ورسوله. فلما کان من الغد تطاول لها ابوبکر وعمر، فدعا علیا علیه السلام وهو ارمم فتفل فی عینیه واعطاه اللّواء، ونهض معه من الناس ما نهض»؛ (۱۰۸) «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. روز بعد ابوبکر و عمر منتظر بودند که آن‌ها را صدا زند، ولی پیامبر صلی الله علیه واله علی علیه السلام را در حالی که درد چشم داشت صدا زد و اب دهان در چشم او مالید، آن گاه پرچم را به دست او داد و عده‌ای نیز با او حرکت کردند».

۱۰ - امام علی علیه السلام اولین مسلمان و مؤمن

پیامبر صلی الله علیه واله به فاطمه علیها السلام فرمود: «أنّه لاول اصحابی اسلاما»؛ (۱۰۹) «علی اولین نفر از اصحاب من است که اسلام آورد».

۱۱ - امام علی علیه السلام اولین نمازگزار با پیامبر صلی الله علیه واله

حاکم نیشابوری به سندش از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «عبدت الله مع رسول الله صلی الله علیه واله سبع سنین قبل ان یعبده احد من هذه الامة»؛ (۱۱۰) «با رسول خدا صلی الله علیه واله هفت سال قبل از دیگران عبادت کردم».

عامل هشتم: وجود روایات فراوان در مدح شیعه

در مصادر حدیثی اهل سنت روایات بسیاری می‌یابیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله پیروان اهل بیت علیهم السلام را تحت عنوان شیعیان علی علیه السلام مورد مدح و ستایش قرار داده است، اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «کنّا عند النبی صلی الله علیه واله فاقبل علی علیه السلام فقال النبی صلی الله علیه واله: و الذی نفسی بیده انّ هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامة. و نزلت: «انّ الذّین امنوا...»؛ (۱۱۱) «نزد رسول خدا صلی الله علیه واله بودیم که علی علیه السلام وارد شد، پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: «قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این (علی) و شیعیان او قطعاً کسانی هستند که روز قیامت به فوز بهشت و سعادت نایل خواهند شد.» امام علی علیه السلام فرمود: «قال لی رسول الله صلی الله علیه واله: انت و شیعک فی الجنة»؛ (۱۱۲) «رسول خدا صلی الله علیه واله به من فرمود: تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود». این مضمون را حدود سی و

چهار نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از: ابن عساکر، ابن حجر، ابن اثیر، طبرانی، هیشمی، حاکم نیشابوری، سیوطی، ابن حجر، بلاذری، طبری، خطیب بغدادی، علامه مناوی، متقی هندی، الوسی و شوکانی.

مفهوم شیعه در لغت

واژه شیعه از نظر لغت در دو معنا به کار رفته است. ۱ - موافقت و هماهنگی دو فرد یا دو گروه در عقیده یا عمل، بدون این که یکی تابع دیگری باشد؛ چنان که در لسان العرب (۱۱۳) آمده: «شیعه جماعتی را گویند که بر امری اجتماع کنند. پس هر قومی که بر امری اجتماع کنند را شیعه نامند.» این معنا در قران کریم نیز به کار رفته است؛ چنان که از حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان شیعه حضرت نوح علیه السلام یاد شده است: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَأَبْرَاهِيمَ» (۱۱۴) حضرت ابراهیم علیه السلام از پیامبران اولوا العزم و صاحب شریعت بود و پیرو شریعت نوح نبود، ولی از آن جا که روش او در توحید هماهنگ با روش نوح بود، شیعه نوح (هماهنگ با نوح) نامیده شده است. در این معنا تقدم و تاخر زمانی شرط نیست، یعنی همان گونه که فرد متاخر را می‌توان شیعه فرد متقدم دانست، عکس آن نیز پذیرفته است. (۱۱۵) چنان که در قران کریم آمده است: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ» (۱۱۶) مقصود از «اشیاع» مشرکان و کافران امت‌های پیشینند که در مخالفت با پیامبران همانند مشرکان و کافران عصر رسالت بوده‌اند. (۱۱۷) ۲ - متابعت و پیروی از دیگری: در «قاموس المحيط» آمده است: «شیعه رجل، اتباع و انصار اوست». (۱۱۸) پیروی از عقیده و راه و رسم دیگری معمولاً با محبت و دوستی همراه است. در کاربرد واژه شیعه نیز این معنا مراد است؛ چنان که قران کریم در مورد فردی قبطی که از هواداران و پیروان حضرت موسی علیه السلام بود فرموده است: «فَأَسْتَوَّاهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ» (۱۱۹) «در آن حال آن شخص که شیعه موسی بود، دادخواهی و یاری علیه دشمن خواست.» از دو معنای یاد شده معنای دوم شناخته شده‌تر و معروف‌تر است و هرگاه قرینه‌ای در میان نباشد، همین معنا اراده خواهد شد؛ چنان که در کتب لغت و تفسیر نیز این معنا بیشتر مورد توجه واقع شده است.

مفهوم شیعه در اصطلاح

مورخان و محققان در ملل و نحل، عنوان شیعه را به طور مطلق بر شیعه دوازده امامی اطلاق می‌کنند که در ذیل به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم: ۱ - شهرستانی می‌گوید: «الشیعة هم الذين شايعوا عليا على الخصوص وقالوا بامامته وخلافته نصا ووصية»؛ (۱۲۰) «به کسانی که فقط از علی علیه السلام پیروی نموده و امامت و خلافت او را به سبب نص و وصیت پذیرفته‌اند، شیعه اطلاق می‌شود.» ۲ - ابن خلدون می‌نویسد: «الشيعة لغة هم الصحب و الاتباع و يطلق في عرف الفقهاء و المتكلمين من الخلف و السلف على اتباع علي و بنيه»؛ (۱۲۱) «شیعه در لغت به معنای همراه و پیرو است، امّا در عرف فقیهان و متکلمان به پیروان علی و اولاد او علیهم السلام اطلاق می‌شود.» ۳ - میر سید شریف جرجانی می‌نویسد: «الشيعة هم الذين شايعوا عليا وقالوا انه الامام بعد رسول الله صلى الله عليه واله واعتقدوا ان الامامة لا تخرج عنه وعن اولاده»؛ (۱۲۲) «شیعه به کسانی گفته می‌شود که از علی علیه السلام پیروی نموده و امامت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه واله پذیرفته‌اند و معتقدند که امامت از او و فرزندانش خارج نمی‌شود.» ۴ - محمّد فرید وجدی می‌نویسد: «و الشيعة هم الذين شايعوا عليا في امامته و اعتقدوا ان الامامة لا تخرج عن اولاده و قالوا ليست الامامة قضية مصلحة تناط باختيار العامة بل هي قضية اصولية هي ركن الدين. و لابد ان يكون الرسول صلى الله عليه واله قد نصّ على ذلك صريحا. و الشيعة يقولون بعصمة الاثمة من الكبائر و الصغائر و القول بالتولي و التبري قولاً وفعلاً الا في حال التقيّة اذا خافوا بطش ظالم»؛ (۱۲۳) «به کسانی که علی علیه السلام را امام دانسته و از او پیروی کرده‌اند و امامت را خارج از اولاد او نمی‌دانند، شیعه اطلاق می‌شود. اینان معتقدند که امامت قضیه‌ای مصلحتی نیست تا امت به اختیار خود کسی را به عنوان امام معرفی کنند، بلکه رکن و

پایه‌ای از ارکان دین می‌باشد. به همین جهت باید رسول خداصلی الله علیه و اله به صراحت، امام پس از خود را معرفی نماید. از معتقدات دیگر شیعه این است که آنان امامان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم دانسته و می‌گویند: انسان در گفتار و رفتار باید تولی و تبری را رعایت کند، مگر این که از دشمن ظالم بترسد که در آن حال می‌تواند تقيه نماید.» ۵ - فیروز آبادی می‌گوید: «وقد غلب هذا الاسم على كل من يتولّى عليا واهل بيته حتى صار اسما لهم خاصا»؛ (۱۲۴) «این اسم (شیعه) بر هر کسی که ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام را قبول نموده است، غلبه پیدا کرده، تا جایی که اسم خاص آن‌ها قرار گرفته است.» ۶ - ابن اثیر می‌گوید: «وقد غلب هذا الاسم على كل من يزعم أنّه يتولّى عليا - رض واهل بيته حتى صار لهم اسما خاصا. فاذا قيل فلان من الشيعة عرف أنّه منهم»؛ (۱۲۵) «این اسم - شیعه - بر هر کسی که ولایت علی - رضی الله عنه - و اهل بیتش را بپذیرد به حیثی که اسم خاص او شود، غلبه پیدا کرده است. پس هر گاه گفته شود: فلان شخص از شیعه است به این معنا شناخته می‌گردد.» این تعبیر از ابن منظور نیز رسیده است. (۱۲۶) ۷ - ازهری می‌گوید: «والشيعة قوم يهوون هوى عتره النبي محمدصلى الله عليه واله ويوالونهم»؛ (۱۲۷) «شیعه قومی است که هوای عترت پیامبرصلی الله علیه و اله را در دل دارد و ولایت او را پذیرفته است.» در «معجم الوسيط» آمده است: «شیعه فرقه بزرگی از مسلمانان است که بر محبت علی و آل او و سزاوارتر بودن آنان به امامت اجتماع کرده‌اند» (۱۲۸) ۸ - ابوالحسن اشعری می‌گوید: «وأنما قيل لهم الشيعة؛ لأنهم شايعوا عليا و يقدمونه على سائر اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله»؛ (۱۲۹) «به شیعیان، به این جهت شیعه اطلاق می‌شود که از علی علیه السلام پیروی نموده و او را بر سایر اصحاب پیامبرصلی الله علیه و اله مقدم می‌دارند.» ۹ - پطرس بستانی می‌گوید: «الشيعة فرقة من كبار فرق الاسلام بايعوا عليا وقالوا أنّه الامام بعد رسول الله صلى الله عليه واله بالنص الجلي او الخفي واعتقدوا أنّ الامامة لا تخرج عنه وعن اولاده»؛ (۱۳۰) «شیعه یکی از گروه‌های بزرگ اسلامی است که با علی بیعت کرده‌اند. آنان کسانی‌اند که معتقدند به این که امامت پس از رسول خداصلی الله علیه و اله به نصّ جلی یا خفی به علی علیه السلام رسیده است و این منصب از او و اولادش خارج نمی‌شود.» ۱۰ - دکتر ناصر بن علی عائض حسن الشیخ - از نویسندگان وهابی - می‌گوید: «كلمة الشيعة اتخذت معنى اصطلاحيا مستقلا حيث اطلقت على جماعة اعتقدوا أنّ الامامة ليست الى نظر الامّة يتعين القائم بها بتعيينهم، بل أنّها ركن الدين وقاعدة الاسلام ولا يجوز لنبي اغفالها ولا تفويضها الى الامّة بل يجب عليه ان يعين الامام للامّة»؛ (۱۳۱) «کلمه شیعه، معنای اصطلاحی خاصی به خود گرفته و به کسانی اطلاق می‌شود که امامت را از مصالح عمومی نمی‌دانند تا نظر امت در آن معتبر باشد، بلکه آن را رکنی از ارکان دین دانسته و معتقدند که جایز نیست پیامبرصلی الله علیه و اله از تعیین امام پس از خود غفلت نموده و یا آن را به امت واگذار نماید، بلکه بر او واجب است تا چنین شخصی را معرفی نماید.» ۱۱ - شیخ مفید رحمه الله نیز می‌گوید: «الشيعة من شايع عليا وقدمه على اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله اعتقد أنّه الامام بوصية من رسول الله صلى الله عليه واله وبارادة من الله تعالى ايضا»؛ (۱۳۲) «به کسانی که از امام علی علیه السلام پیروی نموده و او را بر دیگر صحابه مقدم داشته‌اند، شیعه گفته می‌شود. آن‌ها معتقدند که امام علی علیه السلام پس از رسول خداصلی الله علیه و اله به اراده خداوند متعال و وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به عنوان امام معرفی شده است.»

پیامبر و دعوت به تشیع

۱ - ابن حجر و دیگران از ابن عباس نقل کرده‌اند: «لما انزل الله تعالى: «انّ الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية» قال رسول الله صلى الله عليه واله لعلی: هو انت وشيعتك...»؛ (۱۳۳) «هنگامی که خداوند ایه «انّ الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية» (۱۳۴) را نازل کرد رسول خداصلی الله علیه و اله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «مقصود از آن تو و شیعیان تو است...» ۲ - حاکم حسکانی نیز از ابن عباس نقل کرده که «نزلت هذه الاية «انّ الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية» في علي و اهل البيت»؛ (۱۳۵) «این ایه «انّ الذين آمنوا وعملوا الصالحات...» در شان علی و اهل بیت علیهم السلام نازل شد. ۳

- و نیز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قبض رسول الله صلى الله عليه واله وانا مسنده الى صدرى فقال: يا على! الم تسمع قول الله: «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا...» هم شيعتك وموعدى و موعدكم الحوض...»؛ (۱۳۶) «رسول خداصلی الله علیه واله در حالی که من او را به سینه چسبانده بودم از دنیا رحلت نمود، حضرت فرمود: ای علی! ایا قول خداوند تعالی: «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» را نشنیده‌ای؟ ان‌ها شیعیان تو هستند و موعد من و موعد شما در کنار حوض (کوثر) است...» ۴ - ابن مردویه از عایشه نقل کرده که گفت: قلت لرسول الله: من اكرم الخلق الى الله؟ قال: يا عائشة! امّا تفر این «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا...»؛ (۱۳۷) به رسول خداصلی الله علیه واله عرض کردم چه کسی کریم ترین خلق بر خداوند است. پیامبرصلی الله علیه واله فرمود: ایا خواننده‌ای این ایه را «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ...» ۵ - ابن عساکر به سندش از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کند که فرمود: «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاقْبَلَ عَلِيًّا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ اِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. وَنَزَلَتْ: «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا...» فكان اصحاب النبي اذا قبل علي قالوا: جاء خير البرية»؛ (۱۳۸) «ما نزد پیامبرصلی الله علیه واله بودیم که علی علیه السلام وارد شد. پیامبرصلی الله علیه واله فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست همانا این (علی) و پیروان و شیعیان او به طور حتم در روز قیامت به فوز خواهند رسید. در این هنگام بود که این ایه نازل شد: «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». لذا هرگاه اصحاب پیامبر مشاهده می‌کردند که علی علیه السلام می‌آید می‌گفتند: خیر البریه امد». ۶ - ابن مردویه از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه واله به من فرمود: «الم تسمع قول الله «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا...» انت و شيعتك...»؛ (۱۳۹) ایا قول خدا را نشنیده‌ای «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا...»، مقصود تو و شیعیان تو است...» ۷ - طبری در تفسیر خود به سندش از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر ایه «اولئك هم خير البرية» نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه واله فرمود: «انت یا علی و شيعتك»؛ (۱۴۰) «مقصود تو هستی ای علی و شیعیان تو».

روایات هم‌مضمون

روایات دیگری به همین مضمون در مصادر حدیثی اهل سنت یافت می‌شود که به برخی از ان‌ها اشاره‌ای می‌کنیم: ۱ - ابن حجر از ام سلمه نقل کرده: «كانت ليلتي وكان النبي صلى الله عليه واله عندى فاته فاطمة فتبعها على - رض - فقال النبي صلى الله عليه واله: يا على! انت واصحابك فى الجنة، انت وشيعتك فى الجنة»؛ (۱۴۱) «نوبت من بود که رسول خداصلی الله علیه واله نزد من باشد، فاطمه علیها السلام به سراغ حضرت امد و به دنبال او علی علیه السلام امد. پیامبرصلی الله علیه واله فرمود: ای علی! تو و اصحاب تو در بهشت می‌باشید، تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود. ۲ - حاکم حسکانی در ذیل ایه «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا امَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدُلُونَ» (۱۴۲) از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «هم انا وشيعتى»؛ (۱۴۳) «مقصود از ان‌ها من و شیعیان من می‌باشند». ۳ - ابن مغازلی به سندش از انس بن مالک نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «يدخلون من امتى الجنة سبعون الفا لاحتساب عليهم. ثم التفت الى على فقال: هم شيعتك وانت امامهم»؛ (۱۴۴) «از ائمت هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. ان گاه به علی علیه السلام التفات کرده و فرمود: اینان شیعیان تواند و تو امام آنانى. ۴ - گنجی شافعی به سندش از ابوسعید خدری نقل می‌کند که رسول خداصلی الله علیه واله به علی علیه السلام نظر کرده و فرمود: «هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيامة»؛ (۱۴۵) «این (علی) و شیعیان او در روز قیامت بهشتید». ۵ - خوارزمی از پیامبر اکرمصلی الله علیه واله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «وان شيعتك على منابر من نور، وان الحق على لسانك...»؛ «و همانا شیعیان تو بر منبرهایی از نورند، و همانا حق بر زبان تو است...» (۱۴۶) ۶ - ابن عساکر به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه واله به او فرمود: «انت و شيعتك فى الجنة»؛ (۱۴۷) «تو و شیعیان تو در بهشتید». ۷ - سمهودی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «السابقون الى ظلّ العرش يوم القيامة طوبى لهم. قيل يا رسول الله! ومن هم؟ قال: شيعتك يا على ومحبوك»؛

(۱۴۸) «خوشا به حال سبقت گیرندگان بر سایه عرش الهی در روز قیامت. عرض شد: ای رسول خدا! آنان کیانند؟ فرمود: شیعیان تو ای علی و محبتین تو. ۸ - خطیب بغدادی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت و شیعتک فی الجنة»؛ (۱۴۹) «تو و شیعیان تو در بهشتند». ۹ - هیشمی از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «انت اول داخل الجنة من امتی، وان شیعتک علی منابر من نور...»؛ (۱۵۰) «تو اول کسی هستی که از امت من داخل بهشت می‌شود. و همانا شیعیان تو بر منبرهایی از نورند...». ۱۰ - علامه مناوی از ام سلمه - رضی الله عنها - نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «علی و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامۃ»؛ (۱۵۱) «علی و شیعیان او همان فائزان و نجات یافتگان در روز قیامتند».

مفاد احادیث

این گونه احادیث به دو نکته مهم اشاره دارد: ۱ - دعوت مردم به تشیع و متابعت و پیروی از حضرت علی علیه السلام و در نتیجه باز کردن راه برای پیدایش خط فکری خاص بین صحابه که همان تشیع باشد. و این دعوت از ناحیه شخص رسول خدا صلی الله علیه و اله است. ۲ - به تبع نکته اول به این نتیجه می‌رسیم که تشیع و دنباله روی از امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله امری غیر از اسلام نخواهد بود، بلکه سبب امتداد و بقای آن خواهد شد. این مطلب با احادیث دیگری که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده نیز تایید می‌شود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «من اطاعنی فقد اطاع الله، ومن عصانی فقد عصی الله، ومن اطاع علیا فقد اطاعنی، ومن عصی علیا فقد عصانی»؛ (۱۵۲) «هرکس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هرکسی مرا نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است. و هرکس علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هرکس علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است». این حدیثی است که حاکم نیشابوری تصریح به صحت آن بنابر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» راویان آن را توثیق نموده است.

راویان احادیث از علمای اهل سنت

این گونه احادیث را گروه زیادی از علمای اهل سنت در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱ - ابن عساکر. (۱۵۳) ۲ - ابن حجر هیتمی. (۱۵۴) ۳ - ابونعیم اصفهانی. (۱۵۵) ۴ - ابن اثیر. (۱۵۶) ۵ - حاکم حسکانی حنفی. (۱۵۷) ۶ - دیلمی. (۱۵۸) ۷ - طبرانی. (۱۵۹) ۸ - هیشمی. (۱۶۰) ۹ - سیوطی. (۱۶۱) ۱۰ - قندوزی. (۱۶۲) ۱۱ - ابن مغازلی شافعی. (۱۶۳) ۱۲ - گنجی شافعی. (۱۶۴) ۱۳ - حموی. (۱۶۵) ۱۴ - خوارزمی. (۱۶۶) ۱۵ - ابن حجر. (۱۶۷) ۱۶ - بلاذری. (۱۶۸) ۱۷ - سمهودی. (۱۶۹) ۱۸ - طبری. (۱۷۰) ۱۹ - ابن صباغ مالکی. (۱۷۱) ۲۰ - خطیب بغدادی. (۱۷۲) ۲۱ - مسعودی. (۱۷۳) ۲۲ - میر سید علی همدانی. (۱۷۴) ۲۳ - مناوی. (۱۷۵) ۲۴ - ذهبی. (۱۷۶) ۲۵ - ابو الفرج اصفهانی. (۱۷۷) ۲۶ - شبلنجی. (۱۷۸) ۲۷ - متقی هندی. (۱۷۹) ۲۸ - الوسی. (۱۸۰) ۲۹ - شوکانی. (۱۸۱)

تصحیح احادیث

تصحیح احادیث

این احادیث را از طرق مختلف می‌توان تصحیح نمود:

این روایات در کتب فریقین به حدی فراوان است که انسان می‌تواند به مضمون ان اطمینان حاصل کند، خصوصاً آن که این روایات را اهل سنت نقل کرده‌اند که موافق اعتقاد آنها نبوده است، و این به نوبه خود بر این دلالت دارد که این روایات قابل انکار نبوده و نمی‌توان آنها را جعلی دانست. و لذا این حجر هیتمی بعد از نقل برخی از این احادیث بدون آن که در سند آنها ایرادی وارد کند در صدد توجیه دلالتی برآمده است.

۲- مضمونی

در این روایات به این مطلب تصریح شده که امام علی علیه السلام و شیعیان و پیروان او از اهل نجاتند و مصداق واقعی «خیر البریه» می‌باشند. پس در حقیقت مضمون این احادیث اشاره به الگو بودن و رهبری امام علی علیه السلام در جامعه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و اله دارد و این که هر یک از مسلمانان وظیفه دارند تا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله او را الگو قرار داده و از او پیروی کنند. این مضمون را می‌توان با احادیث متواتر و صحیح السند دیگر مورد تأیید و تأکید قرار داد؛ مثل حدیث ثقلین، حدیث غدیر و دیگر احادیثی که پیامبر صلی الله علیه و اله در آنها حضرت علی علیه السلام را امام بعد از خود معرفی کرده و مردم را نیز به متابعت از او دعوت کرده است.

ارتباط ایه با امامت

بین شیعه و اهل سنت اختلاف است که آیا امامت انتصابی است که امام باید از جانب خداوند تعیین شود یا این که به انتخاب مردم واگذار شده است؟ در هر دو صورت از این ایه و روایاتی که در ذیل آن آمده است به دست می‌آید که امام علی علیه السلام بهترین مردم است. و از آنجا که این اصل کلی مورد موافقت حتی ابن تیمیه است که بهترین‌ها باید رهبر و امام باشند، نتیجه می‌گیریم که امام علی علیه السلام از آن جهت که بهترین است باید امام و رهبر جامعه اسلامی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و اله باشد، خواه که خلافت به انتصاب باشد و یا انتخاب. به بیان دیگر: بعد از ایه «خیر البریه» چنین آمده است: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» خدا از آنان راضی است و آنان نیز از خدا راضی می‌باشند. و مطابق روایاتی که ذکر شد این، صفت امام علی علیه السلام و شیعیان او می‌باشد. و هنگامی که این ایه را با ایه «اکمال» یعنی «...وَرَضِیْتُ لَكُمْ الْأِسْلَامَ دِینًا» ضمیمه کنیم، به دست می‌آید که «خیر البریه» کسانی هستند که ایمان و عمل صالح را از کانال امام علی علیه السلام به دست آورده باشند؛ زیرا مطابق روایات صحیح السند، ایه اکمال بعد از واقعه غدیر خم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نازل شده است.

بررسی شبهات

بررسی شبهات

از آنجا که این روایات نصّ بر حقانیت امام علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت است لذا اهل سنت در صدد برآمده‌اند که از هر طریق ممکن در آنها خدشه وارد کنند، اینک به بررسی هر یک از آنها پرداخته و پاسخ می‌دهیم:

۱- برتری امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و اله!!

الوسی می‌گوید: «اگر منظور از «خیر البریه» علی بن ابی طالب علیه السلام است، لازم می‌آید که او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بالاتر باشد، چون به طور مطلق آمده و شامل پیامبر نیز می‌شود». (۱۸۲)

پاسخ

اولاً: ایه اشاره به بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله دارد. و لذا رسول خدا صلی الله علیه و اله تخصیصاً خارج است. ثانیاً: مطابق برخی از ادله؛ همچون ایه «مباهله» و حدیث «طیر» و حدیث «نور» امام علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و اله در جمیع فضایل است، و بین آن دو جدایی نیست تا دلالت بر برتری امام علی علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و اله داشته باشد. ثالثاً: برای «خیر البریه» شدن، قرآن چند صفت ذکر کرده است که یکی از آن‌ها ایمان به خدا و رسول گرامی اسلام است. پس امام علی علیه السلام به جهت ایمان به رسالت پیامبر اسلام به مقام «خیر البریه» بودن رسیده است. رابعاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله خطاب به امت خود کرده و آن‌ها را به پیروی از خیر البریه یعنی حضرت علی علیه السلام دعوت می‌کند. واضح است که مردم را دعوت می‌کند که بعد از وفاتش حضرت علی علیه السلام را که بهترین فرد روی زمین است متابعت کنند.

۲ - شیعه یعنی محب!!

ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقة» بعد از نقل برخی از این احادیث می‌گوید: «شیعیان علی علیه السلام همان اهل سنتند؛ زیرا آن‌ها هستند که علی را آن طور که خدا و رسول فرمان داده دوست دارند، و اما غیر از اهل سنت همه دشمن علی می‌باشند؛ زیرا محبتی که خارج از شرع بوده و از راه هدایت انحراف دارد در حقیقت بزرگ‌ترین دشمنی است، و به همین جهت است که سبب هلاکت آن‌ها می‌شود...» (۱۸۳)

پاسخ

اولاً: ایشان کلمه «شیعه» را به محب معنا کرده است، در حالی که این معنا با کلمه شیعه سازگاری ندارد، شیعه در لغت به معنای پیرو است. ثانیاً: این معنا با معنای اصطلاحی «شیعه» نیز سازگاری ندارد؛ زیرا شیعه در اصطلاح به گروهی اطلاق می‌شود که از اهل بیت عصمت و طهارت پیروی کرده و قائل به امامت و وصایت آن‌ها می‌باشند. شهرستانی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که به طور خصوص از علی علیه السلام پیروی کرده و به امامت و خلافت او به نص و وصیت قائل شده‌اند» (۱۸۴) میر سید شریف جرجانی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که علی علیه السلام را مشایعت کرده و معتقدند که او امام بعد از رسول خداست و امامت از او و اولادش خارج نمی‌شود» (۱۸۵) ثالثاً: به ابن حجر می‌گوییم: اگر شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام همان اهل سنتند که محب او هستند آن گونه که در کتاب و سنت آمده، پس چرا در مدح دشمنان او کتاب تالیف کرده و آن‌ها را می‌ستایند؟ مگر خود ابن حجر نیست که رساله مستقلی در دفاع از معاویه به نام «تطهیر الجنان» تالیف کرده است؟ آیا دشمنی معاویه نسبت به امام علی علیه السلام برای ابن حجر معلوم نبوده است؟ رابعاً: به چه دلیل محبت غیر از اهل سنت به امیر المؤمنین خارج از حد شرع است؟ مگر محبت آن‌ها در حد خدایی است؟ هرگز چنین نیست. این محبت شماس است - بر فرض اگر باشد - که در حد تقصیر و کوتاهی است، نه این که محبت ما در حق آن حضرت افراط باشد، ما اگر او را دوست داریم زیرا مطابق حدیث «رایه» خداوند متعال او را دوست دارد. خامساً: شما چگونه اهل بیت عصمت و طهارت را دوست دارید در حالی که بزرگانتان؛ امثال بخاری از نواصب و دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام امثال عمران بن حطان روایت نقل می‌کنند ولی نسبت به اهل بیت علیهم السلام یا بی‌توجهی کرده و یا اصلاً روایتی نمی‌کنند؟ سید شرف الدین می‌گوید: «همانا شیعه علی و اهل بیت علیهم السلام مسلمانانی هستند که در دین متابع آن‌ها بوده و از آنان پیروی کرده‌اند. و ما - بحمد الله - تمام توجه خود را در فروع دین و عقاید آن، و اصول فقه و قواعد آن، و علوم سنت و کتاب، و فنون اخلاق و سلوک و اداب، به آن‌ها معطوف داشته و با اقرار به امامت و خضوع نسبت به ولایت آن‌ها، این امور را به

توسط آنها اخذ نمودیم... و از این طریق شیعیان آنها به حساب آمده‌ایم و آنان نیز وسیله ما شده‌اند. و خدا را سپاس می‌گوییم بر این که ما را به دین خود هدایت فرمود، و توفیق داد تا به دو گوهر گرانبها و دو ریسمانش که رسولش ما را به ان دعوت کرده بود تمسک کنیم. و وارد مدینه علم پیامبرش از دروازه ان شویم، دروازه‌ای که باب امرزش گناهان و ایمنی اهل زمین و کشتی نجات این امت است...» (۱۸۶)

۳ - عدم اطلاق لفظ شیعه بر فرقه امامیه!!

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری وهابی در کتاب خود «اصول مذهب الشیعه» می‌گوید: «با مراجعه به معاجم اهل سنت نیافتم که لفظ «شیعه» بر فرقه‌ای اطلاق شود که الان به این اسم معروفند مگر در برخی از اخبار ضعیف یا موضوع، اخباری که در آنها لفظ شیعه به کار رفته و از آنها به عنوان شیعه علی علیه السلام تمجید شده است. مثل حدیثی که می‌گوید: "فاستغفرت لعلی و شیعتی،" و حدیث: "مثلی مثل شجرة انا اصلها و علی فرعها... والشیعة ورقها،" و حدیث: "انت و شیعتک فی الجنة."» (۱۸۷)

پاسخ

اولاً: به چه دلیل که این گونه روایات ضعیف یا جعلی است؟ آیا به مجرد این که مضمون حدیثی با عقاید شما سازگاری ندارد جعلی یا ضعیف است؟ آیا نباید بر ادعای خود اقامه دلیل کرد؟ ثانیاً: روایات به حدی زیاد است که می‌توان ادعای تواتر یا شهرت آنها را نمود که در این صورت احتیاج به بررسی سندی ندارد؛ زیرا از راه تراکم احتمالات مفید یقین است. ثالثاً: می‌توان مضمون این روایات را با احادیث دیگر صحیح السند؛ همچون حدیث غدیر و ثقلین تأیید نمود.

۴ - اطلاق شیعه بر هر گروه و حزب!!

او همچنین می‌گوید: «اسم شیعه لقبی است که بر هر مجموعه‌ای اطلاق می‌شود که دور رهبرش گرد آمده است، گرچه برخی از شیعیان قصد دارند که با چشم پوشی از حقایق تاریخی ادعا کنند عنوان شیعه اولین بار بر آنان اطلاق شده است. اینان فراموش کرده‌اند که معاویه نیز این کلمه را بر اتباع خود اطلاق کرده است. ولی وقایع تاریخی گواهی می‌دهد که این لقب اختصاص بر اتباع علی پیدا نکرد مگر بعد از کشته شدن علی علیه السلام همان گونه که برخی می‌گویند، یا بعد از مقتل حسین همان گونه که رای برخی دیگر است.» (۱۸۸)

پاسخ

اولاً: اطلاق لقب شیعه بر هر گروهی که به دور رهبرش گرد آمده، از باب اطلاق معنای لغوی این کلمه است؛ مثل این که گفته می‌شود: شیعه ال ابی سفیان، شیعه معاویه و... و لذا هر گاه در غیر از مورد اتباع حضرت علی علیه السلام به کار می‌رود با اضافه به ان افراد استعمال می‌شود، بر خلاف اتباع ان حضرت که به طور مطلق بر آنان اطلاق می‌شود. یعنی هر گاه به طور مطلق و بدون اضافه کلمه «شیعه» به کار رفت، مقصود از ان شیعیان حضرت علی علیه السلام است. این مطلبی است که مورخین و صاحبان ملل و نحل از علمای اهل سنت به ان اشاره کرده‌اند: شهرستانی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که به طور خصوص از علی پیروی کرده و قائل به امامت و خلافت او به عنوان نص و وصیتند.» (۱۸۹) ابن خلدون می‌گوید: «شیعه در لغت به معنای مصاحبان و پیروان است و در عرف فقها و متکلمین از خلف و سلف بر پیروان علی و فرزندان او اطلاق می‌شود.» (۱۹۰) میر سید شریف جرجانی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که از علی علیه السلام پیروی کرده و قائل به امامت او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله هستند و معتقدند که

امامت از او و اولادش خارج نمی‌شود». (۱۹۱) فرید وجدی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که علی را در امامت پیروی کرده و معتقدند که امامت از اولاد او خارج نمی‌گردد. و نیز معتقد به عصمت امامان از گناهان کبیره و صغیره‌اند و قائل به تولی و تبری در قول و فعل‌اند، مگر در حال تقیه، در صورتی که از شدت ظالم بترسند». (۱۹۲) ثانیاً: مطابق روایاتی که ذکر کردیم کلمه شیعه اولین بار در کلمات رسول خداصلی الله علیه و اله بر پیروان حضرت علی علیه السلام اطلاق شد. و نیز مطابق رای برخی از علمای اهل سنت برای اولین بار به عده‌ای از صحابه در عصر پیامبر اطلاق گردید: ابوحاتم رازی می‌گوید: «انّ اول اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول الله هو الشیعه و کان هذا لقب اربعة من الصحابة هم: ابوذر و سلمان و المقداد و عمار»؛ (۱۹۳) «اولین لقب و کلمه‌ای که در عهد رسول خداصلی الله علیه و اله ظهور و بروز کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه لقب چهار نفر از صحابه یعنی ابوذر، سلمان، مقداد و عمار بوده است». ابن خلدون می‌نویسد: «کان جماعة من الصحابة یتشیعون لعلی و یرون استحقاقه علی غیره»؛ (۱۹۴) «جماعتی از صحابه شیعه علی علیه السلام بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می‌دانستند». استاد محمّد کرد علی می‌گوید: «عرف جماعة من كبار الصحابة بموالاة علی فی عصر رسول الله صلی الله علیه و اله، مثل سلمان الفارسی القائل: یا عونا رسول الله صلی الله علیه و اله علی النصیح للمسلمین و الائتمام بعلی بن ابی طالب و الموالاة له، و مثل ابی سعید الخدری الذی یقول: امر الناس بخمس فعلوا باریع و ترکوا واحدة، و لما سئل عن الاربعة قال: الصلاة و الزکاة و صوم شهر رمضان و الحج. و قیل: ما الواحدة التي ترکوها؟ قال: ولایة علی بن ابی طالب. قیل له: و انّها لمفروضة معهنّ؟ قال: نعم هی مفروضة معهنّ. و مثل ابی ذر الغفاری و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ذی الشهادتین خزیمه بن ثابت و ابی ایوب الانصاری و خالد بن سعید بن العاص و قیس بن سعد»؛ (۱۹۵) «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خداصلی الله علیه و اله بودند؛ از آن جمله سلمان فارسی است که می‌گفت: ما با رسول خداصلی الله علیه و اله بیعت کردیم بر خیر خواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان او. و ابوسعید خدری که می‌گفت: مردم به پنج عمل امر شدند چهار تا را انجام داده و یکی را ترک نمودند. از او سؤال شد: آنچه را ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. از او سؤال شد: آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد اری. و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان ذوالشهادتین و خزیمه بن ثابت و ابویوب انصاری و خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد». دکتر صبحی صالح می‌نویسد: «کان بین الصحابة حتی فی عهد النبی صلی الله علیه و اله شیعة لریبه علی، منهم ابوذر الغفاری و المقداد بن الاسود و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و ابو الطفیل عامر بن واثله و العباس بن عبدالمطلب و جمیع بنیه و عمار بن یاسر و ابو ایوب الانصاری»؛ (۱۹۶) «در میان صحابه حتّی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است، از آن جمله می‌توان به ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبد الله، ابی بن کعب، ابو الطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار بن یاسر و ابو ایوب انصاری اشاره کرد».

۵ - دعوت اسلام به اجتماع نه تفرقه!!

او همچنین می‌گوید: «برخی از روافض در قدیم و جدید می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و اله اولین کسی است که بذر تشیع را غرس کرده است و شیعه نیز در عصر او ظهور و بروز پیدا کرده است، و لذا برخی از صحابه در آن عصر شیعه علی بوده و از موالیان او به حساب می‌آمدند.... این رایي است بی‌اساس در کتاب و سنت و هیچ سند تاریخی ثابتی ندارد، بلکه رایي است که از اصول اسلام تهی بوده و با حقایق تاریخی ثابت تنافی دارد. اسلام برای اجتماع امت بر یک کلمه آمده است نه آن که آن‌ها را دسته دسته و حزب حزب نماید. نزد رسول خدا شیعه و سنی وجود نداشت؛ زیرا خداوند می‌فرماید «انّ الدین عند الله الاسلام»...» (۱۹۷)

اولاً: در جای خود به اثبات رساندیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله اولین کسی است که بذر تشیع را غرس کرده، بلکه می‌توان ادعا کرد که خداوند متعال در قرآن کریم این کار را کرده است. مگر نه این است که ایه «ولایت» و ایه «اکمال» و ایه «تبلیغ» و ایه «انذار» و آیات دیگر در شان حضرت علی علیه السلام و امامت و خلافت و پیروی از آن حضرت نازل شده است؟ و در مرحله بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به دستور خداوند متعال امر خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام را به مردم ابلاغ کرد. در سال سوم بعثت بعد از نزول ایه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» حضرت علی علیه السلام را به امامت و خلافت و وصایت خود نصب نمود. او تا سال آخر عمر خود در مواضع مختلف و مناسبت‌های گوناگون به این مسأله مهم اشاره می‌کرد، تا آن‌که سال آخر رسالتش در روز هجدهم ذی حجه حضرت علی علیه السلام را در سرزمین غدیر خم به امارت و خلافت منصوب نمود. آیا این‌ها دلالت بر این ندارد که تشیع یعنی اعتقاد به امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او ریشه‌های قرآنی و حدیثی دارد؟ و به تعبیر دیگر مؤسس این مذهب خدا و رسول است؟ ثانیاً: همان‌گونه که در پاسخ به سؤال قبل اشاره شد، شیعه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و اله ظهور پیدا کرده و مطابق رای عده‌ای از علمای اهل سنت برخی از صحابه، معروف به تشیع بوده‌اند. ثالثاً: اعتقاد به تشیع و نسبت به برخی از صحابه و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مؤسس و مؤید و مروج آن بوده است، هیچ منافاتی با اصول اسلام و حقایق تاریخی ثابت ندارد. اری اسلام برای تالیف و وحدت و اجتماع امت اسلامی امد و اعتقاد برخی از صحابه به وصایت حضرت علی علیه السلام و به تعبیری دیگر شیعه او بودن در عصر پیامبر صلی الله علیه و اله به معنای دو دستگی در عصر رسول خدا صلی الله علیه و اله نبوده است، بلکه معنای آن این است که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و اله به جهت روایاتی که از آن حضرت درباره امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام رسیده بود، لذا در همان عصر عده‌ای به حضرت علی علیه السلام ارادت داشته و او را به عنوان وصی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله می‌شناختند و به وصایت او اعتقاد داشتند. رابعاً: اری، ما نیز معتقدیم که اسلام برای اجتماع امت بر یک کلمه و یک گفتار آمده است ولی این بدان معنی نیست که آن یک کلمه هر کلمه‌ای می‌خواهد باشد، بلکه اسلام برای اجتماع امت بر حق و حقیقت آمده است. اسلام مردم را به چنگ زدن به ریسمانی دعوت می‌کند که همگی را به خداوند رهنمون می‌سازد و او غیر از معصوم شخص دیگری نیست. و اگر رسول خدا صلی الله علیه و اله مردم را به پیروی و مشایعت از حضرت علی علیه السلام دعوت می‌کند در حقیقت امت بعد از خود را به اسلام نابی دعوت می‌کند که تنها از کانال ائمه عصمت و طهارت به دست می‌آید. مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از تفرق امت بعد از خود به ۷۳ فرقه خبر نداده است؟ (۱۹۸) حضرت صلی الله علیه و اله در حقیقت این مطلب را گوشزد می‌کند که فرقه ناجیه و اهل نجات بعد از من فرقه‌ای هستند که از حضرت علی علیه السلام پیروی کرده و سنت من و دین خدا را از کانال او و اهل بیت معصومش علیهم السلام اخذ نمایند. پس در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و اله با دعوتش به اقتدا و پیروی از حضرت علی علیه السلام مسلمانان بعد از خودش را به وحدت و توحید کلمه بر محور حق و حقیقت دعوت می‌کند که همان خط امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم اوست. خامساً: دعوت مسلمانان به پیروی از حضرت علی علیه السلام هیچ گونه منافاتی با ایه «أَنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَامُ» ندارد؛ زیرا ولایت، امامت و وصایت حضرت امیر علیه السلام ادامه و امتداد حیات اسلام است. تشیع روح اسلام اصیل و دین محمدی است. با ابلاغ ولایت حضرت امیر علیه السلام بود که دین کامل و نعمت خداوند تمام شد. و نیز خداوند دینی را که با ولایت حضرت امیر علیه السلام باشد مورد رضایت خود قرار داده است.

۶ - اثبات تشیع با روایات جعلی!!

او همچنین می‌گوید: «شیعه درصدد مشروعیت بخشیدن به عقیده خود یعنی تشیع است. آنان برای رد ادعای دشمنانشان که تشیع را به اصل اجنبی باز می‌گردانند این ادعا را نموده و درصدد تایید و اثبات مذهب خود به هر وسیله برآمده‌اند، لذا روایاتی را در این

زمینه جعل کرده و به رسول خداصلی الله علیه واله نسبت داده‌اند و گمان کرده‌اند که از طرق اهل سنت روایت شده است در حالی که آن‌ها روایاتی است که بزرگان سنت و ناقلین شریعت به آن‌ها معرفت ندارند بلکه اکثر آن‌ها جعلی یا در طریق ان طعن وجود داشته یا از تاویلات فاسد بعید است...» (۱۹۹)

پاسخ

هدف ما از تالیف این کتاب اثبات این مطلب است که روایاتی را که شیعه برای اثبات حقانیت تشیع، امامت، خلافت و وصایت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او دارد، همگی صحیح بوده و از میزان معتبر نزد اهل سنت برخوردار است. ما در صدد اثبات این مطلب هستیم که ایاتی از قبیل ایه ولایت و ایه تطهیر و ایه اکمال و تبلیغ و انذار و... و نیز احادیثی از قبیل حدیث غدیر، ولایت، ثقلین، دوازده خلیفه، سفینه و امان و ده‌ها حدیث دیگر همگی مطابق موازین رجالی و حدیثی اهل سنت صحیح بوده و لذا اهل سنت باید به معنا و مضمون آن‌ها التزام داشته باشند. و این معنا را در طول مباحث خود در این کتاب دنبال کرده و به اثبات رسانده‌ایم.

۷ - هرگز صحابه عقیده شیعه را نداشتند!!

او همچنین می‌گوید: «انان گمان کرده‌اند که شیعه از عمار و ابوذر و مقداد تشکیل شده است. ایا انان به عقیده‌ای از عقاید شیعه؛ از قبیل ادعای نصّ، تکفیر شیخین: ابوبکر و عمر و بیشتر صحابه و اظهار برائت و سبّ و کراهت از آن‌ها معتقد بودند؟ هرگز، هیچ یک از این امور درباره انان واقعیت ندارد...» (۲۰۰)

پاسخ

اولاً: همان‌گونه که اشاره کردیم نص از جانب خداوند و رسول او برای امامت حضرت علی علیه السلام است و با وجود این دو احتیاج به تایید دیگران نیست. ثانیاً: ما اهل سبّ و فحش نسبت به هیچ یک از صحابه نیستیم. ثالثاً: همان‌گونه که اشاره شد مورخان تصریح دارند که اول لقبی که به عنوان یک مذهب در زمان رسول خداصلی الله علیه واله ظاهر شد لقب شیعه بود. این کلمه لقب چهار نفر از صحابه به نام ابوذر، سلمان، مقداد و عمار بوده است. مورخین نقل کرده‌اند که جماعتی از صحابه از بیعت ابوبکر سرباز زده و به دفاع از حضرت علی علیه السلام در خانه او تحصّن نمودند؛ از قبیل: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، عتبّه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر، مقداد بن اسود، براء بن عازب، ابی بن کعب، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام، خزیمه بن ثابت، فروه بن انصاری، خالد بن سعید بن عاص اموی و سعد بن عباد انصاری. (۲۰۱) رابعاً: با مراجعه به منابع حدیثی پی می‌بریم که در میان صحابه افرادی از قبیل ابوذر و مقداد و سلمان و... معتقد به نصّ و وصایت حضرت علی علیه السلام بوده‌اند. اینک به برخی از این نصوص اشاره می‌کنیم: ۱ - از ابوذر نقل شده که می‌فرمود: «آنه ستکون فتنه، فان ادرکتوه فعلیکم بکتاب الله وعلی بن ابی طالب»؛ (۲۰۲) «همانا فتنه‌ای در پیش است، اگر آن را درک کردید بر شما باد به کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام». ۲ - سلمان از بیعت نکردن مردم با حضرت امیر علیه السلام و عدم تمسک به هدایت او اظهار تأسّف و ناراحتی کرد، می‌گوید: «اری علیا بین ظهرانیکم فلا تقومون فتاخذون بحجزته، فوالذی نفسی بیده لایخبرکم احد بسر نییکم بعده»؛ (۲۰۳) «علی را می‌بینم که بین شما حرکت می‌کند ولی شما اقدامی نکرده و به دامان او چنگ نمی‌زنید! قسم به کسی که جانم به دست اوست بعد از او کسی شما را از سر پیامبرتان آگاه نمی‌سازد». ۳ - مقداد از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «معرفة ال محمد برائه من النار، وحبّ ال محمد جواز علی الصراط، والولاء لال محمد امان من العذاب»؛ (۲۰۴) «شناخت ال محمد برائت از

اتش است. و حبّ ال محمد گذر بر صراط. و ولاء ال محمد امانی از عذاب است». ۴ - ابو ایوب انصاری از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «اما علمت انّ الله عزوجل اطلع علی اهل الارض فاختر منکم اباک فبعثه نبیا، ثمّ اطلع الثانیة فاختر بعلک فابوحی الی فانکحته واتخذته وصیا»؛ (۲۰۵) «ایا نمی دانی که خداوند عزوجل توجّهی بر اهل زمین کرد، از میان آنان پدرت را انتخاب نمود و او را به نبوت مبعوث کرد. ان گاه توجه دیگری نمود و شوهر تو را انتخاب کرد و به من وحی رساند که دخترم را به نکاح او در آورده و او را وصی خود گردانم». ۵ - ابوسعید خدری از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «همانا وصی و موضع سر و بهترین کسی که بعد از خود می گذارم، کسی که وعده‌های مرا انجام داده و دین مرا بر پا خواهد نمود، علی بن ابی طالب است». (۲۰۶) ۶ - انس بن مالک می گوید: رسول خداصلی الله علیه واله وضو گرفت و دو رکعت نماز به جای آورد، ان گاه فرمود: «اول من یدخل علیک من هذا الباب امام المتّقین و سید المسلمین و یعسوب الدین و خاتم الوصیین... فجاء علی...»؛ «اول کسی که بر تو از این در وارد می شود امام متّقین و سید مرسلین و رهبر دین و خاتم اوصیا است...». ناگهان علی علیه السلام وارد شد. پیامبرصلی الله علیه واله فرمود: چه کسی آمد ای انس؟ انس می گوید: عرض کردم: علی. ان گاه حضرت صلی الله علیه واله در حالی که خوشحال بود نزد او آمد و او را در بغل گرفت... (۲۰۷) ۷ - بریده می گوید: پیامبرصلی الله علیه واله فرمود: «برای هر پیامبری وصی و وارثی است و همانا علی وصی و وارث من است». (۲۰۸) ۸ - ابوذر روزی در عهد عثمان بر در مسجد رسول خداصلی الله علیه واله ایستاده و در ضمن خطبه‌ای گفت: «... و محمد وارث علم ادم و آنچه به ان پیامبران تفصیل داده شده‌اند می باشد، و علی بن ابی طالب وصی محمد و وارث علم او است...». (۲۰۹) ۹ - مالک بن حارث اشتر هنگام بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «ای مردم! این، وصی اوصیا و وارث علم انبیا است...». (۲۱۰) ۱۰ - هنگامی که حضرت امیرعلیه السلام مردم را در کوفه جمع کرد و در رابطه حرکت به سوی صفین برای جنگ با معاویه با آنان سخن گفت، عمرو بن حمق از جا بلند شد و خطاب به امامعلیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من به جهت قرابتی که بین من و توست، یا مالی که به من عطا کنی، یا مقام و پستی که مرا با ان بالا ببری، تو را دوست ندارم، بلکه به جهت پنج خصلت است که تو را دوست دارم: تو پسر عموی رسول خداصلی الله علیه واله و وصی او و پدر ذریه ان حضرت هستی که در میان ما از رسول خداصلی الله علیه واله باقی مانده است. و تو سابق ترین مردم به اسلام و دارای عظیم ترین مهاجرین در سهم جهاد هستی». (۲۱۱) ۱۱ - محمد بن ابوبکر در نامه خود به معاویه چنین می نویسد: «... وای بر تو! چگونه خودت را با علی علیه السلام مقایسه می کنی در حالی که او وارث رسول خداصلی الله علیه واله و وصی و پدر اولاد او است...». (۲۱۲) با مراجعه به تاریخ جنگ جمل و صفین و نیز موضوع غدیر خم پی می بریم که بسیاری از صحابه و تابعین در این معرکه‌ها به ولایت و امامت و وصایت حضرت علی علیه السلام اقرار کرده و ان را در اشعار خود آورده‌اند؛ از قبیل: - قیس بن سعد - حسان بن ثابت - نعمان بن عجلان - عبدالله بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب - عبدالرحمن بن حنبل - ابوالهثیم بن تیهان - مردی از قبیله ازد - غلامی از قبیله بنی ضبه - زیاد بن لیبید انصاری - حجر بن عدی - کندی - زحر بن قیس جعفی - اشعث بن قیس - مغیره بن حارث بن عبدالمطلب - خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) و... برای مراجعه به اشعار آنان به شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه جلد اول از صفحه ۱۴۷ به بعد مراجعه کنید.

۸ - تغییر در تشیع!!

او می گوید: «عقاید شیعه و افکار آنان در تغیر و پیشرفت دائم است. تشیع در عصر اول غیر از تشیع در عصرهای بعد از ان است. و لذا در صدر اول شیعه را بر کسانی اطلاق می کردند که علی را بر عثمان مقدم می داشتند...». (۲۱۳)

اولاً: همان گونه که اشاره شد عقیده شیعه به امامت اهل بیت علیهم السلام از ابتدا از قرآن و سنت نبوی برگرفته شد، و گروهی از صحابه به آن اعتقاد داشتند. این عقیده در طول تاریخ و قرن‌ها ادامه پیدا کرد و تا کنون باقی است. این تعداد شیعیان است که دائماً در پیشرفت و گسترش است. ثانیاً: اری، به یک معنا عقیده شیعه در تطور و پیشرفت است، و آن این که بزرگان شیعه در طول تاریخ در صدد تهذیب و تبیین و گسترش مفاهیم شیعی بوده و ادله خود را بر مدعای خود بر امامت اهل بیت گسترش داده و فقه و عقاید و اخلاقیات و مسائل گوناگون را به روز تفسیر کرده و با حفظ مبانی و اصول، آن‌ها را در بین جوامع بشری و اسلامی تبیین کرده است. ثالثاً: در جای خود اشاره کرده‌ایم که تشیع بر سه معنی به کار رفته است: الف) تشیع حَبّی: یعنی اعتقاد به این که اهل بیت علیهم السلام دارای فضایی بی کران هستند و لذا باید آن‌ها را دوست داشت. اهل سنت عموماً این نوع تشیع را با شدت و ضعف دارا هستند. لذا به جهت شدت محبت شافعی به اهل بیت علیهم السلام عده‌ای او را شیعه معرفی کرده‌اند. ب) تشیع سیاسی: این عنوان در اصطلاح بر کسانی اطلاق می‌شد که حضرت علی علیه السلام را بر سایر صحابه خصوصاً عثمان مقدم می‌داشتند. کوفیان در عصر امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به طور عموم می‌توان از این دسته به حساب آورد. ج) تشیع عقیدتی و ولایی: این دسته کسانی هستند که معتقد به ولایت و امامت و وصایت بلا فصل حضرت علی علیه السلام می‌باشند و نیز یازده اولاد معصوم او را امامان به حقّ بر عموم مسلمانان می‌دانند. این دسته از افراد از عصر رسول خدا صلی الله علیه و اله وجود داشته و تا کنون در رشد و گسترش هستند.

۹- تبری حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه!!

او نیز می‌گوید: «شیعیان خود را پیروان علی می‌دانند، و در صدد وانمود کردن این مطلب هستند که علی نیز هم عقیده با آنان است، در حالی که او از عقاید شیعه در حقّ خود و فرزندان متبری است. لذا باید قیدی را برای رفع ابهام آورد و آن این که: شیعه گمان می‌کند که از پیروان علی است؛ زیرا آنان در حقیقت پیرو او نیستند و امیرالمؤمنین بر اعتقادات آنان نیست...» (۲۱۴)

پاسخ

اولاً: تمام حرف‌های او ادعاهایی بدون دلیل و مدرک است، به چه دلیل حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه در حقّ خود و فرزندان متبری است؟ چرا آن حضرت این عقاید را قبول ندارد؟ انسان با صرف ادعا و به مجرد این که یک عقیده‌ای با عقاید اباء و اجدادش سازگاری ندارد نمی‌تواند آن را انکار کند. ثانیاً: اعتقاد شیعه همان وصایت و خلافت و امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام و امامان معصوم بعد از او است. عقیده‌ای که می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بعد از خود جانشین معین کرده و مردم را در تمام امور به آن‌ها ارجاع داده است. این عقیده‌ای است که شیعه از قرآن و روایات نبوی استفاده کرده و بر آن اقامه برهان نموده است. چرا و چگونه حضرت علی علیه السلام از آن متبری است؟ ایه ولایت و حدیث غدیر و حدیث ثقلین و ده‌ها دلیل دیگر چه می‌گویند؟ آیا بر مدعای شیعه دلالت ندارد؟ مگر نبود که حضرت علی علیه السلام واقعه غدیر را به شعر درآورد و در آن به مفاد امامت و ولایت خود اشاره کرده است؟ آن‌جا که فرمود: فَاَوْجِبُ لِيْ وَلَايَتَهُ عَلَيَكُمْ رسول الله يوم غدیر خم مگر نه این است که حضرت علی علیه السلام در طول ۲۵ سال خانه‌نشینی از زمان سقیفه و بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و اله تا آخر خلافت عثمان و نیز در عصر حکومتش تا هنگام به شهادت رسیدنش هر گاه موقعیت مناسبی می‌دید به امامت و وصایت خود تذکر می‌داد و حدیث غدیر و ثقلین و سایر ادله را بر مردم می‌خواند و دیگران را نیز بر آن‌ها گواه می‌گرفت؟ این امور را در مباحث مربوطه اشاره کرده‌ایم. (۲۱۵) امام علی علیه السلام مساله ولایت خود را حتّی به معاویه نیز گوشزد می‌کند و در نامه‌ای که به او می‌نویسد به مقام امامت و ولایت خود اشاره می‌نماید. (۲۱۶) و نیز امام علی علیه السلام در احادیثی دیگر اشاره به وصایت و علم و حکمت و طهارت

و عصمت خود نموده و بر مردم احتجاج می‌کند. (۲۱۷) حضرت در نامه‌ای که به عامل خود برای گرفتن صدقات و زکوات می‌دهد، در کیفیت معاشرت و تعامل با قبایل می‌نویسد: به مردم خطاب کرده بگوید: «عباد الله! ارسلنی الیکم ولی الله و خلیفته لاخذ منکم حق الله فی اموالکم»؛ (۲۱۸) «ای بندگان خدا! ولی خدا و جانشین او مرا به سوی شما فرستاده تا حق خداوند در اموالتان را از شما بگیرم». در این جمله حضرت علیه السلام اشاره به مقام ولایت و خلافت خود نموده است. بعد از شهادت امام حسن علیه السلام، شیعیان حضرت با امام حسین علیه السلام به عنوان امام به حق و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله بیعت کردند. نافع بن هلال در روز عاشورا خود را به عنوان شیعه حضرت علی علیه السلام معرفی کرده و می‌گوید: «انا الجملی، انا علی دین علی»؛ من جملی و بر دین علی هستم.»، در مقابل دشمنان حضرت که خود را بر دین عثمان معرفی می‌کردند. (۲۱۹) امام سجاد علیه السلام نیز عقیده تشیع؛ یعنی همین عقیده‌ای که شیعیان در طول تاریخ اسلام تا کنون به آن اعتقاد دارند را در ادعیه خود اشاره می‌کند، آن‌جا که می‌فرماید: «رب صل علی اطائب اهل بیته، الذین اخترتهم لامرک، وجعلتهم خزنة علمک، وحفظه دینک، وخلفاءک فی ارضک، وحججک علی عبادک و طهرتهم من الرجس والدنس تطهیرا بارادتک، وجعلتهم الوسيلة الیک، والمسلك الی جنتک»؛ (۲۲۰) «پروردگارا بر پاکان از اهل بیت پیامبر درود فرست، همان‌ها که برای امر خودت انتخابشان کردی و آن‌ها را خزانه علم و نگاهبانان دین خود قرار دادی و به عنوان جانشینان خود در زمین و حجت‌های خود بر بندگان برگزیدی و با اراده خود آنان را از پلیدی و ناپاکی، پاک ساختی و آنان را به عنوان وسیله‌ای به سوی خود و راهی به سوی بهشت برگزیدی.» منشا این اعتقادات از شیعه تعلیمات امامان به شیعیانشان است. آنان بودند که خطوط اساسی را برای شیعیان خود ترسیم می‌کردند و آنان را بر اعتقاد به این خطوط و عقاید تشویق می‌نمودند. امام باقر علیه السلام مردم را در موارد مختلف دعوت به خود کرده و از آنان می‌خواهد تا علم و معارف دینی را از اهل بیت علیهم السلام اخذ کنند. حضرت علیه السلام در حدیث صحیح السندی به سلمه بن کهیل و حکم بن عینه می‌فرماید: «شرقا او غربا فلا تجدان علما صحیحا الا شیئا خرج من عندنا»؛ (۲۲۱) «اگر به شرق و غرب عالم سفر کنید علم صحیح را به جز علمی که از خاندان ما خارج می‌شود نخواهید یافت.» و نیز در روایتی دیگر فرمود: «فلیذهب الناس حیث شاؤوا فوالله لیس الامر الا من هنا»؛ (۲۲۲) «مردم هر کجا می‌خواهند بروند پس به خدا سوگند! امر غیر از اینجا نخواهد بود. - اشاره به خانه خود نمود -».

۱۰ - خروج از روش اسلام!!

و نیز می‌نویسد: «شیخ شیعه نجاشی در تعریف شیعه می‌گوید: (شیعه کسانی هستند که هر گاه در علومی که از رسول خدا علیه السلام اخذ کرده‌اند اختلاف نمودند از قول علی علیه السلام اخذ می‌کنند. و هر گاه در علومی که از علی علیه السلام اخذ کرده‌اند اختلاف کردند، از قول جعفر بن محمد اخذ می‌کنند). حال اگر در علومی که از جعفر بن محمد نقل کرده‌اند اختلاف شد از چه کسی اخذ می‌کنند؟ در این تعریف، جوابی نمی‌بینیم...». آن‌گاه می‌گوید: «این تعریف خروج از منهج و روش اسلام است؛ زیرا هنگام اختلاف در نقل از رسول خدا صلی الله علیه و اله باید به مقیاس‌های ترجیح اخبار صحیح از غیر صحیح مراجعه کرد، نه این که به قول علی و جعفر مراجعه نمود... دیگر این که: چگونه اختلاف در نقل از رسول خدا و علی هست ولی اختلاف در نقل از جعفر نیست...؟ ایا جعفر از آن دو افضل است؟!». (۲۲۳)

پاسخ

اولاً: این تعریف از نجاشی نیست بلکه نجاشی به سندش از ابان بن تغلب نقل می‌کند. و این کار خلاف امانت‌داری است که مغرضانه انجام گرفته است، و اهل فن این غرض‌ورزی را به خوبی درک می‌کند. ثانیاً: مقصود ابان بن تغلب از این تعریف برای

شیعه این است که مردم بعد از رسول خداصلی الله علیه و اله به طور حتم در علومى که از حضرت صلی الله علیه و اله به جای مانده اختلاف کرده‌اند و برای رسیدن به قول حق وظیفه دارند به سراغ کسی بروند که هرگز اشتباه نکرده و نمی‌کند و حق را بر مردم آشکار می‌سازد، این چنین شخصی به نصّ نبوی کسی به جز امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. و از آنجا که ابان بن تغلب معاصر امام صادق علیه السلام بوده در آخر اشاره می‌کند که هر گاه در علومى که از حضرت علی علیه السلام رسیده اختلاف در تفسیر و تبیین پدید آمد باید به معصوم دیگر که در آن عصر امام صادق علیه السلام است مراجعه کنند. مگر نه این است که پیامبر در شان حضرت علی علیه السلام فرمود: «یا علی! انت تبیین لامتى ما اختلفوا فيه من بعدى»؛ (۲۲۴) «ای علی! تو کسی هستی که برای اتم مسائل را که در آن اختلاف نمایند تبیین و واضح می‌کنی». پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «علی العلم»؛ (۲۲۵) «علی علم [هدایت است]» و نیز فرمود: «علی رایة الهدی»؛ (۲۲۶) «علی علیه السلام پرچم هدایت است». و نیز فرمود: «علی منی بمنزلة من ربی»؛ (۲۲۷) «علی علیه السلام نزد من به منزله من نزد پروردگار من است». قرآن منزلت رسول خداصلی الله علیه و اله را بیان کرده است، آنجا که می‌فرماید: «وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...»؛ (۲۲۸) «و ما کتاب [قرآن] را بر تو نازل نکردیم جز برای آن که برای مردم آنچه را که در آن اختلاف و نزاع کرده‌اند تبیین نمایی». این مقام و منزلت را به عینه رسول خداصلی الله علیه و اله از جانب خداوند به حضرت علی علیه السلام اعطا نمود، تا برای بعد از خودش هر گاه در مساله‌ای اختلاف شد به او مراجعه کنند. بلکه مطابق برخی از نصوص صحیح السند، این مقام و منزلت را برای یازده امام معصوم از اهل بیت خود نیز قرار داد، آنجا که فرمود: «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا بعدی ابدًا»؛ (۲۲۹) «همانا من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم، اگر به آن دو تمسک کنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد». در نتیجه این که رجوع به امام علی علیه السلام در مسائل اختلافی و نیز امام صادق علیه السلام خروج از مقیاس‌های علمی برای ترجیح احادیث اختلافی نیست. از این بیان نیز استفاده می‌شود که این تعریف دلالت بر برتری امام صادق علیه السلام از پیامبر و حضرت علی علیهما السلام ندارد؛ زیرا ابان بن تغلب معاصر امام صادق علیه السلام است و امامان بعد از او را درک نکرده است. یعنی کسانی که بعد از آن زمان می‌آیند اگر در سخنان امام صادق علیه السلام اختلاف کردند باید به امام بعدی مراجعه کنند. در آخر جواب به این مطلب اشاره می‌کنیم که اهل بیت علیهم السلام به نصّی که از آن‌ها رسیده، هر چه می‌گویند همان سنّت واقعی رسول خداصلی الله علیه و اله و قول خداوند متعال است. امام صادق علیه السلام فرمود: «حدیثی حدیث ابی، و حدیث ابی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله قول الله عزوجل»؛ (۲۳۰) «حدیث من حدیث پدرم، حدیث پدرم حدیث جدم، و حدیث جدم حدیث حسین، و حدیث حسین حدیث حسن، و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خداصلی الله علیه و اله و حدیث رسول خداصلی الله علیه و اله گفتار خداوند عزوجل است».

۱۱ - تمسک به تعریف شیخ مفید رحمه الله!!

قفاری همچنین در ضمن کلماتش به تعریف شیخ مفید رحمه الله اشاره کرده که فرمود: «شیعه پیروان امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - بر سبیل ولاء و اعتقاد به امامت حضرت بعد از رسول صلوات الله علیه بلا فصل می‌باشند...» (۲۳۱) بر این تعریف تمسک کرده می‌گوید: «در این تعریف شیخ مفید ذکر از ایمان به امامت اولاد علی نمی‌یابیم با این که نزد شیعه هر کس چنین اعتقادی نداشته باشد شیعه نیست. همان گونه که او از برخی جوانب اساسی در تشیع و آنچه که سنگ اساسی برای تشیع است غافل شده است مثل مساله نصّ و عصمت و دیگر اصول امامت». (۲۳۲)

قفاری در این مورد همانند بقیه موارد امانت‌داری نکرده و دیگر عبارات شیخ مفید رحمه الله را نقل نکرده است. شیخ رحمه الله در ادامه کلماتش می‌فرماید: «فهو عَلَمٌ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَجُوبِ الْإِمَامَةِ وَوُجُودِهَا فِي كُلِّ زَمَانٍ، وَ أَوْجِبَ النَّصَّ الْجَلِيَّ وَ الْعَصْمَةَ وَ الْكَمَالَ لِكُلِّ إِمَامٍ، ثُمَّ حَصَرَ الْإِمَامَ فِي وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَاقَهَا إِلَى الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ...»؛ (۲۳۳) «نشانه مذهب امامیه و شیعه بر کسی عَلَم شده که متدین و معتقد به وجوب امامت و وجود آن در هر زمان است. کسی که نَصّ جلی و عصمت و کمال را برای هر امامی واجب می‌داند. و نیز امامت را در اولاد حسین بن علی علیهما السلام تا امام رضا علیه السلام قرار می‌دهد...». مقصود ایشان از محدود کردن به امام رضا علیه السلام این است که امام رضا علیه السلام را نیز بعد از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قبول داشته باشد؛ زیرا واقفیه بر آن حضرت توقف کرده و قائل به امامت امام رضا علیه السلام نشده‌اند. لذا هر کس امام رضا علیه السلام را قبول کند دیگر امامان تا امام مهدی علیه السلام را نیز قبول کرده است. شیخ مفید رحمه الله این بیانات را به طور وفور در لابه‌لای این کتاب و کتاب‌های دیگر اشاره کرده است. او در جایی دیگر می‌گوید: «اتفقت الامامیه علی انّ امام الدین لا یکون الا- معصوما من الخلاف لله تعالی، عالما بجميع العلوم، کاملا فی الفضل...»؛ (۲۳۴) «امامیه اتفاق کرده‌اند بر این که امام دین باید معصوم از مخالفت خداوند متعال باشد و نیز عالم به جمیع علوم دین و کامل در فضیلت و... باشد». او نیز می‌گوید: «اتفقت الامامیه علی انّ من انکر امامه احد الائمة و جحد ما اوجبه الله تعالی من فرض الطاعة فهو کافر ضالّ مستحق للخلود فی النار»؛ (۲۳۵) «امامیه اتفاق دارند بر این که هر کس امامت یکی از امامان را انکار کرده و منکر وجوب اطاعت آن‌ها شود که خداوند متعال آن‌را واجب کرده، او کافر، گمراه و مستحقّ خلود در آتش دوزخ است».

۱۲ - اشکالی بر تعریف شیخ مفید رحمه الله!!

دکتر قفاری در ادامه اعتراضاتش می‌گوید: «مطابق نظر مفید، وصف تشیع تنها بر کسی صدق می‌کند که اعتقاد به خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام از زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله تا هنگام وفات علی دارد و معتقد است که خلافت سه خلیفه دیگر صحیح نبوده است. بنابر این تعریف وصف تشیع بعد از رسول خدا تنها بر سه نفر از صحابه صادق است و باقی صحابه در نظر شیعه کافر بوده و همانند مشرکان در عصر رسول‌اند، و حکومت آنان نیز حکومت کفر است که علی در بین آنان با پوشش تقیه و نفاق به سر می‌برده است!! چه جسارتی به علی علیه السلام و به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و به اسلام از این بالاتر؟!». (۲۳۶)

پاسخ

اولا: شیعه در اعتقادش به امامت و ولایت و خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام به ادله‌ای از قرآن و سنت نبوی تمسک کرده و کیفیت دلالت آن‌ها را نیز به طور وضوح تبیین کرده است. و لذا آن حضرت را ولی و امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله بعد از وفاتش تا هنگام وفات حضرت علی علیه السلام می‌داند. ثانیا: اگر کسی با دلیل و برهان قطعی اثبات کرد که امام به حق از جانب خداوند متعال و ابلاغ رسول خدا صلی الله علیه و اله امام علی علیه السلام است، به طور طبیعی معتقد می‌شود که هر کس خلافت او را که از جانب خدا است بگیرد غاصب حق الهی او بوده و در نتیجه با خداوند عناد داشته است. و حکم کسی که با خداوند معاند است پر واضح است. ثالثا: در جای خود به اثبات رساندیم که امامت، اصلی از اصول دین به حساب می‌آید و لذا در ردیف دیگر اصول دین شمرده شده است. حال اگر کسی منکر این اصل شود همانند آن است که اصل دیگری از اصول دین را انکار کرده باشد. رابعا: کفر مراتبی دارد، که برخی از مراتب آن تنها در مرتبه قلب انسان خلاصه شده و به جهت مصالحی، به مرحله بروز و ظهور نمی‌رسد. خامسا: این که در برخی روایات آمده که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله به جز سه نفر از صحابه، بقیه

مرتد شدند، این ارتداد را می‌توان بر توجیهاتی از قبیل ارتداد از اهل بیت علیهم السلام یا مراتب ارتداد در شدت و ضعف حمل نمود. سادسا: قفاری تقیه را حمل بر نفاق کرده، در حالی که در جای خود به وضوح اثبات شده که «تقیه» یکی از موضوعات مسلم قرانی و حدیثی است که برای حفظ جان و ابرو و اموال خود می‌توان از کفار و حتی از مسلمانانی که مخالف عقیده بر حقّ ما هستند، اعمال نمود. (۲۳۷) سابعاً: حضرت علی علیه السلام گرچه مشاهده می‌کرد که حقّ او گرفته شده و عده‌ای مردم را به بی‌راهه می‌کشاند، و لذا در مواقع حسّاس و هر جایی که مصلحت می‌دید مردم را به حقانیت خود گوشزد می‌کرد، ولی به جهت حفظ اصل اسلام که مصلحت اهمّ است سکوت نسبی اختیار کرده و چندان با دستگاه خلافت درگیر نمی‌شد. مقصود ما از تقیه حضرت علیه السلام در عصر خلافت ان سه نفر، این معنا است.

تاریخ تشیع

تاریخ تشیع

در بحث ظهور شیعه، به عواملی چند اشاره کرده و گفتیم که مؤسس شیعه خداوند متعال است؛ زیرا در قران کریم، علی علیه السلام را به‌عنوان ولی و سرپرست، بعد از رسول خداصلی الله علیه واله معین کرده و مردم را به پیروی از او دعوت نموده است. نه تنها علی علیه السلام بلکه با معرفی کردن اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان افراد معصوم، همه را به پیروی از ان بزرگواران فراخوانده است. و در طول ۲۳ سال بعثت، پیامبر اکرم صلی الله علیه واله نیز مردم را به پیروی از امام علی علیه السلام و التزام به امامت و ولایت ان حضرت و امامت یازده امام بعد از او فرمان داده است. ایا در زمان پیامبر صلی الله علیه واله کسانی بوده‌اند که علی علیه السلام را به این عنوان پذیرفته و او را ولی و جانشین بعد از رسول خداصلی الله علیه واله قبول کرده باشند؟ وضعیت شیعیان و پیروان علی علیه السلام در طول تاریخ اسلام تا این زمان چگونه بوده است؟

تشیع در عصر پیامبر صلی الله علیه واله

گروهی از صحابه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه واله با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله، به او اعتقاد پیدا کرده، زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان ان حضرت قرار گرفتند. این گروه از همان زمان به «شیعه علی علیه السلام» معروف شدند: ۱ - ابوحاتم رازی می‌گوید: «انّ اول اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله هو الشیعه، و کان هذا لقب اربعة من الصحابة هم: ابوذر و سلمان و المقداد و عمار»؛ (۲۳۸) «اولین لقب و کلمه‌ای که در عهد رسول خداصلی الله علیه واله ظهور کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده است که عبارتند از: ابوذر، سلمان، مقداد و عمار». ۲ - ابن خلدون می‌نویسد: «کان جماعة من الصحابة یتشیعون لعلی و یرون استحقاقه علی غیره»؛ (۲۳۹) «جماعتی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می‌دانستند». ۳ - استاد محمّد کردعلی می‌گوید: «عرف جماعة من کبار الصحابة بموالاة علی علیه السلام فی عصر رسول الله صلی الله علیه واله مثل سلمان الفارسی القائل: یا یعنّا رسول الله صلی الله علیه واله علی النصیح للمسلمین والائتمام بعلی بن ابی طالب والموالاة له. ومثل ابی سعید الخدری البذی یقول: امر الناس بخمسٍ فعلوا باربعٍ و ترکوا واحدةً، ولَمّا سئل عن الاربعة قال: الصلاة والزکاة وصوم شهر رمضان والحج. و قیل: ما الواحدة التي ترکوها؟ قال: ولایة علی بن ابی طالب. قیل له: و أنّها لمفروضة معهنّ؟ قال: نعم هی مفروضة معهنّ. ومثل ابی ذر الغفاری وعمار بن یاسر وحذیفه بن الیمان وذی الشهادتین خزیمه بن ثابت وابی ایوب الانصاری وخالد بن سعید بن العاص وقیس بن سعد بن عبادة»؛ (۲۴۰) «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خداصلی الله علیه واله

بودند؛ از آن جمله سلمان فارسی است که می‌گفت: ما با رسول خداصلی الله علیه واله بیعت کردیم بر خیرخواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی‌طالب علیه السلام و موالیان او. و ابو سعید خدری است که گفت: مردم به پنج کار امر شدند؛ چهار تا را انجام دادند و یکی را ترک نمودند. وقتی از آن چهار مورد سؤال شد گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. از او سؤال شد آنچه را که ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام. از او سؤال شد آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: اری. و ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ذی‌الشهادتین خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عبادیه. او در ادامه کلماتش می‌نویسد: «وَأَمَّا مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ بَعْضُ الْكُتَّابِ مِنْ أَنَّ أَصْلَ مَذْهَبِ التَّشِيعِ مِنْ بَدْعِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَا الْمَعْرُوفِ بِابْنِ السُّودَاءِ، فَهُوَ وَهْمٌ وَقَلَّةٌ مَعْرِفَةٌ بِحَقِيقَةِ مَذْهَبِهِمْ. وَمِنْ عِلْمٍ مَنْزِلُهُ هَذَا الرَّجُلُ عِنْدَ الشَّيْعَةِ وَبِرَائَتِهِمْ مِنْهُ وَمِنْ أَحْوَالِهِ وَأَعْمَالِهِ، وَكَمَالِ عِلْمَائِهِمْ فِي الطَّعْنِ فِيهِ بِإِخْلَافٍ بَيْنَهُمْ، عِلْمٌ مُبْلَغٌ هَذَا الْقَوْلُ مِنَ الثَّوَابِ. لَا رَيْبَ فِي أَنَّ ظُهُورَ الشَّيْعَةِ كَانَ فِي الْحِجَازِ وَلَدَ الْمُتَشِيعِ لَهُ»؛ (۲۴۱) «وَأَمَّا أَنْجَحُهُ كَمَا بَعْضُهُ مِنْ نَوَاسِطِ الْكُتَّابِ بِأَنَّ رَسِيدَهُ، مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِ تَشِيعٍ مِنْ بَدْعِ هَؤُلَاءِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَا الْمَعْرُوفِ بِابْنِ السُّودَاءِ، إِنَّهُ مِنْهُمْ وَكَمِّي شَنَاخَتْ حَقِيقَتِ مَذْهَبِ شِيعِيَّانِ اسْت. وَهَرُ كَسِّ شَنَاخَتْ مِنْ جَايْكَاهِ اَيْنِ مَرْدِ نَزْدِ شِيعَةٍ وَتَبْرِي اِنَّانِ اَزْ اَوْ وَ كَفْتَارِ وَ كَرْدَارِ اَوْ دَارِدِ وَ بَفَهْمِدِ كَمَا عِلْمَايِ شِيعَةٍ هَمَكِي بِدُونِ اِخْتِلَافِ اَوْ رَا مَذْمُتْ كَرْدِه اَنْدِ عِلْمِ پيدا مي كند كه تا چه اندازه اي اين نسبت به شيعه صحيح است! شكي نيست در اين كه ظهور شيعه در حجاز كشور شيعيان علي بوده است». ۴ - دكتور صبحي صالح مي نويسد: «كان بين الصحابة حتى في عهد النبي صلى الله عليه واله شيعه لربييه علي، منهم: ابوذر الغفاري والمقداد بن الاسود و جابر بن عبدالله و ابي بن الكعب و ابو الطفيل عامر بن واثله و العباس بن عبد المطلب و جميع بنيه و عمّار بن ياسر و ابو ايوب الانصاري»؛ (۲۴۲) «در ميان صحابه حتي در عصر پيامبر اكرم صلي الله عليه واله براي علي عليه السلام پيروان و شيعياني بوده است؛ از آن جمله مي توان ابوذر غفاري، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابي بن كعب، ابو الطفيل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار ياسر و ابويوب انصاري را نام برد». ۵ - استاد محمد عبدالله عَنان مي گويد: «من الخطا ان يقال: انّ الشيعه ظهرت و لاول مره عند انشقاق الخوارج، بل كان بدء الشيعه و ظهورهم في عصر الرسول صلى الله عليه واله حين امره الله بانذار عشيرته في الايه ۲۱۴ من الشعراء (و انذر عشيرتك الاقربين)، و لبى النبي فجمع عشيرته في بيته و قال لهم مشيرا الى علي: هذا اخي و وصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا»؛ (۲۴۳) «اين اشتباه است كه گفته مي شود شيعه براي اولين بار هنگام جدائي خوارج ظهور پيدا کرده است، بلكه ظهور شيعه در عصر رسول خداصلی الله علیه واله بوده است، هنگامي كه خداوند رسولش را فرمان داد تا عشيره خود را مطابق ايه ۲۱۴ سوره شعرا اذار كند. پيامبر صلي الله عليه واله دعوت خدا را پذيرفته و عشيره خود را در خانه اش جمع كرد و در حالي كه اشاره به علي عليه السلام مي نمود، خطاب به آنان فرمود: اين، يعني علي، برادر و وصي و جانشين من در ميان شماست، پس به سخنان او گوش فراده و او را اطاعت كنيد». ۶ - نوبختي مي گويد: «انّ اول الفرق الشيعه و هم فرقه علي بن ابی طالب علیه السلام المسمون شيعه علي في زمان النبي صلى الله عليه واله، و بعده معروفون بانقطاعهم اليه و القول بامامته»؛ «همانا اولين فرقه از فرقه های اسلامی، شيعه است و ان فرقه علي بن ابی طالب می باشد كه در زمان پيامبر به شيعه علي نام گذاري شده و بعد از او معروف به توجه به ان حضرت و اعتقاد به امامت او بوده اند».

برنامه تشیع در زمان رسول خداصلی الله علیه واله

برنامه تشیع در زمان رسول خداصلی الله علیه واله

شيعيان در زمان رسول خداصلی الله علیه واله بعد از آن كه از ولايت و جانشيني امام علي عليه السلام اطلاع يافتند درصدد تثبيت اين مقام و ولايت از راه های مختلف برآمدند كه از آن جمله است:

۱ - بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبر صلی الله علیه و اله در روز غدیر خم خطبه‌ای ایراد کرد و در آن، مقام و منصب علی بن ابی طالب علیه السلام را برای خلافت ابلاغ نمود، آن گاه فرمود: «امرت عن اخذ البيعة منكم و الصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله عزوجل في علي امير المؤمنين و الائمة من بعده، الذين هم مني و منه ائمة قائمة منهم المهدي الى يوم القيامة الذي يقضى بالحق... معاشر الناس! انكم اكثر من ان تصافقوني بكف واحد، و قد امرني الله عزوجل ان اخذ بالستكم الاقرار بما عقدت لعلی من امره المسلمين و من جاء بعده من الائمة مني و منه علی ما علمتكم: ان ذریتی من صلبه، فقولوا باجمعكم: انا سامعون، مطيعون راضون منقادون لما بلغت عن ربنا و ربك في امر علی و امر ولده من صلبه من الائمة، نبيعك علی ذلك بقلوبنا و انفسنا و الستتنا و ايدينا علی ذلك، نحی و نموت و نبعث و لانغير و لانبدل، و لانشك و لانتتاب، و لا نرجع عن عهده و لاننقض الميثاق، نطيع الله و نطيعك و علیا اميرالمؤمنين و ولده الائمة الذين ذكرتهم من ذريتک... فناداه القوم: سمعنا و اطعنا علی امر الله و امر رسوله بقلوبنا و الستتنا و ايدينا. و تداكوا علی رسول الله و علی علی - علیهما السلام - فصافقوا بايديهم...»؛ (۲۴۴) «من مامورم که از شما بیعت گرفته نسبت به آنچه از جانب خدا در حق علی امیرالمؤمنین و امامان بعد از او آورده‌ام از شما التزام بگیرم، امامانی که از آنها از ذریه من و اویند. امامانی که قیام کننده بر حق می‌باشند. و از جمله آنان مهدی است که تا روز قیامت به حق حکم خواهد کرد... ای مردم! شما بیش از آن هستید که با یک دست با من بیعت کنید، در حالی که خداوند عزوجل مرا امر کرده که از زبان شما نسبت به پیمانی که برای علی به عنوان امیرالمؤمنین و امامان بعد از او گرفته‌ام، اقرار بگیرم. امامانی که از من و از اویند، آن گونه که من به شما ابلاغ کردم، این که ذریه من از صلب اوست. پس همه شما بگویند: ما شنوا و مطیع و راضی و منقاد دستوراتی هستیم که از جانب پروردگار ما و تو در امر علی و امر اولاد از صلب او از امامان، ابلاغ کردی. با تو به قلب‌ها و جان‌ها و زبان‌ها و دست‌هایمان بیعت می‌کنیم و بر این امر زندگی کرده و می‌میریم و مبعوث می‌گردیم و هرگز تغییر و تبدیل نخواهیم داد و شک و ریبی نخواهیم داشت. و از عهد خود باز نمی‌گردیم و پیمانی که بسته‌ایم نقض نخواهیم کرد. خدا را اطاعت کرده و تو و علی امیرالمؤمنین و اولاد او، امامانی که از ذریه و صلبت بعد از حسن و حسین نام بردی اطاعت خواهیم نمود. امامانی که مقام آن‌ها را نزد خود و پروردگارم عزوجل به شما شناساندم... مردم خطاب به حضرت صلی الله علیه و اله عرض کردند: گوش فراداده و اطاعت امر خدا و امر رسولش را به قلب‌ها و زبان‌ها و دستان خود خواهیم کرد. در این هنگام بود که مردم نزد رسول خدا و علی - علیهما السلام - ازدحام کرده و با دستان خود بیعت نمودند...».

۲ - سرودن شعر در دفاع از ولایت

حسان بن ثابت بعد از واقعه غدیر از پیامبر صلی الله علیه و اله اجازه خواست تا نصب امام علی علیه السلام به ولایت را به شعر درآورد. پیامبر صلی الله علیه و اله نیز به او اجازه داد، آن گاه واقعه غدیر را چنین سرود: ینادیهم یوم الغدیر نیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا فقال له قم یا علی فأنتی جعلتک من بعدی اماما و هادیا تا آخر شعر. (۲۴۵)

۳ - کار عملی در تثبیت ولایت

از جمله کارهایی که پیروان امام علی علیه السلام در جهت تثبیت امامت و ولایت آن حضرت انجام دادند این بود که شهادت به ولایت او را بعد از شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله در اذان‌شان به عنوان تبرک، نه به قصد جزئیت، می‌گفتند تا از این راه، هم اعتقادشان را به ولایت محکم کنند و هم به دیگران گوشزد نمایند. شیخ عبدالله مراغی مصری نقل می‌کند: «ان سلمان الفارسی

ذکر فیهما - الاذان والاقامة - الشهادة بالولاية لعلی بعد الشهادة بالرسالة فی زمن النبی صلی الله علیه واله، فدخل رجل علی رسول الله فقال: یا رسول الله! سمعت امرا لم اسمع به قبل هذا؟ فقال رسول الله صلی الله علیه واله: ما هو؟ قال: سلمان یشهد فی اذانه بعد الشهادة بالرسالة الشهادة بالولاية لعلی. قال: سمعتم خیرا؟ (۲۴۶) «در زمان پیامبر صلی الله علیه واله سلمان فارسی در اذان و اقامه نمازش شهادت به ولایت را بعد از شهادت به رسالت می گفت. شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه واله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! چیزی شنیدم که تاکنون نشنیده بودم. پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: ان چیست؟ عرض کرد سلمان در اذانش بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت می گوید. رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: نیکی و خیر شنیده‌ای». و نیز نقل می کند که شخصی بر رسول خدا صلی الله علیه واله وارد شد و عرض کرد: «یا رسول الله! ان اباذر یذكر فی الاذان بعد الشهادة بالرسالة الشهادة بالولاية لعلی و یقول: اشهد ان علیا ولی الله؟ فقال: کذلک، او نسیتم قول یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلی مولاه؟ فمن نکث فأنما ینکث علی نفسه؟» (۲۴۷) «ای رسول خدا! ابوذر در اذان، بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت علی علیه السلام یعنی: «اشهد ان علیا ولی الله» می گوید. پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: همین طور است. ایا فراموش کردید گفتار مرا در روز غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» پس هر کس پیمان شکنی کند بر ضرر خود چنین کرده است.»

تشیع هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه واله

شیعیان هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه واله با توجه به دستورهای ان حضرت در صدد تثبیت و تنفیذ دستورات برآمدند؛ از ان جمله: ۱ - با تاکید و اصرار پیامبر صلی الله علیه واله به آوردن دوات و قلم برای نوشتن وصیت، در ان هنگام، دسته و جماعتی بودند که اصرار به آوردن دوات و قلم داشتند تا پیامبر صلی الله علیه واله وصیت خود را مکتوب دارد، ولی از ان جا که طرف مقابل قوی بود نتوانستند این دستور را عملی سازند. ۲ - بعد از ان که پیامبر صلی الله علیه واله به جهت عمل نکردن به دستورش، جمعیت را از خود دور کرد، افرادی از شیعیان امام علی علیه السلام امثال مقداد و ابوذر را نزد خود نگاه داشت، ان گاه وصیت خود را نسبت به امامان بعد از خود نزد انان مطرح نمود. (۲۴۸) ۳ - بنابر نقل مظفر در «السقیفة» پیامبر صلی الله علیه واله گروهی از شیعیان و ارادتمندان امام علی علیه السلام را هنگام فرستادن لشکر اسامه به جنگ و مقابله با لشکر روم، نزد خود نگاه داشت، تا چنانچه مرگ او فرا رسید این چند نفر با بیعت با امام علی علیه السلام خلافت و حکومت را برای ان حضرت تمام کنند، ولی متأسفانه عمر، ابوبکر و برخی دیگر با تخلف از لشکر اسامه بن زید، این نقشه و تدبیر عالی پیامبر صلی الله علیه واله را برهم زدند تا مبدا خلافت از دست انان گرفته شود. ۴ - هنگامی که برخی، به جهت رسیدن به ملک و سلطنت بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه واله به سقیفه بنی ساعده رفته، مشغول تقسیم قدرت یا تصاحب ان برای خود بودند، در حالی که جنازه رسول خدا صلی الله علیه واله هنوز دفن نشده بود، شیعیان به پیروی امامشان علی علیه السلام مشغول دفن رسول خدا صلی الله علیه واله و عزاداری برای ان حضرت بودند.

تشیع در ایام خلافت ابوبکر

تشیع در ایام خلافت ابوبکر

شیعیان بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه واله نیز به تلاش خود در راه عملی کردن دستور پیامبر صلی الله علیه واله در رابطه با امام علی علیه السلام ادامه دادند، و در این راه اقداماتی انجام دادند که به برخی از ان ها اشاره می کنیم:

۱ - کاندیدا کردن امام علی علیه السلام برای بیعت

از آنجا که شیعیان سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و اله را در حق امام علی علیه السلام دیده و شنیده بودند و معتقد به امامت و جانشینی امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله، از جانب خداوند و رسول صلی الله علیه و اله بودند، از این رو بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و اله فوراً طرح کاندیدا کردن امام را برای بیعت مطرح نمودند. عباس بن عبدالمطلب به امام علی علیه السلام می‌گوید: «امدد یدک ابایعک بیایعک الناس» (۲۴۹) دستانت را به من بده تا با تو بیعت کنم و مردم نیز با تو بیعت خواهند کرد.

۲ - تحصن شیعیان در خانه فاطمه زهرا علیها السلام

شیعیان بعد از واقعه سقیفه و تمام شدن خلافت به نفع ابوبکر، به عنوان اعتراض به خانه حضرت زهرا علیها السلام آمده، در آنجا تحصن کردند، تا ضمن اعتراض به عمل انجام شده، بر امامت و ولایت بحق امام علی علیه السلام صحه بگذارند. مسعودی در حوادث وفات پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می‌کند: «انّ الامام علیا اقام ومن معه من شیعتہ فی منزله بعد ان تمت البیعة لابی بکر» (۲۵۰) «همانا امام علی علیه السلام و کسانی که با او از شیعیان بودند، بعد از آن که بیعت با ابو بکر تمام شد، در منزل حضرت اقامت گزیدند». عمر بن خطاب می‌گوید: «انّه کان من خبرنا حین توفی اللّٰه نبیه انّ علیا والزبیر ومن معهما تخلّفوا عنّا فی بیت فاطمه» (۲۵۱) «از جمله اتفاقاتی که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله افتاد آن که علی و زبیر و گروهی که با آن دو بودند از بیعت و همکاری با ما سرپیچی کرده، در خانه فاطمه تحصن نمودند». متخلفین از بیعت با ابوبکر عبارتند از: ۱ - سلمان فارسی ۲ - عمار یاسر ۳ - براء بن عازب ۴ - ابوذر غفاری. ۵ - مقداد بن اسود. ۶ - ابان بن سعید. ۷ - عباس بن عبدالمطلب و جماعتی از بنی‌هاشم و جمعی از مهاجرین و انصار. (۲۵۲) ابن اثیر می‌گوید: «وکان ابان احد من تخلّف عن بیعة ابي بکر لينظر ما يصنع بنو هاشم، فلما بايعوه بايع» (۲۵۳) «ابان از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد تا ببیند بنی‌هاشم چه می‌کنند؛ بعد از آن که دید بنی‌هاشم بیعت کردند او نیز بیعت نمود».

۳ - موضع‌گیری‌ها در دفاع از ولایت

شیعیان بعد از آن که تحصنشان توسط عمر بن خطاب بر هم خورد، وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله شده، در صدد احتجاج و اقامه حجت بر مردم آمدند، تا آنان را از این خواب غفلت بیدار سازند. اینک به موضع‌گیری‌های برخی از آنان اشاره می‌کنیم: (الف) فضل بن عباس او در ضمن سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «.. وصاحبنا اولی بها منکم» (۲۵۴) «صاحب ما - علی علیه السلام - به خلافت، از شما سزاوارتر است». (ب) مقداد بن اسود او می‌گوید: «واعجبا لقريش ودفعهم هذا الامر عن اهل بیت نبیهم وفیهم اول المؤمنین...» (۲۵۵) «عجب دارم از قریش که چگونه خلافت را از اهل بیت نبی‌شان گرفت در حالی که در میان آنان کسی است - علی علیه السلام - که اول مؤمن به پیامبر صلی الله علیه و اله است». و نیز می‌فرمود: «معرفة ال محمد برائة من النار، وحب ال محمد جواز علی الصراط، والولاء لال محمد امان من العذاب» (۲۵۶) «شناخت و معرفت ال محمد برائت از عذاب، و دوستی آنان جواز مجوز عبور از پل صراط، و ولایت آنان امان از عذاب جهنم است». (ج) سلمان فارسی او در دفاع از خاندان عصمت و طهارت خطاب به مردم می‌گوید: «ای مردم! همانا ال محمد از خاندان نوح، ال ابراهیم و از ذریه اسماعیل است. آنان عترت پاک و هدایتگر محمدند. ال محمد را به منزله سر از بدن، بلکه به منزله دو چشم از سر بدانید؛ زیرا آنان نسبت به شما مانند آسمان سربرافراشته، کوه‌های نصب‌شده، خورشید روشنی‌بخش و درخت زیتون‌اند...» (۲۵۷) و در جایی دیگر خطاب به مردم می‌فرماید: «می‌بینم که علی علیه السلام بین شماست ولی دست به دامان او نمی‌زنید، قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست، کسی بعد از علی علیه السلام از اسرار پیامبران خبر نمی‌دهد». (۲۵۸) بعد از واقعه سقیفه خطاب به مردم فرمود: «کرداز و ناکرداز، لو بايعوا علیا لاكلوا من

فوقهم ومن تحت ارجلهم»؛ (۲۵۹) «کردید آنچه نباید می کردید، و نکردید آنچه را که باید می کردید، اگر با علی علیه السلام بیعت می کردید نعمت فراوانی برای شما از آسمان و زمین جاری بود.» (د) ابوذر غفاری او می گوید: «اصبتم قناعت و ترکتم قرابت، لو جعلتم هذا الامر فی اهل بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان»؛ (۲۶۰) «به کم قناعت کردید، و قرابت رسول خدا صلی الله علیه و اله را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل بیت نبی تان قرار می دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی کرد.» (ه) ابی بن کعب او از جمله کسانی بود که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و شورای سقیفه را بی ارزش خواند. (۲۶۱) ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیۃ الاولیاء» از قیس بن سعد نقل می کند: «وارد مدینه شدم تا با یاران پیامبر صلی الله علیه و اله ملاقات کنم، علی الخصوص خیلی علاقه داشتم که ابی را ملاقات نمایم، وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله شدم و در صف اول به نماز ایستادم، ناگهان مردی را دیدم که نماز خود را تمام کرد و شروع به حدیث گفتن نمود. گردن‌ها به سوی او کشیده شد تا بیاناتش را بشنوند. او سه بار گفت: سران این امت گمراه شدند و آخرتشان تباه شد، ولی من دلم به حال آن‌ها نمی سوزد، بلکه به حال مسلمانانی می سوزد که به دست آنان گمراه شدند.» (۲۶۲) و نیز آورده است: «ابی بن کعب - که شاهد انحراف مردم از قطب اصلی رهبری اسلامی بود و از این وضع رنج می برد - می گفت: «روزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله زنده بود همه متوجه یک نقطه بودند ولی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و اله صورت‌ها به چپ و راست منحرف گردید.» (۲۶۳) ذهبی نقل می کند: «یکی از انصار از ابی بن کعب پرسید: ابی! از کجا می‌ایی؟ پاسخ داد: از منزل خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله. او گفت: وضع آنان چگونه است؟ گفت: چگونه می‌شود وضع کسانی که خانه آنان تا دیروز محل رفت و آمد فرشته وحی و کاشانه پیامبر خدا صلی الله علیه و اله بود، ولی امروز جنب و جوشی در آنجا به چشم نمی‌خورد و از وجود پیامبر صلی الله علیه و اله خالی مانده است. این را گفت در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد و گریه مجال سخن را به او نمی‌داد، به طوری که وضع او حضار را نیز به گریه واداشت.» (۲۶۴) و) بریده بن خضیب اسلمی ذهبی در ترجمه او می‌نویسد: «بعد از غصب خلافت از طرف ابوبکر، بریده خطاب به ابوبکر کرده، گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا لِيٍّ رَاجِعُونَ»، چه مصیبت‌هایی که حق از طرف باطل کشید، ای ابوبکر! ای فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می‌زنی؟ کسی تو را گول زده یا نفست تو را گول زده است؟ آیا به یاد نداری که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و اله ما را امر نمود که علی علیه السلام را امیر المؤمنین بنامیم؟ آیا یاد نداری که پیامبر صلی الله علیه و اله در اوقات مختلف، اشاره به علی کرده، می‌فرمود: این، امیر مؤمنین، و قاتل ظالمین است؟ از خدا بترس و نفس خود را محاسبه کن، قبل از آن که وقت بگذرد و خودت را از آنچه باعث هلاکت نفس است نجات بده. و حق را به کسی که از تو به ان سزاوارتر است واگذار، و در غصب آن پافشاری مکن، برگرد، تو می‌توانی برگردی، تو را نصیحت کرده و به راه نجات راهنمایی می‌کنم، کمک کار ظالمین مباش.» (۲۶۵) ز) خالد بن سعید ابن اثیر می‌گوید: «تاخر خالد و اخوه ابان عن بیعه ابی بکر، فقال لبنی هاشم: انکم لطوال الشجر، طیبو الثمر، نحن تبع لکم... فلما بايع بنو هاشم ابابکر بايعه خالد»؛ (۲۶۶) «خالد و برادرش ابان از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به بنی‌هاشم خطاب کرده گفتند: همانا شما خاندانی ریشه‌دار و اصلی هستید که افراد شایسته‌ای را به جامعه تحویل داده است و ما به دنبال شما می‌ایم... بعد از آن که بنی‌هاشم با ابوبکر - با تهدید و زور - بیعت کردند این دو برادر - خالد و ابان - نیز بیعت نمودند».

۴ - سکوت معنادار

از جمله موضع‌گیری‌های شیعیان در خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، سکوت معنادار آنان بود؛ زیرا از طرفی حق را با علی علیه السلام دانسته و دیگران را لایق مقام خلافت نمی‌دانستند. از طرف دیگر مصالح اسلام و مسلمین را در نظر می‌گرفتند، کسانی که به تعبیر امیر المؤمنین، تازه مسلمان‌اند. از طرف سوم دشمنان داخلی و خارجی را در کمین می‌دیدند، لذا با یک جمع‌بندی، سکوت را بر هر چیز دیگر ترجیح دادند. به این معنا که دست به شمشیر نبرند و برای گرفتن حق امیر المؤمنین علیه السلام اقدامی انجام ندهند، ولی

این بدان معنا نبود که سکوت مطلق داشته باشند؛ زیرا حق هیچ گاه نباید به طور مطلق خاموش بماند، بلکه در هر موردی که صلاح می‌دیدند از راه‌های مختلف حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام را گوشزد می‌کردند.

۵ - مخالفت عملی

در برخی از موارد نیز عملاً با خلیفه غاصب مقابله می‌کردند که می‌توان یک نمونه از آن را اقدام عملی مالک بن نویره در ندادن زکات به نماینده ابوبکر، خالد بن ولید دانست؛ زیرا او معتقد بود که ابوبکر شایسته خلافت نیست و دادن زکات به نماینده او کمک به ظالم است؛ از این رو از دادن زکات به او سرپیچی کرد... نمونه دیگر از مخالفت عملی را می‌توان هجرت بلال از مدینه دانست؛ زیرا بلال به خاطر منصب مهمی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله داشت، احساس کرد که اگر در مدینه بماند باید برای خلیفه وقت اذان گو باشد، و از آن جا که اذان او در حقیقت تایید خلافت غاصب است، به همین خاطر مصلحت را در آن دید که از مدینه پیامبر صلی الله علیه و اله به محلی دور هجرت کند تا از او بهره‌برداری سیاسی نشود و در آنجا بود تا از دار دنیا رحلت کرد. (۲۶۷)

۶ - مبارزه منفی

حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پدرش و مشاهده خلافت‌های دستگاه خلافت و بعد از این که نتوانست از راه گفت و گو و نصیحت آنان را متبته سازد، راه مبارزه منفی را پیش گرفت. و این راه را چه تا زمانی که زنده بود و چه برای بعد از شهادتش دنبال کرد: (الف) غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر بخاری در باب «خمس» در مساله میراث حضرت زهرا علیها السلام از فدک نقل می‌کند: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله غضبناک شد و با ابوبکر قهر نمود. و این متارکه ادامه داشت تا از دنیا رحلت نمود. (۲۶۸) او نیز در باب غزوه خیبر به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و اله کسی را به نزد ابی بکر فرستاد تا میراث خود را از رسول خدا صلی الله علیه و اله که همان فئ مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود بر او بفرستد. ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم آنچه هست همه صدقه می‌باشد. تا این که می‌گوید: ابوبکر از پرداخت میراث حضرت امتناع کرد. فاطمه - علیها السلام - بر او ناراحت شد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت. (۲۶۹) (ب) وصیت به دفن شبانه بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و اله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود را از رسول خدا صلی الله علیه و اله از فئ مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده باز خواهد... ابوبکر از پرداخت آن‌ها امتناع ورزید. فاطمه - علیها السلام - بر ابوبکر غضبناک شد و با او قهر کرده و تا زنده بود با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله شش ماه زنده بود. و هنگامی که وفات نمود شوهرش علی - علیه السلام - او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از دفن حضرت آگاه نکرد. (۲۷۰) ابن ابی الحدید می‌نویسد: «علی و حسن و حسین - علیهما السلام - فاطمه را شبانه دفن کرده و قبرش را مخفی نمودند.» (۲۷۱) او نیز می‌گوید: «خبر صحیح نزد من این است که فاطمه - علیها السلام - از دنیا رحلت نمود در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود ولذا وصیت کرد تا این دو نفر بر جنازه او نماز نخوانند.» (۲۷۲) مسلم در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات حضرت می‌گوید: «...علی - علیه السلام - خبر وفات فاطمه را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد.» (۲۷۳) حلبی از واقعه نقل کرده که گفت: «نزد ما به اثبات رسیده که علی - کرم الله وجهه - فاطمه را شبانه دفن کرد و بر آن حضرت با عباس و فضل نماز گزارد و هرگز کسی را خبر ننمود.» (۲۷۴) استاد توفیق ابو علم می‌گوید: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد: یکی این که کسانی که بر آن‌ها غضب نموده در تشیع جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش شبانه به خاک سپرده شود.» (۲۷۵) ابوبکر جوهری نقل می‌کند: «هنگامی که زمان وفات فاطمه - علیها السلام - فرار رسید

بر امیرالمؤمنین - علیه السلام - وصیت کرد که هرگاه از دنیا رفتم مرا شبانه دفن کن و هرگز ابوبکر و عمر را از این امر آگاه مساز...» (۲۷۶) ابن قتیبه می‌گوید: «...فاطمه - علیها السلام - قسم یاد کرد که هرگز با ابوبکر سخن نگوید و وصیت کرد تا شبانه دفن شود تا ابوبکر در تشییع جنازه‌اش حاضر نگردد، لذا شبانه دفن شد.» (۲۷۷)

تشیع در ایام خلافت عمر بن خطاب

عمر بن خطاب با توجه به نقش مهمی که در دوران خلافت ابوبکر داشت، به خلافت رسید و بدین جهت با مخالفت رو به رو نشد. امام علی علیه السلام و شیعیان با این اقدام مخالف بودند، اما بیعت سریع مردم، فرصتی برای مخالفت امام و شیعیان باقی نگذاشت. سابقه رفتار تند عمر در دوران خلافت ابوبکر، زمینه هرگونه مخالفت عملی را منتفی می‌ساخت. (۲۷۸) علی علیه السلام اگرچه میراث خویش را برپاد رفته و خود را شایسته رهبری می‌دانست، ولی برای حفظ موقعیت حساس جهان اسلام، هم‌چنان سکوت توأم با بیان حق و حقیقت، و تذکر به حقانیت خود را ادامه می‌داد. شیعیان نیز همانند امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت معناداری داشتند، آن‌ها اگرچه سکوت کرده و به جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین دست به اقدامی عملی علیه حکومت وقت نمی‌زدند ولی با بیانات خود با آنان مخالفت می‌ورزیدند. عمر بن خطاب در مجلسی گفت: «دلیل قریش در انتخاب نکردن علی علیه السلام به خلافت این بود که آنان کراحت داشتند خلافت و نبوت در یک خاندان جمع شود. ابن عباس که در آن مجلس بود در برابر این سخن عمر موضع‌گیری کرده، خطاب به او فرمود: قریش نسبت به آنچه که خداوند نازل کرده بود، کراحت داشتند.» (۲۷۹)

تشیع در ایام خلافت عثمان

عثمان شیوه دو خلیفه پیشین را دنبال نکرد. ابتدا والیان عمر را از ولایات برداشت و بستگان خود را بر کار گماشت. حکم بن العاص را که پیامبر صلی الله علیه و اله به طائف تبعید کرده بود، به مدینه برگرداند و خزانه مسلمین را به او سپرد. مروان بن حکم را مشاور خویش قرار داد و یک‌پنجم زکات شمال آفریقا را که مبلغ دومیلیون و پانصد و بیست هزار دینار بود به وی بخشید و او را به دامادی خویش برگزید. وی از بیت‌المال بصره مبلغ ششصد هزار درهم به داماد دیگر خویش، عبدالله بن خالد بن اسید، حواله کرد. عبدالله بن عامر، پسردائی خویش را که نوجوانی بود به حکومت بصره انتخاب کرد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی خود را - که پیامبر صلی الله علیه و اله در فتح مکه به سبب ارتداد وی دستور قتلش را صادر کرده بود - به حکومت مصر و خراج آن سرزمین برگزید. ولید بن عقبه بن ابی معیط برادر مادری خود را به کوفه فرستاد و پس از فساد و تباهی و شراب‌خواری او سعید بن عاص، فامیل دیگر خود را به آن شهر گماشت. سعید با اعمال سیاست اشرافی اموی و بیان این که زمین‌های سرسبز عراق از برای قریش است، موجب اعتراض و شورش مردم کوفه گردید. (۲۸۰) در این دوران علی علیه السلام و شیعیان در مقابل بدعت‌های عثمان و والیان ساکت نمی‌نشستند. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «انَّ الَّذِي عَلَيْهِ أَكْثَرُ أَرْبَابِ السَّيْرِ وَعُلَمَاءِ الْأَخْبَارِ أَنَّ عُمَانَ نَفَى أَبَا ذَرٍّ إِلَى الشَّامِ ثُمَّ اسْتَقْدَمَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لَمَّا شَكِيَ مِنْهُ مُعَاوِيَةُ، ثُمَّ نَفَاهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الرَّبَذَةِ لَمَّا عَمِلَ بِالْمَدِينَةِ مَا كَانَ يَعْمَلُ بِالشَّامِ»؛ (۲۸۱) «بیشتر تاریخ‌نویسان و عالمان اخبار بر آن‌اند که عثمان ابتدا ابوذر را به شام تبعید کرد و بعد از آن که معاویه از او به عثمان شکایت کرد، او را به مدینه خواست و از مدینه، به‌خاطر مخالفت با خلیفه، به ربذه تبعید نمود.» زمانی که ابوذر را به ربذه تبعید کردند و علی علیه السلام و فرزندانش او را بدرقه نمودند، ابوذر نگاهی به امام علیه السلام کرد و گفت: وقتی شما و فرزندان را می‌بینم به یاد سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله در مورد شما می‌افتم و گریه می‌کنم. (۲۸۲) و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می‌کرد که فرمود: «زود است که شما را فتنه فرارسد، اگر گرفتار آن شدید بر شما باد عمل به کتاب خدا و اقتدا به علی بن ابی‌طالب علیه السلام.» (۲۸۳) در زمان خلافت عثمان، ابوذر بر درب مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله ایستاد و در خطبه‌ای که ایراد کرد، فرمود:

«ای مردم! محمد و وارث علم ادم و فضایل انبیاست، و علی بن ابی طالب وصی محمد و وارث علم اوست...» (۲۸۴) بلاذری می‌نویسد: «مقداد بن عمرو، عمار بن یاسر، طلحه و زبیر با تعداد دیگری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله به عثمان نامه نوشتند و او را به نکاتی چند تذکر دادند و او را از خدا ترساندند. و در ضمن تهدید کردند که اگر به تذکرات آنان گوش فرام ندهد برضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفته نزد عثمان آورد. به مجرد این که صدر نامه را برای او خواند، عثمان با غضب به او گفت: ایا تو از بین دوستان جرات خواندن نامه تهدیدآمیز را برای من داری؟ عمار در جواب گفت: دلیلش این است که ناصح‌ترین قوم خود به تو هستم. عثمان در جواب گفت: دروغ می‌گویی ای فرزند سمیه! عمار گفت: به خدا سوگند من پسر سمیه و فرزند یاسر. سپس عثمان به غلامش دستور داد که دست و پای او را بشکنند. آن‌گاه با دو پایش درحالی که در کفش بود شروع به لگزدن به عمار کرد که بر اثر آن «فتق» بر او عارض شد.» (۲۸۵)

تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

تشیع در ایام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

خلافت امام علی علیه السلام در اواخر سال سی و پنج ه.ق. شروع شد و تقریباً چهار سال و نه ماه ادامه یافت. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام بیعت عمومی با آن حضرت وقت را مناسب دیدند تا یادی از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده، مردم را به آن مقام شامخ تذکر دهند تا اگر خواستند با آن حضرت بیعت کنند با انگیزه‌ای حقیقی باشد. از این رو هنگام بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام، مالک بن حارث اشتر خطاب به مردم کرده، فرمود: «ای مردم! این علی علیه السلام وصی اوصیا و وارث علم انبیاست، او کسی است که بلاهای بزرگ را به جان خریده و زحمتهای فراوانی در راه اسلام تحمل کرده است. او کسی است که کتاب خدا به ایمان او شهادت داده و پیامبرش او را به بهشت رضوان بشارت داده است. کسی که تمام فضایل در او جمع شده، و احدی از گذشتگان و اهل این زمان در سابقه و علم و فضلش شک نکرده است...» (۲۸۶) خزیمه بن ثابت نیز پس از بیعت با امام علی علیه السلام می‌گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله او را برای ما برگزید.» (۲۸۷) امام علی علیه السلام به کوفه آمد و آن شهر را محل اقامت خود، به عنوان پایتخت، انتخاب نمود؛ تا آن‌که بتواند تشیع را در عراق گسترش داده و خود را نیز به اهل عراق معرفی نماید. از طرفی کوفه منطقه‌ای سوق الجیشی بود، و چون کلّ عراق نیز به شام نزدیک بود، آن حضرت خواست تا علاوه بر عراق؛ شام را نیز تحت نظر قرار دهد. بعد از ورود امام علی علیه السلام به عراق، مردم با ملاحظه امام علی علیه السلام به عنوان قهرمان سیاست، در مقابل استیلای شامیان از او حمایت کردند و مدت‌ها از حامیان مذهبی امام علی علیه السلام بودند. پس از جنگ جمل، اصطلاح شیعه علی علیه السلام شامل همه کسانی می‌شد که از علی علیه السلام در مقابل عایشه حمایت می‌کردند. علاوه بر آن به اشخاص و گروه‌های غیرمذهبی که به دلایل سیاسی از علی علیه السلام حمایت می‌کردند، لفظ شیعه اطلاق می‌گردید. نصر بن مزاحم می‌گوید: امام علی علیه السلام هنگام برشمردن جنایات طلحه و زبیر فرمود: «انّ اتباع طلحه و الزبیر قتلوا شیعتی و عمّالی»؛ (۲۸۸) «همانا پیروان طلحه و زبیر در بصره شیعیان و عاملان مرا به قتل رساندند». در این مفهوم وسیع بود که کلمه شیعه در سند حکمیت در صفین به کار رفت. ده سال بعد، زمانی که شیعیان شروع به تثبیت موقعیت اسمی خود کردند، کوشش‌هایی برای جدایی حامیان علی علیه السلام صورت گرفت و بین حامیان مذهبی و غیرمذهبی وی تمایزی حاصل شد. امام علی علیه السلام در طول چهار سال و نه ماه حکومت خویش، اگرچه نتوانست جامعه اسلامی را به صورت اول خویش بازگرداند، اما به موفقیت‌های مهمی دست یافت که عبارتند از: ۱ - معرفی کردن شخصیت واقعی رسول خدا صلی الله علیه و اله برای مردم. ۲ - تبیین احکام فراموش شده اسلام. ۳ - جلوگیری از بدعت‌ها و تحریف‌های دینی در حد امکان. ۴ - تصحیح و اصلاح احکامی که به اشتباه برای مردم تبیین شده بود.

۵ - تبیین مقدار زیادی از معارف دینی. ۶ - تربیت شاگردانی جلیل القدر؛ مانند: اویس قرنی، کمیل بن زیاد، میثم تمار، رشید هجری و... در عصر حکومت امام علی علیه السلام اگرچه فشارها و حصرهای سیاسی از شیعه برطرف شد، ولی در عوض مبتلا به جنگ‌های داخلی متعدد شدند و در این جنگ‌ها نیز با گفتار و عمل، دست از دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام برنداشتند. شیعیان با وجود شکست در جنگ‌ها برای دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و مقابله با مخالفین آن حضرت، دست از دفاع عقیدتی از آن حضرت علیه السلام برنداشتند.

الف) جنگ جمل

شیعیان عقیدتی در جنگ جمل به جهت آگاهی دادن مخالف و موافق به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ها و رجزهای حماسی خود، آن حضرت را به دیگران معرفی می‌کردند. ابوالهیثم بن تیهان که بدری است، می‌گوید: قل للزبیر وقل لطلحة انا نحن الذين شعارنا الانصار ان الوصي امامنا وولينا برح الخفاء وباحت الاسرار (۲۸۹) مردی از قبیله ازد به میدان آمده، می‌گوید: هذا علی وهو الوصي اخاه يوم النجوة النبي وقال هذا بعدی الولی وعاه واع ونسی الشقی (۲۹۰) حجر بن عدی کندی، صحابی جلیل القدر، می‌گوید: یا ربنا سلّم لنا علیا سلّم لنا المبارک المضي المؤمن الموحّد التقيا لا خطل الراي ولا غويا بل هاديا موفقا مهديا واحفظه ربّي واحفظ النبیا فيه فقد کان له ولیا ثم ارتضاه بعده وصیا (۲۹۱) زحر بن قیس جعفی می‌گوید: اضربکم حتّی تقرّوا لعلی خیر قریش کلّها بعد النبی من زانه الله وسمّاه الوصي انّ الولی حافظا ظهر الولی (۲۹۲)

ب) جنگ صفین

در جنگ صفین نیز شیعیان به طرق مختلف به دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام و حریم ولایت برآمدند. عده‌ای با بیان خطبه‌ها، به دفاع از مقام او برآمدند. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «بعد از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را در کوفه برای حرکت به طرف صفین به جهت جنگ با معاویه جمع کرد، عمرو بن حمق خزاعی ایستاد و امام علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده، عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! من تو را به جهت خویشاوندی یا طلب مال، یا سلطنت و جاه، دوست ندارم، بلکه دوستی من نسبت به تو از آن جهت است که پنج خصلت در تو یافتم که در دیگری نبوده است: تو پسرعموی رسول خدا و جانشین و وصی او هستی، و پدر ذریه پیامبری که در میان ما به ودیعت گذارده شده است. تو اول کسی هستی که اسلام آورد، و سهم تو در جهاد از همه بیشتر است...» (۲۹۳) امّ‌خیر نیز در روز صفین در تحریک سپاهیان امام علی علیه السلام می‌فرمود: «عجله کنید - خداوند شما را رحمت کند - به یاری امام عادل و باتقوای باوفا و راستگو که وصی رسول خداست.» (۲۹۴) برخی دیگر نیز با اشعار خود به دفاع از مقام ولایت برآمدند: قیس بن سعد، صحابی عظیم و سید خزرج، می‌گوید: وعلی امامنا و امام لسوانا اتی به التنزیل یوم قال النبی من کنت مولاه فهذا مولاه خطب جلیل انّ ما قاله النبی علی الامیة حتم ما فیه قال وقیل (۲۹۵) و نعمان بن عجلان انصاری نیز می‌گوید: کیف التفرق والوصی امامنا لا- کیف الّا حیره و تخاذلا لا تغبنّ عقولکم، لا خیر فی من لم یکن عند البلبال عاقلا وذوو معاویه الغوی و تابعوا دین الوصی لتحمده و اجلا (۲۹۶) اینان در اشعار خود عمدتاً بر مساله وصایت و جانشینی امام علی علیه السلام از رسول‌خداصلی الله علیه و اله تاکید داشتند. برخی دیگر نیز پس از آن که امام علی علیه السلام از صفین به کوفه بازگشت و خوارج از او جدا شدند، در کنار امام علی علیه السلام ثابت‌قدم ماندند و بار دیگر با آن حضرت تجدید بیعت و عهد نمودند. از جمله عهد آنان این بود که به حضرت خطاب کرده، عرض کردند: «ما دوست هر کسی هستیم که تو دوست انی، و دشمن هر کسی هستیم که تو با آنان دشمنی داری.» (۲۹۷) عده‌ای دیگر با نوشتن نامه به معاویه او را مورد عتاب و سرزنش قرار داده، مقام ولایت و خلافت به حق امیرالمؤمنین علیه السلام را به او گوشزد می‌کردند. محمّد بن ابوبکر در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد، می‌گوید: «...وای بر تو!

چگونه خودت را در کنار علی علیه السلام قرار می‌دهی، کسی که وارث رسول خدا صلی الله علیه و اله و وصی او و پدر فرزندان اوست. کسی که قبل از دیگران به او گروید و آخرین کسی بود که عهد پیامبر صلی الله علیه و اله را شنید. او را از اسرارش آگاه و در امرش شریک ساخت.» (۲۹۸) داریم حجونی از زنان شیعه امام علی علیه السلام در برابر معاویه در بیان علل دوستی علی علیه السلام گفت: «من او را دوست دارم؛ زیرا مساکین را دوست می‌داشت و به واماندگان کمک می‌کرد. او فقیه در دین بود و از بیان حق کوتاهی نمی‌نمود. او از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله ولایت داشت...» (۲۹۹)

پیشگامان تشیع از صحابه

با مراجعه به کتب رجال و تراجم و تاریخ و بررسی و تحقیق در شرح حال صحابه، پیروی بسیاری از آنان از علی بن ابی طالب علیه السلام نمایان می‌گردد. مرحوم «شرف الدین» اسامی دویست نفر از آنان را در کتاب شریف «الفصول المهمّة» آورده است. ایت الله محمدحسین کاشف الغطاء رحمه الله می‌فرماید: «من با تتبعی که در کتب تراجم صحابه داشته‌ام؛ امثال: کتاب «استیعاب» و «اصابة» و «اسدالغابة» و نظایر این‌ها، به این نتیجه رسیده‌ام که حدود سیصد نفر از صحابه، از شیعیان حضرت علی علیه السلام بوده‌اند. و شاید کسی که بیشتر تفحص کند، از این تعداد، بیشتر پیدا نماید.» اینک به اسامی تعدادی از این صحابه اشاره می‌شود: - عبدالله بن عباس - فضل بن عباس - قثم بن عباس - عبدالرحمن بن عباس - تمام بن عباس - عقیل بن ابی طالب - نوفل بن حرث - عبدالله بن جعفر بن ابی طالب - عون بن جعفر - محمد بن جعفر - ربیع بن حرث بن عبدالطلب - طفیل بن حرث - مغیره بن نوفل بن حارث - عبدالله بن حرث بن نوفل - عبدالله بن ابی سفیان بن حرث - عباس بن عتبّه بن ابی لهب - عبدالطلب بن ربیع بن حرث - عباس بن ربیع بن حرث - جعفر بن ابی سفیان بن حرث از مشاهیر غیر بنی هاشم، به این افراد می‌توان اشاره نمود. - سلمان محمدی - مقداد بن اسود کندی - ابوذر غفاری - عمار بن یاسر - حذیفه بن یمان - خزیمه بن ثابت - ابویوب انصاری - ابوالهیثم مالک بن تیهان - ابی بن کعب - قیس بن سعد بن عباد - عدی بن حاتم - عباد بن صامت - بلال بن رباح حبشی - ابورافع مولی رسول الله صلی الله علیه و اله - هاشم بن عتبّه - عثمان بن حنیف - سهل بن حنیف - حکیم بن جبلة عبدی - خالد بن سعد بن عاص - ابن حصیب اسلمی

شرح حال برخی از پیشگامان تشیع

۱ - سلمان فارسی

سلمان فارسی، ایرانی الاصل و اهل «جی» اصفهان یا «استخر» فارس یا «رامهرمز» است. او پس از تحقیق در آیین زرتشت، به مسیحیت گرویده و با تأمل در تعلیمات حضرت مسیح علیه السلام قبل از جنگ خندق به اسلام گروید. وی یکی از یاران صدیق و معروف و فداکار پیامبر صلی الله علیه و اله بود. در حالی که هر یک از مهاجرین و انصار وی را از خود می‌دانستند. پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است». سلمان با انتساب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله از موقعیت و شرافت ویژه‌ای در میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و اله برخوردار گردید. او در تمام غزوات در کنار پیامبر صلی الله علیه و اله، با مشرکین به نبرد می‌پرداخت. (۳۰۰) وی در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله از هواداران حضرت علی علیه السلام بود و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله و حکومت «ابوبکر» سخن معروف خود را به زبان فارسی چنین گفت: «کردید و نکردید»، و به این وسیله از پیروی نکردن با علی علیه السلام انتقاد کرد. سلمان، از استوارترین یاران امام علی علیه السلام و یکی از چهارتن، شیعیان صدیق و نخستین امام، به شمار آمده است (۳۰۱). سادگی رفتار و حمایت او از حضرت علی علیه السلام بی شک در گرایش هموطنان او به اسلام و

تشیع بی تاثیر نبوده است.

۲ - ابوذر غفاری

ابوذر، قبل از اسلام نیز موحد بوده است. وی با شنیدن دعوت پیامبر صلی الله علیه و اله در مکه، با شنیدن ایه‌هایی از قرآن، گمشده خویش را یافت و مسلمان شد. مورخان، او را پنجمین مسلمان دانسته‌اند. چون به جهت تبلیغ اسلام، در معرض خطر قرار گرفت، پیامبر وی را مأمور تبلیغ در قبیله‌اش قرار داد. ابوذر در نزد پیامبر صلی الله علیه و اله از مقام و منزلت ویژه‌ای برخوردار بود. (۳۰۲) او در زمان خلافت خلیفه سوم، به اسراف و تبذیرهای خلیفه و مشاورانش، به ویژه «مروان» اعتراض کرد. خلیفه وی را به روستای کوچک «ربذه» تبعید نمود. حضرت علی علیه السلام و فرزندانش او را بدرقه کرده و با او وداع کردند... وی یار صدیق پیامبر صلی الله علیه و اله بود. رسول خدا صلی الله علیه و اله در حق او فرمود: «افزین بر ابوذر که تنها راه می‌رود و تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود». (۳۰۳)

۳ - مقداد بن عمرو

مقداد، از قبیله «کنده» یا «بهره» و از اعراب جنوبی بود. وی از یاران و مهاجرین پیامبر صلی الله علیه و اله در مکه و به نقلی هفتمین ایمان آورنده بود. وی به فرمان پیامبر صلی الله علیه و اله به حبشه مهاجرت نمود. و در تمام غزوات در کنار پیامبر صلی الله علیه و اله در دفاع از اسلام و پیامبر خالصانه به نبرد پرداخت. مقداد در یکی از غزوات به پیامبر عرض کرد: «یا رسول الله! ما چون قوم بنی اسرائیل نیستیم که بگوییم تو و خدایت به جنگ بروید و ما ایستاده‌ایم، بلکه ما از هر طرف به نبرد و حمایت از تو و دین خدا خواهیم پرداخت». (۳۰۴) او از ارکان اربعه شیعه و در گروه خالص‌ترین و نخستین یاران امام علی علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله بوده است.

۴ - عمار بن یاسر

عمار و پدر و مادرش از نخستین مسلمانان و ایمان آورندگان به پیامبر صلی الله علیه و اله بودند. قریش «یاسر» و «سمیه» و «عمار» را شکنجه می‌کردند. روزی پدر و مادر عمار توسط قریش شکنجه می‌شدند، پیامبر صلی الله علیه و اله در حالی که قدرت یاری آنان را نداشت بر آنان گذر کرد و فرمود: «بشارت باد خاندان یاسر را به بهشت پروردگار». (۳۰۵) عمار، چون یاران دیگر پیامبر به مدینه هجرت کرد. در پیمان برادری اسلامی، بین مهاجرین و انصار، پیامبر صلی الله علیه و اله وی را برادر «حذیفه بن یمان» قرار داد. حضرت صلی الله علیه و اله نام منافقان را بر این دو بیان کرد. به همین جهت این دو را «منافق شناس» می‌خواندند. (۳۰۶) عمار در تمام جنگ‌ها همراه پیامبر حضور داشت، پیامبر به عمار فرمود: «قاتل عمار در آتش است» و نیز فرمود: «تو را گروه ستمکاران به قتل می‌رسانند». وی در حالی که نود و سه یا چهار سال از عمرش می‌گذشت، در جنگ «صفین» همراه با لشکر حضرت علی علیه السلام با سپاه معاویه به نبرد پرداخت. و با شهادت خود، سپاهیان معاویه را به تردید انداخت. (۳۰۷) برخی از سپاهیان که در حمایت از حضرت علی علیه السلام دچار تردید بودند، پایدارتر شدند. (۳۰۸) عمار بن یاسر را چهارمین فرد از شیعیان نخستین و حامیان امام علی علیه السلام دانسته‌اند.

۵ - خذیمه بن ثابت

«خذیمه» از انصار و از قبیله «اوس» بود. پیامبر صلی الله علیه و اله گواهی او را مساوی با گواهی دو نفر دانستند و از این جهت وی را

«ذوالشهادتین» نامیدند. در فتح مکه، پرچم قبیله «بنی خطبه» را در دست داشت. وی در جنگ‌های «جمل» و «صفین» در کنار امام علی علیه السلام بود. و به دست سپاهیان معاویه به شهادت رسید. (۳۰۹) او در هنگام بیعت با حضرت علی علیه السلام به عنوان نماینده و دومین نفر از انصار، بیانی دارد که نشان دهنده ایمان و اخلاص او به حضرت علی علیه السلام است. یعقوبی می‌نویسد: «... سپس خذیمه بن ثابت، «ذوالشهادتین» برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! برای کار خود جز تو را نیافتم و بازگشت جز به تو نبود. اگر درباره تو درست بگویم، تو در ایمان و دانایی از مردمان دیگر برتری. و به خدا دانایتر و سزاوارترین مؤمنان به پیامبر صلی الله علیه و اله می‌باشی، تو آنچه آنان دارند داری و آنان آنچه را که تو داری ندارند». (۳۱۰)(۳۱۱)

۶- براء بن عازب

براء بن عازب، از اشراف انصار و از قبیله «خزرج» بود، در پانزده یا هجده غزوه شرکت داشت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله به امام علی علیه السلام پیوست. در کنار حضرت علیه السلام در جنگ‌های «جمل» و «صفین» شرکت داشت و به نبرد با مخالفان حضرت پرداخت و در زمان «مصعب بن زبیر» در کوفه وفات یافت. (۳۱۲)(۳۱۳)

۷- ابوالهثیم بن تیهان

وی از جمله انصاری بود که در پیمان «عقبه اول و دوم» در مکه به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله شرفیاب شد و در بازگشت به مدینه، به تبلیغ اسلام پرداخت. در تمامی غزوات در کنار پیامبر صلی الله علیه و اله قرار داشت و یکی از نقبای دوازده گانه انصار بود که پیامبر صلی الله علیه و اله آنان را چون حواریون حضرت عیسی علیه السلام دانسته‌اند. (۳۱۴)(۳۱۵) ابوالهثیم، از اولین کسانی بود که به عنوان نماینده انصار با حضرت علی علیه السلام بیعت کرد، (۳۱۶) و بنا به نقلی، وی در جنگ «صفین» به شهادت رسید.

۸- خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبد شمس

خالد، چهارمین یا پنجمین ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و اله و نخستین فرد مسلمان از قبیله خویش بود. او در هر دو هجرت به حبشه حضور داشت و پس از مراجعت به مدینه، در فتح مکه و غزوات «حنین» و «طائف» و «تبوک» شرکت داشت و سپس به عنوان عامل و نماینده پیامبر صلی الله علیه و اله برای دریافت صدقات یمن، انتخاب شد و به انجا رهسپار گشت. (۳۱۷) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله به مدینه بازگشت و از بیعت با ابو بکر خودداری ورزید و به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پیوست. وی در بیعت با حضرت علیه السلام چنین گفت: «به خدا سوگند در میان همه مردم هیچ کس سزاوارتر از تو نیست که جای پیامبر صلی الله علیه و اله را بگیرد». (۳۱۸) شهادت وی را در زمان ابوبکر و برخی در زمان خلیفه دوم، در سال چهاردهم هجرت دانسته‌اند.

۹- ابویوب انصاری

ابویوب، در «عقبه» با پیامبر صلی الله علیه و اله بیعت کرد. حضرت صلی الله علیه و اله در ورود به مدینه تا زمانی که خانه‌ای برای او بنا گردید، در منزل وی ساکن شد. وی در همه جنگ‌ها در کنار پیامبر صلی الله علیه و اله به دفاع از اسلام می‌پرداخت. (۳۱۹) پس از کشته شدن «عثمان»، ابویوب انصاری، از نخستین کسانی بود که به طرفداری از حضرت علی علیه السلام پرداخت و از طرف امام علی علیه السلام حاکم مدینه شد. ابویوب، در جنگ‌های «جمل»، «صفین» و «نهروان» در کنار امام علی علیه السلام بود. سخنان وی در برابر مردم کوفه برای یاری امام، گواه درجه ایمان و اخلاص او به امام علی علیه السلام بوده است. ... وی در سال ۵۲ وفات کرد

و در کنار دیوار «قسطنطیه» مدفون گردید.

۱۰ - حذیفه بن یمان

حذیفه، از انصار و یکی از ممتازان یاران پیامبر صلی الله علیه و اله بود. وی از راویان حدیث بوده و در تمامی «غزوات» پیامبر صلی الله علیه و اله شرکت داشته است. در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله طرفدار حضرت علی علیه السلام و بعد از ان، از مدافعین ایشان بوده است. فرزندان وی در تبعیت از پدر، در حمایت از امام علی علیه السلام در «صفین» به شهادت رسیدند. وفات وی در سال (۳۵هـ) در مدائن رخ داد.

۱۱ - عثمان بن حنیف

وی از انصار و از قبیله «اوس» بود. «ترمذی» او را از اصحاب بدر دانسته است، برخی دیگر گفته‌اند: وی به جز جنگ بدر در غزوات دیگر پیامبر صلی الله علیه و اله نیز شرکت داشته است. (۳۲۰) بعد از کشته شدن خلیفه سوم، در خدمت امام علی علیه السلام قرار گرفت و به حکومت «بصره» برگزیده شد. وقتی «اصحاب جمل» قصد «بصره» کردند؛ ابتدا با «عثمان بن حنیف»، والی بصره عهد کردند که منتظر رسیدن امام علی علیه السلام باشند، ولی بر خلاف تعهد خویش بر او تاختند و موهای صورت او را کردند و محافظان بیت المال را کشته و ان را غارت نمودند. (۳۲۱) پس از ان «عثمان بن حنیف» در کوفه ساکن شد و در زمان معاویه بدرود حیات گفت.

۱۲ - سهل بن حنیف

«سهل»، از انصار و از قبیله «اوس» بود. در تمام «غزوات» شرکت داشت و از اندک افرادی بود که با پیامبر صلی الله علیه و اله پیمان مرگ بستند. (۳۲۲) او در جنگ «وادی القری» یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه و اله بود. (۳۲۳) وی در نبرد «فلس» - که پیامبر صلی الله علیه و اله حضرت علی علیه السلام را برای شکستن بتخانه «صلی» اعزام کرده بود - پرچمدار امام علی علیه السلام بود. (۳۲۴) «سهل» از یاران با وفای امام علی علیه السلام بود. و با ان حضرت از مدینه به طرف بصره حرکت کرده و در جنگ «جمل» و «صفین» شرکت داشت. وی در سال (۳۸هـ) هجری وفات یافت. (۳۲۵)

۱۳ - ابوالطفیل عامر بن واثله

وی در سال وقوع جنگ «احد» به دنیا آمد و از فرزندان مهاجران بود. او هشت سال از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله را درک کرد و به دیدار حضرت صلی الله علیه و اله نایل شد. وی از یاران با اخلاص حضرت علی علیه السلام بوده و در تمام جنگ‌های امام علی علیه السلام شرکت داشت. وی پس از شهادت امام علی علیه السلام در مکه ساکن گردید و تا زمان وفاتش در مکه باقی ماند و برخی گفته‌اند در کوفه اقامت داشته است. «ابوالطفیل» به تفضیل امام علی علیه السلام بر شیخین قائل بود و امام را از انان برتر می‌دانست. وی را فردی «شاعر»، «فاضل»، «عاقل»، «فصیح» و «حاضر جواب» در بین یاران مخلص امام علی علیه السلام دانسته‌اند. (۳۲۶) علاوه بر اشخاص نامبرده، به اسامی افراد دیگری از شیعیان امام علی علیه السلام نیز می‌توان اشاره کرد؛ از قبیل: - هند بن ابی هاله تمیمی - جعد بن جبیره - حجر بن عدی - عمرو بن حمق خزاعی - جابر بن عبدالله انصاری - محمد بن ابی بکر - ابان بن سعید - زید بن صوحان زیدی

جنايات معاويه بر شيعه در اواخر حكومت امام علي عليه السلام

از سال ۳۹ هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده‌ای را بر علیه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی‌دین برای سرکوب شیعیان، حیطه حکومت حضرت را مورد تاخت و تاز قرار داد: ۱ - نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین‌التمر فرستاد. ۲ - سفیان بن عوف را با شش هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از انجا به انبار و مدائن فرستاد. ۳ - عبدالله بن مسعود بن حکمه فزاری که از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود را با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد. ۴ - ضحاک بن قیس را با سه هزار نفر به واقعه برای غارت هرکس که در طاعت امام علی علیه السلام است فرستاد. و در مقابل، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد. ۵ - عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که حضرت کمیل را برای مقابله با او فرستاد. ۶ - حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تا با هرکس که در طاعت امام علی علیه السلام است مقابله کند که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند. (۳۲۷) ۷ - در سال ۴۰ ه. ق، بُسر بن ارطاة را با لشکری به سوی مکه و مدینه و یمن فرستاد، او هنگامی که به مدینه رسید، عیبدالله بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی علیه السلام بود، از انجا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد، ولی بُسر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید. (۳۲۸) یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بُسر» مورد غارت قرار گرفت، منطقه‌ای بود که گروهی از قبیله همدان و شیعیان حضرت علی علیه السلام در آنجا سکونت داشتند. بُسر با حرکتی غافلگیرانه به آن‌ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت، و تعدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می‌شدند. (۳۲۹) مسعودی در مورد بسر بن ارطاة می‌گوید: «او افرادی از خزاعه و همدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هرکسی را که مشاهده می‌کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می‌کشت.» (۳۳۰) ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «بُسر به طرف اهل حسان که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شد و به‌طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از انجا به طرف صنعا آمد و در انجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودند کشت، تنها به جرم این که دو فرزند عیبدالله بن عباس در خانه یکی از زنان آنان مخفی شده است. و بُسر در حمله‌هایش حدود سی هزار نفر را به قتل رساند و عده‌ای را نیز در آتش سوزاند.» (۳۳۱) او نیز می‌نویسد: «معاویه در نامه‌ای به تمام کارگزارانش نوشت: به هیچ‌یک از شیعیان علی و اهل‌بیتش اجازه گواهی ندهید. و در مقابل، شیعیان عثمان را پناه داده و آنان را اکرام کنید... و نیز در نامه‌ای دیگر به کارگزاران خود نوشت هرکسی که ثابت شد محب علی و اهل‌بیت اوست اسمش را از دیوان محو کرده و عطا و روزی‌اش را قطع نمایید. و در ضمیمه این نامه نوشت: هرکس که متهم به ولای اهل‌بیت علیهم السلام است او را دستگیر کرده و خانه او را خراب کنید. بیشتر مصیبت بر اهل عراق بود خصوصاً اهل کوفه...» (۳۳۲) روزی معاویه به امام حسین علیه السلام گفت: «یا اباعبدالله! اعلمت انا قتلنا شیعۀ ابیک، فحنطناهم و کفناهم و صلینا علیهم و دفنناهم؟» (۳۳۳) «ای اباعبدالله! آیا علم پیدا کردی که ما شیعیان پدرت را به قتل رسانده و حنوط و کفنشان کرده و بر آنان نماز گزارده و دفنشان کرده‌ایم؟»

تشیع در عصر امام حسن علیه السلام

هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به مصالحه با معاویه گردید، یکی از خطراتی که امام علیه السلام احساس می‌کرد امنیت شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. از این رو در قرارداد خود با معاویه تصریح کرد که باید امنیت به اصحاب امام علی علیه السلام داده شود. معاویه نیز آن را پذیرفت. ولی در همان روز اول معاویه اعلام کرد که آن تعهدات را نمی‌پذیرد و زیر پا می‌گذارد. ابن ابی‌الحدید از ابی‌الحسن مدائنی روایت می‌کند: «معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هرکسی که روایتی

در فضیلت ابی تراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور خطبا در هر منطقه بر منبر شروع به لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت اهل کوفه بودند؛ زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشتند. معاویه، «زیاد» را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می‌شناخت، بر اساس دستور معاویه هر جا که شیعیان را می‌یافت به قتل می‌رساند، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می‌نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می‌کرد. همچنین عده‌ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند...» (۳۳۴) ابن اعثم می‌نویسد: «زیاد، دائما در پی شیعیان بود و هر کجا آنان را می‌یافت به قتل می‌رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می‌کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند. (۳۳۵) معاویه خود دستور به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد. (۳۳۶) زیاد شیعیان را در مسجد جمع می‌کرد، تا از علی علیه السلام اظهار بی‌زاری جویند. (۳۳۷) او در بصره نیز در جستجوی شیعیان بود و با یافتن آنها آنان را به قتل می‌رساند. (۳۳۸) عده‌ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند. در سال ۵۳ هجری معاویه حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رساند و او اولین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد. (۳۳۹) عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین علیه السلام او را سیدالشهدا نامید، بعد از آن که معاویه او را امان داد، به قتل رساند. (۳۴۰) مالک اشتر، یکی از اشراف و بزرگان عرب و یکی از فرماندهان جنگ‌های امام علی علیه السلام بود. معاویه او را در مسیر مصر به وسیله سم، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید. (۳۴۱) رشید هجری، از شاگردان امام علی علیه السلام و خواص وی بود، زیاد دستور داد که از علی علیه السلام براءت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. از این رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت. (۳۴۲) جویری بن مهر عبدی را به جرم داشتن ولایت علی علیه السلام دستگیر نموده و بعد از جدا کردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار آویخت.

تشیع در عصر امام حسین علیه السلام

ابن ابی الحدید می‌گوید: «وضع تا وقتی که حسن بن علی، از دار دنیا رحلت نمود، این چنین بود. در این هنگام مصیبت و فتنه بر شیعیان بیشتر شد، کار به جایی رسید که شیعیان در بین مردم از جان خویش ترس داشتند و یا از شهر خود فرار کرده و به طور پنهانی زندگی می‌کردند. (۳۴۳) امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: «بیشتر مصیبت برای ما و شیعیان، بعد از رحلت امام حسن علیه السلام بود که در آن زمان در هر شهر، شیعیان ما را می‌کشتند و دست‌ها و پاهای آنها را به این گمان که شیعه هستند از بدن جدا می‌کردند. هر کسی که متهم به دوستی و ارتباط با ما می‌شد، او را زندانی نموده و یا اموالش را غارت می‌کردند یا خانه‌اش را خراب می‌نمودند و این مصیبت و بلا-هم‌چنان شدت یافت تا زمان عیدالله ابن زیاد». (۳۴۴) سال شصت هجری قمری، معاویه هلاک شد و پسرش یزید، طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود، زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. به شهادت تاریخ، یزید، هیچ‌گونه شخصیت دینی نداشت. حتی در زمان حیات پدرش، جوانی بود که به اصول و قوانین اسلام، اعتنا نمی‌کرد و جز عیاشی و بی‌بندوباری و شهوترانی، کاری نمی‌دانست. در سه سال حکومت خود فجایعی را به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام، با آن همه فتنه‌ها که انجام گرفته، بی‌سابقه بود. سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بود، با فرزندان و خویشان و یاران و شیعیانش، با فجیع‌ترین وضع، به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل بیت پیامبر را به همراه سرهای بریده شهداء، در شهرها گرداند. (۳۴۵) سال دوم مدینه را قتل عام کرد و جان و مال و ابروی مردم آن دیار را تا سه روز برای لشکریانش مباح نمود. (۳۴۶) و در سال سوم کعبه مقدسه را خراب کرد و آن را به آتش کشید. (۳۴۷) ابومخنف از حجاج نقل کرده که گفت: «اجتمعت الشیعة فی منزل سلیمان بن صرد، فذکروا هلاک معاویه، فحمدنا الله علیه، فقال: انّ معاویه قد هلك وانّ حسينا قد تقبض علی القوم بیعته، وقد خرج الی مکه وانتم شیعتہ وشیعة ابیه...» (۳۴۸) «شیعیان در منزل سلیمان بن صرد جمع

شده و خبر از هلاکت معاویه دادند. آنان همگی خدا را از این جهت ستایش کردند. سلیمان بن صرد گفت: همانا معاویه به هلاکت رسیده و حسین بیعت خود را دریغ داشته و از مدینه به مکه حرکت نموده است، و شما شیعیان پدرش هستید...». طبری و ابن اثیر قصه دعوت ولید از امام حسین علیه السلام در دارالاماره بعد از هلاکت معاویه را نقل کرده است. او می‌گوید: عبدالله بن زبیر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله! من بر تو می‌ترسم که اگر به نزد او در دارالاماره روی تو را در آنجا حبس نماید، و تو را رها نکنند تا با یزید بیعت کرده یا تو را بکشند. امام حسین علیه السلام فرمود: «آئی لست ادخل وحدی، ولكن اجمع اصحابی الی و خدمی و انصاری و اهل الحق من شیعتی، ثم امرهم ان یأخذ کل واحد سیفه...»؛ (۳۴۹) «من به تنهایی بر او وارد نمی‌شوم، بلکه اصحاب و خدمتکاران و یاران اهل حق از شیعیانم را جمع می‌کنم و آنان را سفارش می‌کنم تا هر کدام شمشیر خود را به همراه خود داشته باشند...».

تبرئه شیعه از دخالت در شهادت امام حسین علیه السلام

یکی از اعتراضاتی که اخیراً نسبت به شیعیان می‌شود این است که: قاتلین امام حسین علیه السلام از خود شیعیان بوده‌اند؛ زیرا عمده لشکریان عمر بن سعد را در کربلا مردم کوفه تشکیل می‌دادند. و کوفیان در آن عصر همه از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می‌آمدند. پس این که برای امام حسین علیه السلام عزاداری می‌کنند، در حقیقت بر اعمال گذشتگان از خودشان اشک ماتم می‌ریزند، که چرا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله را به قتل رساندند. سید علی جلال حسینی مصری در کتاب «الحسین» می‌گوید: «امر عجیب در مورد امام حسین علیه السلام آن است که شیعیانش او را می‌کشند آن گاه در تمام بلاد مسلمین در هر سال و روز کشتنش تا این زمان بر او اقامه جلسات حزن می‌نمایند». (۳۵۰) ما در صدد برآمدیم تا این قضیه را تحلیل کنیم تا بینیم قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده‌اند؟

ابعاد تشیع

ابعاد تشیع

لازم به ذکر است که تشیع، اشکال و ابعاد گوناگونی داشته که به چهار بعد آن می‌توان اشاره کرد:

۱- تشیع سیاسی

یعنی اعتقاد به برتری حضرت علی علیه السلام بر سایر صحابه، حتی خلفا و حقانیت حضرت در جنگ‌های خود با خوارج و اصحاب صفین و جمل. تشیع سیاسی؛ یعنی وجود جمعیتی در تاریخ اسلام که روش سیاسی معینی داشته‌اند، آنان کسانی بوده‌اند که رهبری اهل بیت علیهم السلام را تایید می‌کردند، نه از آن جهت که از جانب خدا منصوبند، بلکه از آن جهت که افضل مردمند. این طرز تفکر در بین بسیاری از تابعین، محدثین و فقها وجود داشته است. آن‌ها اهل بیت را خصوصاً در مواضع سیاسی‌شان بر دیگران ترجیح می‌دادند، و بدین جهت آنان را شیعه سیاسی در مقابل گروهی دیگر از اهل سنت که تابع دستگاه خلافت بودند، می‌نامند. این دیدگاه در کتاب‌های جرح و تعدیل و رجال اهل سنت نیز کشیده شده است؛ زیرا مشاهده می‌شود که برخی از شخصیت‌های قرن اول و دوم و سوم را با همین معیار به تشیع متصف نموده‌اند، و عده بسیاری را به عنوان «فیه تشیع سیر» معرفی نموده‌اند. آنان امام علی علیه السلام را بر سایر خلفا یا خصوص عثمان برتری می‌دادند.

۲- تشیع عقیدتی

تشیع عقیدتی، یعنی اعتقاد به امامت و خلافت و وصایت و مرجعیت دینی اهل بیت از جانب خداوند متعال که در راس ان علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد. این دیدگاه و نظریه به تبع دستورات قران و روایات نبوی، دیدگاهی رایج در میان صحابه از زمان حیات رسول خداصلی الله علیه واله بوده است. برخی از صحابه مخلص و تابع نص که اهل اجتهاد در مقابل نص نبودند، از همان ابتدا امام علی علیه السلام را به تبع دستورات خدا و رسول او، ولی و جانشین رسول خداصلی الله علیه واله می‌دانستند. این خط در بین صحابه و تابعین و دیگران ادامه داشت. در بحث از تاریخ شیعه به وجود این خط فکری در طول تاریخ به طور مبسوط اشاره نمودیم. اهل بیت علیهم السلام گرچه از حاکمیت سیاسی و رهبری سیاسی کنار زده شدند، ولی از اوایل قرن دوم، هویت فقهی و مرجعیت دینی و علمی آنان نمودار شد. ابان بن تغلب که از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام است، شیعه را این چنین معرفی می‌کند: «شیعه کسانی هستند که هرگاه مردم در مساله‌ای که از رسول خداصلی الله علیه واله رسیده اختلاف کردند، رجوع به امام علی علیه السلام کرده و حکم را از او اخذ می‌کنند، و هرگاه نیز در مساله‌ای که از علی علیه السلام رسیده اختلاف کردند، به قول جعفر بن محمد علیه السلام رجوع می‌کنند». (۳۵۱)

۳- تشیع حنبی

بعد سومی برای تشیع در بین مسلمین مشاهده می‌شود که از ان به تشیع حنبی تعبیر می‌شود. به این معنا در اصطلاح رجالین اهل سنت عده‌ای به تشیع متصف شده‌اند. از ان جا که در احادیث نبوی فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام به طور فراوان به چشم می‌خورد، عده‌ای حتی از اهل سنت محبت شدیدی نسبت به ان‌ها پیدا کرده و بدین جهت آنان را به تشیع متصف نموده‌اند. که از این میان می‌توان به ابن عبد ربّه اندلسی صاحب کتاب «عقد الفرید» و محمّد بن ادریس شافعی اشاره نمود. شافعی در شعری می‌گوید: ان کان حبّ الولی رفضاً فانّی ارفض العباد (۳۵۲) «اگر حبّ ولی [علی علیه السلام سبب رفض است، پس همانا من رافضی‌ترین بنده‌ها هستم.»

۴- تشیع دینی

بعد چهارمی در تشیع است که از ان به تشیع دینی و فرهنگی تعبیر می‌شود. مطابق این بُعد، اهل بیت علیهم السلام تنها مرجع دینی و فقهی و تفسیری مردمند و وظیفه هر فرد جامعه ان است که در این بُعد به ایشان رجوع کند. افرادی هستند که چنین اعتقادی دارند ولی در عین حال خود را در مسائل سیاسی و حکومتی تابع اهل سنت می‌دانند، آنان قائل به نصّ دینی از قران و روایات بر امامت و وصایت اهل بیت علیهم السلام نیستند، ولی آنان را در علم و مسائل دینی از بقیه برتر می‌دانند. گویا شهرستانی صاحب ملل و نحل را می‌توان از این دسته قرار داد.

شیعه واقعی کیست؟

ممکن است عده زیادی در مسئله‌ای ادعایی داشته باشند، ولی اهل عمل نبوده، و بر اعتقادات خود ثابت قدم نباشند. ادعا می‌کنند که ما متدین به فلان دین هستیم ولی به اصول و موازین آن پایبند نیستند. ادعا می‌کنند اهل فلان مذهبیم، ولی نه تنها از اصول ان مذهب خبر ندارند، بلکه اصول ان را زیر پا می‌گذارند. آنان را نمی‌توان حقیقتاً از افراد دین یا مذهب خاص به حساب آورد، اگر چه در ظاهر خود را جزء آن می‌دانند، و در حقیقت سیاهی لشگری برای آن دین و مذهبند. مخالفان ان دین و مذهب نیز برای این دسته و گروه حساب خاص و مهمی باز نمی‌کنند، و از آنان خوف و هراسی ندارند. و اصلاً آنان را جزء ان دین یا مذهب به حساب

نمی‌آورند، بلکه افراد حقیقی آن دین و یا مذهب را کسانی می‌دانند که بر اصول خود پایبند بوده، و حاضرند در این راه از جان و مال خود نیز بگذرند. در رابطه با مذهب تشیع و شیعیان نیز همین را می‌گوییم، به این معنا که اگر چه خیلی‌ها ممکن است ادعا کنند ما شیعیان علی‌علیه السلام و اهل بیت پیامبریم، ولی این ادعا تنها از زبان و لفظ تجاوز نکرده و به قلب آن‌ها ننشسته است، به مبانی و اصول تشیع پا بر جا و پای‌بند نیستند. نمی‌توان تشیع و شیعه عقیدتی را به حساب آن‌ها تمام کرد. شیعه حقیقی و عقیدتی کسی است که نه تنها امام‌کش نیست بلکه جانش را فدای امام خود می‌کند، همان گونه که در روز عاشورا تعداد زیادی از آنان که از حرکت امام حسین علیه السلام و قیام او اطلاع پیدا کردند، نهایت فداکاری را کرده و خود را به امامشان رساندند، و جان خود را عاشقانه در راه او در طَبَقِ اخلاص گذاردند، و به شهادت رسیدند. همین سؤال و اشکال را می‌توان از خود سؤال کنندگان و اشکال کنندگان پرسید: آیا تمام کسانی که در کشورهای اسلامی ادعای مسلمانی دارند حقیقتاً مسلمانند؟ همه آنان به اصول و مبانی اسلام پایبند هستند؟ یا این که نه تنها این چنین نیستند، بلکه در راه محو و نابودی اسلام قدم برمی‌دارند، و برای استکبار جهانی خدمت می‌کنند؟ آیا کسانی در جوامع و کشورهای اسلامی نیستند که عبد ذلیل و خدمتکار کافران و استعمارگران بر علیه اسلام و مسلمین هستند؟ شما قطعاً آنان را مسلمان واقعی نمی‌دانید، بلکه آن‌ها تنها اسمی از اسلام را بر خود نهاده‌اند. در مورد شیعیان نیز ممکن است برخی این چنین باشند که با نام‌گذاری خود به شیعه عقیدتی، عمل کننده به اعتقادات خود نبوده، و بر اصول و مبانی پابرجا و پایبند نباشند. استاد شیخ علی‌ال‌محسن می‌گوید: «این که برخی می‌گویند شیعیان قاتلان حسین‌اند در کلامشان تناقض آشکار است؛ زیرا شیعه امام حسین علیه السلام به کسی اطلاق می‌شود که از یاران و متابعان و دوستان او باشد، چگونه ممکن است بین این معنا و جنگ و کشتن جمع شود؟ آیا شیعه امام‌کش می‌شود؟ بر فرض تسلیم که قاتلان امام حسین علیه السلام از شیعیان بودند، ولی با این عملشان به طور قطع از تشیع خارج می‌شوند». (۳۵۳) سید محسن امین عاملی در جواب این شبهه می‌نویسد: «پناه بر خدا! این که شیعیان واقعی قاتلان امام حسین علیه السلام باشند، کسانی که او را به شهادت رساندند برخی اهل طمع بودند که به دین کاری نداشتند، و برخی دیگر انسان‌هایی پست و شرور بودند، و بعضی هم پیروان رؤسای خود بودند که حب دنیا آنان را به این جنایات بزرگ وادار ساخت. و از شیعیان و محبان حضرت هیچ کس در قتال با او شرکت ننمود. اما شیعیان مخلص و حقیقی او همگی از انصار و یاران او بودند، و تا آخر او را همراهی کرده، در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. آن‌ها با تمام کوشش خود و تا آخرین ساعت از حیات خود دست از یاری او برنداشتند. بسیاری از آنان نیز تمکن یاری و نصرت از حضرت را نداشتند تا در رکاب او جانفشانی کنند. یا این که نمی‌دانستند که کار به اینجا ختم می‌شود و امام علیه السلام را به شهادت می‌رسانند. و برخی نیز خود را به خطر انداخته و حصار را که ابن زیاد بر دور کوفه کشیده بود پاره کرده، خود را به اب و آتش زده تا به هر نحو ممکن به حضرت ملحق شوند. اما این که یکی از شیعیان و محبان آن حضرت در قتل او شرکت کرده باشد این مطلبی است که هرگز در خارج، واقع نشده است...». (۳۵۴)

نوع تشیع کوفیان

با مراجعه به تاریخ و بررسی دقیق عقاید کوفیان بعد از امام علی علیه السلام، خصوصاً در عصر امامت امام حسین علیه السلام پی می‌بریم که مذهب عموم اهل کوفه تشیع سیاسی بوده است، نه تشیع عقیدتی، آنان تنها قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان یا بر سایر صحابه بوده‌اند، و معتقد به ولایت و امامت علی بن ابی طالب و سایر معصومین علیهم السلام از راه نص نبودند، لذا حساب شیعیان سیاسی را نمی‌توان به حساب شیعیان عقیدتی گذاشت. اینک برای اثبات این ادعا شاهی را برای آن اقامه می‌کنیم: ابن عساکر دمشقی شافعی در «تاریخ دمشق» به سند خود از حرث بن ابی‌مطر نقل می‌کند که شنیدم از سلمه بن کهیل که می‌گفت: من با مسیب بن نجبه فزاری در مسجد کوفه مجالست کردم، و مردم شیعه در آنجا زیاد بودند. شنیدم که احدی از مردم کوفه در

رابطه با یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله سخن بگوید، مگر آن که او را مدح می‌کرد، و تمام سخنان آنان در رابطه با علی و عثمان بود. (۳۵۵) می‌دانیم که اهل سنت همه صحابه را بدون استثنا مدح کرده و آنان را عادل می‌دانند، و تنها گروهی که بعدها آنان را شیعه سیاسی می‌نامیدند، قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان بودند، و در کوفه عده‌ای این عقیده را داشتند، اگر چه عده‌ای دیگر تا این حد هم به امام علی علیه السلام اعتقاد نداشتند، همان گونه که از روایت ابن عساکر استفاده می‌شود.

تبعید بسیاری از شیعیان عقیدتی

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می‌کند: «معاویه در نامه خود به والیانش چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کس که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور در هر منطقه بر بالای منابر شروع به سب و لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت، اهل کوفه بودند؛ زیرا در آن هنگام تعداد زیادی از شیعیان در آن شهر وجود داشتند. و معاویه، زیاد را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می‌شناخت، به همین جهت به دستور معاویه هر جا که شیعیان را پیدا می‌کرد به قتل می‌رسانید، و یا این که آنان را ترسانده، دست و پایشان را قطع می‌نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار اویزان می‌کرد. و عده‌ای را از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند». (۳۵۶)

ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام

تاریخ گواهی می‌دهد که گروهی از شیعیان فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدی و دو فرزندش عبدالله و عبیدالله از این قبیلند. یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابوالاسود به شمار می‌آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود. ابوجعفر طبری می‌گوید: «ماریه دختر منفذ عبدیه زنی از شیعیان به حساب می‌آمد و خانه او محلّ اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می‌شدند و گفت‌گو می‌کردند. به ابن زیاد خبر رسید که امام حسین علیه السلام به جهت نوشتن نامه بر او به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده‌بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می‌شود کنترل نمایند. یزید بن ثبیط عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطلع ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می‌خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبدالله و عبیدالله به درخواست او پاسخ مثبت دادند. آن گاه به خانه ماریه آمد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند. همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می‌ترسیم ... آن گاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمام‌تر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید حضرت به سراغ آنان آمد، عرض کردند: آنان نیز به دنبال شما آمده‌اند. حضرت در بین راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن ثبیط که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد گفت: «بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا». اشاره به این که به فضل خدا و رحمتش که ملاقات با امام حسین علیه السلام است باید جشنود بوده و به من تبریک بگویید. آن گاه بر حضرت سلام داده و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و عده‌ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین علیه السلام بر او دعای خیر نمود. آن گاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه‌ای به شهادت رسیدند. و نیز از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق

شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قران و از اصحاب علی علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می‌آمد. سیره نویسان می‌نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید. و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابوالحتوف بن حرث انصاری است. ان دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و صدای شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد خود نیز به شهادت رسیدند. و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص ان حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره‌ای به نام عمرو بن خالد صیداوی، سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العائذی، عائذ بن مجمع، جناده بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی یا جملی است که اسب نافع را یدک می‌کشید؛ زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می‌دانستند که دیده‌بان‌ها بر سر راه قرار داده‌اند تا هر کس را که به یاری حسین علیه السلام می‌رود دستگیر کنند. طرمح شتریان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه برده و به امام حسین علیه السلام ملحق کند. طرمح آنان را به سرعت از بیراهه می‌برد و در راه برای شترها آواز حدی می‌خواند... بیابان‌ها را در نوردیدند و می‌کوشیدند خود را از دید ماموران پنهان دارند تا به امام حسین علیه السلام رسیدند. کاروانیان هنگام شرفیابی شعرهای طرمح را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آنچه خدا برای ما خواسته خیر باشد، خواه کشته شویم و خواه پیروز گردیم. حر آنان را مانع شد و خواست که تمام آن‌ها را زندانی کند و یا به کوفه برگرداند. امام فرمود: هرگز نخواهم گذاشت و ما از ایشان دفاع می‌کنیم چنان که از جان خود دفاع نماییم. اینان انصار من‌اند، تو وعده دادی که تا نامه ابن زیاد نرسد متعرض من نشوی. حر گفت: چنین است ولی این‌ها همراه تو نیامده‌اند. امام فرمود: اینان یاران من‌اند و مانند کسانی هستند که همراه من بوده‌اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی و گرنه با تو پیکار می‌کنیم. حر که وضع را چنین دید سخن خود را پس گرفت و دست از آن‌ها برداشت... این گروه همگی در روز عاشورا شهید شدند و از نخستین شهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصره دشمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود تا آن‌ها را از محاصره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سپاه دشمن حمله کرد تا این که خط محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکرهای آغشته به خون به سوی امام حسین علیه السلام آمدند. حضرت عباس علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن‌ها که چنین دیدند از حضرت عباس علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانبازی کردند تا همگی به شهادت رسیدند. حضرت عباس علیه السلام به حضور امام علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد. (۳۵۷) و نیز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را کردند. سیره نویسان می‌نویسند: حبیب اسب خود را محکم زین نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحب نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می‌شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد و در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا! بندگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. ان گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای

من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی‌گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام ایم. و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین علیه السلام آمد حجاج بن مسروق جعفی از شیعیان امام علی علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین علیه السلام ملحق شود. همراه حضرت به کربلا آمد. او در اوقات نمازها اذان می‌گفت و از جمله کسانی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید. و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند ولی شبانه به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اول در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. و نیز از جمله کوفیان زهیر بن قین بجلی است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود و در جنگ‌ها مواقف عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال ۶۰ هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آنجا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. از اینجا استفاده می‌شود که در کوفه عده زیادی عثمانی بودند حتی تا زمان امام حسین علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می‌توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی علیه السلام بوده‌اند. از جمله کوفیان سعید بن عبدالله حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد، آن‌گاه نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبدالله قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین علیه السلام فدا کند. مسلم بن عقیل نامه‌ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید. او از جمله کسانی است که در شب عاشورا بعد از آن که امام خطبه‌ای خواند و اصحاب خود را مخیر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری به امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اول کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن گفت سعید بن عبدالله بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا این که بدانیم حق پیامبر را در مورد تو حفظ نموده‌ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم، سپس زنده می‌گردم، آن‌گاه زنده سوزانده می‌شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می‌شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی‌دارم ... روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه‌ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، آن قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر زمین افتاد ... آن‌گاه بعد از لعن دشمنان رو به امام حسین علیه السلام نمود و خطاب به او عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود. و نیز از جمله کوفیان شوذب بن عبدالله همدانی و عابس بن ابی شیب شاکری است. شوذب از شخصیت‌های شیعی کوفه و شجاعان آن دیار بود. از جمله حافظان حدیث و حاملان آن از امیرالمؤمنین به شمار می‌آمد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد تا در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند. عابس بن ابی شیب شاکری نیز از شخصیت‌های معروف شیعه در کوفه بود. او رئیس قبیله و مردی شجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسی هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرات نکرد، تا آن که عمر بن سعد دستور داد او را سنگ‌باران کنند. وضع را که چنین دید، زره و کلاه خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید. و نیز از جمله کوفیان عبدالله بن عمیر کلبی است. او کسی است که با همسرش امّ وهب به یاری امام حسین علیه السلام شتافت. روز عاشورا امّ وهب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسر خود آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در راه ذریه پیامبر قتال کن. عبدالله بن عمیر او را به طرف زن‌ها روانه نمود ولی این شیرزن لباس او را گرفته و رها نمی‌کند، می‌گوید: من هرگز تو را رها نمی‌کنم تا با تو به شهادت برسم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از جانب اهل بیت جزای خیر ببینی، به سوی زنان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش؛ زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت شوهرش بر بالینش آمد خاک‌ها را از روی او

کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شمر لعین به غلام خود دستور داد تا با چوب بر سر او زند. رستم غلام شمر چنان با چوب به سر او کوبید که همان جا به شهادت رسید. و از جمله کوفیان عبدالله بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین کربلا به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شما بوده و با دشمنانتان بجنگیم تا آن‌ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آیید. آن دو نیز نزدیک حضرت ان قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند. عمرو بن قرظه انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه همراه او در تمام جنگ‌ها بود. قبل از ممانعت از امام حسین علیه السلام خود را در کربلا به آن حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه‌ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد، عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: اری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد. ابو ثمامه عمرو صائدی نیز از کوفیان است که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام همواره در رکاب آن‌ها بود. در کوفه باقی ماند و بعد از مرگ معاویه در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام او را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسلم کمک مالی برای خرید اسلحه جمع می‌نمود ... عبيدالله بن زیاد کسی را فرستاد تا او را دستگیر کند. از کوفه فرار کرد و با نافع بن هلال بجلی خود را به امام رسانید. او از جمله کسانی بود که در روز عاشورا در مقابل صفوف نماز خوف امام حسین علیه السلام ایستاد تا به حضرت تیری اصابت نکند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم‌های بی شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید. قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هستند که در عصر امام علی و امام حسن علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه شنیدند در کربلا به آن حضرت ملحق شده و در حمله اول هر سه نفر به شهادت رسیدند. مسلم بن عوسجه از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و اله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می‌گرفت. او بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده و به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود. از جمله کوفیان شهید یک پا مسلم بن کثیر اعرج از دی است. او کسی است که یکی از پاهایش را در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام از دست داده بود. جهاد با آن که از اعرج برداشته شده، ولی از کوفه فرار کرده و خود را به امام رسانید و در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و در لشکر حضرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اول به شهادت رسید. مسعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسعود نیز از جمله کسانی بودند که در رکاب حضرت در روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسیدند. این دو نیرنگ سیاسی خوبی را به کار بردند؛ زیرا وقتی دیدند که نمی‌شود از کوفه به سوی امام حسین علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمر بن سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند. موقع بن ثمامه اسدی نیز از جمله کسانی است که از کوفه به کربلا آمد. شبانه راه پیمود تا به امام رسید و در روز شهادت دلیرانه جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می‌خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت، خود را رسانیدند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه‌اش بردند. خواستند در نهان به درمانش بپردازند ولی راز پنهان نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کشند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین علیه السلام ملحق شد. اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای آن حضرت و مراسم نمودند. عده‌ای دیگر از کوفیان بودند که به امام حسین علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آن‌ها نیست. (۳۵۸)

شهیدان نامه‌رسان

شهیدان نامه‌رسان

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام‌رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند در این راه به شهادت رسیدند، اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - عبدالله بن یقطر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام

سیره نویسان می‌نویسند: «امام حسین علیه السلام او را با نامه‌ای در جواب نامه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد. حصین بن تمیم او را در منطقه قادسیه دستگیر کرده و به سوی عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله از کار او پرسید؟ جوابی نداد. به او گفت: بالای قصر برو و کذاب بن کذاب را لعن کن تا بعد از آن رای خود را درباره تو صادر کنم. او نیز بر بالای قصر رفته و رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دختر رسول خدایم که به سوی شما فرستاده شده‌ام، تا او را بر ضد پسر مرجانه و پسر سمیه یاری کرده و پشتیبانی کنید. عبیدالله دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین بیندازند. با این عمل استخوان‌هایش شکسته شد و در حالی که تنها رمقی در جان‌ش بود عبدالملک بن عمیر لخمی قاضی و فقیه کوفه بالای سرش آمد و سرش را از بدن جدا نمود. هنگامی که او را بر این کار عیب گرفتند، در جواب گفت: خواستم تا او را راحت کنم.»

۲ - قیس بن مسهر صیداوی

از جمله شهیدان نامه‌رسان قیس بن مسهر صیداوی است. او که از جانب مسلم نامه‌ای را به سوی امام حسین علیه السلام برده بود در بازگشت امام نامه‌ای را نوشته و به او داد که به مسلم در کوفه بدهد. در بین راه حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عبیدالله آورد. او از محتوای نامه سؤال نمود، گفت: آن را پاره کردم تا تو از محتوای آن نامه اطلاع پیدا نکنی. عبیدالله گفت: نامه به چه کسانی نوشته شده بود؟ قیس گفت: گروهی که اسامی آن‌ها را نمی‌دانم. عبیدالله گفت: اگر اسامی آن‌ها را نمی‌گویی لااقل بر بالای منبر برو و سب کذاب پسر کذاب کن، یعنی امام حسین علیه السلام. او بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله است. من فرستاده او به سوی شما، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوی او بشتابید. آن گاه عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و درود بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد. ابن زیاد دستور داد تا او را از بالای منبر به پایین بیندازند و با این روش او را نیز به شهادت رسانید. اینان شیعیان واقعی بودند. (۳۵۹)

پیشگامان شهادت

پیشگامان شهادت

تعدادی از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شهادت امام حسین علیه السلام به جهت بیعت با حضرت مسلم یا فرستادن نامه به امام حسین علیه السلام و یا به جهت حرکت برای یاری آن حضرت دستگیر شده و به شهادت نایل آمدند. اینک شرح حال دو تن از آنان را بررسی می‌کنیم:

۱ - عماره بن صلح آزدی

او از جمله شیعیانی بود که با مسلم در کوفه بیعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسیر شد و به شهادت رسید، ابن زیاد او را نیز دستگیر کرد و به او گفت: از چه قبیله‌ای هستی؟ گفت: از قبیله آزد. ابن زیاد دستور داد تا او را به قبیله‌اش برده و در میان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر می‌گوید: او را در میان قومش گردن زدند.

۲ - عبدالاعلی بن یزید کلبی

او اسب سوار و جنگ‌جویی شجاع از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از آن که مردم، مسلم را تنها گذاشتند، کثیر بن شهاب عبدالاعلی او را دستگیر نموده و تسلیم عیدالله نمود. ابومخنف می‌گوید: بعد از شهادت مسلم، عیدالله بن زیاد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بیرون آمدم تا نظاره‌گر معرکه باشم و قصدی بر ضد تو نداشتم. عیدالله از او خواست که بر این مطلب قسم یاد کند، ولی او قسم نخورد. لذا او را در محل درندگان به شهادت رساندند. (۳۶۰)

وجود خوارج در کوفه

با مراجعه به تاریخ و بررسی شرح حال فرماندهان لشکر عمر بن سعد پی خواهیم برد که همگی آنان از دشمنان سرسخت اهل بیت‌علیهم‌السلام و از نواصب و خوارج و اموی بودند؛ امثال: عیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمرو بن حجاج زبیدی، عبدالله بن زهیر ازدی، عروه بن قیس احمسی، شبث بن ربعی یربوعی، عبدالرحمن ابی سیره جعفری، حصین بن نمیر، حجار بن ابجر. و همچنین کسانی که در کشتن امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت و اصحابش شرکت داشتند یک نفر از آن‌ها معروف به شیعه نبودند، بلکه غالب آن‌ها به نصب و عداوت و دشمنی با اهل بیت‌علیهم‌السلام شهرت داشته‌اند؛ امثال: سنان بن انس نخعی، حرمله کاهلی، منقذ بن مره عبدی، ابی الحتوف جعفری، مالک بن نسر کندی، عبدالرحمن جعفری، قشعم بن نذیر جعفری، بحر بن کعب بن تیم الله، زرع بن شریک تمیمی، صالح بن وهب مری، خولی بن یزید اصبحی، حصین بن تمیم و دیگران.

وجود شامیان در لشکر عمر بن سعد

امام حسین علیه‌السلام لشکریان عمر بن سعد را به لقب شیعیان و پیروان ابو سفیان خطاب کرده، می‌فرماید: «ویحکم یا شیعه ال ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین وکنتم لاتخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم»؛ (۳۶۱) «وای بر شما ای پیروان ال ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد و روز بازپسین نمی‌هراسید در دنیایان آزاد باشید.» با مراجعه و تتبع در کلمات امام حسین علیه‌السلام در کربلا و در خطبه‌های حضرت برای آن قوم و احتجاجاتش با آن‌ها، یک مورد هم پیدا نخواهید کرد که آن حضرت علیه‌السلام آنان را با تعبیر شیعیان و موالیان خود و پدرش معرفی کند. همان گونه که در کلمات دیگران نیز این گونه تعبیری نخواهید یافت. و این خود دلیل بر آن است که لشکریان عمر بن سعد شیعه حقیقی اهل بیت‌علیهم‌السلام نبوده‌اند. برخی از لشکریان عمر بن سعد در جواب سؤال حضرت که چرا ریختن خون مرا بر خود حلال کرده‌اید، گفتند: ما با تو می‌جنگیم به جهت دشمنی که با پدر تو داریم. (۳۶۲) به خوبی روشن است که اینان اهل شام بودند که توسط تبلیغات شوم معاویه با علی علیه‌السلام دشمن بوده و بغض آن حضرت را در دل داشتند. آیا شیعه و پیرو می‌گوید: من با پدر تو دشمنم؟ مگر برخی از آن‌ها به امام حسین علیه‌السلام نسبت کذاب پسر کذاب را ندادند؟ (۳۶۳) آیا برخی دیگر او را چنین خطاب نکردند که ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم؟ (۳۶۴) آیا به امام حسین علیه‌السلام

السلام و اصحابش نگفتند: ای حسین! نماز از تو قبول نخواهد شد. (۳۶۵) این چه شیعه‌ای است که چنین عبارات زشتی از زبانش نسبت به ساحت قدس مقتدا و رهبرش خارج می‌شود؟ این تعبیرات همگی ناشی از حقد و کینه آن‌ها نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

تشیع در عصر امام سجاده علیه السلام

بعد از هلاکت «یزید بن معاویه» و سست شدن پایه‌های حکومت امویان، شیعیان در کوفه به دنبال «فرمانده‌ای» برای خود بودند، تا جماعت متفرق آنان را جمع نماید و عقده به‌جا مانده از شهادت حسین علیه السلام را شفا بخشد. بعد از مدتی، «مختار» بر علیه «بنی‌امیه» قیام نمود، شیعیان به دور او جمع شدند، او لشکری را به فرماندهی «ابراهیم بن مالک اشتر» به سوی لشکر شام روانه ساخت و آن لشکر را شکست داد و فرمانده‌اش «ابن‌زیاد» را به قتل رسانید؛ این امر آرزوی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بود. بعد از شکست لشکریان شام، «مختار» و شیعیان، قوت گرفتند. به نقل ابن عبد ربّه در «عقد الفرید»، مختار شیعیان را دستور داد تا در کوچه‌های کوفه، شبانه بگردند و ندا دهند: «یا لثارات الحسین». (۳۶۶) ابوالفداء، در مورد حوادث سال ۶۶ هجری، می‌نویسد: «در این سال، مختار در کوفه به طلب خون «حسین علیه السلام» قیام نمود، جماعت زیادی دور او جمع شدند، او بر کوفه تسلط پیدا کرد و مردم نیز با او بر کتاب خدا و سنت رسول و طلب خون اهل بیت علیهم السلام بیعت نمودند. خانم «دکتر لثی» می‌نویسد: «شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، واقعه تاریخی بزرگی بود که منجر به تبلور جماعت شیعه و ظهور او به‌عنوان یک فرقه متمیز، که دارای مبانی سیاسی و رنگ دینی است، گردید... واقعه کربلا، در رشد و نمو روح شیعه و زیاد شدن آن‌ها، تاثیر مهمی گذاشت. جماعت شیعه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام به مانند جماعت منظم با رویه سیاسی متین، در جامعه ظهور پیدا نمود.» (۳۶۷) از طرفی «عبدالله بن زبیر» در مکه قیام کرده و نه سال ریاست کرد. امویان، در این نه سال، با وی درگیر بودند. شیعیان در این موقعیت مناسب، خدمت حضرت امام سجاده علیه السلام می‌رسیدند و فرصتی برای بیان مظلومیت سیدالشهدا، در میان مردم، پدید آمد. بنی‌مروان، با پیروزی بر «ال زبیر» حکومت شبه جزیره را به دست گرفتند. بعد از گسترش نفوذ «عبدالملک بن مروان» بر بلاد اسلامی و محکم شدن پایه‌های حکومتی او، به فکر مقابله با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان افتاد. امام شیعیان در آن زمان، امام زین‌العابدین علیه السلام بود. عبدالملک، برای این که از مقام آن حضرت بکاهد، او را از مدینه به شام آورد، ولی بعد از ظهور فضایل و معارف از آن حضرت، محبت امام، در میان مردم بیشتر گردید. مرکز تجمع شیعیان در آن زمان، کوفه بود. عبدالملک به قصد ریشه کن کردن تشیع از کوفه، شخصی را به نام «حجاج» به آن ایالت فرستاد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «حجاج سرکار آمد و تا توانست، شیعیان را به قتل رساند و به هر گمان و تهمت آنان را دستگیر نمود. کار به جایی رسید که اگر کسی به او زندیق یا کافر می‌گفتند بهتر بود از این که او را شیعه علی علیه السلام بگویند.» (۳۶۸) ابن ابی‌الحدید، از «مدائنی» نقل می‌کند: «هنگامی که «عبدالملک بن مروان» به ولایت رسید، بر شیعه بسیار سخت گرفت و «حجاج بن یوسف» را بر آنان گماشت. مردم به بغض علی علیه السلام و موالات دشمنان آن حضرت به او تقرب جستند و هر چه را توانستند در فضل دشمنان علی، روایت جعل کردند و در لعن بر علی علیه السلام، کوتاهی ننمودند.» (۳۶۹) ابن سعد، در «طبقات»، از «منهال» نقل می‌کند: «من بر علی بن حسین، وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: چگونه صبح کردید؟ خدا امر تو را اصلاح کند؟ حضرت فرمود: من پیرمردی مثل تو در این شهر نمی‌بینم، نمی‌دانی که چگونه صبح کردیم؟ اگر نمی‌دانی، من تو را باخبر نمایم؛ ما در میان قوم خود به مانند بنی‌اسرائیل در میان آل‌فرعون (!!) صبح نمودیم، که فرزندان آنان را ذبح کرده و زنان آنان را به کنیزی می‌بردند. کار ما به جایی رسیده که شیخ و سید ما را بر بالای منابر، لعن و دشنام می‌دهند و با این عمل به سوی دشمنان ما تقرب پیدا می‌کنند...» (۳۷۰) قبر، غلام علی علیه السلام، از جمله کسانی است که به دست حجاج، به شهادت رسید. حجاج، به بعضی از نزدیکان خود می‌گوید: «دوست دارم به یکی از

اصحاب ابوتراب (علی علیه السلام) دست پیداکنم. به او گفتند: ما از قنبر کسی را به علی علیه السلام نزدیک تر نمی دانیم. حجاج، کسی را به دنبال قنبر فرستاد و او را نزد حجاج آورد، حجاج به او گفت: تو قنبری؟ گفت: اری! حجاج گفت: از دین علی تبری بجو! قنبر گفت: آیا تو می توانی مرا به افضل از دین علی راهنمایی نمایی؟ حجاج گفت: من تو را خواهم کشت. کدام قتلی برای تو محبوب تر است، ان را انتخاب نما! قنبر در جواب گفت: مرا امیرالمؤمنین خبر داده است که بدون حق، ذبح خواهم شد. حجاج نیز، دستور داد تا سر او را مانند گوسفند از تن جدا نمایند. (۳۷۱) کمیل بن زیاد، از شیعیان و خواص علی علیه السلام می باشد، حجاج در زمان ولایتش در کوفه او را طلب کرد. لکن کمیل فرار نمود و در مکانی مخفی گشت. حجاج حقوق قومش را قطع نمود. کمیل، با مشاهده این وضع، با خود گفت: «من پیرمردی هستم که عمرم به سرآمده است، سزاوار نیست که من سبب محرومیت قومم گردم.» لذا خود را تسلیم حجاج نمود. حجاج، با مشاهده کمیل گفت: «من از مدت ها منتظر تو بودم.» کمیل در جواب فرمود: «خشنود مباش؛ زیرا از عمر من چیزی باقی نمانده است، هرکاری می خواهی انجام بده، باز گشت انسان به سوی خداست و بعد از قتل من نیز حسابی هست. امیرالمؤمنین علیه السلام مرا خبر داده که تو قاتل منی.» حجاج گفت: «پس حجت بر تو تمام شد.» در این هنگام دستور داد تا گردن او را بزنند. (۳۷۲) از دیگر شیعیان، سعید بن جبیر است. او مردی معروف به تشیع و زهد و عبادت و عفت بود. حجاج دستور داد او را دستگیر کردند، و بعد از مشاجرات زیاد بین این دو، حجاج دستور داد تا سرش را از بدن جدا کنند. (۳۷۳) در چنین شرایطی، که تصور نابودی اهل بیت علیهم السلام می رفت، امام سجاد علیه السلام فعالیت را شروع نمود. و در این راه، موفقیت زیادی کسب کرد. (۳۷۴) امام سجاد علیه السلام توانست به شیعه، حیاتی تازه بخشد. و زمینه را برای فعالیت های امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراهم آورد. به گواهی تاریخ، امام سجاد علیه السلام در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از دشوارترین بحران های حیات خویش عبور داد؛ بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبدالملک بن مروان بر کل قلمرو اسلامی، جهت گیری روشنی برای کوبیدن شیعیان بود... حجاج کسی بود که شنیدن لفظ کافر، برای او از شنیدن لفظ شیعه، آرامش بیشتری داشت. (۳۷۵) روش فقهی حضرت سجاد علیه السلام نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و اله از طریق علی علیه السلام بود که شیعیان تنها ان احادیث را درست می دانستند. بدین صورت شیعه اولین قدم های فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت. شهر مدینه با توجه به کجروی هایی که از آغاز اسلام در ان انجام شده بود، علیه شیعه، تحریک گردیده بود. بنابراین، جای مناسبی برای رشد شیعه به شمار نمی رفت. امام سجاد علیه السلام می فرمود: «دوستان واران واقعی ما در مکه و مدینه، به بیست نفر نمی رسند.» (۳۷۶) در عین حال، در عراق، افراد بیشتری به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند بودند.

تشیع در عصر «امام محمد باقر علیه السلام»

دوران امامت امام باقر علیه السلام، مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی امیه و حکام بر شیعیان عراق بود. عراق مرکز اصلی تشیع محسوب می گردید. امام ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام در توصیف مصایبی که بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله وارد شد، می فرماید: «و کان عظم ذلک و کبره زمن معاویه بعد موت الحسین علیه السلام، فقتلت شیعتنا بکلّ بلدة و قطعت الایدی و الارجل علی الظنّة، و کلّ من یدکر بحبنا و الانقطاع الینا سجن او نهب ماله او هدمت داره... حتی انّ الرجل لیقال له زندیق او کافر احبّ الیه من ان یقال: شیعه علی...» (۳۷۷) «عظمت و بزرگی مصایب از زمان معاویه، بعد از مرگ حسین علیه السلام بود. در ان هنگام بود که شیعیان ما در هر کشوری کشته شدند و دست ها و پاها به مجرد گمان قطع گردیدند. و هرکسی که محبت و میل به ما را می داشت او را زندانی کرده، یا مالش را به غارت می بردند و یا خانه اش را خراب می نمودند... و کار به جایی رسید که اگر به کسی زندیق یا کافر می گفتی نزد او بهتر بود از این که بر او شیعه علی اطلاق می کردی...». شیعیان هر ساله در مراسم حج، با امام تماس داشتند. این تماس ها معمولا یا در مکه و یا در بازگشت و عبور از مدینه، صورت می گرفت. با توجه به برخی اخبار، مردم عراق از رفتن نزد امام

باقرعلیه السلام در مدینه، نهی شده بودند. (۳۷۸) مشکل «غلات» در این دوران، یکی از مشکلات برای شیعیان بود. شمار این گروه رو به فزونی بود. وقتی که امام علیه السلام آن‌ها را از خود طرد کرد، اصحاب آن حضرت نیز «غلات» را از جمع خود بیرون راندند. «مغیره بن سعید» و «بیان بن سمعان»، که هر دو از معروف‌ترین شخصیت‌های غالیان و از رهبران آن‌ها بودند، توسط اصحاب امام باقرعلیه السلام تکفیر شدند. تاکید امام باقرعلیه السلام به عمل‌گرایی شیعیان، به‌طور غیرمستقیم، در مقابل تمام فرقه‌هایی که به عمل صالح اعتنایی نداشتند، صورت می‌گرفت. بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام علیه السلام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد. ولی امام باقرعلیه السلام مامور به تقیه بود. لذا، برخی از آن‌ها نسبت به امامت آن حضرت دچار تردید گشتند. آگاهی کافی درباره امامت به آن‌ها نمی‌رسید و به همین جهت گروهی به «زید»، برادر امام گرویدند و انشعابی را به وجود آوردند. هرچند زید هفت سال زودتر از برادرش، در کوفه وفات یافت. اما در همین دوره و پس از آن، ریشه‌های گرایش به زید در میان شمار زیادی از شیعیان رشد کرد. مخالفت با مصالح «امویان»، موجب اختلافات کمتری در میان شیعیان می‌گشت. اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسی بر آنان، مساله «غلات» به تدریج دامنه بیشتری گرفت؛ به طوری که مساله مهم در زمان امام صادق علیه السلام مساله «غلات» محسوب می‌گردید. فشار اموی‌ها، جز در دو سال حکومت «عمر بن عبدالعزیز»، (از سال ۹۹ تا ۱۱۰ ه.ق) در تمام دوران حکومت آنان به شدت ادامه داشت.

تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»

تشیع در عصر «امام جعفر صادق علیه السلام»

در این دوره، به علت ضعف امویان و درگیری آنان با عباسیان، امام علیه السلام و شاگردانش فرصت بیشتری برای نشر مکتب اصیل اسلامی یافتند. این موقعیت، تا اوائل خلافت منصور، دومین خلیفه عباسی نیز ادامه داشت. عباسیان، خود را «خونخواه» ال ابی طالب می‌دانستند. و مردم را به خشنودی آل محمد علیهم السلام دعوت می‌کردند؛ بنابراین نمی‌توانستند در آغاز با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله مخالفت نمایند. در سال ۱۴۰ هجری قمری پس از این که منصور بر مخالفان خود پیروز گشت و خطر نفوذ رهبری مذهبی شیعیان اهل بیت علیهم السلام را بیشتر احساس کرد، به سراغ آنان رفت. ابتدا از «بنی الحسن» آغاز نموده؛ «عبدالله بن حسن» و فرزندان را دستگیر ساخت و به زندان افکند و سپس دستور قتل همه آنان را داد. سپس به محدود ساختن حوزه درس «جعفر بن محمد علیه السلام» در مدینه و تهدید و محاصره امام علیه السلام و شیعیانش پرداخت؛ زیرا از توجه مردم و تشکل شیعیان به شدت هراسناک بود، و موقعیت خود را در خطر می‌دید، و پس از بارها تهدید و فراخوانی، سرانجام امام را در مدینه مسموم کرد.

از منصور تا هارون

در زمان منصور بار دیگر علویان تحت فشار سیاسی سختی قرار گرفتند، چنان که سیوطی گفته است: «منصور اولین خلیفه «عباسی» بود که میان علویان و عباسیان آتش فتنه را برانگیخت. در سال (۱۴۵ ه.ق) (پس از گذشت نه سال از حکومت منصور) محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، علیه منصور قیام کردند، ولی آن دو و گروه بسیاری از اهل بیت، توسط وی به شهادت رسیدند». (۳۷۹) محمد اسقنطوری می‌گوید: «بر منصور وارد شدم و دیدم در فکر عمیقی فرو رفته، گفتم چرا فکر می‌کنید؟ پاسخ داد: از اولاد فاطمه علیها السلام بیش از هزار نفر را کشته‌ام، ولی بزرگ آنان (حضرت صادق علیه السلام) را نکشتم». (۳۸۰) آزار و شکنجه‌های علویان توسط منصور در زندان‌های تاریک و نمناک و قرار دادن آنان در لای دیوار مشهور است. (۳۸۱) از کسانی که به دستور منصور به شهادت رسیدند، معلی بن خنیس از شیعیان و اصحاب مقرب و متصدی امور مالی

امام صادق علیه السلام بود. منصور از داوود بن عروه فرماندار مدینه خواست تا وی را به قتل برساند. داوود معلی را احضار نمود و او را تهدید به قتل کرد و از وی خواست تا نام شیعیان را به او بگوید. معلی مقاومت نمود و گفت: به خدا سوگند اگر نام یکی از آن‌ها در زیر پای من باشد، پایم را برنخواهم داشت. داوود وی را کشت و سرش را به دار آویخت. او سرانجام امام صادق علیه السلام را هم مسموم و به شهادت رسانید. (۳۸۲) این وضعیت در عصر حکومت مهدی عباسی (۱۵۸ - ۱۶۹ ه. ق) و هادی عباسی (۱۵ ماه) و هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ ه. ق) نیز ادامه یافت و آنان در اعمال فشار و شکنجه، زندان، تبعید و قتل علویان، راه منصور را ادامه دادند. محمد بن ابی عمیر و فضل بن شاذان به دستور او زندانی و شکنجه شدند. وی حکم دستگیری هشام بن حکم را صادر کرد، ولی او مخفی گردید. داستان جنایت حمید بن قحطبه به دستور هارون نیز مشهور است. (۳۸۳)

تشیع در عصر «امام موسی کاظم علیه السلام»

امام کاظم علیه السلام در سال ۱۴۸ ه. ق، بعد از شهادت پدرش، رهبری شیعیان را برعهده گرفت. اختلافی که بین شیعیان به وجود می‌آمد، غالباً ناشی از تعیین امام بعدی بود. که گاه بنابر دلایل سیاسی (وحشت از حاکمیت عباسیان) امام علیه السلام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می‌ماند. شدت اختناق «منصور» درباره «علویان» بویژه امام صادق علیه السلام که عظمتی فراوان در میان جامعه کسب کرده بود، موجب سردرگمی برخی از شیعیان نسبت به رهبری آینده شده بود. بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام داعیه رهبری داشتند و این موجب پراکندگی شیعیان می‌شد. مشکل دیگر آنان، دور بودن از شهرها و محل سکونت بود... با توجه به دلایل فوق، بعد از امام صادق علیه السلام نیز انشعابات رخ داد. اسماعیل بن جعفر بن محمد، که فرزند بزرگ‌تر امام صادق علیه السلام بود، بسیاری از شیعیان وی را رهبر آینده می‌دانستند. وی در حیات پدر، فوت کرد. به‌طوری که در روایت آمده است امام صادق علیه السلام اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با وجود این، عده‌ای بعد از ان حضرت، با داعیه «مهدویت اسماعیل» و بهانه‌های دیگر، فرقه‌ای به نام «اسماعیلیه» در شیعه به وجود آوردند. شیعیان راستین کسانی بودند که مدعی امامت را با طرح سؤالات خاصی، ارزیابی می‌کردند و آن‌گاه که در امامت وی به یقین می‌رسیدند، او را به وصایت می‌پذیرفتند. هشام بن سالم می‌گوید: «همراه مؤمن الطاق در مدینه بودم، مشاهده کردیم که عده‌ای در خانه عبدالله بن جعفر بن محمد گرد آمده و مسائلی را از او درباره زکات می‌پرسند. ما نیز سؤالاتی درباره زکات از وی پرسیدیم، لیکن وی جواب صحیحی به ما نداد. آن‌گاه بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم که از فرقه‌های مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج چه گروهی را پذیریم. در این حال، شیخی را دیدیم که او را نمی‌شناختیم. فکر کردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است، ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانه ابوالحسن موسی بن جعفر برد. هنوز آنجا بودیم که فضیل و ابوبصیر، وارد شده و پرسش‌هایی نمودند و بر امامت وی یقین حاصل نمودند. آن‌گاه مردم از هر سو، دسته دسته می‌آمدند، به جز گروه عمار ساباطی و شمار اندکی که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند.» (۳۸۴) هشام بن سالم، عبدالله بن ابی‌یعفور، عمر بن یزید بیاع السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن دراج، ابان بن تغلب و هشام بن حکم که از بزرگان شیعه و اهل علم به شمار می‌آمدند، امامت موسی بن جعفر علیه السلام را پذیرفتند. تنها کسانی که به امامت ان حضرت نگریدند «عبدالله بکیر» و «عمار بن موسی ساباطی» بودند. (۳۸۵) عصر امام کاظم علیه السلام دوران بسیار سختی برای شیعیان بود. از مهم‌ترین قیام‌هایی که در این دوران بر علیه خلفای عباسی صورت گرفت، قیام «حسین بن علی، شهید فنج» در زمان حکومت هادی عباسی و جنبش «یحیی و ادريس»، «فرزندان عبدالله» در زمان هارون بود. امامان شیعه به لزوم رعایت «تقیه» پافشاری می‌کردند و می‌کوشیدند شیعیان را به‌طور پنهانی اداره نمایند. این وضعیت موجب گردید، تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آن‌ها، ارزشیابی دقیقی به عمل آورد. رهبری این حرکت و ظرافتی که در هدایت آن به کار برده شد، عامل مهم استواری شیعه در تاریخ گردید.

تشیع در عصر «امام رضاعلیه السلام»

تشیع در عصر «امام رضاعلیه السلام»

مامون عباسی با طرح «ولایتعهدی» امام رضاعلیه السلام ظاهرا توانست بر مشکلات پیروز گردد و شیعیان و علویان را راضی نگه دارد. شاید اولین مرحله نفوذ شیعه در دستگاه عباسی، ماجرای ولایتعهدی امام رضاعلیه السلام باشد. هرچند قبلاً «علی بن یقطين» به دستور امام کاظم علیه السلام برای کمک به شیعیان، در دستگاه عباسی باقی ماند. (۳۸۶) در این دوران تشیع در ظاهر رنگ سیاسی به خود گرفت. و مامون اظهار تشیع نمود. در نقلی آمده است: «مامون پس از آمدن به عراق، سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که عقاید شیعی داشتند بسپارد. و بعد از آن که راضی شد تا از عامه نیز کسانی را به مقامی بگمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعی نصب کند. (۳۸۷)» بعد از مامون، «معتصم عباسی» و «متوکل» این شیوه را دگرگون ساختند و به دفاع از «اهل حدیث» که به شدت با «معتزله» و «شیعه» مخالف بودند، پرداختند. متوکل در دشمنی با علویان و شیعیان تا جایی پیش رفت که دستور خرابی قبر امام حسین علیه السلام را صادر کرد و فرمان داد تا زمین‌های گرداگرد آن را شخم زده و کشت کنند. (۳۸۸) لکن این حرکت ضد شیعی دوام نیاورد و پس از روی کار آمدن «مقتدر عباسی» زمینه رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد. در این دوره بسیاری از شیعیان برجسته، دارای مشاغل حکومتی و اداری شدند. شیخ طوسی نقل می‌کند: «حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا به مال زیادی دست یافتم که مقداری را انفاق کرده و با مقدار دیگر آن، زمین و... خریدم. پس از آن مدتی خمس آن را نزد امام جواد علیه السلام آوردم... (۳۸۹) حسین بن عبدالله نیشابوری، از شیعیان امام جواد علیه السلام، مدتی حکومت سیستان را برعهده داشت. (۳۹۰) جریان مشارکت شیعیان امامی، در دستگاه حکومتی، در دوران آخرین امامان علیهم السلام رو به گسترش نهاد. در دوران امام یازدهم علیه السلام و پس از آن در «غیت صغری شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی، شغل‌های مهمی به دست آوردند. آنچه قابل تأمل است، عدم مشروعیت بودن خلافت عباسیان و فقط تا سرحد وزارت رفتن شیعیان بود.

از امین تا واثق (۱۹۳ - ۲۳۲ هـ ق)

پس از هارون، محمد امین به حکومت رسید و مدت چهار سال و چند ماه حکومت کرد. ابوالفرج در مقاتل الطالبین می‌نویسد: «روش امین در برابر اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام بر خلاف گذشتگان بود. علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسایل آن بود و پس از آن در بحران جنگ خود با مامون قرار گرفت، تا این که کشته شد». مامون برادر خود را کشت و قدرت سیاسی را به دست آورد و حدود بیست سال (۲۱۸ - ۱۹۸ هـ ق) حکومت کرد. در زمان مامون، تشیع در اکثر شهرهای اسلامی نفوذ کرد و اثر آن در دربار مامون نیز ظاهر شد، چنان که فضل بن سهل ذوالریاستین، وزیر مامون و طاهر بن الحسن خزاعی فرمانده ارتش وی شیعه بودند. مامون وقتی کثرت شیعه را دید، می‌دانست که حضرت رضاعلیه السلام مورد توجه و محبوب مردم است و مردم از پدر او (هارون) ناراضی هستند و نسبت به حکومت‌های قبلی بنی عباس اظهار دشمنی می‌کنند، ظاهراً روش تفاهم و دوستی با علویان را برگزید و بدین ترتیب افکار عمومی را متوجه خود ساخت، لذا از در نفاق و ریا اظهار تشیع نموده، از خلافت، حقانیت، و برتری حضرت علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر دفاع می‌کرد، و حتی مساله واگذاری خلافت و سپس ولایتعهدی را مطرح نمود، ولی در حقیقت او هدفی جز حفظ قدرت و تثبیت موقعیت خود نداشت، و سرانجام نیز امام رضاعلیه السلام را به وسیله زهر مسموم ساخت. ولی در هر حال همین ملایمت و نرمش ظاهری، موجب فراهم شدن زمینه نسبتاً مناسبی برای ترویج و نشر عقاید شیعه گردید. عامل مؤثر دیگری نیز در این باره وجود داشت، و آن گسترش و افزایش ترجمه کتب فلسفی و علمی بسیار از زبان یونانی و

سریانی و غیر آن‌ها به زبان عربی بود که به گرایش مسلمانان به علوم عقلی و استدلالی سرعت بخشید، به ویژه آن‌که مامون نیز معتزلی مذهب بود و به خاطر علاقه‌مندی به بحث‌های استدلالی، مباحث کلامی در زمینه ادیان و مذاهب را آزاد گذاشته بود، و دانشمندان و متکلمان شیعه از فرصت استفاده کرده، به تبلیغ مذهب اهل بیت‌علیهم السلام همت گماردند. در عصر معتصم (متوفای ۲۲۷ هجری قمری) نیز تقریباً شرایط سیاسی در مورد اهل بیت‌علیهم السلام همانند زمان مامون بود. به ویژه آن‌که آن دو نیز به کلام معتزله گرایش داشته و با بحث‌های کلامی و استدلالی موافق بودند. پرسش‌های کلامی و دینی بسیاری که از امام جوادعلیه السلام شده است (۳۹۱) نیز گواه بر این است که ارتباط مردم با آن حضرت در عصر معتصم ممنوع نبود، هرچند معتصم در باطن امر نسبت به امام‌علیه السلام عداوت می‌ورزید و سرانجام نیز دستور قتل او را صادر نمود. پس از شهادت امام، جمعیت انبوهی برای تشیع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند. علی‌رغم این‌که معتصم تصمیم داشت آنان را از شرکت در مراسم تشیع منع کند، ولی آنان به تصمیم وی اعتنا نکرده و شمشیر بر دوش بر گرد خانه امام اجتماع نمودند. این مطلب نیز گواه بر قدرت و کثرت شیعه در آن زمان است. (۳۹۲)

تشیع در عصر «امام جوادعلیه السلام»

در سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضاعلیه السلام به شهادت رسید. تنها فرزند وی امام جوادعلیه السلام بیش از هشت سال نداشت، شیعیان از این جهت در نگرانی و اضطراب به سر می‌بردند. به نوشته مورخان، در این دوران شیعیان به حیرت افتاده و دچار اختلاف گشتند. (۳۹۳) به همین جهت گروهی از آنان در منزل «عبدالرحمن بن حجاج» گرد آمدند و ضجه و ناله سر دادند. (۳۹۴) برای شیعیان مسلم بود که امام رضاعلیه السلام فرزند خود جوادعلیه السلام را برای جانشینی برگزیده است. ولی خردسالی آن حضرت موجب کاوش بیشتر مردم برای اطمینان خاطر، گردید. اضطراب خاطر موجود، سبب شد تا برخی از آن‌ها به دنبال «عبدالله بن موسی»، برادر امام رضاعلیه السلام بروند. ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند، جمعی از آن‌ها، پیش وی سؤالاتی را مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب دادن ناتوان دیدند، وی را ترک کردند. (۳۹۵) و شمار دیگری نیز به واقفی‌ها که بر امام کاظم‌علیه السلام توقف کرده بودند پیوستند؛ زیرا طبق نظر نوبختی، آنان بلوغ را یکی از شرایط امامت می‌دانستند. (۳۹۶) با وجود این، بیشتر شیعیان به امامت امام جوادعلیه السلام گردن نهادند. در میان آنان کسانی، کمی سن امام را به خود امام جوادعلیه السلام نیز، گوشزد کردند. آن حضرت در جواب به جانشینی «سلیمان‌علیه السلام» از «داودعلیه السلام» اشاره کرد و فرمود: «حضرت سلیمان هنگامی که هنوز کودک بود، گوسفندان را به چرا می‌برد، حضرت داوود او را جانشین خود کرد، در حالی که علمای بنی‌اسرائیل، عمل او را انکار می‌کردند.» (۳۹۷) «شیعیان امامی» امامت را از جانب خدا می‌دانستند، و به همین جهت کمی سن امام نمی‌توانست خللی در عقیده آنان ایجاد کند. شیعیان برای اثبات امامت، سؤالاتی را مطرح می‌نمودند و موقعی که احساس می‌کردند که مدعی امامت از عهده پاسخ‌گویی برمیاید، (با وجود نصّ به امامتشان) وی را به عنوان امام معصوم می‌شناختند و می‌پذیرفتند. شیعیان امامی در سراسر نقاط، بویژه در عراق، مدائن و ایران و... به سر می‌بردند. (۳۹۸) شیعیان علاوه بر ارتباط با امام از طریق وکلای آن حضرت، در مراسم حج نیز با امام دیدار می‌کردند. بنابه روایتی عده‌ای از شیعیان امام جوادعلیه السلام در مصر می‌زیسته‌اند. در این روایت، «علی بن اسباط» می‌گوید: «قامت امام را به دقت می‌نگریستم تا آن حضرت را برای اصحاب مان در مصر بتوانم توصیف کنم.» (۳۹۹) در روایت دیگری آمده است: «یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جوادعلیه السلام مشرف شد.» (۴۰۰) روایت دیگری از «حر بن عثمان همدانی» حاکی از آن است که عده‌ای از شیعیان «ری» به محضر ایشان شرفیاب شدند. (۴۰۱) و این دلالت دارد بر این‌که شیعه در ری فراوان بوده است. (۴۰۲) قم، یکی از مراکز تشیع در دوران امام جوادعلیه السلام بود که شیعیان آن ارتباط نزدیکی با امام‌علیه السلام داشتند. احمد بن محمد بن عیسی، که از وی به عنوان «شیخ

القمیین» یاد شده است، از اصحاب امام رضا و امام جوادعلیهما السلام بوده است و تالیفات زیادی در فقه و حدیث، از خود به جای گذاشته و حتی محضر امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده است. (۴۰۳) صالح بن محمد بن سهل، یکی دیگر از اصحاب امام جواد علیه السلام در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات حضرت را در آن شهر عهده‌دار بود. (۴۰۴) به دلیل ارتباط امام رضا علیه السلام و سفر ایشان به خراسان، شبکه و کلای ایشان و روابط بین مردم و امامان، رو به گسترش نهاد.

تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام»

تشیع در دوران «امام هادی علیه السلام»

در این قرن، بیشتر شیعیان از کوفه بودند، لقب «کوفی» که به برخی افراد نسبت داده شده است، بهترین گواه این مطلب است. از دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام به بعد، لقب «قمی» در آخر اسم شماری از اصحاب ائمه به چشم می‌خورد. این‌ها اشعری‌های عرب تباری بودند که در قم می‌زیستند. (۴۰۵) در زمان امام هادی علیه السلام، قم مهم‌ترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین علیهم السلام وجود داشت. دو شهر «ابه» یا «ساوه» و «کاشان» تحت تاثیر تعلیمات شیعی قرار داشتند و از پیش شیعی مردم قم پیروی می‌کردند. در پاره‌ای از روایات «محمد بن علی کاشانی» نام برده شده که از امام هادی علیه السلام سؤال کرده است. (۴۰۶) مردم قم رابطه مالی نیز با امام هادی علیه السلام داشتند، در این زمینه، از «محمد بن داوود قمی» و «محمد طلحی» یاد شده است که از قم و شهرهای اطراف آن، اموال و اخبار درباره وضعیت آن سامان را، به امام علیه السلام می‌رسانیدند. (۴۰۷) مردم شیعه دیگر شهرهای ایران نیز با امامان رابطه داشتند، این درحالی بود که بیشتر شهرهای ایران به دلیل نفوذ قهرامیز «امویان» و «عباسیان» گرایش‌های «سنّی» داشتند. «دیلیم» از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. علاوه بر آن، عده‌ای از مهاجران «دیلیمی»، در عراق نیز به مذهب تشیع گرویده بودند. در روایتی که حاوی نامه‌ای از امام هادی علیه السلام، به وکیل خود در همدان است، این چنین آمده است: «سفارش شما را به دوستان خود در همدان کرده‌ام.» (۴۰۸)

عصر متوکل و پس از آن

با به حکومت رسیدن متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲ ه ق) شرایط دگرگون، و سخت‌گیری و کینه‌توزی آشکار با علویان تجدید شد، و ارتباط با اهل بیت علیهم السلام جرم سیاسی به شمار آمد. دستور متوکل در سال ۲۳۶ هجری قمریه ویران نمودن قبر امام حسین علیه السلام و منع زیارت آن حضرت مشهور است. (۴۰۹) خصومت متوکل، به شیعیان اختصاص نداشت، بلکه وی با فلسفه و کلام و عقل‌گرایی مخالفت می‌ورزید. جرجی زیدان می‌نویسد: از روزی که متوکل به خلافت رسید تا آخرین نفس، در آزار و شکنجه فیلسوفان و طرفداران رای و قیاس و منطق کوشش داشت. (۴۱۰) پس از متوکل، حکومت عباسیان گرفتار آشفتگی‌ها و کشمکش‌های بسیار گردید، و هر چند گاهی درباریان بر سر کسب قدرت، به جدال و کشتار دست می‌زدند، تا زمان معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۴۷ ه ق) پنج تن از حکام عباسی؛ به نام‌های: منتصر، مستعین، معتز، مهدی و معتمد به حکومت رسیدند، و با به قدرت رسیدن معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹ ه ق) بار دیگر دستگاه عباسی اقتدار یافت. چنان که سیوطی در مورد او نوشته است: «وی را سَفّاح ثانی لقب دادند؛ زیرا فرمانروایی بنی عباس را تجدید حیات کرد، که قبل از او از زمان متوکل به بعد، گرفتار اضطراب و فرسودگی و ضعف شده و در استانه زوال بود.» (۴۱۱) بنابراین در عداوت و دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان، جای تردید نیست، ولی با توجه به اضطراب و نابسامانی حاکم بر دستگاه عباسی در دوره یاد شده، و شورش‌ها و انقلاب‌هایی که در گوشه و کنار سرزمین اسلامی

رخ می‌داد، شرایط مناسب برای عباسیان در جهت اعمال فشار بیشتر بر علویان فراهم نبود، و آنان نسبت به عصر منصور و هارون، از شرایط بهتری برخوردار بودند.

تشیع در عصر «امام حسن عسکری علیه السلام»

وقتی که امام رضا علیه السلام به خراسان آمد، سادات علوی، به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی ایران مهاجرت کردند. این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق برای مقابله با علویان و شیعیان، در عراق، شدت گرفت، رو به گسترش نهاد. شیعیان ناچار شدند به مناطق امن‌تری کوچ نمایند. سرزمین عرب، به علت تسلط روحیات و طرز تفکر «اموی»، نمی‌توانست جای مناسبی برای آنان باشد. اما در شرق، به‌ویژه در ایران زمینه‌های مناسبی برای این هدف وجود داشت. به این جهت بسیاری از شیعیان به این سرزمین سرازیر شدند و در شهرهای دور دست و جدای از هم به زندگی پرداختند. شیعیان نیاز مبرمی به ارتباط با یکدیگر داشتند؛ به این دلیل که امام حاضر داشتند. و نیازمند حل پرسش‌های دینی و یافتن راه‌حلی برای مسائل سیاسی و اجتماعی بودند. برای رسیدن به این هدف، از روش‌های مختلف ارتباط؛ از قبیل اعزام افراد خاصی نزد امام علیه السلام و تماس با آن حضرت، در ایام حج و در مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می‌کردند. نیشابور شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود که ارتباط خوبی با امام علیه السلام داشتند. اصولاً شرق ایران جزو مناطقی است که در قرن‌های سوم و چهارم، نام شماری از اصحاب و علمای مشهور، در تاریخ آن به چشم می‌خورد. یکی از این شخصیت‌ها «فضل بن شاذان» است، که مقام ارجمندی در میان صحابه ائمه و علمای شیعه داشته است. غیر از نیشابور، «بیهق» و «سمرقند» و «طوس» از محل‌های تجمع شیعیان به‌شمار می‌رفت. یکی از راه‌های ارتباط مردم با امام بالعکس، «وکیل» بود. افرادی که سابقه علمی درخشان و ارتباط استوار با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند، و می‌توانستند از نظر حدیث، پستوانه‌ای برای شیعیان به‌شمار آیند، به‌عنوان «وکیل» انتخاب می‌شدند. ایجاد رابطه به شیوه مذکور، موجب احیای شیعیان و عدم هضم آنان در جامعه «تسنن» گشت. آموزه‌های شیعی در قالب «کلام» و «حدیث» به تمامی جوامع کوچک و پراکنده و دور؛ از قبیل «سمرقند» و «کش» فرستاده می‌شد. با وجود دور بودن این مراکز، بسیاری از علمای شیعه از این مناطق برخاسته‌اند. فرستادگان و نامه‌های پربار و به‌موقع ائمه‌علیهم السلام، اشکالات ناشی از دوری راه را برطرف می‌ساخت. یکی از راه‌های ارتباطی دیگر، فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت بوده است. از «جعفر بن شریف جرجانی» نقل شده است: «به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به‌وسیله من فرستاده بودند، به آن حضرت بدهم. پیش از آن که بپرسم به چه کسی بدهم، آن حضرت علیه السلام فرمود: آنچه را همراه آورده‌ای به مبارک، خادم من بسپار. (۴۱۲) قم اصلی‌ترین شهری بود که انبوهی از شیعیان را در خود جای داده بود و از زمان امام صادق علیه السلام، به‌طور مرتب و منظم با امام معصوم علیه السلام رابطه داشته است. «احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری» از جمله شخصیت‌های قمی بود که با امام حسن عسکری علیه السلام ارتباط داشت. امام حسن عسکری علیه السلام وی را فردی مورد اعتماد معرفی می‌کرد. سیستم «وکالت» در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان، بویژه در اخذ وجوهات شرعی برای ساماندهی امور شیعیان نقش خود را ایفا می‌کرد. در «سامرا»، «بغداد» و «مدائن»، شیعیان آمار قابل توجهی را تشکیل می‌دادند. شاید «سلمان فارسی» اولین کسی بود که سنگ بنای تشیع را در «مدائن» نهاد و «حذیفه بن یمان» بر این اساس بنایی استوار برافراشت. کوفه نیز در این زمان و قبل و بعد آن، خالی از شیعه نبوده است. کوفه یکی از بزرگ‌ترین شهرهای شیعه‌نشین به‌شمار می‌رفت.

تشیع در عصر «امام مهدی (عج)»

برخی از شیعیان قم، (بی‌خبر از رحلت امام عسکری علیه السلام) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا رفتند. کسانی آن‌ها را به پیش

«جعفر» بردند. قمی‌ها، نخست در پی امتحان «جعفر» برآمدند، بدین منظور از وی پرسیدند: آیا از مبلغی که آوردیم اطلاع داری؟ جعفر گفت: تنها خدا از غیب اطلاع دارد. در نتیجه قمی‌ها از پرداخت پول به وی خودداری نمودند. در آن هنگام شخصی آن‌ها را به خانه‌ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن که مبلغ وجوهات به آن‌ها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود، تحویل دادند. جعفر این موضوع را به «معتمد» گزارش دادند، به دستور او، خانه امام و حتی خانه‌های همسایگان آن حضرت تفتیش مجدد شد... (۴۱۳) حساسیت شدید دستگاه خلافت و تحریکات جعفر برای کنترل امام دوازدهم علیه السلام بود و علاوه بر آن در صورت عدم دسترسی به آن حضرت، دست کم می‌توانستند اعلام کنند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا به ادعای خود در این باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی سازند. (۴۱۴) بر اساس طرح پیش‌بینی شده، مساله ولادت آن حضرت، از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور ماند. فقط برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده‌ای از وکلای امام حسن عسکری علیه السلام و کسانی که در خانه امام علیه السلام مشغول خدمت بودند، از ولادت حضرت باخبر شدند. شیخ مفید از تعدادی اصحاب و خادمان و یاران نزدیک امام عسکری علیه السلام روایت کرده است که آنان موفق به دیدار امام زمان علیه السلام شده‌اند. محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه‌خاتون (دختر امام جواد علیه السلام)، ابوعلی بن مطهر، عمرو اهوازی و ابونصر طریف (خدمتگذار امام) از آن جمله بودند. (۴۱۵) به این ترتیب امام حسن عسکری علیه السلام فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی نمود. شیخ کلینی، از «ضوء بن عجلی» روایت کرده است که مردی ایرانی از اهالی فارس، به او گفته بود: «به منظور خدمت برای امام عسکری علیه السلام به سامرا رفتم و امام مرا به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. روزی حضرت عسکری علیه السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: «هذا صاحبکم». وی اظهار می‌کند که دیگر پس از آن تا رحلت امام، آن کودک را ندیده است. او می‌افزاید: «در زمانی که وی آن حضرت را دید حدود دو سال سن داشته است.» (۴۱۶) شاید پراهمیت‌ترین دیدار اصحاب و شیعیان امام عسکری علیه السلام با حضرت بقیه‌الله، زمانی بود که «محمد بن عثمان عمروی» از وکلای خاص امام زمان (عج)، همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود: «هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم اطیعوه ولا تتفرقوا من بعدی فی ادیانکم فتهلکوا، اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا»؛ «این امام شما پس از من و جانشین من در میان شما است. از او فرمان ببرید و پس از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می‌شوید و پس از این هرگز او را نخواهید دید.» در ادامه این روایت آمده است: چند روز پس از آن، امام عسکری علیه السلام رحلت کرد. (۴۱۷) بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام احتمال ایجاد فرقه‌های انشعابی و افکار ناروا، فراوان بود؛ زیرا تولد و نگهداری و وصایت امام زمان علیه السلام به‌طور کاملاً محرمانه انجام شده بود و دوران غیبت نیز آغاز شده و تنها پشوانه نیرومند امامت حضرت حجت (عج)، میراث عظیم احادیث موجود، درباره اصل مهدویت و پاره‌ای از لوازم آن و در بخش دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه، در میان اصحاب امام عسکری علیه السلام و شیعیان آن حضرت بود.

عصر آل بویه، فاطمیان و حمدانیان

قرن چهارم و پنجم هجری از نظر شرایط سیاسی، از بهترین دوران شیعه به حساب می‌رود؛ زیرا خاندان بویه (۴۷۷ - ۳۲۰ ه ق) که مذهب شیعه داشتند، در دستگاه خلافت عباسی از نفوذ و اقتدار زاید الوصفی برخوردار بودند. فرزندان بویه به نام‌های: علی، حسن و احمد که قبلاً در فارس حکومت می‌کردند، در زمان «المستکفی» به سال ۳۳۳ هجری قمری وارد بغداد شده، به مقر حکومت راه یافته و مورد تکریم خلیفه قرار گرفتند. احمد «معزالدوله»، حسن «رکن الدوله»، و علی «عمادالدوله» لقب یافتند. معزالدوله که منصب امیر الامرای را داشت، چنان اقتداری را به دست آورد که حتی برای «المستکفی» حقوق و مقری تعیین کرد. به دستور وی در

روز عاشورا بازارها تعطیل و برای امام حسین علیه السلام مراسم سوگواری برپا گردید، و مراسم عید غدیر با شکوه بسیار انجام شد. کوتاه سخن آن که: آل بویه در ترویج مذهب امامیه اثنی عشری اهتمام بسیار ورزیدند و در بغداد، مرکز حکومت اسلامی، که قبل از آل بویه مردم پیرو مذهب اهل سنت بودند، با به قدرت رسیدن آنان، مذهب شیعه نشو و نما پیدا کرد و آیین‌های مخصوص شیعیان با شکوه فراوان انجام می‌شد. شیخ مفید، متکلم نامدار امامیه که در این زمان می‌زیست، مورد تجلیل و تکریم بسیار بود. مسجد «براثا» در منطقه کرخ بغداد، به وی اختصاص داشت، و شیخ مفید در آن علاوه بر اقامه نماز و موعظه، به تعلیم و تدریس می‌پرداخت. وی در پرتو موقعیت ویژه‌ای که از جنبه‌های علمی و اجتماعی داشت، توانست فرق مختلف شیعه را انسجام بخشیده، ارا و عقاید شیعه را تحکیم و ترویج کند. خدمات آل بویه به مذهب تشیع اختصاص نداشت، بلکه آنان به ادب و فرهنگ اسلامی خدمت شایان نمودند. غناوی در کتاب «الادب فی ظلّ بنی بویه» می‌نویسد: «یکی از امتیازات آل بویه بالا رفتن سطح فرهنگ و دانش بود که خود و وزرای ایشان تاثیر بسزایی در این زمینه داشتند؛ زیرا وزرا همیشه از طبقات نویسندگان و دانشمندان و مبرز برگزیده می‌شدند... آوازه شان در فضا طنین‌انداز شد، تا آنجا که دانشمندان و اهل ادب از هر سو به جانب ایشان رو آورده و از توجه‌شان برخوردار شدند. در میدان ادب و فلسفه و دانش، و در سازندگی و به کار انداختن اندیشه‌ها، گوی سبقت را از سروران خود «خلفای عباسی» ربوده بودند». (۴۱۸) در قرن چهارم فاطمیان نیز در مصر به قدرت رسیدند و حکومت آنان تا اواخر قرن ششم هجری (۵۶۷ ه ق) ادامه یافت. حکومت فاطمیان بر مبنای دعوت به تشیع پایه گذاری شد و اگرچه آنان دوازده امامی نبوده، پیرو مذهب اسماعیلیه بودند، و میان این دو مذهب اختلافاتی وجود دارد، ولی در حفظ شعائر تشیع، و نیز فراگرفتن تعالیم اسلامی از طریق خاندان وحی، و تشویق مردم به این روش، هر دو مذهب هماهنگ می‌باشند. سیوطی می‌نویسد: «در سال ۳۵۷ هجری قمری قرامطه بر دمشق استیلا یافتند و بر آن شدند که مصر را نیز به تصرف خود در آورند، ولی عبیدون (۴۱۹) (فاطمیون) مالک آن گردیده و دولت رفض (تشیع) در سرزمین‌های مغرب، مصر و عراق، استقرار یافت، و این بدان جهت بود که پس از مرگ کافور اخشیدی، حاکم مصر، نظم مصر مختل گردید. و سربازان در مضیقه مالی قرار گرفتند. گروهی از آنان نامه‌ای برای المعز لدین الله (فرمانروای مغرب) نوشته و از او خواستند تا وارد مصر گردد. وی فرمانده ارتش خود به نام «جوهر» را با هزار سواره عازم مصر نمود و او وارد مصر گردید. در سال ۳۵۸ هجری قمری از پوشیدن لباس سیاه و خواندن خطبه‌ای که بنی عباس می‌خواندند منع کرد و دستور داد جامه سفید پوشیده و خطبه زیر را بخوانند: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی، وَ عَلٰی عَلٰی الْمُرْتَضٰی وَ عَلٰی فَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَ عَلٰی الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطِ الرَّسُولِ...». او در سال ۳۵۹ هجری قمری دستور تاسیس دانشگاه الازهر را صادر کرد و بنای آن به سال ۳۶۱ هجری قمری پایان یافت. همچنین دستور گفتن «حی علی خیر العمل» را در اذان صادر نمود. مشابه همین دستور توسط جعفر بن فلاح فرماندار دمشق از جانب المعز بالله صادر گردید. (۴۲۰)

حمدانیان و مذاهب شیعه

در قرن چهارم هجری قمری حکومت شیعی دیگری نیز در جهان اسلام پدید آمد، و آن حکومت حمدانیان (۳۹۱ - ۲۹۳ ه ق) بود. برجسته‌ترین زمامدار آل حمدان علی بن عبدالله بن حمدان، ملقب به سیف الدوله (۳۰۳ - ۳۵۰ ه ق) بود. وی انسانی خردمند، دانش دوست و سلحشور بود و بیشتر ایام عمر خود را در جنگ با تجاوزگران رومی به سر برد. در عصر حمدانیان سرزمین سوریه، مانند حلب و اطراف آن، بعلبک و توابعش، جبل عامل و سواحل آن، مملو از شیعیان بود، و به ویژه شهر حلب پایگاه علماء شیعه و به خصوص بنو زهره به شمار می‌رفت. از کسانی که در تحکیم و نشر مذهب تشیع نقش مهمی ایفا نمود، ابوفراس (متوفای ۳۵۷ ه ق) شاعر نامدار آل حمدان بود، چنان که قصیده میمیه او از شهرت بسزایی برخوردار است و مطلع آن چنین است: الحق مهتضم والدین محترم وفیء ال رسول الله مقتسم (۴۲۱) حمدانیان هیچ کس را به پیروی از مذهب شیعه مجبور نکردند، به وسیله مال و مقام نیز

نفریفتند، بلکه مردم را به اختیار خود واگذار کرده، تا هر چه را می‌پسندند برای خود برگزینند. فقط مبلغان با اخلاص، حقایق را برای مردم بازگو می‌کردند، برعکس اموی‌ها و عباسی‌ها و صلاح الدین ایوبی که مردم را با ارباب و خشونت به مذهب تسنن فرا می‌خواندند. همدانیان مردمی روشنفکر و آزاد منش بودند. به همین جهت پایگاه دانشمندان، فلاسفه، ادبا و روشنفکران از همه مذاهب و ادیان شدند، تا آنجا که هنرمندان از روم گریخته و به سوی سیف الدوله می‌آمدند. (۴۲۲)

تشیع در عهد سلجوقیان

در اواسط قرن پنجم هجری قمری دولت مهمی با نام دولت سلجوقی پدید آمد و حکومت سنی مذهب بغداد را که رو به زوال و فنا بود از سقوط نجات داد و از پیشرفت شیعیان در مصر، عراق، شام، فارس و خراسان جلوگیری نمود. حکومت سلجوقیان تا اواخر قرن هفتم هجری استقرار یافت. حکومت مقتدر دیگری که در نیمه دوم قرن ششم (۵۶۵ ه ق) تاسیس گردید، حکومت ایوبیان به دست سردار نامی صلاح الدین ایوبی بود، که تا سال (۸۴۸ ه ق) دوام یافت. (۴۲۳) فداکاری‌های صلاح الدین در جنگ با صلیبیان در خور تقدیر و تحسین است، ولی تعصب شدید او نسبت به مذهب تسنن و خصومت و عداوت او با مذهب تشیع، نقطه ضعفی بس بزرگ و غیر قابل اغماض است. وی پس از استیلای بر مصر، با فاطمیان با خشونت تمام عمل نمود. در کتاب «الزهر فی الف عام» آمده است: «ایوبی‌ها در مطلق آثار شیعه دخالت کرده و آنان را نابود کردند. صلاح الدین دولت فاطمی را عزل کرد و اقوام خود را در یک شب به منازل آنان وارد نمود و ناله‌های جگرخراش و گریه‌های جانسوز به قدری بلند بود که مردم فکر خود را از دست داده بودند...» (۴۲۴) وی دستور داد روز عاشورا که بنی امیه و حجاج عید می‌گرفتند، مجدداً عید باشد و «حی علی خیر العمل» را از اذان برداشت و در سخت‌گیری با شیعیان تا آنجا پیش رفت که دستور داد: گواهی کسی باید قبول شود که معتقد به یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت باشد، و کسی حق سخنرانی یا تدریس را داشت که پیروان مذهب باشد و حتی کتابخانه‌های بزرگی را که فاطمیان تاسیس کرده بودند و کتاب‌های نفیسی در فنون مختلف در آن‌ها گردآوری شده بود، به دست وی متلاشی گردید و در نتیجه این روش خصمانه، مذهب تشیع در مصر فراموش گردید. (۴۲۵)

تشیع در عصر حکومت مغول

دولت مغول در سال ۶۵۰ هجری قمری توسط هولاکوخان در ایران تاسیس و به سال ۷۳۶ هجری قمری با مرگ سلطان ابوسعید پایان یافت. هولاکوخان در دومین حمله خود به عراق، حکومت بنی عباس را برانداخت، و همه مذاهب را در انجام مراسم مذهبی و ترویج تعالیم آنان ازاد ساخت و دانشمندان را تکریم نمود. به عبارت دیگر قتل و غارت‌هایی که هولاکوخان به آن دست می‌زد، انگیزه دینی نداشت. بدین جهت در مناطقی که به تصرف او درمی‌آمد ادیان مختلف از آزادی یکسان برخوردار بودند. در این که آیا هولاکوخان به دین اسلام تشرف یافت یا نه، اختلاف است. هرچند برخی حتی تشیع او را مسلم دانستند، ولی قدر مسلم این است که چهارتن از سلاطین مغول به نام‌های: نکوادر بن هولاکو (احمد)، غازان خان (محمود)، نیکولایوس (سلطان محمد خداپسند) و بهادرخان، اسلام آوردند. حکومت احمد چندان برجای نماند و در مورد «غازان خان» نیز شواهد تاریخی بر تشیع او دلالت دارد. سلطان محمد خداپسند در آغاز، پیرو مذهب حنفی بود، ولی چون نظام الدین عبدالملک شافعی که اعلم دانشمندان اهل سنت در آن زمان بود از طرف وی به عنوان قاضی القضاات منسوب گردید و او در مناظره با علماء حنفی غالب شد، سلطان، مذهب شافعی را برگزید. سرانجام پس از مناظره‌ای که میان علامه حلی (متوفای ۷۲۶ ه ق) و نظام الدین واقع شد و علامه بر وی غالب گردید، سرانجام سلطان خداپسند آیین شیعه را انتخاب کرد و دستور داد تا سرتاسر قلمرو فرمانروایی او مراسم مذهب امامیه اجرا گردد. به درخواست وی علامه حلی کتاب معروف خود «نهج الحق و کشف الصدق» را تالیف نمود. و پس از وی فرزندش بهادرخان،

آخرین سلطان مغول پیرو آیین شیعه بود. در قرن هفتم و هشتم هجری قمری در عصر سلاطین مغول دانشمندان بزرگی از شیعه ظهور کردند که از آن جمله: محقق حلّی صاحب شرایع (متوفای ۶۷۶)، یحیی بن سعید (متوفای ۶۸۹)، مؤلف کتاب «الجامع الشرایع»، علامه حلّی (متوفای ۷۲۶) پدرش سدید الدین حلّی، فرزندش فخرالمحققین (متوفای ۷۷۱)، سید رضی الدین طاووس (متوفای ۶۶۴)، سید قیاس الدین بن طاووس (متوفای ۶۹۳)، ابن میثم بحرانی (متوفای ۶۷۹ یا ۶۹۹)، خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲)، قطب الدین رازی (متوفای ۷۶۶) و دیگران می‌باشند. موضوع جالب توجه در این دوره، پیدایی «مدرسه سیار» است که به پیشنهاد علامه حلّی و توسط سلطان خدابنده تاسیس گردید. داستان او این است که عادت سلاطین مغول بر این بود که در فصل گرما، در مراغه و سلطانیه و در فصل سرما در بغداد اقامت می‌گزیدند، و از طرفی سلطان خدابنده در سفر و حضر علمای بزرگ را با خود همراه می‌داشت و چون به علامه حلّی علاقه فراوان داشت، به وی پیشنهاد کرد که با او همراه باشد. رد این پیشنهاد از طرف علامه مصلحت نبود؛ زیرا ممکن بود مخالفان و حسد ورزان نسبت به علامه این عمل را به گونه‌ای نادرست تفسیر نموده و علیه او استفاده نمایند، و از طرفی علامه نمی‌خواست به طور در بست در اختیار سلطان قرار گرفته و از فعالیت علمی بازماند، بدین جهت پیشنهاد تاسیس «مدرسه سیار» را مطرح کرد که مورد قبول سلطان قرار گرفت و بدین وسیله علامه حلّی توانست به نشر عقاید و معارف امامیه و تربیت شاگردان بسیاری همت گمارد. (۴۲۶)

تشیع در عصر صفویان و عثمانیان

شیعه از نظر شرایط سیاسی تا قرن دهم هجری تقریباً همان وضع پیشین (دوران ایوبیان و سلجوقیان) را داشت. ولی در طلیعه این قرن، دولت صفویه توسط شاه اسماعیل اول تاسیس گردید، و مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شد. ایران در آن هنگام به صورت ملوک الطوائفی اداره می‌شد و هر بخشی را امیر، وزیر، خان و بزرگ قبیله‌ای به دست گرفته و بر آنجا فرمانروایی می‌کرد. هنوز از عمر اسماعیل، چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارتشی تشکیل داد و به اندیشه یکپارچگی ایران، از اردبیل قیام کرد و مناطق مختلف را یکی پس از دیگری فتح کرد و این ملوک الطوائفی را برانداخت، و ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور منسجم درآورد و در تمام قلمرو خود مذهب شیعه را رسمیت داد. پس از درگذشت وی (سال ۹۳۰ هجری) پادشاهان دیگر صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری (۱۱۴۸ هـ ق) حکومت کردند و همگی رسمیت مذهب شیعه را تأیید و تثبیت نمودند و به ترویج آن همت گماردند. مراکز دینی مانند مساجد، مدارس علمی، و حسینیه‌های بسیار ساختند، و به تعمیر و توسعه مشاهد مشرفه اقدام نمودند. عامل این اقدامات، علاوه بر جاذبه فطری و دینی و معنوی، نفوذ علماء بزرگی نظیر شیخ بهایی و میرداماد در دربار صفویان بود که آنان را به تعظیم شعائر دینی و پرورش دانشمندان بزرگ علوم مختلف، تشویق می‌کردند. از مشاهیر علمای این دوره می‌توان میرداماد، محقق کرکی، شیخ بهایی و پدرش شیخ حسین عبدالصمد، صدرالمتهلین، علامه مجلسی، محقق اردبیلی، ملاعبدالله یزدی و فیض کاشانی و... را نام برد. (۴۲۷) در این دوران دولت عثمانی نیز بر بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کرد و نسبت به مذاهب اهل سنت، متعصب بود و با شیعیان خصومت می‌ورزید، تا آنجا که با گروهی از روحانی نما امضا گرفت که شیعیان از اسلام خارج بوده و قتل آنان واجب است. سلطان سلیم در اناطول چهل هزار یا هفتاد هزار نفر را به جرم شیعه بودن کشت. در حلب به دنبال فتوای شیخ نوح حنفی، به کفر و وجوب قتل شیعه، ده‌ها هزار شیعه کشته شدند و مابقی فرار کردند، و حتی یک نفر شیعه در حلب نماند؛ در صورتی که در ابتدای دولت حمدانی‌ها، تشیع در حلب کاملاً رسوخ کرده و منتشر شده بود و حلب جایگاه دانشمندان بزرگی در فقه، امثال ال ابو زهره و ال ابو جراحه و... بود که نام آنان در کتاب «امل الامل» ثبت است. از علماء بزرگ امامیه که به دست عثمانی‌ها به شهادت رسید، شهید ثانی است. عثمانی‌ها شیعیان را از دستگاه دولتی اخراج کردند و آنان را از انجام وظایف اختصاصی دینی بازداشتند و در شهرهای شام و مکان‌هایی که

اقلیت‌های شیعی زندگی می‌کردند مانع انجام اعمال دینی شدند. این جریان‌ها و مصایب، چهار قرن (۱۱۹۸ - ۱۵۱۶) میلادی ادامه داشت. (۴۲۸) پس از آن نیز تقریباً همین شرایط سیاسی برای شیعیان ادامه یافت. در ایران مذهب تشیع به عنوان دین رسمی شناخته شد و جدال و نزاع مذهبی رخ نداد، ولی در سایر ممالک اسلامی که دولت‌های غیرشیعی حکومت می‌کرد و به ویژه در مناطقی که وهابیون نفوذ کلمه داشتند، شیعیان از شرایط سیاسی مطلوبی برخوردار نبودند، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رهنمودها و سیاست‌های حکیمانه بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره حقایق بسیاری را در مورد مذهب و عقاید شیعه روشن کرد؛ به گونه‌ای که شمار طرفداران و هواداران آن افزایش یافت؛ گرچه ایادی استعمار در گوشه و کنار اسلام همچنان به سیاست تفرقه‌افکنی و جو عداوت و اختلاف ادامه می‌دهند.

نقد فرضیه‌های خیالی

نقد فرضیه‌های خیالی

همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم درباره مبدا پیدایش تشیع، فرضیه‌های مختلفی از سوی مخالفان مطرح شده است. اینک بعد از تبیین نظریه اول و اقامه دلیل بر آن، در صدد برخوایم آمد تا فرضیه‌های خیالی دیگر را مورد نقد و بررسی قرار داده و پاسخ دهیم؛ گرچه بعد از اقامه دلیل بر نظریه اول فرضیه‌های دیگر هم باطل خواهند شد.

۱ - ظهور تشیع در سقیفه

گروهی از مورخان و محققان تاریخ، پیدایش شیعه را پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و در ارتباط با اختلاف مسلمانان در مساله خلافت و امامت، و به عبارت دیگر در ماجرای سقیفه بنی ساعده می‌دانند؛ زیرا در سقیفه در ارتباط با جانشینی پیامبر و رهبر مسلمین نخست دو دیدگاه مطرح شد: عده‌ای از انصار، سعد بن عباد را برای خلافت و رهبری پیشنهاد کردند، و گروهی از مهاجرین به خلافت ابوبکر رای دادند. و پس از گفت و گوهایی که میان این دو گروه رخ داد، ماجرا به نفع گروه دوم پایان یافت. و از سوی دیگر، عده‌ای از مسلمانان که بنی هاشم و عده‌ای از مهاجران و انصار را تشکیل می‌دادند، به امامت حضرت علی علیه السلام معتقد بودند. این گروه همان شیعیان حضرت علی علیه السلام بودند. و از اینجا بود که شیعه به عنوان یک مذهب خاص در جهان اسلام مطرح شد. (۴۲۹) پاسخ: اگر مقصود این باشد که ظهور تشیع به عنوان یک مذهب خاص در جهان اسلام، به پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله و ماجرای سقیفه باز می‌گردد، این نظریه‌ای است استوار و قابل قبول؛ زیرا همان‌گونه که بیان گردید، گرچه نصوص امامت مربوط به عصر رسالت است ولی ظهور و بروز آن به عنوان یک مذهب، بعد از وفات رسول گرامی است. در این صورت، این نظریه با نظریه قبل هیچ گونه ناسازگاری ندارد. ولی اگر مقصود نفی ریشه‌های اعتقادی تشیع در عصر رسالت، و یا انکار طرح نام شیعه توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله باشد، این نظریه مورد قبول نیست. علامه سید محسن امین عاملی این دو نظریه را یادآور شده و چنین می‌گوید: «در بحث قبل دانستی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله گروهی از مسلمانان، شیعه علی علیه السلام به حساب می‌آمدند، آن‌گاه در جریان اختلاف در مساله امامت، تشیع ظاهر گردید؛ زیرا در آن گفت و گو انصار به مهاجران گفتند: «منا امیر و منکم امیر»؛ از هریک از ما و شما رهبری برگزیده شود. و مهاجران به دلیل این که از قوم و عشیره پیامبرند، سخن انصار را نپذیرفتند. آن‌گاه که خبر این بحث‌ها به حضرت علی علیه السلام رسید فرمود: «اگر استدلال مهاجران درست است، پس رهبر باید از ما (بنی هاشم) باشد، و گرنه استدلال انصار به قوت خود باقی خواهد ماند. اینجا بود که گروهی از بنی هاشم و خاندان عبدالمطلب تشیع (امامت علی علیه السلام) را برگزیدند، و عده‌ای از مهاجرین و انصار نیز به آنان پیوستند. در میان مهاجران، سلمان

فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر، خالد بن سعید، بریده اسلمی دیده می‌شدند. و در میان انصار، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت ملقب به ذوالشهادتین، ابی بن کعب، و ابویوب انصاری به چشم می‌خورند». (۴۳۰) دکتر عبدالله فیاض می‌گوید: «دشوار است که بگوییم این افراد رایشان در استحقاق علی علیه السلام بر امامت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه واله بدون هیچ مقدمه‌ای بوده است، بلکه استمرار طایفه‌ای از صحابه بر ولایت حضرت علی علیه السلام و اعتراف آنان به امامت او، دلیل بر آن است که اعتقاد به امامت حضرت علی علیه السلام نتیجه افکاری نبوده که موقعیت سقیفه ان را ایجاد کرده باشد، بلکه از قبل وفات پیامبر صلی الله علیه واله سابقه داشته است». (۴۳۱) ابن قتیبه می‌گوید: «ابوذر هنگام بیعت، غایب بود و هنگامی که وارد مدینه شد و وضع را چنین دید، گفت: «اصبتم قناعه و ترکتم قرابه، لو جعلتم الامر فی اهل بیت نبیکم لما اختلف علیکم الاثنان»؛ (۴۳۲) «به چیزی قناعت کردید و قرابت رسول خدا صلی الله علیه واله را رها نمودید. اگر امر (خلافت) را در اهل بیت پیامبران قرار می‌دادید حتی دو نفر بر شما اختلاف نمی‌کردند».

۲ - ظهور تشیع هنگام قتل عثمان

مستشرق فلهاوزن می‌گوید: «با کشته شدن عثمان، اسلام به دو حزب تقسیم شد: یکی حزب علی و دیگری حزب معاویه، و در زبان عربی به حزب، عنوان «شیعه» اطلاق می‌گردد. لذا لقب شیعه علی در مقابل شیعه معاویه به کار می‌رفت. ولی بعد از این که معاویه حکومت را در تمام دولت‌های اسلامی به دست گرفت استعمال لفظ شیعه محصور در پیروان علی علیه السلام شد». (۴۳۳) پاسخ: اولاً: قبلاً اشاره کردیم که «تشیع» ریشه‌هایی در قرآن و سنت دارد، و پیامبر صلی الله علیه واله از جانب خداوند متعال بنیانگذار این مذهب بوده است. ثانیاً: شیعه بعد از آن که حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید از آزادی ویژه‌ای برخوردار شد، لذا می‌توان به این جهت گفت که شیعیان در عصر حکومت حضرت علی علیه السلام ظهور و بروز پیدا کرده است.

۳ - تشیع هنگام جنگ جمل

برخی تاریخ‌پیدایش شیعه را در دوران زمامداری امام علی علیه السلام دانسته‌اند. این نظریه دو گونه تقریر شده است: یکی مربوط به واقعه جمل و دیگری مربوط به واقعه صفین است. رای اول از ابن ندیم در «الفهرست» است. وی به نقل از محمد بن اسحاق می‌گوید: «آن‌گاه که طلحه و زبیر به بهانه خونخواهی عثمان با علی علیه السلام به مخالفت پرداختند و علی در برابر آنان مقاومت کرد تا آنان تسلیم حکم خدا گردند، پیروان آن حضرت شیعه نامیده شدند، و امام علی علیه السلام آنان را شیعه خود می‌خواند و به چهار دسته با چهار اسم تقسیم نمود: ۱ - اصفیا ۲ - اولیا ۳ - شرطه الخمیس ۴ - اصحاب». (۴۳۴) پاسخ: آنچه در توجیه این نظریه می‌توان گفت: این که اگرچه مذهب شیعه آن گونه که به اثبات رسید، از قبل وجود داشته است، ولی در عصر زمامداری امام علی علیه السلام به دلیل فراهم بودن زمینه‌های مناسب اجتماعی و سیاسی، ظهور بیشتری داشته و واقعه جنگ جمل در ظهور و بروز آن نقش ویژه‌ای داشته است.

۴ - تشیع، در واقعه صفین

قول دیگر در چگونگی پیدایش شیعه در عصر زمامداری امام علی علیه السلام این است که پس از واقعه صفین و ماجرای حکمیت، پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام دو دسته شدند، گروهی خوارج را تشکیل دادند که پس از بازگشت از صفین در منزلی به نام «حرورا»، اقامت گزیدند، و گروهی دیگر کسانی بودند که با امام وارد کوفه شدند. گروه دوم نزد حضرت آمده و بار دیگر با حضرت بیعت کردند و بر دوستی خود با دوستان او و دشمنی با دشمنان وی تاکید نمودند. مستشرق وات مونتکومری از طرفداران

این نظریه است. گویا وی این مطلب را از عبارت طبری اخذ کرده که می‌گوید: «لَمَّا قَدِمَ عَلَى الْكُوفَةِ وَفَارَقَهُ الْخَوَارِجُ وَثَبَتَ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ، فَقَالُوا فِي اعْتَاقِنَا بَيْعَةَ ثَانِيَةً، نَحْنُ أَوْلِيَاءُ مِنَ الْوَالِيَةِ وَاعْدَاءُ مِنَ عَادِيَتِ»؛ (۴۳۵) «چون علی وارد کوفه شد و خوارج از او جدا شدند، شیعه به سوی او پناه گرفت. آنان به حضرت عرض کردند: بر گردن ما بیعت دیگری است. ما دوستدار کسانی هستیم که تو را دوست داشته و با کسانی که دشمن تو می‌باشند دشمنیم». یادآور می‌شویم که عبارت: «و ثبت الیه الشیعه» بیانگر این است که در میان شیعه امام علی علیه السلام که در جنگ صفین شرکت کرده بودند، کسانی به عنوان شیعه شناخته شده بودند و آنان بار دیگر بیعت خود را با امام تحکیم کردند. کوتاه سخن این که: واقعه صفین نیز همچون واقعه جمل در ظهور و بروز شیعه و شناخته شدن هر چه بیشتر شیعیان حضرت علی علیه السلام مؤثر بوده است نه در پیدایش شیعه.

۵ - ظهور تشیع بعد از مقتل امام حسین علیه السلام

رای دیگری در مورد پیدایش مبدا شیعه مطرح است و آن این که این مذهب بعد از مقتل امام حسین علیه السلام پدید آمده است. به این بیان که خون حضرت زمانی که بر زمین ریخته شد به عنوان بذر اول برای تشیع به حساب می‌آید. دکتر خرطویل می‌گوید: «خمیر مایه عقیده شیعه بعد از مقتل (امام) حسین علیه السلام در نفوس عده‌ای بسته شد... بلکه می‌توان ادعا کرد که حرکت شیعی در روز دهم محرم و بعد از آن، وجهه دینی به خود گرفت و به عنوان یک مذهب دینی مطرح شد». پاسخ: از آنچه در نقد نظریه پیشین بیان گردید، نقد این نظریه نیز روشن می‌گردد. اری، در این که واقعه کربلا- نقطه عطف مهمی در حیات سیاسی و معنوی شیعه به شمار می‌رود، تردیدی نیست، ولی خود این واقعه عظیم - تا آنجا که به امام حسین علیه السلام و یاران او مربوط می‌شود - نتیجه عقاید و باورهای شیعه است که از عصر رسالت آغاز شده و تا آن روز مراحل تاریخی گوناگونی را پشت سر گذاشته بود.

نسبت تشیع به ایرانیان

نسبت تشیع به ایرانیان

درباره پیدایش تشیع نظریه‌ای دیگر است که مستشرقین آن را اختراع کرده و در جامعه اهل سنت منتشر ساخته‌اند. آنان می‌گویند: «عقیده تشیع از اختراعات ایرانیان قدیم است. آن‌ها در عهد پادشاهان قدیم معتقد به وراثت در خلافت بوده‌اند و حکومت را از پدر به پسر و نسل او منتقل می‌کردند. بعد از ورود اسلام در ایران و ایجاد ارتباط فرهنگی و اقتصادی بین ایران و مرکز اسلامی، این عقیده به جامعه اسلامی نفوذ پیدا کرد، و گرنه عرب آزاد اندیش بود و مردم را در تعیین سرنوشت خود سهیم می‌دانست...». برای بررسی و اطلاع از صحت و فساد این نظریه در مبدا پیدایش تشیع به بررسی آن می‌پردازیم.

صاحبان این نظریه

صاحبان این نظریه

اینک به کلمات برخی از مستشرقین و طرفداران آنان از اهل سنت در نسبت تشیع به ایرانیان اشاره می‌کنیم.

۱ - مستشرق دوزی

او می‌گوید: «مذهب شیعی نزاعی فارسی است؛ زیرا عرب معتقد به حریت و آزادی بود و در مقابل فارسیان اعتقاد به سلطنت و وراثت داشتند و هرگز معنا و مفهوم انتخابات را نمی‌فهمیدند. بعد از آن که پیامبر، به دار بقا رحلت نمود و مشاهده کردند که آن

حضرت از خود فرزند پسری به جای نگذاشته است، یک صدا گفتند: که علی سزاوارتر به خلافت بعد از او است. و به تعبیر دیگر: انسجام فکری بین فارس و شیعه در این که خلافت امری موروثی است، دلیل بر آن است که تشیع برگرفته از ایرانیان است». (۴۳۶)

۲ - مستشرق فان فلوتن

از جمله کسانی که این نظریه را برگزیده مستشرق «فان فلوتن» است، ولی در آخر تأثر عقیده تشیع از ارای یهود را بر این نظریه ترجیح داده است. (۴۳۷)

۳ - مستشرق براون

او می گوید: «نظریه حق الهی در خلافت در بین ملّتی همانند ملت فارس مورد توجه بوده است...». او در آخر اشاره می کند که شیعه این افکار را از آنان اخذ کرده است. (۴۳۸)

۴ - احمد امین مصری

از جمله افراد بی انصافی که نظریه مستشرقین در مبدا تشیع را دنبال کرده، احمد امین مصری است. او می گوید: «دیدگاه شیعه در مورد علی و فرزندانش همان دیدگاه پدران سابقشان از پادشاهان ساسانی است و مجوسان فارس منبعی بوده اند که رافضه در اسلام از آن سیراب شده اند». (۴۳۹)

۵ - احمد عطیة الله

او معتقد است که افکار شیعی از فارسیان به طریق عبدالله بن سبا به جامعه اسلامی نفوذ کرده است. او می گوید: «ابن السوداء - عبدالله بن سبا - به مدینه وارد شد و اقوال و ارائی را که با روح اسلام منافات داشت و از یهودیت و اعتقادات فارسی که در یمن شایع بود، سرچشمه گرفته بود در مدینه منتشر ساخت، و خود را به صورت یاری دهنده حق امام علی علیه السلام معرفی کرد. و ادعا نمود که برای هر پیامبری وصی است و علی وصی محمد است...». (۴۴۰)

پاسخ

اولاً: در جای خود به اثبات رساندیم که عقیده تشیع همان اعتقاد به امامت الهی و نظریه نصّ از جانب خداوند بر امام و خلیفه مسلمین بعد از رسول خداصلی الله علیه و اله است، نظریه‌ای که از قران و روایات فریقین استفاده می شود. نظریه‌ای که مؤسس آن خداوند متعال بوده و پیامبرصلی الله علیه و اله در طول ۲۳ سال آن را آبیاری کرده است. پیامبرصلی الله علیه و اله کسی بود که پیروان حضرت علی علیه السلام را شیعه نامید و آنان را مورد مدح و ستایش قرار داد. ثانیاً: قبلاً اشاره کردیم که از عصر پیامبرصلی الله علیه و اله برخی از صحابه به این عقیده معتقد بودند و حضرت علی علیه السلام را امام منصوب از جانب خدا به عنوان خلیفه بعد از رسول خدا می دانستند، و در میان آن‌ها به جز سلمان فارسی همگی از اعراب به حساب می آمدند. ثالثاً: بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه و اله حضرت علی علیه السلام شیعیانی داشت از عرب که معتقد به ولایت و امامت او بودند، و هنگام به خلافت رسیدن ظاهری حضرت در رکاب او در جنگ‌های مختلف مشارکت داشتند. رابعاً: اسلام در بین ایرانیان گسترش یافت همان گونه که در بین اقوام و ملت‌ها گسترش پیدا کرد. در قرن اول هجرت در هیچ یک از شهرهای ایران فکر و عقیده به تشیع وجود نداشت؛ زیرا ایرانیان در عصر خلافت عمر بن خطاب، سال ۱۷ هجری اسلام را پذیرفتند. و مشخص است که اسلامی را انتخاب کردند که

اسلام عمری بود، نه اسلام علوی. اری شروع تشیع در ایران توسط اشعریون بود که با هجرتشان از کوفه به قم و کاشان این عقیده و فکر را با خود به بلاد ایران منتقل نمودند. و این بعد از ده‌ها سال بود که اسم و اثری از تشیع در ایران مسلمان شده، نبوده است. مورخان می‌گویند: «در عصر حکومت زیاد بن ابیه بر کوفه، از جمله برنامه‌های سیاسی که او برای نابودی تشیع به اجرا گذاشت این بود که پنجاه هزار نفر از شیعیان مخلص کوفه را از آن شهر اخراج و به خراسان تبعید نمود. این افراد در شهرهای ایران خصوصاً قم و کاشان ساکن شدند و با گسترش وجودی خود، افکار و عقاید خود را نیز بین ایرانیان منتقل ساختند، و مردم آن دیار نیز از افکار آن‌ها متأثر شدند... (۴۴۱) وضعیت تشیع در حد محدود بدین منوال بود تا در اوائل قرن دهم و در ایام حکومت صفویون در مناطق بسیاری تشیع گسترش یافت، مناطقی که در آن زمان همگی سنی مذهب و تابع خلفای اهل سنت به شمار می‌آمدند. شاهد این مطلب این است که صاحبان برخی از صحاح و مسانید اهل سنت؛ همچون بخاری، ترمذی، ابن ماجه، نسائی و سجستانی، از مملکت عجم و ایران بوده‌اند و ایرانیان نقش بسزایی در گسترش مذهب سنی داشته‌اند. از طرفی دیگر بزرگان و رهبران شیعی از خاندان عرب به حساب می‌آیند. دوازده امام معصوم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله و خاندان‌های بزرگی؛ امثال ال‌اعین، ال‌حیان تغلبی، ال‌عطیه و راویان بزرگ دیگری که تراث اهل بیت به توسط آنان منتشر شد، از خانواده‌های عرب به حساب می‌آیند. با نظر در طبقه بعد از اصحاب امامان شیعه، به وجود بزرگانی از علمای شیعه همچون شیخ مفید، شریف مرتضی، علامه حلی، ابن براج، سید بن طاووس، خاندان ال‌طاووس، ابن ادریس، محقق حلی، شهید اول و دوم و دیگران پی می‌بریم که فقه اهل بیت علیهم السلام به توسط آنان گسترش و منتشر یافت، در حالی که همه آن‌ها از خاندان بزرگ عرب بوده‌اند. خامسا: مستشرق دوزی در استدلال بر مدعای خود می‌گوید: «اتحاد در برخی از ارای ایرانیان با شیعه، دلیل تاثیرپذیری از ایران قدیم است؛ زیرا هر کدام از آن دو قائل به وراثت در امر خلافتند». این حرف از جهاتی باطل است: از جهتی چه کسی گفته هرگاه دو طایفه معتقد به یک عقیده‌اند یکی از دیگری اخذ کرده است. ممکن است که هر یک برای خود دلیل مستقلى داشته باشد. آیا به مجرد این که برخی از احکام اسلامی موافق با آیین یهود است این بدان معنا است که اسلام از آیین یهود اخذ شده است؟! از جهتی دیگر، چه کسی از شیعیان در امر امامت و خلافت قائل به وراثت است؟ شیعیان در امر امامت معتقد به قابلیت ذاتی و نصّ از جانب خداوند و ابلاغ از جانب رسول‌اند؛ گرچه در اسلام این قابلیت و نصّ در مورد ذریه رسول خدا صلی الله علیه و اله منطبق شده است. شاهد این مطلب این است که امر امامت از امام حسن علیه السلام به فرزندان او منتقل نشده است. شیعه برای امامان خود شرایط بسیار سنگینی؛ از قبیل: عصمت، برتری، علم غیب، علم لدنی و... در نظر گرفته است، و اگر امامت را به وراثت می‌دانست احتیاج به این شروط نداشت. این مساله را در مبحث امامت عامه به طور مفصّل مورد بحث قرار داده‌ایم. سادسا: اگر ما این شبهه را بپذیریم و به مجرد وجود برخی تشابهات بین مذهب شیعه و عقاید ایرانیان حکم به تاثیرگذاری آنان در پیدایش مبانی تشیع کنیم، راه برای دشمنان اسلام باز می‌شود و آنان همین اشکال را می‌توانند نسبت به اصل اسلام داشته باشند؛ زیرا می‌توانند چنین ادعا کنند که این دین همان دینی نیست که پیامبر اسلام آورده است؛ چون هنگامی که قریش مجبور شدند بعد از فتح مکه با اکراه، دین اسلام را بپذیرند، در صدد برآمدند تا حيله کرده و آن را تحریف نمایند، و اموری را که از عقاید و مبانی و احکام جاهلیت است در دین اسلام وارد کنند. و شاهد این مطلب این است که ما مشاهده می‌کنیم برخی از احکام این دین شبیه با احکامی است که در جاهلیت رسمیت داشته است؛ همچون مساله «ظهار» که از اقسام طلاق در عصر جاهلیت بوده و اسلام بر آن ترتیب اثر داده است. و می‌دانیم که مخالفان شیعه هرگز این اشکال را از ناحیه مخالفان نمی‌پذیرند، در نتیجه شبیه آن نیز متوجه شیعه نیست. سابعاً: در تاریخ ثابت شده که بسیاری از ایرانیان قدیم، دیانت اولی خود را حتی بعد از فتح ایران به توسط اسلام حفظ کرده‌اند. و نیز ثابت شده که دخول آنان در اسلام به صورت تدریجی بوده است (۴۴۲)، امری که دلالت دارد بر این که انگیزه آنان در انتخاب اسلام جبر و زور نبوده است تا به جهت بغض و کینه نسبت به اسلام در صدد تحریف مبانی آن باشند. مهم‌تر این که تاریخ گواهی می‌دهد که ایرانیان هنگامی که

از قوت و سلطه در حکومت اسلامی برخوردار شده و برخی مناصب دولت به ایرانیان واگذار شد فوج فوج وارد دین اسلام شدند. و این دلالت دارد بر این که آنان با طوع و رغبت و میل، اسلام را انتخاب نمودند. (۴۴۳) ثامنا: و نیز از جمله اموری که قابل توجه است این که ایرانیان از حکومت‌های پیشین و نیز دین گذشته خود به تنگ آمده بودند، (۴۴۴) و لذا در جستجوی مایایی بودند تا در سایه آن از سرکشی و طغیان حاکمان جاهل خود در امان قرار گیرند و نیز از تحجر و خرافات دین خود رهایی یابند. و لذا معنا ندارد که به جهت انتقام‌جویی از دین اسلام و مسلمین، عقاید و افکار خرافی نزد خود را جزء مبانی اسلامی کنند. تاسعا: از آنجا که آیین زرتشت که در ایران باستان رواج داشت، تا حدودی آیین الهی و آسمانی بوده است، و از طرفی تعالیم انبیا در اصول و مبانی مشترک است، لذا چه مانعی دارد که بگوییم: از آنجا که مدرسه خلفا، اعتقاد به نص و عصمت امام و خلیفه را انکار کردند تا خود بر اریکه قدرت تکیه زنند، لذا ایرانیان، بعد از دخول در اسلام این دو اصل را به جامعه اسلامی تذکر دادند. عاشرا: ایران در قرن‌های اخیر با تشیع آشنایی پیدا کرده است، و قبل از آن از مراکز دشمنی اهل بیت علیهم السلام به حساب می‌آمد. نقل شده که عمر بن عبدالعزیز هنگامی که از سب حضرت علی علیه السلام بر بالای منبرها نهی کرد، ایرانیان از این کار دست برنداشته و به لعن خود ادامه دادند. و این به نوبه خود دلالت دارد بر این که تشیع از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله در بین صحابه وجود داشته است. اگر ایرانیان قصد نابودی اسلام زیر پرچم تشیع را داشته‌اند آن گونه که برخی گمان کرده‌اند - پس چرا از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده و در صدد ضربه زدن به تشیع و اهل بیت بوده‌اند؟ امری که شبهه را متوجه دشمنان شیعه نموده و آنان را مورد اتهام قرار می‌دهد؛ زیرا اگر فرض کنیم که ایرانیان، اسلام را به جهت ضربه زدن به آن انتخاب کرده‌اند در نتیجه مقابله آنان با تشیع به این معنا است که آن‌ها اسلام حقیقی را در مذهب شیعه و ائمه آن مشاهده کردند و لذا در صدد مقابله با آن برآمدند؛ زیرا تسنن و نصب و عداوت با اهل بیت علیهم السلام را با اغراض خود مناسب می‌دیدند.

عوامل تشیع ایرانیان نزد مستشرقین

سخنان مستشرقین

برخی از مستشرقین و دیگران نیز تصریح کرده‌اند که عرب قبل از آن که ایرانیان اسلام را پذیرا شوند، تشیع را پذیرفته‌اند. اینک به برخی از این افراد اشاره می‌کنیم:

۱ - مستشرق فلهاوزن

او می‌گوید: «این که ارای شیعه با دیدگاه ایرانیان سازگاری دارد در این مطلب شکی نیست، ولی این که این ارا بر گرفته و متأثر از ایرانیان است دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه روایات تاریخی خلاف آن را به اثبات می‌رساند...» (۴۴۵)

۲ - مستشرق جولدتسهر

او می‌گوید: «این اشتباه است که بگوییم: تشیع در منشا و مراحل نموش نمایانگر اثر تعدیلی است که افکار امت‌های ایرانی آن را در اسلام وارد کرده است... این برداشت شایع مبنی بر برداشت نادرست حوادث تاریخی است...» (۴۴۶)

۳ - مستشرق ادم متر

«مذهب شیعه آن گونه که برخی معتقدند، عکس العمل از جانب روح ایرانیان نیست تا مخالف اسلام باشد؛ زیرا جزیره العرب به جز

شهرهای بزرگ؛ از قبیل مکه و تهامه و صنعا، همه شیعه بوده است. و در برخی از شهرها؛ از قبیل عمان و هجر و صعده، شیعیان غالب افراد را تشکیل می‌دادند. امّا ایرانیان به جز قم تماماً سنی بودند. اهل اصفهان در حق معاویه چنان غلو می‌کردند که حتی برخی از آنان اعتقاد به نبوت او داشتند». (۴۴۷)

۴ - مستشرق کیب

«فکر اشتباهی که دائما در بین مردم منتشر است و می‌گوید: شهرهای فارس مرکز اصل تشیع بوده است، اصل و اساسی ندارد، بلکه روایات تاریخی این مطلب را به اثبات می‌رسانند که زردتشت‌ها عموماً مذهب سنی را قبول می‌کردند». (۴۴۸)

۵ - شیخ محمد ابوزهره

او که از بزرگان مصر است، می‌گوید: «ایرانیان به توسط اعراب به تشیع گرویدند و هرگز تشیع به دست آنان به وجود نیامد... بسیاری از علمای اسلام که شیعه شده بودند، به جهت حفظ عقیده خود از ترس اموی‌ها در مرحله اول و عباسی‌ها در مرحله دوم، به شهرهای فارس و خراسان از بلاد اسلامی هجرت نمودند، و به این طریق تشیع را در آن شهرها منتشر ساختند...». (۴۴۹)

۶ - دکتر علی حسین خربوطلی

«برخی از اعراب بعد از آن که خلافت به ابوبکر واگذار شد، از شیعیان علی علیه السلام شدند...». (۴۵۰)

عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه

عوامل تشیع ایرانیان نزد عامه

اهل سنت دو سبب را در مورد انتخاب تشیع از سوی ایرانیان بیان کرده‌اند:

۱ - ارتباط سببی با ایرانیان

انان می‌گویند: «امام حسین علیه السلام با یکی از دختران یزدگرد از پادشاهان ساسانی به نام شاه زنان، بعد از فتح ایران ازدواج کرد. خداوند متعال به حضرت از او فرزندی به نام علی بن الحسین علیهما السلام عنایت فرمود، که تمام آثار و خصایص پدر را به ارث برده بود. این ارتباط باعث شد تا ایرانیان به اهل بیت علیهم السلام متمایل شده و از شیعیان آنان قرار گیرند!!»

پاسخ

اولاً: گسترش و نفوذ تشیع در اطراف ایران علل و عواملی دارد که در فصل بعد به آن اشاره می‌کنیم. ثانیاً: مطابق نقل مورخان، صحابه چون اسیران فارس را نزد عمر بن خطاب آوردند، در میان آنان سه دختر از دختران یزدگرد وجود داشت. عمر دستور داد تا این دختران را به فروش برسانند. حضرت علی علیه السلام فرمود: با دختران پادشاهان نباید معامله دیگر زنان شود. عمر گفت: چگونه با آنان معامله می‌شود؟ حضرت فرمود: باید هریک از آنان را قیمت نمود، هر قیمتی که بر هر یکی شد آن قیمت به عنوان مهر انتخاب شود. آن‌ها را قیمت گذاردند. حضرت هر سه را گرفت، یکی را به عبدالله بن عمر داد، و دیگری را به فرزندش حسین علیه السلام عطا نمود. و سومی را به محمد بن ابی بکر داد... (۴۵۱) حال سؤال این است که اگر علت گسترش تشیع در بین

ایرانیان موضوع دامادی امام حسین علیه السلام با دختر یزدگرد است، چرا دامادی عبدالله بن عمر و محمد بن ابی بکر سبب انتشار تسنن در بین ایرانیان نبوده است؟

۲ - تناسب آراء بین شیعه و ایرانیان

برخی می‌گویند: از آنجا که آراء ایرانیان با شیعه نزدیکی داشته، زیرا هر کدام قائل به نظریه حق الهی در حاکم بوده و معتقد به وراثت در حکومت بوده‌اند و هرگز برای انتخاب مردمی ارزشی قائل نبوده‌اند، لذا بدین جهت ایرانیان افکار شیعه را مورد قبول قرار دادند!!

پاسخ

اولاً: شیعه هرگز قائل به حق وراثت در مساله امامت و حاکمیت اسلامی نیست، بلکه این حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس بودند که حکومت اسلامی را وراثتی کردند. شیعه معتقد به حق الهی است که خداوند آن را به افراد لایق و قابل عطا می‌نماید. ثانیاً: ممکن است که ایرانیان نظریه حق الهی در انتخاب حاکم را از آیین زردشت و تعالیم او که آسمانی بوده اخذ کرده باشند، گرچه در تطبیق آن بر هر حاکم و به نحو وراثت به اشتباه رفته‌اند. و این مطلب یکی از تعلیمات تمام انبیاء الهی بوده است. ثالثاً: این گونه نیست که شیعه هیچ اعتباری را برای انتخاب و رای مردمی قائل نباشد، بلکه برای به دست گرفتن زمام حکومت از ناحیه حاکم، بیعت را لازم می‌دانند.

گسترش تشیع در ایران

با تاملی در تاریخ ایران پی می‌بریم که گرایش ایرانیان به تشیع از چند جهت و طریق بوده است: ۱ - از آنجا که در فتوحات عصر خلفا برخی از شیعیان امام علی بن ابیطالب علیه السلام به جهت مصالحی در آن‌ها شرکت می‌کردند، لذا بعد از فتح کشورها و شهرها اعتقادات خود از جمله ولایت اهل بیت علیهم السلام را به آنان منتقل می‌نمودند. ۲ - عده‌ای نیز به جهت همدردی که با شیعیان مظلوم و در راس آن‌ها امامان داشتند تشیع را اختیار نمودند؛ زیرا انسان فطرتاً میل به همدردی و گرایش به مظلوم دارد. و این خود عاملی اساسی برای نفوذ شیعه در میان مردم ایران بوده است. دکتر جوزف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیرالعقول» می‌نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است تا در قلب دیگر فرقه‌ها تاثیر بگذارد، مساله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مساله از امور طبیعی به شمار می‌آید؛ زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و لذا طبیعت بشر به ضعیف متمایل است...» (۴۵۲) - ۳ - عده‌ای دیگر تشیع را از طریق مقابله و معاشرت با شیعیان که به ایران سفر کرده بودند فراگرفتند؛ زیرا شیعه به این نتیجه رسیده بود که اگر بخواهد به حیات معنوی خود ادامه دهد باید فرهنگ و مذهب خود را گسترش داده و در قلوب مردم نفوذ کند، و در بین مردم و حکومت‌ها جا افتاده و موقعیت خود را حفظ و تثبیت نمایند. ۴ - گروه بسیاری نیز بعد از آن که دولت شیعی صفوی در ایران تاسیس شد، رسماً اعلان تشیع کرده و لذا این مذهب به طور رسمی در ایران گسترش چشمگیری پیدا کرد.

عبدالله بن سبا

عبدالله بن سبا

کمتر کتابی از عامه مربوط به تاریخ اسلام است که به «عبدالله بن سبا» نپرداخته باشد. او چهره‌ای است که به شکل‌های گوناگون به تصویر کشیده شده است: او را شخصی که مردم را دعوت به الحاد و شرک نموده، و از افکار و عقاید یهودیت دفاع می‌کرده معرفی نموده‌اند، یا شخصی که منشا انتشار افکار باطل در میان جامعه اسلامی، و به گمراهی کشیدن گروه زیادی از صحابه بوده است. او را عامل فتنه و اولین محرک در شورش برضد عثمان معرفی کرده‌اند که منجر به قتل خلیفه شد و بعد از آن تمام جنگ‌ها و فتنه‌ها را به او نسبت داده‌اند که سبب کشته شدن هزاران نفر از صحابه و تابعین شد. از طرفی دیگر، برخی از عقاید مهم و اصولی شیعه؛ از قبیل: قول به نص، رجعت و.. را به او نسبت داده‌اند و در حقیقت او را به عنوان مؤسس شیعه معرفی کرده‌اند، تا چهره شیعه را از این منظر مخدوش نمایند. از این رو لازم است موضوع فوق را بررسی کنیم که آیا عبدالله بن سبا شخصیتی حقیقی است یا خرافی؟ آیا او جایگاهی در فتنه‌ها داشته است؟ آیا او حقیقتاً مؤسس مذهب شیعه امامیه بوده است؟ مذهب شیعه چه ارتباطی با او داشته است؟

چکیده‌ای از قصه خرافی عبدالله بن سبا

بنا به نقل طبری و دیگران، در زمان عثمان شخصی یهودی به نام عبدالله بن سبا از «صنعاء»، اسلام را اختیار نمود، و افکار خود را با مسافرت‌هایی که به بلاد اسلامی، مانند: کوفه، شام، مصر و بصره داشت رواج می‌داد. او معتقد به رجعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله همانند رجعت حضرت عیسی علیه السلام بود. هم‌چنین باور داشت که برای هر پیامبری جانشینی است و علی علیه السلام جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله و خاتم‌الاولیا است. عثمان غاصب حق این وصی بوده و بر او ظلم کرده است؛ از همین رو بر امت اسلامی است که قیام نموده، و عثمان را از اریکه خلافت به زیر کشیده، و حکومت را به علی علیه السلام واگذار کنند. در این میان گروهی از اصحاب؛ امثال: ابوذر، عمار بن یاسر، محمد بن ابی‌حذیفه، عبدالرحمن بن عدیس، محمد بن ابی‌بکر، صعصعه بن صوحان عبدی، مالک اشتر و دیگران فریب افکار او را خورده و به او گرویدند، و در نتیجه این تحریک‌ها، جماعتی از مسلمانان بر خلیفه وقت قیام و شورش نموده و او را به قتل رساندند، و حتی همین گروه در جنگ جمل و صفین نیز دخالت اساسی داشتند... (۴۵۳).

تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا

تهمت انتساب تشیع به عبدالله بن سبا

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، هدف از جعل این قضیه اتهام وارد کردن به شیعه است در این که مؤسس آن، شخصی یهودی‌الاصل است که با نشر افکار خود نه تنها فرقه‌ای را در جامعه اسلامی ایجاد نمود، بلکه سبب نشر افکار یهودیت و ایجاد تفرقه و تشّت در میان جامعه اسلامی گردید. اینک به برخی از افراد که این تهمت و وصله‌ننگین را به شیعه امامیه نسبت می‌دهند، اشاره می‌کنیم: ۱ - ابوالحسن ملطی گوید: «زعیم این فرقه - شیعه - عبدالله بن سبا است. او همان شخصی است که با یهود ارتباط داشت و بدین طریق بذر اول تشیع را در جامعه اسلامی کاشت، تا از این راه به جامعه اسلامی ضربه وارد کند». (۴۵۴) ۲ - دکتر علی سامی‌نشار می‌گوید: «یهود [عبدالله بن سبا] مؤسس عقیده شیعه غالی است». (۴۵۵) ۳ - محمد ابوزهره می‌گوید: «طاغوت اکبر - عبدالله بن سبا - کسی است که مردم را به ولایت علی علیه السلام و وصایت او دعوت نمود و معتقد به رجعت پیامبر اکرم علیه السلام شد و در سایه این فتنه‌ها مذهب شیعی نشأت گرفت». (۴۵۶) ۴ - احسان الهی ظهیر می‌گوید: «دین امامیه و مذهب اثنا عشری، مبتنی بر مبناهایی است که یهود جنایت کار توسط عبدالله بن سبا وضع نمود». (۴۵۷) ۵ - دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری می‌گوید:

«طلیعه عقیده شیعه و اصول ان به دست سبا یون ظهور کرد...» (۴۵۸)

اختلاف در شخصیت ابن سبا

روایات و اقوال درباره شخصیت عبدالله بن سبا بسیار مختلف است، برخی او را عبدالله بن سبا و برخی ابن السوداء معرفی کرده‌اند. برخی او را همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی که از سرکردگان خوارج است می‌دانند، و برخی نیز غیر از او به حساب آورده‌اند. غالب مورخان او را از یهود یمن به حساب آورده‌اند، ولی برخی او را از یهود حیره می‌دانند. مطابق برخی از روایات، حضرت امیرمؤمنان علیه السلام او را به مدائن تبعید کرد (۴۵۹)، ولی مطابق برخی دیگر از روایات، حضرت او را در کوفه به آتش کشید. مطابق برخی روایات، حضرت او را به جهت ادعای الوهیت در حقش به مدائن تبعید کرد، و مطابق برخی از روایات دیگر به جهت دشنام به ابوبکر و عمر چنین کرد. این اختلاف آراء و روایات در بیان شخصیت کسی که برای او دور و موقعیت فعالی را در وقایع و حوادث دانسته‌اند، دلیل بر آن است که این شخص مورد افتراءات و دروغ‌های جعلی مختلف قرار گرفته است.

اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا

اقوال مورخان در مورد عبدالله بن سبا

دکتر هویمیل می‌گوید: در خصوص عبدالله بن سبا سه نظریه مطرح است: ۱ - نظریه رایج نزد مؤرخان اسلامی، که اثبات وجود او، و موقعیت گسترده‌اش در فتنه‌هاست؛ ۲ - نظر متاخرین از شیعه، که انکار وجود او، و به طور کلی انکار موقعیت او است؛ ۳ - نظر متوسط و معتدل، که اثبات وجود او، و ابطال موقعیت فایال او در فتنه‌هاست، و این همان نظریه‌ای است که ما به آن تمایل داریم. (۴۶۰) ولی به تقسیمی دیگر می‌توان گفت که برخی مؤید، و بعضی تشکیک‌کننده و عده‌ای دیگر منکر وجود او باشند.

الف) مؤیدین

کسانی که عبدالله بن سبا را شخصی حقیقی دانسته و برایش نقش و موقعیتی عظیم در فتنه قتل عثمان، جنگ جمل و صفین قائلند که عبارتند از: ۱ - حسن ابراهیم حسن او معتقد است مشکلاتی که دولت اسلامی در نتیجه سیاست مالی که عثمان دنبال کرد و به توسط آن نظام طبقاتی فقیر و غنی در جامعه پدید آمد، مردم را وادار نمود تا در مدینه و شهرهای دیگر بر علیه او شورش کنند. این جو پدید آمده زمینه را مساعد و مهیا برای پذیرش دعوت عبدالله بن سبا و سبا یون نمود به حدی که مردم به سرعت به او روی آوردند... (۴۶۱) ۲ - احمد شبلی او از طرفی حلم و حیاء عثمان را منشا هجوم و جسارت به او دانسته، سپس اصل قضیه و محرک آن را به عبدالله بن سبا نسبت می‌دهد. کسی که به زعم و گمان او صفوف مسلمانان را از هم پاشیده و آنان را به افکار خودش دعوت کرده است، او که یهودی بوده و اسلام را انتخاب کرده است، از آن جهت که از اهل یمن است لذا افکار ایرانیان را در سر داشته و آن‌ها را به جامعه اسلامی تزریق کرده است... (۴۶۲) قابل توجه است که شبلی در این زمینه معلوماتش را از مستشرق المانی «بروکلمان» اخذ کرده است. ۳ - عباس محمود عقاد او در کتاب «عبریة عثمان» تحت عنوان «وبعد الصدمه» به موضوع فتنه قتل عثمان پرداخته و ریشه آن را به عبدالله بن سبا و برخی دیگر از عامه نسبت می‌دهد. (۴۶۳)

ب) تشکیک‌کنندگان

۱ - دکتر طه حسین مصری او در قسمتی از سخنانش در مورد عبدالله بن سبا می‌گوید: «به گمان من کسانی که تا این حد موضوع

عبدالله بن سبا را بزرگ جلوه داده‌اند، بر خود و تاریخ، اسراف شدیدی نموده‌اند؛ زیرا نخستین اشکالی که با آن مواجه می‌شویم آن است که در مصادر مهم تاریخی و حدیثی ذکر از عبدالله بن سبا نمی‌بینیم. در طبقات ابن سعد، انساب الاشراف بلاذری و دیگر مصادر تاریخی یادی از او نشده است. فقط طبری از سیف بن عمر این قضیه را نقل کرده و دیگر مورخان نیز از او نقل کرده‌اند. (۴۶۴) همو در آخر سخنانش می‌گوید: «به گمان قوی دشمنان شیعه در ایام بنی امیه و بنی عباس در امر عبدالله بن سبا مبالغه کردند، تا از طرفی برای حوادثی که در عصر عثمان اتفاق افتاد منشایی خارج از اسلام و مسلمین بیابند، و از طرفی دیگر وجهه علی علیه السلام و شیعیانش را خراب کنند و از این منظر برخی از عقاید و امور شیعه را به شخصی یهودی نسبت دهند که به جهت ضربه زدن به مسلمین، اسلام انتخاب کرد. و چه بسیار است تهمت‌های ناروایی که دشمنان شیعه بر علیه شیعه وارد کرده‌اند». (۴۶۵) او نیز می‌گوید: «من نمی‌دانم که آیا خطری از ناحیه عبدالله بن سبا در ایام عثمان جامعه را تهدید کرده است یا خیر؟ ولی تا این اندازه قطع دارم که اگر خطری هم داشته تا بدین حد نبوده که اینها می‌گویند، و چندان هم مهم نبوده است. و مسلمانان در عصر عثمان چنان نبوده‌اند که شخصی یهودی الاصل با عقول آنان بازی کرده و با ایجاد فتنه‌گری تمام ممالک اسلامی را به آشوب کشاند...». (۴۶۶) او در مورد عبدالله بن سبا و سبائیون به نقطه‌ای می‌رسد و در آنجا توقف نموده می‌گوید: «در مورد عبدالله بن سبا مطلبی گفته شده که با منطق تاریخ سازگاری ندارد و آن علاقه بین عبدالله بن سبا و ابوذر غفاری است، به این معنا که ابوذر نیز از پیروان او بوده و از او دستور می‌گرفته است... و از غریب‌ترین تهمت‌ها در این موضوع این است که عبد الله بن سبا بود که به ابوذر یاد داد تا معاویه را در مورد این که اموال از برای خدا است نقد کند و به او بگوید که اموال برای مسلمانان می‌باشد... او بود که به ابوذر تلقین نمود تا اعتراض بر امیران و اغنیا را سرلوحه تعلیمات خود کرده و کسانی را که طلا و نقره جمع کرده‌اند به عذاب جهنم بشارت دهد... من اسرافی شبیه این اسراف نمی‌شناسم؛ زیرا ابوذر احتیاجی به چنین شخص تازه واردی در اسلام نداشت تا به او تعلیم دهد که فقیران بر اغنیا حقوقی دارند، و خداوند کسانی را که طلا و نقره جمع کرده و در راه خدا اتفاق نمی‌کنند عذاب دردناکی وعده داده است... ابوذر به این شخص تازه وارد احتیاجی نداشت تا حقایق اولیه از حقایق اسلام را به او تعلیم دهد! ابوذر کسی است که از همه انصار پیشی گرفته و نیز از بسیاری از مهاجرین نیز سابق است. او کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و اله مصاحبت طولانی داشته است. او قرآن را بسیار خوب حفظ کرده است. او نیز کسی است که با دقت بسیار سنت پیامبر صلی الله علیه و اله را روایت نموده است. کسانی که گمان می‌کنند ابن سبا با ابوذر ارتباط پیدا کرده و برخی از افکارش را به او منتقل ساخته هم به خودشان ظلم کرده‌اند و هم به ابوذر، و ابن السوداء را نیز به مقام و منزلتی بالا برده‌اند که هرگز شایسته و امکان آن را نداشته است...». (۴۶۷) طه حسین برای اثبات این ادعا به نحوه برخورد ابوذر با کعب الاحبار یهودی الاصل پرداخته، می‌گوید: «طبری از سیف نقل کرده که ابوذر بر عثمان وارد شد در حالی که کعب الاحبار نزد او بود. به عثمان گفت: «از مردم به دست برداشتن از ازار راضی مباش تا این که کار نیک کنند. و بر پرداخت کننده زکات کافی نیست که بر آن اکتفا کند تا این که به همسایگان و برادران خود احسان و نیکی نماید. در این هنگام کعب گفت: هر کس حقوق واجب خود را بپردازد آنچه بر عهده اوست برآورده نموده است. ابوذر که این سخن را شنید چوب دستی خود را بالا برد و چنان بر سر او کوبید که فرقش را بشکافت... و خطاب به او فرمود: ای فرزند زن یهودیه! تو چه حق اظهار نظر در این امور را داری؟!» (۴۶۸) او در جایی دیگر می‌گوید: «کمتر چیزی که اعراض مورخین از موضوع سبئه و ابن السوداء در جنگ صفین دلالت دارد این که امر سبایه و صاحب آنان امری ساختگی باشند که مخالفان شیعه از دیگر فرقه‌های اسلامی هنگام جدال بین شیعه و آنان جعل کرده‌اند. دشمنان شیعه با این کار در صدد برآمدن تا در اصول این مذهب عنصری یهودی وارد کنند تا از این طریق حيله کرده و به اهداف شوم خود نایل آیند. و اگر امر ابن السوداء مستند به اساسی از حق و تاریخ صحیح بود، طبیعی به نظر می‌رسید که او اثر کینه توزی‌های خود را در این جنگ پیچیده و طولانی که در صفین برپا شد گذاشته باشد. و نیز طبیعی به نظر می‌رسید که او اثر خود را هنگامی که اصحاب علی علیه

السلام در امر حکومت اختلاف کردند، گذاشته باشد. و نیز به نوعی خاص طبیعی به نظر می‌رسید که او اثر خود را در پیدایش این جنگ جدید بگذارد... ولی ما نامی از ابن السوداء در مورد خوارج نمی‌بینیم، لذا چگونه ممکن است که این اهمال کاری را چاره کنیم؟ یا چگونه ممکن است که غایب بودن ابن سبا را از واقعه صفین و از پیدایش حزب خوارج توجیه نماییم؟ اری، ما این دو امر را تنها با یک علت چاره جویی می‌کنیم: و آن این که ابن السوداء جز شخصی وهمی و خیالی نیست، و بر فرض وجودش شخصی نبوده که خطرناک باشد آن گونه که مورخین او را تصویر کرده و فعالیت‌های او را در ایام عثمان و نیز در اوائل خلافت علی علیه السلام ترسیم کرده‌اند. اری، او شخصی است که تنها دشمنان شیعه او را برای خود ذخیره کرده‌اند...» (۴۶۹) ۲ - محمد عماره ایشان به پیروی از دکتر طه حسین در وجود عبدالله بن سبا تشکیک کرده و در سیاق بحثش درباره «شیعه و امامت» هرگونه ارتباط بین شیعه و عبدالله بن سبا را نفی می‌کند. او معتقد است که تشیع به عنوان یک مذهب و عقیده تا زمان هشام بن حکم تحت یک حزب سیاسی ادامه داشته است. حزبی که به عنوان مؤید حقّ علی علیه السلام در امر خلافت بوده است، و چهره عقیدتی خود را با جعفر بن محمد و پدرش باقر و نوه‌اش رضا - علیهم السلام - به دست آورد؛ زیرا اغلب روایاتی که شیعه به صورت احادیث از نص و وصیت نقل کرده، از این امامان است». (۴۷۰) ایشان بعد از نقل این مطالب در صدد آن است که ربط ظهور تشیع را به حرکت عبدالله بن سبا در اواخر خلافت عثمان انکار نماید. او در صدد انکار شخصیت ابن سبا است، و معتقد است که مورخین اهل سنت شخصیت او را ساخته‌اند تا اتفاقات و حوادثی را که در جامعه اسلامی پدید آمده بر گردن او گذارند، تا آن که بتوانند قدسیت و اعتبار صحابه را حفظ کنند. او گرچه شخص ابن سبا را انکار نمی‌کند ولی موقعیت او را در حوادث و این که او محور اساسی حوادث بسیاری در عصر خلفا بوده را انکار می‌نماید. نویسنده در آخر می‌گوید: «اما آنچه به بحث ما مربوط می‌شود موضوع تاریخ پیدایش تشیع است. به عقیده ما وجود ابن سبا - بر فرض تسلیم که وجود داشته است - نمی‌تواند دلیل باشد بر این که تشیع در آن تاریخ، ظهور و بروز پیدا کرده است. و لذا شیعه از او هیچ گونه روایتی را نقل نمی‌کنند. و به همین جهت نمی‌توان عصر او را مبدا تاریخ شیعه و تشیع به معنای فنی معروف دانست». (۴۷۱) ۳ - حسن بن فرحان مالکی او در رد کلام دکتر سلیمان عوده می‌گوید: «تمام مقالات دکتر سلیمان عوده نتیجه سوء فهم یا اسائه ادب او یا تعمّد او در تحریف است، در حالی که باید اصح اقوال را انتخاب کند. او گمان می‌کند که من وجود عبدالله بن سبا را به طور مطلق نفی می‌کنم. این چنین چیزی را به طور حتم من نگفته‌ام، بلکه در مجله «الریاض» و در مقالات سابق خود تصریح نموده‌ام که من درباره عبدالله بن سبا دربارۀ وجودش توقف نموده‌ام، گرچه به شدت موقعیت و فعالیت او را در فتنه ایام عثمان نفی می‌کنم... فقیهی خودش اعتراف دارد به این که سیف بن عمر موقعیت عبدالله بن سبا را بزرگ جلوه داده است. ولی جرات نکرده که بگوید سیف موقعیت عبدالله بن سبا را در فتنه جعل کرده است. من می‌گویم: این سخن من است که مقید به فتنه می‌باشد، که بر تعلیق بر گفتار فقیهی گفتم، و مطابق این گفتار برخی از روایات سیف همانند بزرگ جلوه دادن موقعیت عبدالله بن سبا از درجه اعتبار ساقط می‌شود. در نتیجه: من جزم دارم به این که موقعیت گسترده ابن سبا در فتنه مطلبی باطل است. موقعیتی که ان را سیف بن عمر ترسیم کرده و ان را توصیف نموده است...» (۴۷۲) او نیز می‌گوید: «... من موقعیت حساس عبدالله بن سبا را تنها در فتنه نفی می‌کنم، به این معنا که سندهای صحیح دارد که برای من تفسیر می‌کند که چگونه فتنه حادث شد، و لذا هرگز احتیاج به اسانید سیف و امثال او از ضعیفان و دروغ گویانی که حوادث فتنه را تفسیر می‌کنند ندارم. آنان که حوادث را به صورت مختلف نقل نموده‌اند. این خلاصه آن چیزی است که ما ان را در مساله عبدالله بن سبا نفی می‌کنیم. ولی مساله وجودش تحت بحث و بررسی است. شکی نیست این که من دور و موقعیت عبدالله بن سبا را در فتنه نفی می‌کنم در حقیقت نفی کردن ۹۵ درصد از روایات مربوط به عبدالله بن سبا است؛ زیرا بقیه سندها - از غیر سیف تنها از مردی سخن می‌گوید که در حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام غلو داشته است... سلیمان بن عوده که هدفش اثبات موقعیت و دور عبدالله بن سبا در حوادث فتنه در صدر اسلام است... اگر به جای این کار در صدد نفی اسطوره‌ها و توهمات مربوط به ابن سبا در

فتنه برآید، در سابقه او نوشته می‌شود که او فردی با انصاف بوده و کاری انجام داده که از بسیاری از افراد روشنفکر سراغ نداریم. او باید این مطلب را بداند که اگر روایات ابن سبا که مربوط به فتنه است را انکار کند موجب نقص او و استحقاق علمی او نمی‌شود، بلکه در این امر به شافعی اقتدا کرده و او را الگوی خود قرار داده است؛ زیرا او دو مذهب داشته یکی مذهب قدیم و دیگری مذهب جدید. از باب مثال: من در سابق موقعیت ابن سبا را به طور کامل اثبات می‌کردم تا این که بحث و جستجو کردم و به نتیجه خلاف آن رسیدم. و نیز وجود شخصی به نام قعقاع بن عمر را قبول و صحابی بودن او را اثبات می‌کردم تا این که بر من روشن شد که تنها مدرک آن سیف است، لذا معتقد به نفی دور و موقعیت ابن سبا در فتنه شدم، و نیز وجود قعقاع را نفی کردم؛ زیرا منهج صحیح بر ما ایجاب می‌کند که شکها و عواطف و احساسات را بر خود ببندیم. منهج صحیح ما را ملزم می‌دارد که حکم به وضع و جعل بر حدیث معینی کنیم که شخصی کذاب به طور منفرد آن را نقل کرده است. و نیز ما را ملزم می‌دارد که حکم به ضعف شدید بر حدیثی کنیم که شخص متروکی به طور منفرد آن را نقل کرده است. و نیز حکم به ضعف حدیثی کنیم که فرد ضعیفی آن را به طور منفرد نقل کرده است و... گاهی در نفس خود چنین احساس می‌کنیم که این حدیث جعلی صحیح است، ولی این احساس نمی‌تواند مقیاسی در ثبوت حدیث باشد. و همچنین حرص بر تراش حدیثی نمی‌تواند مقیاسی در محافظت بر روایات دروغگویان باشد... و اگر ما بر حدیث یا روایتی به مجرد احساس به صحت، حکم به کذب و دروغ نکنیم در نتیجه بسیاری از احادیث جعلی و دروغ را اثبات نموده‌ایم، و اختلاف بزرگی را ایجاد کرده‌ایم؛ زیرا احساس افراد با یکدیگر فرق می‌کند، در حالی که منهج و روش، احساس و عاطفه نمی‌شناسد. وانگهی احساس، منهج و روش محدثین به حساب نمی‌آید، بلکه گفته شده که برخی از غالیان صوفیه به دنبال آن می‌باشند و از آن به «ذوق» تعبیر می‌کنند، همان گونه که مراعات مصالح به اختلاف رای فرق می‌کند. اگر سلیمان عوده در صدد این است که سیف و دروغ هایش را درباره ابن سبا و دیگران از باب مصلحت تراش حدیثی ثابت کند، شخص دیگری می‌تواند ادعا کند که نفی این دروغ‌ها به نفع و مصلحت میراث حدیثی است، بلکه مصلحت تنها در این امر است. اگر سلیمان عوده بداند - که گمانم این است که می‌داند - اثبات روایات سیف درباره ابن سبا چه خطرهایی دارد، هرگز تمسک به آن‌ها نمی‌کند؛ زیرا روایات سیف درباره ابن سبا اثبات می‌کند که برخی از صحابه از بدریین و دیگران از دستیاران و پیاده کنندگان خطوط فکری عبدالله بن سبا بوده‌اند!! و زود است که تفصیل این مطلب بیاید تا برای مردم روشن شود که اثبات ابن سبا با موقعیت کامل او خطرش از نفع آن بیشتر است. و لذا بیشتر علماء مسلمین در صدد نفی موقعیت عبدالله بن سبا از قرون اول تا امروز بوده‌اند». (۴۷۳) او در ادامه می‌گوید: «سلیمان عوده بین دو مساله که به تمام معنا مختلف است خلط کرده است. مساله وجود عبدالله بن سبا، و این مساله‌ای است که دکتر در روایات غیرسیف بن عمر نیز یافته است، گرچه احتیاج به درس و بحث دارد که آیا این روایات باضعفشان برای اثبات وجود او کافی است یا خیر؟ ولی این مساله کمتر اختلاف در آن واقع شده است. مساله مهم‌تر، دور و موقعیت عبدالله بن سبا در فتنه است. این مساله را دکتر سلیمان تنها در روایات سیف بن عمر یافته است!! و موقعیت ابن سبا در فتنه، اساس مطلب است. این دور و موقعیت را کسی به جز سیف بن عمر به زبان جاری نکرده است!! برای این که فرق بین دو مساله را خوب واضح کرده باشم می‌گویم: شما شخصیت مشهوری همچون خالد بن الولید را در نظر بگیرید که وجودش متواتر است. آیا اخباری درباره خالد بن ولید نیست که هرگز صحیح نمی‌باشد؟! آیا وجود خالد بن ولید می‌تواند توجیه کننده اثبات تمام روایاتی باشد که به او نسبت داده شده است؛ چه صحیح باشد یا دروغ، یا این که نباید به جز روایات مقبوله را به او نسبت داد. بنابراین قضیه عبدالله بن سبا نیز تماما مثل همین است، به این معنا که اگر عبدالله بن سبا موجود است جایز نیست که اخبار دروغین را نیز به او نسبت داد. ولی دکتر عوده، از آنجا که وجود ابن سبا را مسلم گرفته لذا درصدد برآمده تا تمام اخباری را که به او نسبت داده تصحیح کند؛ گرچه آن‌ها را تنها یک نفر دروغ گو نقل کرده باشد. و این مورد خلاف ما در اصل منهج و روش است. ما احتیاج داریم که - هم من و هم او - به منهج و روش صحیح رجوع کنیم، سپس از آن دید به بحث و بررسی تاریخ پردازیم. و در

حالی که منهج و روش ما نزد خودمان واضح و روشن نباشد، این ضعف بزرگی است که موجب اختلاف بیشتری خواهد شد. و به همین جهت است که محدثان و مورخان گذشته، هنگامی که از فتنه سخن گفته‌اند، یادی از عبدالله بن سبا حتی در حد یک حرف نکرده‌اند. حتی ذهبی و ابن حجر که عوده درصدد نسبت دادن توثیق سیف بن عمر در تاریخ به آن دو است، هرگز ذکری از موقعیت و دور عبدالله بن سبا حتی در حد یک حرف نداشته‌اند. و قبل از ذهبی و ابن حجر مشاهده می‌کنیم که تمام علماء محدثین و تمام مورخان، علی‌الخصوص پیشینیان از آنان هرگز سخنی از عبدالله بن سبا در مورد فتنه عثمان به میان نیاورده‌اند. به تاریخ خلیفه بن خیاط، طبقات ابن سعد، و کتب صحاح و سنن و مسانید، و اجزا و فواید و مستدرکات و مستخرجات و طبقات و تراجم و کتب ادب و کتب انساب نظر کنید، هرگز در این مصادر ولو یک حرف از موقعیت و دور عبدالله بن سبا در فتنه نخواهید یافت، جز کسی که از سیف بن عمر نقل کرده است؛ امثال طبری و دیگران. و این مطلبی است که دکتر عوده به خوبی می‌داند، ولی در خلط بین دو مساله حریص است. ایشان هر دو مساله را یکی حساب کرده است؛ زیرا بیشتر رساله‌اش قائم به امر اخیر یعنی دور و موقعیت عبدالله بن سبا است نه امر اول یعنی وجود ابن سبا. بنابراین بر فرض تسلیم با دکتر سلیمان که غیر سیف نیز یادی از عبدالله بن سبا داشته است، ولی آیا دیگران نیز دور و موقعیت او را در فتنه قتل عثمان ذکر کرده‌اند آن گونه که دکتر در رساله‌اش آورده است؟! یا آن که تنها غلو او در شان علی - علیه السلام - را یادآور شده‌اند. نتیجه این که: امر اول را کسی به جز سیف نقل نکرده است، و این عمده آن چیزی است که درباره ابن سبا نقل شده است. و اما امر دوم جدا جزء کمی است که از ۵ درصد از اخبار عبدالله بن سبا تعدی نمی‌کند، حال چگونه ممکن است بدون دلیل و برهان ۵ درصد، حجت در اثبات ۹۵ درصد باشد؟! (۴۷۴)

ج) منکرین

برخی دیگر از مورخان اصل وجود عبدالله بن سبا را انکار کرده‌اند و شخصیت او را به طور جزم و قطع خیالی دانسته و در نتیجه دور و موقعیت او را نیز در واقعه فتنه قتل عثمان انکار می‌کنند. اینک به کلمات برخی از این افراد می‌پردازیم: ۱ - محمد بن عبدالحی شعبان این مورخ به رغم آن که به طور وسیع به موضوع فتنه قتل عثمان و درگیری‌ها پرداخته، ولی اصلاً مطلبی را درباره سبایه در کتابش به میان نیاورده است. (۴۷۵) ۲ - هاشم جعیط او نیز همین روش را دنبال کرده و با گستردگی بیشتری به موضوع فتنه قتل عثمان پرداخته، می‌گوید: «این روایت که عبدالله بن سبا را محور در فتنه قرار داده‌اند قبولش ممکن نیست». (۴۷۶) ۳ - احمد لواسانی او در کتاب خود درصدد اثبات این مطلب است که قضیه عبدالله بن سبا از ناحیه افراد زبردست یهودی جعل شده و در تاریخ اسلام وارد شده است. افرادی که تنها از راه اسلام آوردن دروغین، اهداف شوم خود را دنبال کردند. (۴۷۷) ۴ - سید مرتضی عسکری او گرچه پیش‌تاز در نفی وجود عبدالله بن سبا به حساب نمی‌آید ولی لااقل می‌توان ادعا کرد اولین کسی است که در محدوده وسیع در کتابش وجود او را منکر شده و شخصیتش را خیالی پنداشته است. و نیز می‌توان گفت که او اولین کسی است که به طور جداگانه درباره شخصیت عبدالله بن سبا سخن گفته و به طور تفصیل تالیف داشته است. این مساله باعث شده تا ایشان با دید سلبی به تمام روایات سیف بن عمر نظر کرده و او و روایاتش را مورد نقد و بررسی قرار دهد. و از آنجا که درصدد اثبات اسطوره بودن شخص و شخصیت او است لذا درصدد برآمده تا هرچه را که مانع راه خود می‌باشد، نقد و ابطال نماید. ایشان در ابتدا در صدد برآمده تا ثابت کند قصه‌ای که مربوط به فتنه قتل عثمان و دخالت عبدالله بن سبا و سبایون در آن است را که عمدتاً طبری نقل کرده و دیگران نیز از او گرفته‌اند را تنها به سیف بن عمر نسبت دهد. و سپس درصدد نقد و جرح او برآمده، ابتدا با مقایسه‌ای که بین مجموعه روایات او با روایات مشهور کرده به اثبات رسانده که روایات سیف غالباً مخالف مشهور مورخان است. او در تمام روایاتش جانب مدرسه خلفا را گرفته و درصدد تنقیص اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و اله و اهل بیت آن حضرت برآمده است. او کسی بود که افرادی را به اسم صحابی جعل کرده و قصه‌های جعلی را به آنان نسبت داده است، که از آن جمله

واقعه فتنه قتل عثمان و نسبت دادن آن به عبدالله بن سبا است. او در ادامه به شخصیت عبدالله بن سبا در کتب تراجم و رجال و حدیث پرداخته و در صدد برآمده تا روایاتی را که با فرض وجود او احکامی را بر او مترتب کرده‌اند مورد خدشه و مناقشه قرار دهد... (۴۷۸) ۵ - ابراهیم محمود او در ابتدا با احتیاط شدید وارد موضوع بحث شده و با سؤال و استنطاق به بحث درباره عبدالله بن سبا می‌پردازد و معتقد است که در شخصیت او و اهمیت بخشیدن به آن مبالغه شده است. شخصیتی که محرک اصلی فتنه بوده و منبع ظهور مخالفان دولت اسلامی بوده است... ولی بار دوم که به این موضوع می‌پردازد در صدد برمی‌آید که این قضیه را ساخته و پرداخته یهود بداند که در این امر مهارت کامل داشته‌اند، امری که به ادبیات اسلامی اسرائیلی شناخته شده است. او از این زاویه به عبدالله بن سبا نظر کرده و می‌گوید: «ابن سبا یا ابن اليهودیه یا ابن السوداء که به جهت ذم و تحقیر چنین تعبیرهایی در مورد او اطلاق شده، کسی است که شخصیتی اسطوره‌ای به خود گرفته است...» (۴۷۹) ۶ - علامه طباطبائی رحمه الله او می‌گوید: «این دو نفر که طبری از آن‌ها روایت نقل کرده و تمام قصه‌های عثمان را از آن دو نقل نموده، یعنی شعیب و سیف، هردو از دروغگویان و جعل کنندگان مشهورند که علماء رجال آن دو را ذکر کرده و مورد قدح و سرزنش قرار داده‌اند، و کسی را که آن دو از حدیث ابن السوداء جعل کرده‌اند همان کسی است که او را عبدالله بن سبا نامیده‌اند. و حدیث او از احادیث جعلی به این دو نفر منتهی می‌شود...» (۴۸۰) ۷ - دکتر عبدالعزیز هلابی او در کتاب خود به نام «عبدالله بن سبا» می‌گوید: «خلاصه کلام ما در بحث از عبدالله بن سبا این است که او شخصیتی وهمی است و وجود خارجی ندارد. و بر فرض که وجود خارجی داشته باشد به طور حتم او چنین جراتی نداشته که موقعیتی را که سیف به او نسبت داده را انجام دهد، نه از ناحیه سیاسی و نه از جهت عقیدتی...» (۴۸۱) ۸ - دکتر علی وردی او در کتاب «وعاظ السلاطین» می‌گوید: «عبدالله بن سبا غیر از عمار بن یاسر نیست. قریش عمار را سرکرده انقلابیون بر ضد عثمان به حساب می‌آورد، ولی در ابتداء امر نمی‌خواست که تصریح به نام او نماید و لذا اسمی رمزی به نام ابن سبا یا ابن السوداء برای او انتخاب نمود. راویان حدیث و تاریخ این قضیه را برای یکدیگر نقل کردند در حالی که از این امر غافل بودند و نمی‌دانستند که در پشت پرده چه می‌گذرد...» (۴۸۲) ۹ - دکتر کامل مصطفی شیبی او در کتاب «الصله بین التصوف و التشیع» می‌گوید: «سبائیه - بنا بر این اساس - فرقه‌ای هستند که رهبری آنان را عمار به عهده گرفته است، کسی که قریش بر او این لقب رمزی را نهاده است. و نیز به آراء خود در مورد حضرت علی علیه السلام مبالغات و انحرافات را اضافه کرده، تا به افکار عمار عقایدی نسبت دهد که از معقول خارج است...» (۴۸۳) ۱۰ - نویسنده مصری، احمد عباس صالح او در کتاب «الیمین و الیسار فی الاسلام» می‌گوید: «در اینجا اسم عبدالله بن سبا بر سر زبان‌ها می‌گردد، که او شخصی یهودی بود که اسلام آورد. در کتاب‌های تاریخ او را چنین تصویر کرده‌اند که او شیطانی بود در پشت قضیه قتل عثمان، بلکه در پشت تمام حوادث و فتنه‌ها... نویسندگان مواضع و مواقف متعارض نسبت به او گرفته‌اند، برخی به طور کلی وجود او را انکار می‌کنند، و برخی نیز او را اساس هر مذهب غریب و منحرفی می‌دانند که در اسلام وارد شده است. عبدالله بن سبا بدون شک شخصی خرافی است...» (۴۸۴)

انصاف درباره عبدالله بن سبا

ما معتقدیم که در تاریخ سخن از دو عبدالله بن سبا به میان آمده است: یکی آن که در زمان حضرت علی علیه السلام بوده و در حق او غلو می‌کرده است. و دیگری کسی که در عهد خلافت عثمان بوده و در فتنه‌ها محرک اصلی بوده است. آنچه صحت دارد این که شخصی به نام عبدالله بن سبا درباره امام علی علیه السلام غلو می‌کرد و می‌گفت: او خداست - نعوذ بالله تعالی - و من رسول اویم. این موضوع چندان قابل انکار نیست و داعی بر انکار آن نیز وجود ندارد؛ زیرا در روایات معتبر که از طرق اهل بیت علیهم السلام وارد شده به وجود او اشاره شده است: امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: «نزد من یادی از عبدالله بن سبا شد که تمام موهای بدنم راست شد، او ادعای امری عظیم نمود - خداوند او را لعنت کند - به خدا سوگند! علی علیه السلام بنده صالح خدا و برادر رسول

خداصلی الله علیه و اله بود و به کرامت نرسید مگر به سبب اطاعت خدا و رسولش». (۴۸۵) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «عبدالله بن سبا ادعای نبوت نمود. او گمان می‌کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام خداست، خداوند از این حرف‌ها بسیار بالاتر است». (۴۸۶) و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «خدا لعنت کند عبدالله بن سبا را، او ادعای ربوبیت در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. به خدا سوگند! امیرالمؤمنین علیه السلام بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد...». (۴۸۷) از همین رو، به دلیل وجود این روایات می‌بینیم که رجالین با فرض وجود او به‌طور صریح او را به غلو و کفر نسبت داده‌اند: ۱ - شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید: «عبدالله بن سبا کسی است که کافر شد و اظهار غلو نمود». (۴۸۸) ۲ - علامه حلی رحمه الله می‌گوید: «او غالی و ملعون است... او گمان نمود که علی خدا و خود، نبی اوست. خداوند او را لعنت کند!» (۴۸۹) ۳ - ابو داود می‌گوید: «عبدالله بن سبا به کفر بازگشت و اظهار غلو نمود». (۴۹۰) ولی آنچه باطل است وجود شخصی به نام عبدالله بن سبا در عصر عثمان می‌باشد به ان نحوی که در تاریخ طبری آمده است. و بر فرض وجود او، موقعیتش در فتنه‌ها به طور قطع مردود است.

نقد نظریه مؤیدین

۱ - ضعف سند

مؤیدین در ادعای خود برضد شیعه به روایتی تمسک کرده‌اند که طبری و دیگران ان را نقل کرده‌اند. این حدیث به چهار طریق نقل شده که تمام طرق ان به سیف بن عمر می‌رسد

منابع روایت سیف

اشاره

روایت سیف بن عمر که در ان به قصه ابن سبا و دخالت او در فتنه و قتل عثمان اشاره شده، از چهار طریق و چهار منبع حدیثی آمده است که دیگر مورخان، از آن‌ها و عمدتاً از طبری نقل کرده‌اند.

۱ - طریق طبری

او این قصه را از طریق سری و او از شعیب، از سیف، از عطیه، از یزید فقعسی نقل کرده است. (۴۹۱)

۲ - طریق ابن عساکر

او احادیث سیف بن عمر درباره عبدالله بن سبا و سبائیه را در «تاریخ مدینه دمشق» ضمن ترجمه طلحه و عبدالله بن سبا و دیگر افراد، همان روایاتی را که طبری به سندش نقل کرده نیز آورده است. و سند او به احادیث سیف این چنین است: «خبر داد ما را ابوالقاسم سمرقندی، خبر داد ما را ابوالحسن نقور، خبر داد ما را ابوطاهر ملخص، خبر داد ما را ابوبکر بن سیف، خبر داد ما را سری بن یحیی، خبر داد ما را شعیب بن ابراهیم، خبر داد ما را سیف بن عمر... این چنین ابن عساکر با سند طبری به واسطه چهار راوی، سند خود را به احادیث سیف ذکر کرده است. (۴۹۲)

۳ - طریق ذهبی

او نیز قسمتی از اخبار سیف را هنگام بحث و بررسی از مقتل عثمان در حوادث سال ۳۵ هجری قمری آورده است. او حدیثش را این گونه آغاز می‌کند: «سیف بن عمر از عطیه و او از یزید فقعی نقل کرده...» (۴۹۳)

۴ - طریق ابن ابی بکر

او در مقدمه کتاب خود «التمهید و البیان» اشاره کرده که از کتاب «الفتوح» سیف بن عمر تمیمی روایت نقل می‌کند. این چهار طریق اساسی برای قصه عبدالله بن سبا است که تمام نویسندگان دیگر این قصه را از آن‌ها مخصوصاً طبری نقل کرده‌اند. اینک در فهرستی به این افراد اشاره می‌کنیم: الف) از ابن ابی بکر در کتاب «التمهید و البیان» کسی نقل نکرده است. ب) از ابن عساکر در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» ابن بدران در «تهذیب تاریخ دمشق» و سعید الافغانی در کتاب «عائشه و السیاسة» نقل کرده است. ج) از طبری در «تاریخ الامم و الملوک» ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ»، ابن کثیر در «البدایه و النهایه»، ابن خلدون در «تاریخ ابن خلدون». مستشرقین از قبیل: فلهاوزن در «الدولة الامویة و سقوطها»، فان فلوتن در «السیاسة العربیة و الشیعة»، نیکلسن در «تاریخ الادب العربی»، دونالدسن در «عقیده الشیعة»، و نیز میرخواند در «روضه الصفاء» و غیاث الدین در «حبيب السیر» و حسن ابراهیم در «تاریخ الاسلام السیاسی» و فرید وجدی در «دائرة المعارف»، و احمد امین در «فجر الاسلام» نقل کرده‌اند. و از ابن اثیر نیز ابوالفداء در «تاریخ ابی الفداء»، و رشیدرضا در «السنة و الشیعة» نقل کرده‌اند. و از ذهبی در «تاریخ الاسلام» کسی این قصه را از طریق سیف نقل نکرده است.

تحلیل سند

همان گونه که اشاره شد مهم‌ترین سند برای قصه عبدالله بن سبا که غالب مورخان نیز این قصه را با آن سند نقل کرده‌اند، سند طبری در کتاب «تاریخ الامم و الملوک» است. اینک به بررسی سند طبری می‌پردازیم. ۱ - طبری درباره طبری احتیاج به بحث و بررسی درباره شخصیت او نداریم، او شخصیتی معروف است. ولی آنچه که قابل توجه و التفات است این که کسی نمی‌تواند به مجرد این که روایتی در تاریخ طبری آمده، به آن احتجاج کرده و به مفاد آن معتقد شود، و این خلاف نظر خود طبری است. او در مقدمه کتابش می‌گوید: «آنچه که در این کتابم از خبر پیشینیان آمده و خواننده آن را انکار می‌کند یا آن را شنیع می‌شمارد، به جهت آن است که وجه صحت آن را ندانسته و از حقیقت آن آگاهی ندارد، بلکه باید بداند که این روایات از ناحیه ما نیست، و دیگران برای ما نقل کرده‌اند و ما نیز آن گونه که دیگران برای ما به ارث گذاشته و نقل کرده‌اند برای شما نقل می‌کنیم». (۴۹۴) مطابق این مطلب، طبری خود تمام روایات کتابش را تصحیح نکرده است، بلکه باب مناقشه در احادیث و اخبار کتابش را برای محقق باز گذاشته است. شیخ خطیب، معروف به محب الدین در مجله الازهر درباره «تاریخ طبری» گوید: «تنها کسی می‌تواند از اخبار طبری نفع ببرد که به شرح حال و تراجم راویان آن کتاب در کتب جرح و تعدیل مراجعه کند. و تراجم شیوخ طبری و اساتید آنان در کتاب‌هایی از قبیل «تذکره الحفاظ» ذهبی و... یافت می‌شود». او در ادامه می‌گوید: «اما کسانی که روایات را همانند هیزم با هواهای نفسانی خود جمع می‌کنند و هرگز شناختی از راویان آن ندارند، و تنها به این اکتفا می‌کنند که در ذیل روایت اشاره کنند که در کتاب طبری آمده است، در صفحه چند و جلد چند، و گمان می‌کنند که کار مهمشان با این عمل تمام یافته است، آنان از دورترین مردم در استفاده از هزاران روایت تاریخی‌اند». (۴۹۵) ۲ - سری او اولین فرد از سلسله سند روایت طبری است. وی هنگامی که از سری روایت نقل می‌کند، می‌گوید: نوشت به من سری، یا می‌گوید: در آنچه که سری بر من نوشته است. این را می‌گوید بدون آن که به پدر یا عشیره‌اش نسبت دهد. ولی در یک مورد که با مشافهه از او روایت شنیده می‌گوید: «حدثنی السری بن یحیی»، (۴۹۶) حدیث کرد مرا سری فرزند یحیی. از این تعبیر استفاده می‌شود که در موارد دیگر که اسمی از پدر سری به میان نمی‌آورد

سری فرزند یحیی است. مؤید این ادعا روایتی است که در «تاریخ مدینه دمشق» از ابن عساکر آمده و پدر او را یحیی ذکر کرده است. در آنجا آمده است: سری بن یحیی از شعیب، از سیف بن عمر. ولی در عین حال این فرد مجهول بوده و شناخته شده نیست بلکه مردد بین چند نفر است: الف) سری فرزند سری فرزند اخی هناد فرزند سری؛ این شخص در عصر طبری بوده است، ولی از او روایت نقل نشده و کسی اشاره نکرده چه کسی از او روایت نقل کرده است. و نیز کسی او را به عنوان محدث توصیف نکرده، یا این که از کسی حدیث کرده و کسانی از او حدیث نقل کرده باشند. در نتیجه این فرد مجهول است. ب) سری فرزند یحیی فرزند ایاس؛ او معاصر طبری نبوده است؛ زیرا وفات او در سال (۱۶۷ هـ ق) یعنی پنجاه و هفت سال قبل از ولادت طبری بوده است؛ چون ولادت طبری در سال (۲۲۴ هـ ق) و وفات او در سال (۳۱۰ هـ ق) اتفاق افتاده است. و لذا نمی‌توان آنچه را که در سند این روایت آمده سری بن یحیی بن ایاس دانست. به هر تقدیر با این نسبت، کسی که شناخته شده به حدیث یا مشهور به روایت باشد وجود ندارد. ج) سری فرزند اسماعیل همدانی کوفی؛ در صورتی که سری در حدیث طبری این شخص باشد، او کسی است که متصف به اوصافی است که موجب رد روایات او خواهد شد. برخی او را ضعیف، متروک الحدیث معرفی کرده‌اند. و نیز ابن المبارک و ابو داود و نسائی او را غیر ثقه دانسته و ابن عدی می‌گوید: احادیثی را که روایت کرده، احدی آن را متابعت نمی‌کند. (۴۹۷) د) سری بن عاصم بن سهل؛ او گرچه معاصر طبری است؛ زیرا وفاتش در سال (۲۵۸ هـ ق) در بغداد بوده، ولی در عین حال ابن فراش او را تکذیب کرده و ابن عدی او را در نقل حدیث، سست دانسته است. و نقاش او را جعل کننده حدیث معرفی کرده و ذهبی نیز دو نمونه از احادیث جعلی او را ذکر کرده است. (۴۹۸) ۳ - شعیب او شعیب بن ابراهیم است که مجهول می‌باشد. ذهبی می‌گوید: شعیب بن ابراهیم روای کتاب‌ها از سیف است. در او جهالت وجود دارد. (۴۹۹) ابن عدی او را ذکر کرده و شخصی غیر معروف دانسته است. (۵۰۰) ۴ - سیف بن عمر او سیف بن عمر تمیمی اسیدی است، آن گونه که در «تاریخ طبری» و کتاب «لباب الانساب» آمده است. (۵۰۱) و اسید همان عمر بن تمیم است. (۵۰۲) وفات او بعد از سال (۱۷۰ هـ ق) است آن گونه که در کتاب «خلاصه التهذیب» آمده است. و در کتاب «تهذیب» آمده که من به خط ذهبی خواندم که سیف در زمان هارون الرشید از دنیا رفته است.

تالیفات سیف

سیف بن عمر دو کتاب تالیف نموده یکی به نام «الفتوح الکبیر و الردة» و دیگری «الجمل و مسیر عائشة و علی»، آن گونه که در کتاب «الفهرست» و «الهدایة» آمده است. طبری از هر دو کتاب سیف بن عمر روایت نقل کرده و احادیث او را در حوادث سال‌های مختلف توزیع نموده است. و ابن عساکر نیز احادیث او را در ترجمه افراد مختلف نقل کرده، بدون آن که ذکر از تالیفات او داشته باشد. و نیز ذهبی در تاریخ کبیر خود از روایات سیف بن عمر نقل کرده و به اسم تالیف او در مقدمه کتابش نام برده است. همچنین ابن ابی بکر در کتاب «التمهید» اینچنین کرده است. و آخرین کسی که تصریح به وجود کتاب سیف بن عمر کرده که نزد او وجود داشته، ابن حجر متوفی سال (۸۵۲ هجری) در کتاب «الاصابه» است.

بررسی دو کتاب سیف بن عمر

شخصی به نام سیف بن عمر تمیمی که در قرن دوم هجری از دنیا رحلت کرده، دو کتاب تالیف کرده به نام‌های «الفتوح و الردة» و «الجمل و مسیر عائشة و علی». در این دو کتاب پر است از جعل افرادی خیالی به عنوان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله که اصلاً وجود خارجی نداشته است. و نیز حوادثی را به طور کلی تحریف کرده است. و نیز حوادثی را جعل کرده که اصل و اساسی در تاریخ نداشته است. و همچنین خرافاتی را بین مسلمانان منتشر کرده و عقاید آنان را به مسخره گرفته است. اینک هریک از این موارد را به طور خلاصه توضیح خواهیم داد.

نقد کلی روایات سیف بن عمر

برخی از علماء اهل سنت در صدد تصحیح کلی روایات سیف بن عمر برآمده و از راه‌های مختلف خواسته‌اند او را توثیق و روایات او را توجیه کنند. از جمله این افراد دکتر عبدالله عسکر در مقاله‌ای در صحیفه «الریاض» شماره (۹۸۸۹) است. او در این مقاله به عنوان «مخطوطه کتاب الرده و الفتوح لسیف بن عمر فی بلدة اشقر» مطالبی را در تایید سیف بن عمر ادعا کرده که همه آن‌ها قابل مناقشه است، از آن جمله: ۱ - کتاب سیف بن عمر مورد اعتماد علما بوده و از او بسیار روایت نقل شده است. ۲ - تعریض و اعتراض بر هر کس که او را تضعیف نموده است و... اینک به طور کلی مناقشاتی را درباره روایات سیف بن عمر نقل می‌کنیم: ۱ - ضعف سیف بن عمر در رد دکتر عسکر در توثیق سیف بن عمر می‌گوییم: محدثان و رجالیون اهل سنت که ترجمه او را ذکر کرده یا درباره او سخن گفته‌اند، همگی بر ضعف او اجماع نموده‌اند؛ گرچه عبارات آنان در جرح و ضعف مختلف است. و برخلاف آنچه که برخی توهم کرده‌اند که از عبارات حافظ ابن حجر و ذهبی توثیق استفاده می‌شود، حق آن است که هیچ کس او را توثیق ننموده است. اینک به برخی از عبارات آنان اشاره می‌کنیم. ۱ - امام اهل جرح و تعدیل نزد اهل سنت، یحیی بن معین (۲۳۲ هجری) درباره او می‌گوید: «فلس خیر منه»، یک پول از او بهتر است. و در جایی دیگر می‌گوید: او ضعیف است. ۲ - ابوزرعه رازی (۲۶۴ هجری) می‌گوید: «او ضعیف الحدیث است». ۳ - ابوداود (۲۷۵ هجری) صاحب سنن می‌گوید: «سیف چیزی به حساب نمی‌آید» و این تعبیر، جرح شدید است. ۴ - ابوحاتم رازی (۳۷۷ هجری) می‌گوید: «او متروک است و حدیثش شبیه حدیث واقدی است». ۵ - یعقوب بن سفیان فسوی (۲۷۷ هجری) درباره سیف می‌گوید: «حدیث و روایت او بی ارزش است». ۶ - نسائی (۳۰۳ هجری) صاحب سنن در کتاب «الضعفاء و المتروکین» می‌گوید: «او ضعیف است». ۷ - طبری (۳۱۰ هجری) با وجود این که در کتاب تاریخش، اقوال جرح و تعدیل را به جز در موارد اندکی نقل نمی‌کند و نیز ضعیفانی که از آن‌ها روایت نقل کرده را مورد جرح قرار نمی‌دهد، ولی در مواردی تصریح به ضعف سیف بن عمر نموده است. او در بیش از یک مورد ذکر کرده که سیف با اجماع مخالفت نموده است. (۵۰۳) ۸ - عقیلی (۳۲۲ هجری) صاحب کتاب «الضعفاء الکبیر» می‌گوید: «بیشتر احادیث سیف متابعت نمی‌شود». ۹ - عبدالرحمن بن ابی حاتم (۳۲۷ هجری) صاحب کتاب «الجرح و التعدیل» درباره سیف می‌گوید: «او متروک الحدیث است». ۱۰ - ابن سکن (۳۵۳ هجری) می‌گوید: سیف ضعیف است. (۵۰۴) ۱۱ - ابن حبان (۳۵۴ هجری) سیف را در کتاب «المجروحین» خود آورده و درباره او می‌گوید: «روایات جعلی را از افراد ثقه نقل می‌کند و گفته‌اند که او جعل حدیث می‌کرده و متهم به کفر نیز شده است». ۱۲ - ابن عدی (۳۶۵ هجری) سیف را در کتاب «الکامل فی ضعف الرجال» آورده و می‌گوید: برخی از احادیث سیف مشهور، ولی عموم آن‌ها منکر است. ۱۳ - دارقطنی (۳۸۵ هجری) صاحب کتاب «العلل» سیف را متروک و ضعیف معرفی کرده است. ۱۴ - حاکم نیشابوری صاحب «المستدرک علی الصحیحین» درباره او می‌گوید: «سیف متهم به کفر است و در روایت ساقط می‌باشد». ۱۵ - ابن عبدالبر (۴۶۳ هجری) کلام ابی حاتم را نقل کرده و آن را مورد تایید قرار داده است. ۱۶ - ابن جوزی (۵۷۱ هجری) او را در کتاب «الضعفاء» خود آورده است. ۱۷ - ذهبی (۷۴۷ هجری) در کتاب «الکاشف» می‌گوید: «علما او را ترک کرده و متهم به زندق‌ه‌اش نموده‌اند». (۵۰۵) ۱۸ - ابن حجر (۸۵۲ هجری) در «تقریب التهذیب» می‌گوید: «او در حدیث ضعیف است». (۵۰۶) ۱۹ - شیخ محمد عربی تبانی می‌گوید: «سیف بن عمر وضاع، متهم به کفر، اتفاق است درباره او که به جز از مجهولین نقل حدیث نمی‌کند». (۵۰۷) او در جایی دیگر می‌گوید: «اهل نقد اتفاق کرده‌اند بر این که سیف به جز از مجهولین نقل حدیث نمی‌کند و نیز بر طرح روایات او اتفاق نموده‌اند». (۵۰۸) ۲۰ - ناصر الدین البانی از معاصرین نیز احادیث سیف بن عمر را تضعیف کرده است. (۵۰۹) ۲۱ - اکرم عمری از معاصرین می‌گوید: «طبری از راویان زیادی روایت نقل می‌کند که در نهایت ضعف می‌باشند همانند هشام بن کلبی و سیف بن عمر...». (۵۱۰) ۲ - ضعف اسانید سیف بن عمر بر فرض که ما از تضعیف سیف بن عمر

به توسط رجال یون اهل سنت بگذریم و همانند برخی از متعصبین، اصرار بر توثیق او داشته باشیم، ولی نمی‌توانیم روایات او را تصحیح نماییم؛ زیرا سندها تا به سیف و از او تا راوی خبر، صحیح نیستند. از باب نمونه: شاگرد سیف که متخصص در نقل روایات او است؛ یعنی شعیب بن ابراهیم کوفی مجهول است و در روایاتش منکرات وجود دارد و لذا پیشینیان بر او حمله کرده‌اند. (۵۱۱) و این در حالی است که نود درصد روایات سیف بن عمر از شعیب است؛ زیرا از (۸۰۰) روایت سیف (۷۳۰) روایت را شعیب نقل کرده است. ۳ - انقطاع در روایات سیف بن عمر از جمله مورخانی است که اخبار منقطعی را ذکر کرده که هیچ اتصال ندارد، او از کسانی روایت نقل می‌کند که در حوادث شاهد و حاضر نبوده‌اند و به طور کلی در آن عصر متولد نشده بودند، که از آن جمله می‌توان به جلد سوم کتاب، شماره‌های: ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۴۴، ۳۵۷، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۵۳، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۵۶، ۳۵۵، ۳۴۸، ۴۰، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۲، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۲، ۶۱۰ اشاره کرد. این‌ها نمونه روایاتی است که سیف از کسانی روایت کرده که حاضر در صحنه حوادث نبوده‌اند ولی در عین حال از آن‌ها نقل حدیث کرده است. ۴ - نقل از مجهولین سیف بن عمر از افرادی روایت نقل کرده که مجهولند و ذکر و ترجمه‌ای از آن‌ها در کتاب جرح و تعدیل وجود ندارد، و اگر کسی آن‌ها را ذکر کرده، توصیف به جهالت نموده است. او از افرادی همچون مستنیر بن زید، مبشر بن فضیل، سهل بن یوسف، غصن بن قاسم، و ابو صفیه و دیگران نقل حدیث کرده که همگی مجهولند، و این در حالی است که به طور نادر از افراد ثقه و مورد اطمینان نقل حدیث می‌کند. ۵ - نقل از کسانی که آنان را درک نکرده است سیف بن عمر از کسانی روایت نقل کرده که هرگز آنان را درک نکرده است؛ همچون انس بن مالک، و گویا درصد اثبات این مطلب است که خود را در بین تابعین جا بزند. سیف کسی است که در سال (۱۸۰ هجری) در عصر هارون الرشید فوت کرده، ولی انس بن مالک بعد از سال (۹۰ هجری) وفات یافته است، لذا باید از انس در حالی که عمرش ده سال بوده است حدیث شنیده باشد، تازه اگر سیف ۱۰۰ سال عمر داشته باشد و این بعید به نظر می‌رسد. ۶ - مخالفت با روایات صحیح السند هنگامی که انسان تاریخ را مطالعه می‌کند و آن را با روایات سیف بن عمر مقایسه می‌کند پی می‌برد که روایات او اختلاف زیادی با روایات بقیه مورخان؛ امثال ابن اسحاق و ابن شَبَّه و واقدی و ابی مخنف و دیگران دارد. از جمله این که مسلم در «صحیح» قصه تازیانه خوردن ولید بن عقبه به جهت شرب خمر در کوفه را نقل کرده و نزد دیگران نیز این قصه از مسلمّات و ثوابت تاریخی به حساب آمده است. موضوعی که بر آن جماعتی از افراد صالح؛ همانند جندب بن زهیر از صحابه شهادت و گواهی داده است... ولی سیف بن عمر موضوع را برعکس جلوه داده و ولید را از حد، تبرئه کرده و شهود را دروغگو معرفی کرده است. ۷ - طعن بزرگان صحابه و تابعین سیف از جمله کسانی است که در شان بزرگان صحابه و تابعین که در مقام طعن بنی امیه برآمدند؛ همچون عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، زید بن صوحان، مالک اشتر، اسود بن یزید، و دیگران، قدح و طعن وارد کرده است، و لذا در روایات او مشاهده می‌کنیم که ابوذر و عمار یاسر را از شاگردان عبدالله بن سبا به حساب می‌آورد. ۸ - تمایل مذهبی کسی که روایات سیف بن عمر را مطالعه می‌کند به این نتیجه می‌رسد که او طرفدار بنی امیه بوده و شدیداً با تحریف حقایق تاریخی از آنان دفاع می‌کرده است. و برای آنان قضایایی دروغین در شجاعت و بزرگواری نقل کرده است. و لذا مشاهده می‌کنیم که طرفداران بنی امیه معاصر؛ همچون محبّ الدین خطیب و امثال او از ایشان نقل حدیث می‌کنند. ۹ - تمایل قبیله‌ای سیف بن عمر از آن جهت که از قبیله تمیم است، لذا مشاهده می‌کنیم که شخصیات خیالی بسیاری را از بنی تمیم می‌تراشد و برای آنان قضایای خیالی از شجاعت‌ها و فتوحات می‌سازد، که از باب نمونه می‌توان به قعقاع بن عمرو تمیمی اشاره نمود. ۱۰ - ابطال احادیث صحیح السند سیف احادیث صحیح السند را به صورت محرف با زیاده یا نقصان نقل می‌کند و یا این که هریک از آن‌ها را در سیاقی قرار می‌دهد تا از معنایی که پیامبر صلی الله علیه و اله اراده کرده خارج کند. از باب مثال حدیث حوالب را که پیامبر صلی الله علیه و اله به همسرانش فرمود: «ای کاش می‌دانستم که کدامیک از شما است که سگ‌های حوالب بر او صدا خواهند کرد» که احمد بن حنبل نقل کرده و البانی آن را از اصحّ روایات بر

شمرده است و نیز قبل از او ابن کثیر و ابن حجر و ابن حبان و حاکم و ذهبی تصحیح کرده‌اند، این حدیث را تحریف کرده و با سند نقل کرده که اولاً: راوی آن هالک است. و ثانیاً: در متن آن چنین آمده که این گفتار را حضرت به همسرانش نگفته بلکه به زن دیگری به نام ام زمل فرموده است. ۱۱ - روایات قصه‌های دروغین به جهت جلب توجه عوام سیف بن عمر تنها شخصی است که جنگ‌ها و معرکه‌هایی را ذکر می‌کند که دیگران هرگز ذکری از آن‌ها نکرده‌اند، جنگ‌هایی را که فقط عوام مردم باور می‌کنند. لذا مشاهده می‌کنیم که روایات او تا یک قرن و نیم بعد از وفاتش منتشر نشد، و اول کسی که احادیث او را منتشر ساخت طبری بود. مردم بعد از طبری به این روایات به جهت مقابله با شیعه احتجاج کردند و این نکته‌ای است که حسن بن فرحان مالکی به آن اشاره کرده است. او می‌گوید: «روایات سیف آن‌گونه که گذشت، بنی امیه را تمجید کرده و از آنان دفاع می‌کند. و چون شیعه در مذمت عثمان و والیان او و بنی امیه غلو کرده، لذا مخالفان شیعه در روایات سیف گنج ارزشمندی را در دفاع از عنصر اموی یافتند. بعد از آن، روایات سیف منشأ دفاع از ناحیه اهل سنت بر ضد شیعه قرار گرفت... لذا روایات سیف منتشر شد و معاصران نیز به همین جهت بر آن‌ها اعتماد نمودند...» (۵۱۲) ۱۲ - جعل اصحاب دروغی «سیف بن عمر در روایاتش بیش از صد و پنجاه صحابی برای رسول خدا صلی الله علیه و اله جعل کرده که ما در بحث‌های مفصل خود به نود و سه نفر از آنان در دو جلد کتاب پرداخته‌ایم، بیست و نه نفر از آنان از قبیله تمیم است. از طرفی دیگر برای این افراد جعلی روایاتی در رابطه با فتوحات دروغین و معجزات و شعر و روایت و حدیث ثابت کرده است. افرادی که خداوند متعال هرگز آنان را خلق نکرده و خبری از آنان در خارج نیست. بلکه همگی را سیف بن عمر جعل کرده، همان‌گونه که ده‌ها نفر دیگر از راویان را جعل کرده و روایاتی دروغین را از آنان نقل کرده است؛ از باب نمونه: کسی را به نام محمد بن سواد بن نویره جعل کرده و از او (۲۱۶) روایت نقل کرده است. و برخی نیز کمتر از این مقدار تا به حد یک روایت نقل کرده است. و از جمله افراد جعلی، سعیر، هزهاز، واط، حمیضه و دیگر افراد است که سیف آنان را جعل کرده است. و نیز شعری برای عرب و رهبرانی برای فارسیان و رومیان و سرزمین‌هایی دروغین را برای کشورهای اسلامی و غیر اسلامی جعل نموده است» (۵۱۳) ۱۳ - تحریف حوادث سیف بن عمر در دو کتابش قضایای بسیاری را تحریف کرده است؛ همانند قضیه فرستادن لشکر اسامه، ماجرای سقیفه، قصه مالک بن نویره، صدا کردن سگ‌های حواب، قصه شوری، بیعت عثمان و دیگر قضایا که با آنچه که مشهور مورخان نقل کرده‌اند سازگاری ندارد. در قصه اسامه بن زید، ده وصیت از ابوبکر برای اسامه ذکر شده، در حالی که دیگر مورخان گفته‌اند که این وصایا از رسول خدا صلی الله علیه و اله به اسامه است. (۵۱۴) در واقعه سقیفه، سیف بن عمر نقل می‌کند: سعد بن عباد با اکراه بیعت کرد، و برای آن که این مطلب را ثابت کند، مطلبی را جعل کرده و به سعد نسبت داده است که بین او و سایر افراد اتفاق افتاده است، با این که مشهور نزد مورخان اهل سنت آن است که سعد هرگز بیعت نکرد تا آن که به تعبیر آنان جنّ با دو تیر او را به قتل رسانید، در حالی که از اهل و عیالش دور بود؛ زیرا با خلیفه بیعت نکرده بود. و در روایتی درباره بیعت حضرت علی علیه السلام می‌گوید: «همانا علی در خانه خود بود. چون خبر به او رسید که ابوبکر برای بیعت جلوس کرده است با لباسی که بر آن رداء نبود، از منزل به جهت بیعت خارج شد؛ زیرا دوست نداشت که در بیعت کندی کند، تا این که با ابوبکر بیعت کرد، آن‌گاه نزد او نشست و لباسش را نزد او آوردند. و این خلاف آن چیزی است که طبری و دیگران درباره بیعت اکراهی حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند. در قصه مالک بن نویره روایاتی جعل کرده و با ضمیمه کردن به روایات دیگر و دسّ و تزویری که انجام داده، درصدد برآمده تا خالد بن ولید را از انتقاداتی که بر او شده برهاند. و از طرفی دیگر با نسبت دادن شک و تردید در دین به مالک بن نویره درصدد برآمده تا ارتداد او را ثابت نماید. او این کار را در احادیثی به اثبات رسانده که در آن‌ها ذکری از خالد بن ولید نبوده است، تا کسی متوجه جنایتی که خالد در حق مالک بن نویره انجام داده نشود، و از طرفی دیگر خالد را در کشتن مالک بن نویره صاحب حق بداند. و این خلاف آن مطلبی است که مشهور مورخین درباره این قضیه نقل کرده‌اند. سیف گمان کرده که قتل مالک از جانب خالد اشتباهی بوده است و به جهت آن، گمان لشکر خالد به این

بوده که خالد با لغت کنانه با آنان سخن می‌گوید. این در صورتی است که خالد قرشی و مخزومی بوده و ضرار بن ازور قاتل، اسدی و ثعلبی بوده است. و اگر قتل او خطایی بوده پس چرا خالد دستور داد تا سرهای مالک و افراد قبیله‌اش بر سر نیزه برده شود؟! این‌ها همه از منفردات روایات سیف بن عمر است. ۱۴ - نشر خرافات سیف بن عمر کسی است که قصه‌های اسطوره‌ای را جعل کرده تا در عقاید مسلمین خلل وارد کند و حقایق را برای آنان منحرف سازد. از جمله روایات او در این زمینه عبارتند از: - روایت تاثیر نکردن سم در خالد. (۵۱۵) - بشارت‌های انبیا به عمر. (۵۱۶) - خراب شدن خانه‌های حمس با تکبیر مسلمانان. (۵۱۷) - وحی شیطان یا ملک به اسود مدعی نبوت دروغگو، و خبر غیب به او دادن و معجزات دیگر. (۵۱۸) - حرکت لشکر بر روی آب دریا از ساحل تا «دارین» که مسیر یک شبانه روز با کشتی است. - سخن گفتن گاوها با عاصم بن عمرو تمیمی، صحابی جعلی در جنگ قادسیه با زبان عربی اشکار. - شعر سرودن جن در فتح قادسیه و ثناگویی آنان بر موقف تمیم در آن جنگ. - سخن گفتن ملائکه بر زبان اسود بن قطبه تمیمی در فتح بهر سیر. و دیگر احادیث و قصه‌های خرافی و جعلی. از کتاب تاریخ طبری است که دروغ‌های سیف بن عمر به دیگر کتب تاریخ اسلامی که بعد از او تالیف شده سرایت کرده و تاکنون نیز در کتاب‌ها نوشته می‌شود. این قصه‌های جعلی در بیش از هفتاد مصدر از کتاب‌های تاریخی، حدیثی، ادبی و دیگر کتاب‌ها از مصادر اهل سنت نوشته شده است.

سبب انتشار احادیث سیف در کتب مستشرقین

برخی از مستشرقین از آنجا که مشاهده کردند احادیث سیف بن عمر برای مشوه کردن چهره اسلام به نفع آنان است لذا درصدد برآمدند تا به هر نحو ممکن آن‌ها را منتشر ساخته تا مردم را به اسلام و مسلمانان بدبین کنند؛ زیرا در روایات او به اسراف کاری مسلمانان در قتل و قساوت در جنگ اشاره شده است. در احادیث سیف آمده است که خالد سه روز و سه شب در برخی از جنگ‌ها باقی ماند تا گردن اسیران جنگ و هر که را بر آن‌ها دسترسی یافت را از بدن جدا کند؛ زیرا نذر کرده بود تا از خون آنان نهر جاری سازد. ان قدر کشت که شماره کشته‌ها در غالب جنگ‌ها از صد هزار نفر فراتر می‌رفت... (۵۱۹) مستشرقان در احادیث سیف چنین یافتند که شخصی یهودی به نام عبدالله بن سبا توانست در میان مسلمانان خدعه و حيله کرده و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله و پیروان او را گمراه نماید و نیز در عقاید آنان اموری را وارد کند که از جمله مسائل دینی آنان به شمار نمی‌آید. و افراد را بر ضد یکدیگر بشورانند... بدین جهت است که مستشرقان به دنبال روایات او بوده و نتیجه گیری خود را بر آن‌ها بنا نهاده‌اند بدون آن که از سند این روایات جويا شوند.

ادامه منابع روایت سیف

۵ - عطیه

عطیه‌ای که سیف بن عمر از او روایت نقل کرده معلوم نیست کیست؟ آیا او عطیه عوفی است که در سال (۱۱۰ هـ ق) وفات یافته، یا عطیه بن قیس کلابی است که متوفای سال (۱۲۱ هـ ق) است؟ و یا شخصی دیگر می‌باشد. اگر مراد او عطیه عوفی است که بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا عطیه عوفی از تابعین بوده و در سال (۱۱۰) از دنیا رحلت کرده است. و در نتیجه سیف بن عمر او را درک نکرده است؛ زیرا از او متاخر است. با وجودی که اهل سنت درباره او آراء متخالف از جرح و تعدیل دارند. و اما عطیه بن قیس، او شامی بوده و هرگز ارتباطی با سیف بن عمر نداشته است، و لذا شخصی شناخته شده نیست.

۶ - یزید فقعسی

این شخص در نهایت سلسله سند قصه عبدالله بن سبا قرار گرفته و شروع قصه از او است، ولی مشخص نیست که چه کسی است و در کتب رجال شخصی به این اسم و نام یافت نمی‌شود. و لذا بعید به نظر نمی‌رسد که او شخصیتی وهمی است که سیف بن عمر آن را جعل کرده باشد؛ زیرا از شخصیتی مثل او چنین کاری بر می‌آید؛ همان گونه که قبلاً به نمونه‌هایی از آن اشاره شد.

روایت سیف بن عمر

اگر روایت سیف بن عمر را از تاریخ استثنا کنیم، پی می‌بریم که ذکری در مصادر تاریخ از عبدالله بن سبا و سبائیه و موقعیت آنان در فتنه و مقتل عثمان وجود ندارد. اری، برای اولین بار سیف بن عمر است که از این موضوع خبر داده و درباره ابن سبا و سبائیون سخن به میان آورده است. و طبری و ابن عساکر و ذهبی از سیف بن عمر این خبر را نقل کرده و مورخین دیگر نیز از این افراد این قصه را در مصادر تاریخی خود ذکر کرده‌اند. ولی مورخین دیگر که سابق بر طبری یا معاصر او بوده‌اند، هرگز یادی از ابن سبا و سبائیه نکرده و از او خبری را نقل نکرده‌اند، با وجود این که متاخر از سیف بن عمر بوده‌اند. نه در کتب واقعی این خبر یافت می‌شود و نه در کتاب ابن سعد و یعقوبی و بلاذری و نه دیگران. گویا آنان پی به بی دینی او برده و یا این که او را شخصیتی خیالی می‌دانستند و یا این که تاثیر او را در وقوع فتنه منکر بوده و لذا روایت سیف را از اصل، بی اساس می‌دانستند. اری دو نفر از مورخین قبل از طبری به ابن سبا اشاره کرده‌اند: یکی ابن قتیبه که هنگام ذکر سبائیه می‌گوید: آنان منسوب به عبدالله بن سبامی‌باشند. و او اولین کسی است از رافضه که کافر شد و گفت: علی پروردگار عالمیان است. و لذا علی و اصحابش او را در آتش سوزاندند. (۵۲۰) و می‌دانیم که این عبارت هرگز ارتباطی با دخالت ابن سبا در فتنه قتل عثمان ندارد، بلکه به عینه مطابق آن چیزی است که در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده است. و دیگری بلاذری است که از او به ابن السوداء تعبیر کرده، ولی در قصه‌های دیگر از او یاد نکرده است.

عدم نقل معاصرین و متقدمین بر سیف

کسانی که از مورخین و راویان حدیث سابق بر سیف بن عمر بوده و یا معاصر او بوده‌اند، هرگز یادی از عبدالله بن سبا در احادیث و مصنفات خود نکرده و موقعیتی را برای او در فتنه‌ها ذکر ننموده‌اند. دکتر عبدالعزیز هلابی می‌گوید: «راویان حدیث و مورخین گذشته، امثال: عروه بن زبیر (ت ۹۴ هجری)، و محمد بن مسلم بن شهاب زهري (ت ۱۳۴ هجری)، و ابن اسحاق (ت ۱۵۰ هجری)، و واقعی (ت ۲۰۷ هجری) و خلیفه بن خیاط (ت ۲۴۰ هجری) در تاریخش، و ابن سعد (ت ۲۳۰ هجری) در کتاب «الطبقات» و ابن الحکم (ت ۲۵۷ هجری) در کتاب «فتوح مصر و اخبارها» و ابوحنیفه دینوری (ت ۲۸۲ هجری) در کتاب «الاخبار الطوال»، و کندی (ت ۲۸۳ هجری) در کتاب «الولاء و القضاء»، و یعقوبی (ت ۲۹۲ هجری) در تاریخش، و مسعودی (ت ۳۴۶ هجری) در کتابش و دیگر مورخان قرن سوم و چهارم هجری، هرگز ذکری از ابن سبا و موقعیت او در حوادث نکرده‌اند». (۵۲۱)

کلامی از علامه امینی رحمه الله

ایشان می‌فرماید: «طبری تاریخ خود را با مکاتبات سری کذاب و ضاع، از شعیب مجهولی که شناخته نشده، از سیف و ضاع، متروک، ساقط، متهم به کفر، مشوه کرده است. در صفحات کتاب تاریخ او با این سند، ۷۰۱ روایت رسیده است که آن‌ها را سیف به جهت تخریب حقائق ثابت وضع کرده و طبری آن‌ها را از حوادث سال ۱۱ تا ۳۷ ه ق آورده است. این روایات در جزء سوم و چهارم و پنجم کتابش پراکنده می‌باشد، به این ترتیب: الف) در جزء سوم این کتاب از صفحه (۲۱۰) در حوادث سال (۱۱)، (۶۷) حدیث. ب) در جزء چهارم، در حوادث سال (۱۲)، (۴۲۷) حدیث. ج) در جزء پنجم، در حوادث سال (۲۳ - ۳۷)، (۲۰۷) حدیث. (۵۲۲)

روایات از غیر سیف بن عمر

روایات از غیر سیف بن عمر

برخی می‌گویند: روایات دیگری در رابطه با عبدالله بن سبا وجود دارد که سیف بن عمر در سند آنها وجود ندارد. این روایات می‌تواند وجود او و موقعیتش را اثبات نماید. این روایات عموماً در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» از ابن عساکر است.

روایت اول

ابن عساکر از ابوالبرکات انماطی، از ابوطاهر احمد بن الحسن و ابوالفضل احمد بن الحسن، هر دو از عبدالملک بن محمد بن عبدالله، از ابوعلی بن صواف، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از محمد بن علاء، از ابوبکر بن عیاش، از مجالد، از شعبی نقل کرده که گفت: «اول من کذب، عبدالله بن سبا»، اولین کسی که دروغ گفت عبدالله بن سبا بود. پاسخ اولاً: شعبی از قاضیان بنی امیه بوده که در برخی موارد قضاوت به ناحق می‌کرده است. (۵۲۳) ثانیاً: این روایت از حیث متن مشکل دارد؛ زیرا مطابق آیات و روایات، اول دروغگو شیطان است که به حضرت آدم و حواء دروغ گفت، انجا که خداوند از زبان او نقل می‌کند: «... ما نَهِياَکَما رَبُّکَما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ الْا- اَنْ تَکُونَا مَلَکَیْنِ...»؛ (۵۲۴) «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد جز برای اینکه مبدا دو فرشته شوید...». و یا فرعون است که گفت: «... یا ایها الْمَلَا ما عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرِی...»؛ (۵۲۵) «... ای بزرگان! من خدایی غیر خودم برای شما نمی‌شناسم...».

روایت دوم

و نیز ابن عساکر می‌گوید: ما بر ابی عبدالله یحیی بن الحسن خواندیم، از ابی الحسین بن الانبوسی، که خبر داد ما را احمد بن عیید بن فضل، از ابی نعیم محمد بن عبدالواحد بن عبدالعزیز، از علی بن محمد بن خزفه، از محمد بن حسین، از ابن ابی خيثمه، از محمد بن عباد، از سفیان، از عمار دهنی که گفت: از ابوالطفیل شنیدم که گفت: مسیب بن نجبه را دیدم که ابن السوداء را در حالی که علی علیه السلام بالای منبر بود آورد. حضرت فرمود: چه کرده است؟ او گفت: بر خدا و رسولش دروغ می‌گوید. پاسخ اولاً: در این حدیث سخنی از عبدالله بن سبا به میان نیامده است، و ابن السوداء بر عده‌ای اطلاق شده است که از آن جمله ابن سبا است. ثانیاً: در این حدیث اشاره به قصه او و ورود او در فتنه نشده است. ثالثاً: همان گونه که اشاره کردیم، ما اصل وجود شخصی را به نام عبدالله بن سبا به جهت آنچه که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده انکار نمی‌کنیم، او کسی بود که در ادعای الوهیت حضرت علی علیه السلام و نبوت خود دروغ بزرگی گفته است. این روایات نیز بر فرض صحت سند و مطابقت با عبدالله بن سبا بیش از این حد را دلالت ندارد.

روایت سوم

و نیز از ابوالقاسم یحیی بن بطریق بن بشری و ابومحمد عبدالکریم بن حمزه، هر دو از ابوالحسین بن مکی، از ابوالقاسم مؤمیل بن احمد بن محمد شیبانی، از یحیی بن محمد بن صاعد، از بندار، از محمد بن جعفر، از شعبه، از سلمه، از زید بن وهب از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مالی وما لهذا الحمیت الاسود؟!»، «مرا چکار و چیست برای این سیاه شدید؟!». پاسخ اولاً: در

این روایت نیز سخنی از عبدالله بن سبا به میان نیامده است. ثانیاً: بر فرض انطباق بر او باید حمل بر ادعای الوهیت او در حق امیرمؤمنان و نبوت خود کرد.

روایت چهارم

و نیز از ابو محمّد بن طاووس و ابو یعلی حمزه بن حسن بن مفرج، هر دو از ابوالقاسم بن ابی العلاء، از ابومحمد بن ابی نصر، از خثیمه بن سلیمان، از احمد بن زهیر بن رحر، از عمرو بن مرزوق، از شعبه، از سلمه بن کهیل، از زید نقل کرده که علی بن ابی طالب فرمود: «مالی و لهذا الحمیت الاسود یعنی عبدالله بن سبا، و کان یقع فی ابی بکر و عمر»، چیست مرا با این سیاه شدید یعنی عبدالله بن سبا. او متعرض ابی بکر و عمر می‌شد. پاسخ این روایت همان روایت سابق است، ولی برخی آن را به جهت تفسیر عمرو بن مرزوق (راوی از شعبه) دو روایت حساب کرده‌اند؛ زیرا او است که کلمه (الحمیت الاسود) را به عبدالله بن سبا تفسیر کرده و جمله بعد را نیز به آن اضافه کرده است. و این در حالی است که عمرو بن مرزوق به کثرت اوهام و خیالبافی‌ها معروف است. لذا این روایت همان روایت شعبه است که دو نفر آن را نقل کرده‌اند: یکی غندر و دیگری عمرو بن مرزوق. غندر آن را با جمله (مالی و هذا الحمیت الاسود) نقل کرده، ولی عمرو بن مرزوق بر آن تفسیری کرده و به آن (عبدالله بن سبا...) را اضافه کرده است. و شکی نیست که (غندر) همانند عمرو بن مرزوق متهم به خیالبافی و خطا نیست، در نتیجه تفسیر عمرو بن مرزوق معتبر نیست؛ زیرا بعد از سیف بن عمر آمده است. به هر حال تفسیر عمرو بن مرزوق حجت نیست؛ زیرا بین او و بین اصل حادثه (۲۰۰) سال فاصله است، و لذا تفسیر مسند او اعتبار ندارد تا چه رسد به مدرج و با فاصله آن.

روایت پنجم

و نیز از ابوبکر احمد بن مظفر بن حسین بن سوسن تمّار در کتابش، و ابوالطاهر محمد بن محمد بن عبدالله سبخی، از ابوعلی بن شاذان، از ابوبکر محمد بن جعفر بن محمد ادمی، از احمد بن موسی شطوی، از احمد بن عبدالله بن یونس ابوالاحوص، از مغیره، از سماک نقل کرده که گفت: خبر به علی علیه السلام رسید که ابن السوداء تنقیص بر ابی بکر و عمر می‌کند. حضرت به خدا استغاثه کرده و شمشیرش را خواست، یا گفت: حضرت قصد کشتن او را کرد. کسی درباره او با حضرت سخن گفت. حضرت فرمود: او را در کشوری که من هستم سکنی ندهید. او گفت: به همین جهت او را به مدائن تبعید کردند. (۵۲۶) پاسخ اولاً: سماک بن حرب از حضرت علی علیه السلام نشنیده و او را نیز درک نکرده است؛ زیرا در ظاهر بعد از حضرت علی علیه السلام متولّد شده است، به جهت این که وفاتش در سال (۱۲۳ هجری) بوده در حالی که شهادت امیرمؤمنان علیه السلام در سال (۴۰ هجری) اتفاق افتاده است. ثانیاً: معلوم نیست که مقصود از ابن السوداء همان عبدالله بن سبا باشد. ثالثاً: آیا عقوبت کسی که بر ابوبکر و عمر نقص وارد کرده کشتن است؟! یا این حکم مختص به پیامبر صلی الله علیه و اله و اهل بیت او علیهم السلام می‌باشد؟ و لذا مطابق روایتی چون ابوبرزه اسلمی خواست که سبّ کننده ابوبکر را به قتل برساند پیامبر صلی الله علیه و اله او را مانع شد. (۵۲۷) رابعاً: این روایت با روایتی، که می‌گوید: سبب تبعید ابن السوداء از جانب حضرت غلو او در حق امام و این که او اله خالق و رازق است، منافات و تناقض دارد.

اهانت در حق صحابه!!

آنچه که در تاریخ طبری و دیگر کتب درباره قصه عبدالله بن سبا آمده، در حقیقت توهین به صحابه کرام است؛ زیرا چگونه ممکن است انسانی که با پیامبر صلی الله علیه و اله بوده و از تعلیمات او استفاده کرده پیرو شخصی یهودی شود که از صنایع یمن به قصد

ضربه زدن به اسلام و مسلمین آمده و با اسلام ظاهری که آورده، مردم را گول زده و آنان را بر ضد خلیفه وقت تحریک کرده است؟! چگونه ممکن است که به اطراف شهرها و کشورهای اسلامی آزادانه سفر کرده باشد و مردم را جمع کرده و افکار خود را به آنان القا نموده باشد؟! آنان که این قصه را جعل کرده‌اند نمی‌دانسته‌اند که چه مفاسدی بر آن مترتب می‌شود و یا نخواسته‌اند که بفهمند؛ ولی از آنجا که حب و دوستی یک چیز انسان را کرو کور می‌کند به پیامد این قصه جعلی توجهی نکرده‌اند.

تناقض بین اراء

دکتر ابراهیم بیضون می‌گوید: «سبایه اسطوره خیالی باشند یا حقیقی، در هر صورت آنان در حاشیه تشیع بوده و با فکر شیعی در تناقض اشکار بوده‌اند...» (۵۲۸) ادريس حسینی مغربی می‌گوید: «از امور عجیب و غریب این است که اینان تفکر «وصیت» و «عصمت» را به عبدالله بن سبا نسبت می‌دهند و می‌گویند: او اولین کسی بود که به این دو عقیده قائل شد و آن‌ها را از افکار یهودی الهام گرفت. من نمی‌دانم که چه وقتی یهود اعتراف به عصمت انبیا و اوصیای خود داشته‌اند؟ در حالی که برعکس، یهود نسبت به دیگر ملت‌ها از همه بیشتر انبیای خود را به قتل رساندند. و ما در «کتاب مقدس» آنان به جز توهین و بی‌احترامی نسبت به ساحت انبیا، چیز دیگری مشاهده نمی‌کنیم!! آیا در سفر تکوین (اصحاح ۱۹) نسبت زنا با محارم و شرب خمر به حضرت لوط علیه السلام نداده‌اند؟! و نیز در همان سفر (اصحاح ۳۸) نسبت فعل حرام به حضرت موسی و هارون نداده‌اند؟!... این عصمتی است که نزد یهود در خصوص انبیا و اوصیای آنان معروف است. عصمتی که تا خود مسیحیت نیز امتداد یافته است. من نمی‌دانم چه بی‌خردی و جهلی است که بعضی را وادار کرده تا تصدیق کند که عصمت اوصیا برگرفته از وحی عقیده یهودیت برای عبدالله بن سبا است.» (۵۲۹)

روش سیاسی عثمان

کسی که به صورت دقیق و تحلیلی نگاه به روش و سیره سیاسی عثمان بیفکند پی خواهد برد که او با معارضین و مخالفین خود با شدت برخورد می‌کرده است. آنان را مورد ضرب و شتم قرار می‌داده و یا از شهر مدینه به جایی دوردست تبعید می‌کرده است. حال با این وضع و روش آیا می‌توان باور کرد که جلوی شخصی یهودی زاده را آزاد گذاشته تا مردم را بر ضد او تحریک کند و در آخر امر او را به قتل رسانند؟! این مطلب هرگز باورکردنی نیست. اینک به نمونه‌هایی از برخوردهای شدید او با برخی از صحابه اشاره می‌کنیم. ۱- ابوذر غفاری ابوذر کسی بود که عثمان او را از مدینه به ریزه تبعید کرد به جهت این که بر او در بی‌عدالتی نسبت به تقسیم بیت المال مسلمین و اختصاص آن به قومش اعتراض می‌نمود. ابن عبدالبر می‌نویسد: «استقدمه عثمان بشکوی معاویه واسکنه الریزه فمات بها» (۵۳۰) «به جهت شکایت معاویه از ابوذر، عثمان او را به مدینه فراخواند و سپس او را به ریزه تبعید نمود و در همان جا از دنیا رحلت نمود». ابن ابی الحدید می‌گوید: «اعلم انّ الذی علیه اکثر ارباب السیر و علماء الاخبار: انّ عثمان نفی اباذر اولا الى الشام، ثمّ استقدمه الى المدينة لَمّا شکى منه معاویه، ثم نفاه من المدينة الى الریزه لَمّا عمل بالمدينة ما کان يعمل بالشام»؛ (۵۳۱) «بدان، آنچه که اکثر ارباب سیره نویس و علمای اخبار بر آنند، این است که عثمان ابوذر را در ابتدا به شام تبعید نمود. و بعد از آن که معاویه از او شکایت کرد، او را به مدینه بازگردانید. و سپس از آنجا به ریزه تبعید نمود؛ زیرا آنچه در شام انجام می‌داد در مدینه نیز پیگیری می‌کرد». مقصود او از این کارها فعالیت‌های سیاسی بر ضد عثمان و دعوت مردم به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است. این در حالی است که عموم مورخین و صاحبان تراجم و رجال، ابوذر را مورد مدح و ستایش قرار داده و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در مدح او روایت‌ها نقل کرده‌اند: ابونعیم اصفهانی در ترجمه او می‌گوید: «عابد زاهد، مطیع تنها، چهارمین نفری که اسلام را انتخاب کرده و شرک و کفر را قبل از نزول شرع و احکام ترک نموده است. ماه‌ها و سال‌ها قبل از

اسلام متعبد بوده و اولین کسی است که پیامبر صلی الله علیه و اله را به اسلام تحیت گفته است. در راه حق از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی‌هراسید، و از غلظت و شدت والیان و حکام واهمه‌ای نداشت...» (۵۳۲) پیامبر صلی الله علیه و اله درباره او فرمود: «ابوذر فی امتی علی زهد عیسی بن مریم»؛ (۵۳۳) «ابوذر در میان امت من همانند زهد عیسی بن مریم است.» از بریده نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «ان الله عزوجل امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم: علی و ابوذر و المقداد و سلمان»؛ (۵۳۴) «خداوند عزوجل مرا به محبت چهار نفر امر کرده و نیز خبر داد به من که آنان را دوست دارد: علی و ابوذر و مقداد و سلمان.» ۲- عمار یاسر بلاذری نقل کرده که مقداد بن عمرو و عمار بن یاسر و طلحه و زبیر با عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله با نوشتن نامه‌ای، بدعت‌های عثمان و کارهای خلاف او را برشمرده و او را از عذاب و غضب الهی خداوند ترساندند و نیز اعلام داشتند که اگر دست از کارهایش برندارد بر ضد او قیام خواهند کرد. از بین آن افراد، عمار نامه را گرفته و به عثمان تحویل داد. عثمان به او گفت: آیا تو جرات کرده‌ای که از بین این افراد بر ضد من اقدام کنی؟ عمار گفت: این بدان جهت است که من از دیگران به تو نصیحت کننده ترم. عثمان گفت: دروغ می‌گویی ای فرزند سمیه! عمار فرمود: به خدا سوگند! من فرزند سمیه و فرزند یاسر. عثمان به غلامانش دستور داد تا دست‌ها و پاهای او را بکشند. آن‌گاه عثمان با پاهایش که داخل کفش بود بر جلوی او زد به حدی که بر او فتق عارض شد. و از آنجا که ضعیف و سنش بالا بود غش کرد. (۵۳۵) در طبقات ابن سعد آمده است: عقبه بن عامر کسی بود که عمار را به قتل رسانید و او کسی بود که عمار را کتک زد آن هنگامی که عثمان به او دستور داده بود. (۵۳۶) این در حالی است که عمار بن یاسر، ابوالیقظان، کسی است که در صفین در سال (۳۶ هـ ق) به شهادت رسید. او و پدر و مادرش در اوائل ظهور اسلام به جهت اسلام آوردنشان، شدیداً مورد شکنجه و آزارهای قرون وسطایی قریش قرار گرفتند ولی در عین حال دست از اسلام برنداشته و تمام شکنجه‌ها را تحمل نمودند و لذا یاسر و سمیه در زیر شکنجه‌های شدید به شهادت رسیدند. ابن هشام می‌گوید: بنو محزوم، عمار و پدر و مادرش را هنگامی که هوا بسیار داغ می‌شد از منزل بیرون می‌آوردند و در روی سنگ‌های داغ مکه هنگام ظهر شکنجه می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و اله که از کنار آنان عبور می‌کرد، می‌فرمود: «صبرا ال یاسر، موعدکم الجنة، صبرا ال یاسر، موعدکم الجنة»؛ (۵۳۷) «صبر کنید ای خاندان یاسر! جایگاه شما بهشت است.» هانی بن هبابی می‌گوید: ما نزد علی علیه السلام بودیم که عمار بر آن حضرت وارد شد. ایشان فرمود: «مرحبا بالطیب المطیب، سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله یقول: عمار ملیء ایمانا الی مشاشه»؛ (۵۳۸) «درود باد بر پاک پاکیزه کننده. از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که می‌فرمود: عمار سر تا سر وجودش را ایمان فرا گرفته است.» خالد بن ولید می‌گوید: بین من و عمار کلامی رد و بدل شد. من سخن تندی به او گفتم. عمار شکایت مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و اله برد. چون به نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله آمدم، حضرت سر خود را بلند کرده و فرمود: «من عادی عمارا عاده الله و من ابغض عمارا ابغضه الله»؛ (۵۳۹) «هرکس عمار را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و هرکس بغض عمار را داشته باشد بغض خدا را به دل گرفته است.» خالد می‌گوید: از آن موقع به بعد من او را همیشه دوست می‌دارم. ابن مسعود می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که به عمار می‌فرمود: «اذا اختلف الناس کان ابن سمیة مع الحق»؛ (۵۴۰) «هرگاه مردم اختلاف کردند فرزند سمیه با حق است.» ابن قیم جوزیه که شاگرد ابن تیمیه است می‌گوید: «از تاویلات باطل، تاویل اهل شام بر قول پیامبر صلی الله علیه و اله به عمار است که فرمود: «تقتلک الفئة الباغیة»؛ «تو را گروه ظالم خواهند کشت.» آنان گفته‌اند: ما او را نکشتیم بلکه او را کسی کشت که همراه خود به میدان نبرد آورد تا این که او را بین نیزه‌های ما قرار داد. این تعبیر مخالف با حقیقت و ظاهر لفظ است؛ زیرا کسی که او را به قتل رسانید همان کسی است که مباشرت قتل او را داشته است نه کسی که به یاری او آمده است. و به همین جهت است که بر این افراد رد کرده کسی که او اولی به حق و حقیقت از آنان است، گفته‌اند: آیا رسول خدا صلی الله علیه و اله و اصحابش کسانی بودند که حمزه و شهدای همراه او را به قتل رساندند به جهت این که آنان را به زیر شمشیر مشرکین فرستادند؟!» (۵۴۱) ۳- عبدالله بن مسعود محمد بن اسحاق در سیره خود از محمد بن

کعب قرظی نقل کرده که گفت: عثمان، عبدالله بن مسعود را به جهت شرکت در دفن اباذر چهل ضربه تازیانه زد. (۵۴۲) بلاذری به سندش نقل کرده: هنگامی که عثمان کلیدهای بیت المال مسلمین را بر ولید بن عقبه داد. عبدالله بن مسعود گفت: «هرکس تغییر دهد خداوند آنچه را بر او است تغییر خواهد داد. و هرکس تبدیل کند، خداوند آنچه را بر او است تغییر خواهد داد. من نمی‌بینم صاحب شما را جز آن که تغییر و تبدیل کرده است. آیا مثل سعد ابن ابی وقاص عزل می‌شود و به جای او ولید والی می‌گردد؟» (۵۴۳) در پی این سخنان، ولید نامه‌ای به عثمان نوشت و در آن اشاره کرد که عبدالله بن مسعود بر تو عیب وارد کرده و طعن می‌زند. بعد از رسیدن نامه به عثمان، دستور داد تا او را به مدینه بازگردانند... (۵۴۴). بلاذری نقل می‌کند: عبدالله بن مسعود وارد مدینه شد در حالی که عثمان بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله مشغول خطبه بود. چون او را مشاهده کرد رو به مردم کرده و گفت: آگاه باشید! همانا بر شما بد جنبه‌ای وارد شده است... ابن مسعود فرمود: من اینچنین نیستم... بلکه مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و اله در جنگ بدر و روز بیعت رضوانم. عایشه ندا داد: ای عثمان! آیا این گونه با صحابی رسول خدا صلی الله علیه و اله سخن می‌گویی؟! عثمان دستور داد تا او را با شدت از مسجد خارج کردند. عبدالله بن زمعه او را بر زمین زد. و بنابر نقلی غلام عثمان چنان او را بر زمین زد که دنده‌اش خرد شد. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای عثمان! آیا به گفته ولید بن عقبه با صحابی رسول خدا این چنین می‌کنی؟!... (۵۴۵) در این هنگام حضرت بلند شد و ابن مسعود را از جا بلند کرده و او را به منزلش برد. او در منزل خود از جانب عثمان محصور شد و حق خروج از آنجا به نواحی مدینه را نداشت... (۵۴۶) این در حالی است که از حضرت علی علیه السلام درباره ابن مسعود سؤال شد، حضرت فرمود: «علم القرآن و علم السنه ثم انتهى، و کفی به علما»؛ (۵۴۷) «به قرآن و سنت علم پیدا کرده و به نهایت رسیده است. این علم او را کافی است». از عیبدالله بن عبدالله بن عتبّه نقل است که گفت: «عبدالله بن مسعود صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و اله بود». (۵۴۸) از امام علی علیه السلام نقل است که در شان عبدالله بن مسعود فرمود: «... من قرأ القرآن و أحلّ حلاله و حرم حرامه، فقیه فی الدین، عالم بالسنه»؛ (۵۴۹) «... او کسی است که قرآن را قرائت کرده و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام نموده است. او فقیه در دین و عالم به سنت است». ۴ - تبعید معارضان کوفه بلاذری نقل می‌کند: «... سعید بن عاص نامه‌ای به عثمان نوشت و در آن گوشزد کرد که من با وجود مالک اشتر و اصحابش که معروف به قاریان قرآنند نمی‌توانم کوفه را اداره کنم. عثمان در نامه‌ای به او دستور داد تا آنان را به شام تبعید کند. و در نامه‌ای نیز خطاب به مالک اشتر چنین نوشت: «من می‌بینم که تو چیزی را مخفی می‌کنی که اگر آن را آشکار نمایی خونت حلال خواهد شد، و گمان نمی‌کنم که دست از این کارهایت برداری تا آن که به تو مصیبتی برسد که بعد از آن زندگی نباشد. هرگاه نامه من به تو رسید به طرف شام حرکت کن...». سعید بن عاص، مالک اشتر و افرادی را که همراه او بودند؛ از قبیل: زید بن صوحان و صعصعه بن صوحان و عائد بن حمله طهوی از بنی تمیم و کمیل بن زیاد نخعی و جندب بن زهیر ازدی و حارث بن عبدالله اعور همدانی و یزید بن مکلف نخعی و ثابت بن قیس بن منقعه نخعی و اصعربن حارث حارثی را به سوی شام حرکت داد. اینان که همگی از قاریان کوفه به حساب می‌آمدند در دمشق اجتماع کردند... در ابتدا معاویه آنان را تکریم کرد، ولی بعد از آن که بین معاویه و مالک اشتر درگیری لفظی روی داد، معاویه او را حبس نمود. و از آنجا که این گروه میهمان عمرو بن زراره بودند لذا او در مقام دفاع از مالک برآمده و به معاویه گفت: اگر او را حبس کنی کسانی را خواهی یافت که از او دفاع کنند. معاویه دستور داد تا او را نیز حبس نمایند... خبر به معاویه رسید که جماعتی از اهل دمشق با مالک اشتر و اصحابش مجالست می‌کنند، لذا در نامه‌ای به عثمان چنین نوشت: «تو قومی را به سوی من فرستادی که شهر خود را به فساد کشیده‌اند و من از آنان در امان نیستم که طاعت خلیفه را فاسد کنند...». عثمان در نامه‌ای به معاویه او را امر کرد که آن گروه را به منطقه «حمص» تبعید کند. معاویه نیز چنین کرد. و آنان را به «حمص» که والی اش عبدالرحمن بن خالد بن ولید بن مغیره بود فرستاد... (۵۵۰)

او درباره موقعیت و نقش عبدالله بن سبا آن گونه که طبری نقل کرده، می‌گوید: «اگر ابن سبا تا به این حد از ایجاد فتنه‌ها و شکستن عصای مسلمانان رسیده بود و امیران امت و سیاست مداران آنان در کشورها و شهرها و دستیارانش او را به خوبی می‌شناختند و از اهداف او در براندازی حکومت و خلافت عثمان اطلاع داشتند؛ چرا کسی را برای دستگیری او نفرستادند تا او را به توسط این جنایت هایش دستگیر کرده و با ضرب و اهانت ادب نموده و سپس او را در سیاهچال‌ها زندانی نمایند؟! و چرا در نهایت او را اعدام نکردند تا امت از شر فساد او راحت شود، آن گونه که این کارها را با صالحان امت و نیکان که امر به معروف و ناهی از منکر بودند، کردند؟! صدای آیات قران کریم در گوش جامعه دینی طنین‌انداز است که می‌فرماید: «أَمَّا جَزَاؤُ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يَقْتُلُوا أَوْ يَصِلُوا أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ (۵۵۱) «کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند) فقط این است که اعدام شوند، یا به دار اویخته گردند، یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آن‌ها، به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند.» چرا خلیفه، جرثومه این فتنه‌ها را با کشتن او از بین نبرد؟ آیا تنها هجوم و شدت مقابله او با نیکان محمدصلی الله علیه و اله بود؟ کارهایی که با آنان انجام داد و ما برخی از آنان را در این جزء و جزء هشتم ذکر نمودیم...» (۵۵۲)

تشیع، روح اسلام اصیل

تشیع، روح اسلام اصیل

بر فرض که این قصه صحیح باشد، آنچه جای سؤال دارد آن است که چه ارتباطی است بین این قضیه و بین این که عبدالله بن سبا مؤسس مذهب شیعه باشد؛ زیرا - همان گونه که در جای خود ثابت شد و ما نیز به اثبات خواهیم رساند - مؤسس شیعه در حقیقت ذات خداوند متعال با تعلیمات خود در قران کریم است. پیامبرصلی الله علیه و اله نیز در طول ۲۳ سال این درخت ریشه داری را که قران در جامعه اسلامی کاشته، آبیاری نموده است؛ چه در زمان پیامبرصلی الله علیه و اله و چه بعد از وفات آن حضرت افراد و گروه‌هایی به این مذهب گرویده و به ولایت و وصایت و امامت اهل بیت علیهم السلام در راس آنها علی علیه السلام اعتقاد پیدا نمودند. عبدالحلیم محمود - شیخ ازهر - می‌گوید: «به نظر ما سبب پیدایش تشیع به ایرانیان، زمانی که در دین اسلام داخل شدند باز نمی‌گردد. و نیز به یهودیت که نماینده آن عبدالله بن سبا بوده باز نمی‌گردد؛ بلکه مبدا آن از این قضایا پیش تر است. سابقه آن از طرفی به شخصیت علی - رضی الله عنه - و از طرفی دیگر به شخص رسول خداصلی الله علیه و اله مرتبط است.» (۵۵۳) همو در جای دیگر می‌گوید: «اما عبدالله بن سبا که او را به شیعه مرتبط می‌دانند و یا آن که شیعه را به او نسبت می‌دهند؛ این کتاب‌های شیعه است که به تمام معنا به مقابله با او پرداخته، او را لعن می‌کنند و از او براءت می‌جویند. و کمترین کلمه‌ای که در حق او می‌گویند آن که او ملعون تر از آن است که یادی از او شود.» (۵۵۴) استاد حنفی داوود می‌گوید: «شاید یکی از بزرگ‌ترین خطاهای تاریخ که به دست این پژوهشگران اتفاق افتاده و به آن تفتن پیدا نکرده‌اند، این تهمت‌هایی است که بر علمای شیعه وارد نموده، حتی این که به آن‌ها قصه عبدالله بن سبا را نسبت داده‌اند.» (۵۵۵) استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می‌گویند: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قران و هر چه پیامبرصلی الله علیه و اله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید، فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می‌شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تالیفات آنان به صدها هزار می‌رسد و من بر مقدار زیادی از آن‌ها اطلاع پیدا نمودم.» (۵۵۶) شیخ محمد ابوزهره نیز می‌نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه‌ای

است اسلامی،... هر چه می‌گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و اله تمسک می‌کنند. آنان با همسایگان خود از سنی‌ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند». (۵۵۷) استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می‌گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحان گفته‌اند می‌گویم و ان این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم». (۵۵۸) استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نیز می‌گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که اینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان‌های دفاع از عقیده اسلامی داشته است». (۵۵۹) دکتر حامد حنفی داود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می‌گوید: «از این جا می‌توانم برای خواننده متدبّر آشکار سازم که تشیع ان گونه که منحرفان و سفیانی‌ها گمان می‌کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبد الله بن سبا و دیگر شخصیت‌های خیالی در تاریخ، نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس ان چیزی است که آنان گمان می‌کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده‌ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی‌توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد». (۵۶۰) او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبد الله بن سبا زده می‌گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می‌گذرد و ما شاهد صدور فتوایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه‌های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته‌اند، همان گونه که از ارای نمونه و ثمرات ذوق‌های آنان محروم بوده‌اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از ان میرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (ت ۱۴۸ ه. ق) پرچم دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (ت ۱۵۰ ه. ق) و ابی عبد الله مالک بن انس (ت ۱۷۹ ه. ق) است. و در همین جهت است که ابوحنیفه می‌گوید: اگر ان دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره‌ها برده بود. و مالک بن انس می‌گوید: من کسی را فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیدم». (۵۶۱) استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر می‌گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده‌اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون ان که از صحت و فساد ان سؤال کنند، شیعه را به آن‌ها متهم می‌نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در ان اتهامات تنها به کتاب‌های دشمنان شیعه مراجعه نموده‌اند». (۵۶۲)

نقد کلامی از سعد بن عبدالله اشعری

برخی از مخالفان شیعه به جهت تضعیف موقعیت شیعه و مذهب تشیع، به کلامی از سعد بن عبدالله اشعری تمسک کرده‌اند که در کتاب «المقالات و الفرق» نقل کرده است. او می‌گوید: «عبدالله بن سبا یهودی اولین کسی بود که قائل به امامت علی علیه السلام شد...». (۵۶۳) امری که مخالفین ان را دلیل بر این مطلب گرفته‌اند که شیعه تعالیمش را از عبدالله بن سبا اخذ کرده است.

پاسخ

۱ - برخی گمان کرده‌اند که این مطلب در چهار مصدر شیعی وارد شده است. «المقالات و الفرق» اشعری (۳۰۱ هجری) و «فرق

الشیعة» نوبختی (متوفا در نیمه اول قرن چهارم هجری)، «رجال کشی» محمد بن عمر کشی (متوفا در اواسط قرن چهارم هجری) و «بحار الانوار» مجلسی (۱۱۱۰ هجری). ولی حق آن است که این عبارت در ابتدا در یک مصدر آمده و دیگران از آن نقل کرده‌اند و آن کتاب «المقالات و الفرق» اشعری است. بیان این مطلب آن است که کتاب «المقالات و الفرق» و «فرق الشیعة» در حقیقت یک کتاب است و برای یک مؤلف که همان اشعری است. استاد سید محمد رضا حسینی می‌فرماید: «کتابی که به نوبختی نسبت داده شده اشتباه است، بلکه آن نسخه‌ای مختصر از کتاب اشعری است». (۵۶۴) مجلسی رحمه الله تصریح می‌کند که این عبارت را از «کشی» نقل می‌کند، و عبارت کشی نیز جزئی از عبارت «المقالات و الفرق» اشعری است. در نتیجه تنها مصدر این سخن سعد بن عبدالله اشعری است. ۲ - قابل توجه است که بدانیم نجاشی (۴۵۰ هجری قمری) در ترجمه سعد بن عبدالله اشعری می‌گوید: «او از حدیث اهل سنت مقدار زیادی اخذ کرده است. و در طلب آن مسافرت نموده و با بزرگان آنان؛ امثال حسن بن عرفه، محمد بن عبدالملک دیقی، ابو حاتم رازی و عباس ترقفی، ملاقات داشته است. (۵۶۵) ۳ - اصل عبارت اشعری درباره عبدالله بن سبا این چنین است: «و حکمی جماعه من اهل العلم ان عبدالله بن سبا کان یهودیا...»؛ «جماعتی از اهل علم حکایت کرده‌اند که عبدالله بن سبا یهودی بود که...». مقصود او از «جماعتی از اهل علم» مبهم است و معلوم نیست که آن جماعت اهل علم از شیعه است یا اهل سنت؟ و مقصود اهل علم به تاریخ و سیره است یا اهل علم به حدیث؟ و آیا به طور مباشر آن را از اهل علم شنیده یا به واسطه نقل می‌کند؟ در هر صورت به جهت ابهامی که در این کلام است، ارزش و اعتباری در آن نیست. ۴ - ممکن است که اشعری این عبارت را از علمای اهل سنت گرفته که در آن عصر درباره شیعه مطرح کرده‌اند و لذا از آن تعبیر به حکایت کرده، و برای آن مدرکی نیز ذکر نکرده است. کسانی که از علماء اهل سنت با آنان معاشرت داشته و احادیث فراوانی از آنان فرا گرفته شده. این مطلب آن وقتی تقویت می‌شود که بدانیم تعبیر به «جماعه من اهل العلم» درباره علماء اهل سنت به کار می‌رود، و هرگاه علمای شیعه بخواهند از علماء امامیه تعبیر کنند از عنوان «جماعه من اصحابنا» استفاده می‌نمایند. با مراجعه دقیق در اصل عبارت اشعری پی به نکات بیشتری خواهیم برد. او چنین می‌گوید: «و حکمی جماعه من اهل العلم ان عبدالله بن سبا کان یهودیا فاسلم و والی علیا و کان یقول وهو علی یهودیته فی یوشع بن نون وصی موسی بهذه المقالة، فقال فی اسلامه بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه و اله فی علی بمثل ذلک، وهو اول من شهد (شهر) بالقول بفرض امامه علی بن ابیطالب، و اظهر البراءة من اعدائه و کاشف مخالفیه و اکفرهم، فمن هاهنا قال من خالف الشیعة ان اصل الرافض ماخوذ من اليهودیة...»؛ (۵۶۶) «جماعتی از اهل علم حکایت کرده‌اند که عبدالله بن سبا شخصی یهودی بود که اسلام آورد و ولایت علی را پذیرفت. او در حالی که یهودی بود درباره یوشع بن نون وصی موسی همین گفتار را داشت. و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله وقتی که اسلام آورد درباره علی علیه السلام همین مطلب را گفت. و او اولین کسی است که به قول به وجوب امامت علی بن ابی طالب مشهور شد و اظهار برائت از دشمنان او کرده و باطن مخالفین او را کشف نمود و حکم به کفر آنان کرد. به همین جهت است که مخالفان شیعه می‌گویند اصل «رفض» از یهودیت گرفته شده است». با تأمل در عبارت او استفاده می‌شود که او اولین کسی است که شهادت علنی داده یا مشهور به قول به وجوب امامت علی بن ابی طالب بوده است. و نیز کسی است که علناً اظهار برائت از دشمنان حضرت را داشته و مطاعن مخالفان او را بر ملا می‌کرده است. و از همین جا است که مخالفان شیعه چنین و چنان می‌گویند. در این عبارت ذکر نشده که او اولین کسی است که قائل به امامت حضرت علی علیه السلام بوده است، بلکه او را اولین کسی می‌داند که مشهور به قول به وجوب امامت حضرت علی علیه السلام بوده است. همانگونه که در تعبیرهای دیگر چنین آمده که او مساله «تبری» را علنی کرده است، نه این که او اولین کسی بوده که چنین نموده است. و معنای این عبارت این است که او در دشمنی‌اش با مخالفان حضرت مخفی کاری نداشته است، آن گونه که دیگران در مدت زمانی چنین روشی را نسبت به خلفا دنبال می‌کردند. اشعری در آخر کلامش اشاره به حقیقت مطلب کرده و می‌گوید: مخالفان شیعه به همین جهت است که تشیع را به عبدالله بن سبا نسبت داده‌اند و این عبارت در حقیقت اعتراضی از ناحیه او به این

نسبت است. ۵- این عبارت - بر فرض ثبوت - خلاف مسلمات تاریخی است؛ زیرا بسیاری از صحابه و تابعین معتقد به وجوب امامت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده‌اند، همان گونه که در جای خود به آن اشاره کرده‌ایم.

انگیزه‌ها در نسبت حوادث به ابن سبا

شکی نیست کسانی که این اخبار و حوادث را به عبدالله بن سبا نسبت داده‌اند، انگیزه و اهداف خاصی را داشته‌اند که با جعل و نشر آن‌ها این اهداف را دنبال کردند. اینک به نقل برخی از آن‌ها می‌پردازیم. ۱- دفاع از عثمان و عایشه و طلحه و زبیر و والیان از طرف عثمان و توجیه صحیح مواقف آنان در اسلام و نسبت به مسلمانان و رعایا. ۲- به صورت غیر مستقیم متعرض حضرت علی علیه السلام شدن. ۳- تضعیف موقعیت هر کسی که در صدد انتقاد از عثمان یا والیان از طرف او است، به این که عمل او ریشه در تحریک یهود دارد. ۴- مقابله کردن با روایاتی که در مصادر شیعه وارد شده و در آن اشاره به مطاعن عثمان و عایشه و طلحه و زبیر شده است، به جعل روایاتی که متناقض و متضاد با آن روایات است. (۵۶۷) ۵- سرپوش نهادن بر انگیزه‌های واقعی که باعث شد مسلمانان خانه عثمان را محاصره کرده و او را در خانه‌اش به قتل برسانند؛ زیرا مورخان اسلامی نقل کرده‌اند که عاملان از طرف عثمان که غالب آن‌ها از بنی امیه بودند باعث گسترش ظلم و فساد در جامعه اسلامی شدند. آنان از عثمان خواستند که این عاملان را عزل کرده و افرادی عادل را بر آنان بگمارد، ولی چون عثمان به حرف مردم گوش نداد و بر آن ترتیب اثر نداد، لذا مردم بر او شوریده و او را در خانه‌اش به قتل رساندند. (۵۶۸) مورخان مغرض با جعل حوادثی؛ از قبیل واقعه ابن سبا در صدد پوشش نهادن بر حقایق تاریخ‌اند. ۶- هدف و انگیزه دیگر، مدح اهل شام به طور صریح و ستایش معاویه به طور ضمنی است. و بیان این مطلب که عبدالله بن سبا نتوانست در بین اهل شام دسیسه کند و آنان را تحریک نماید. و هنگامی که شامیان از اهداف و اغراض شوم او آگاهی یافتند او را از شام بیرون نمودند. طبری به سندش از سیف بن عمر از یزید فقعسی نقل کرده که گفت: «عبدالله بن سبا شخصی یهودی از اهل صنعا بود. مادرش سوداء است. او در زمان عثمان اسلام اختیار نمود و سپس به جهت گمراه کردن مسلمانان به کشورهای اسلامی سفر کرد. سفر خود را از حجاز آغاز نمود و سپس به کوفه و شام رفت، ولی نتوانست در شام تاثیرگذار باشد، و لذا شامیان او را از شام بیرون کردند...» (۵۶۹) ۷- مشوه جلوه دادن برخی از عقاید صحیح اسلامی؛ همچون عقیده به رجعت و وصایت امیرمؤمنان علیه السلام و احقیقیت او نسبت به خلافت از عثمان، و نسبت این عقاید به عبدالله بن سبا یهودی که هدفی جز گمراه کردن مسلمانان نداشته است، تا این که مردم را نسبت به این عقاید بدبین سازند.

ایا عبدالله بن سبا همان عمار است؟

ایا عبدالله بن سبا همان عمار است؟

برخی از مورخین همانند دکتر علی وردی معتقدند که عبدالله بن سبا همان عمار بن یاسر است. او در استدلال بر مدعای خود می‌گوید: ۱- عبدالله بن سبا معروف به ابن‌السوداء بود که همین کنیه عمار نیز بوده است. ۲- عمار از قوم سبا در یمن است. ۳- او محبت زیادی نسبت به علی بن ابی‌طالب علیه السلام داشته و مردم را به بیعت با او دعوت می‌کرده است. ۴- عمار در مصر مردم را به شورش بر علیه خلیفه تحریک می‌کرده است، همان گونه که همین کار را به عبدالله بن سبا نیز نسبت داده‌اند. ۵- نقل است که عبدالله بن سبا عثمان را خلیفه بناحق معرفی می‌کرده، و صاحب خلافت شرعی را علی بن ابی‌طالب می‌دانسته است، که همین اعتقاد و عمل را به عمار بن یاسر نیز نسبت داده‌اند. دکتر علی وردی با ذکر ادله‌ای دیگر به این نتیجه می‌رسد که عبدالله بن سبا غیر از عمار بن یاسر نیست. قریش عمار را سردسته انقلابیون و شورشیان علیه عثمان می‌دانست، ولی از ابتدا نمی‌خواست که به اسم او

تصریح کند، لذا به صورت رمزی به او کنیه ابن سبا یا ابن السوداء می‌داد. (۵۷۰) این رای را دکتر کامل مصطفی شیبی در کتاب «الصلة بین التصوف والتشیع» پذیرفته است. و ادله او را قانع کننده و منطقی می‌داند. از عبارات دکتر علی سامی نشار نیز تمایل به این قول استفاده می‌شود. او در کتاب خود «نشأ الفكر الفلسفی فی الاسلام» (۵۷۱) می‌گوید: «محتمل است که عبدالله بن سبا شخصیتی جعلی باشد، یا این که این اسم رمزی اشاره به عمار بن یاسر باشد...».

پاسخ

این رای و نظر تنها احتمالی است که نه تنها دلیل قانع کننده ندارد، بلکه می‌توان دلیل برخلاف آن اقامه نمود؛ از باب نمونه: ۱ - این احتمال هنگامی صحیح است که روایاتی که درباره عبدالله بن سبا وارد شده صحیح السند باشند، درحالی که به اثبات رسید که همه آنها و همیاتی بیش نیست. ۲ - مورخان، مواقف عیار و معارضات او با عثمان را به طور صریح ذکر کرده‌اند، با این حال احتیاج به رمزگویی نبوده است. ۳ - مورخان، عبدالله بن سبا را به عنوان یهودی‌ای که در عصر خلافت عثمان اسلام آورده معرفی کرده‌اند، درحالی که عمار از سابقین در اسلام است. ۴ - عبدالله بن سبا را این گونه معرفی کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام او را بعد از دعوت به توبه و نپذیرفتن آن آتش زد یا به مدائن تبعید نمود، درحالی که عمار بن یاسر در جنگ صفین به شهادت رسید. ۵ - طبری در خبری عمار را از جمله کسانی معرفی می‌کند که دعوت عبدالله بن سبا را پذیرفته و او را در تحریک مردم بر علیه عثمان و کشتن او مساعدت نموده است. (۵۷۲) این‌ها همگی دلالت بر این دارد که عمار بن یاسر شخصیتی جدای از عبدالله بن سبا بوده است.

ایا ابن سبا همان عبدالله بن وهب است؟

در برخی از مصادر تاریخی چنین آمده که عبدالله بن سبا همان عبدالله بن وهب راسبی است که از سران خوارج به حساب می‌آمد. کسانی که در نهروان با حضرت علی علیه السلام جنگیدند. سعد بن عبدالله اشعری می‌گوید: «سبایه، اصحاب عبدالله بن سبا هستند و او همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی است». (۵۷۳) بلاذری می‌گوید: «و اما حجر بن عدی کندی و عمرو بن حمق خزاعی و حنّ بن جوین بجلی عرنی و عبدالله بن وهب همدانی که همان ابن سبا است، نزد علی علیه السلام آمدند و درباره ابوبکر و عمر از او سؤال کردند». (۵۷۴) در بررسی این موضوع می‌گوییم: وجوه تشابه بین این دو نفر باعث شده که برخی از مورخین گمان اتحاد و یکی بودن این دو را بنمایند؛ زیرا هر دو اسمشان «عبدالله» و هر دو از یمن، و هر دو با امیرالمؤمنین علیه السلام، و هر دو معروف به «ابن السوداء» بوده‌اند. و نیز برخی از روایات در این وهم و گمان بی تاثیر نبوده است. (۵۷۵) ولی با مقایسه‌ای اجمالی بین این دو نفر پی می‌بریم که صفات هر کدام بر دیگری قابل انطباق نیست؛ گرچه وجوه تشابه بین آن دو وجود دارد ولی وجوه افتراق بیشتر است. و لذا نمی‌توان این دو را یکی دانست. اینک به برخی از وجوه افتراق اشاره می‌کنیم: ۱ - عبدالله بن سبا توصیف به زهد و عبادت نشده است، برخلاف عبدالله بن وهب که ابن حجر درباره او می‌گوید: «انسان از کثرت عبادت او در عجب است به حدی که او را «صاحب پینه‌ها» نامیده‌اند؛ زیرا به جهت کثرت سجده‌های او، دست‌ها و زانوهایش همانند شتر پینه بسته بود». (۵۷۶) ۲ - درباره عبدالله بن سبا گفته شده که او شخصی یهودی بود که در زمان عثمان ایمان آورد، در حالی که عبدالله بن وهب از جمله کسانی است که در فتوحات عصر خلافت عمر بن خطاب مشارکت داشته است. ابن حجر در شرح حال او می‌گوید: «او شاهد فتح عراق با سعد بن ابی وقاص بود...». (۵۷۷) ۳ - عبدالله بن سبا در حق امیرمؤمنان علیه السلام غلو کرده و او را در حد الوهیت قرار داده بود، و یا بنابر نقل سیف بن عمر، حضرت را بر سایر خلفا ترجیح می‌داد، ولی عبدالله بن وهب راسبی امیرمؤمنان علیه السلام را تکفیر می‌نمود. (۵۷۸) ۴ - عبدالله بن وهب از سرکردگان خوارج به حساب می‌آمد، ولی عبدالله بن سبا خارجی نبود تا چه رسد به

این که از سر کردگان خوارج به حساب آید. ۵- عبدالله بن سبا را امیرالمؤمنین علیه السلام یا به آتش سوزاند و یا این که او را به مدینه تبعید نمود، و او در آنجا ماند تا این که خبر شهادت حضرت به او رسید، ولی عبدالله بن وهب بنابر اتفاق مورخین در واقعه نهروان به قتل رسید. ابن حجر می گوید: «عبدالله بن راسب از سر کردگان حروریه است، برخی او را در کتب ضعفا ذکر کرده اند... او امیر خوارج در نهروان بود، آن هنگام که علی با آنها جنگید او در آن معرکه کشته شد». (۵۷۹) ۶- بنابر نقل برخی از اخبار، عبدالله بن سبابه توسط امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه به آتش کشیده شد، در حالی که درباره عبدالله بن وهب چنین چیزی گفته نشده است.

نسب عبدالله بن سبا

آنچه که در بیشتر مصادر شیعه و اهل سنت آمده این است که اسم او عبدالله بن سبا است، ولی معلوم نیست که «سبا» اسم پدر او است یا این که اسمی است که دلالت دارد بر این که او به سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان نسبت داده می شود. کسی که بیشتر قبایل یمن به او منسوب است. اری، بلاذری در «انساب الاشراف» و ذهبی در «المشبه» و مقریزی در «الخطط» و برخی دیگر معتقدند که او عبدالله بن وهب سبای است. (۵۸۰) ولی ظاهر مطلب آن است که این مورخان بین عبدالله بن سبا که مورد بحث ما است و عبدالله بن وهب راسبی سبای رئیس خوارج که در نهروان کشته شد خلط کرده اند؛ زیرا بین این دو نفر تشابه اسمی وجود دارد. در مصادر تاریخی و حدیثی اشاره‌ای بر عائله او نشده است جز آنچه که در کتاب «الاعتقادات» صدوق آمده که زرارہ گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل به تفویض بود... (۵۸۱) اغلب مورخان او را از قبیله «سبا» در یمن می دانند، ولی ابن حزم او را به قبیله «حمیر» (۵۸۲) و بلاذری و سعد بن عبدالله اشعری او را به قبیله همدان نسبت داده اند. (۵۸۳) طبری در تاریخش او را از یهود یمن به شمار آورده، ولی سلیمان عوده از بغدادی در کتاب «الفرق بین الفرق» نقل کرده که او از یهود حیره عراق است. (۵۸۴) ولی این صحیح نیست، زیرا با دقت در کلام او استفاده می شود که مقصود او از «ابن السوداء» غیر از عبدالله بن سبا است. او می گوید: «و کان ابن السوداء فی الاصل یهودیا من یهود الحیره»؛ «ابن السوداء در اصل فردی یهودی از یهودیان حیره بود». ولی آنچه می توان گفت این که دلیل صحیحی وجود ندارد که اثبات کند، عبدالله بن سبا یهودی بوده است به جز آنچه از روایات سیف بن عمر رسیده که بنابر آنچه خواهد آمد هرگز قابل احتجاج نیست.

ابن السوداء کیست؟

سیف بن عمر در روایاتش، عبدالله بن سبا را گاهی با این اسم نام می برد و گاهی نیز او را «ابن السوداء» نام برده، و در برخی موارد نیز از او به «عبدالله بن السوداء» یاد می کند، و دیگران نیز که بعد از او دست به تالیف تاریخی زده اند این تعبیرات را از او گرفته اند. آیا مقصود از «ابن السوداء» همان عبدالله بن سبا است یا خیر؟ در توضیح این سؤال می گوئیم: لفظ «ابن السوداء» در مصادر حدیثی شیعه و سنی در بین احادیث بسیاری وارد شده و با آن برخی از صحابه و غیر صحابه مورد سرزنش قرار گرفته اند، اگر چه موردی وجود ندارد که از این اسم برای عبدالله بن سبا به کار رفته باشد به جز آنچه که در روایات سیف بن عمر آمده است. الف) مصادر شیعی در مصادر شیعی افرادی با این اسم مورد سرزنش قرار گرفته اند؛ از قبیل: ۱- مردی از صحابه که ابوذر او را با این اسم مورد سرزنش قرار داده است. (۵۸۵) ۲- مردی به نام «ابوالسوداء» که شناخته شده نیست. (۵۸۶) ۳- عبدالله بن وهب راسبی، سرکرده خوارج. (۵۸۷) ۴- اسامه بن زید که عمرو بن عثمان بن عفان او را به «ابن السوداء» سرزنش کرده است. (۵۸۸) ۵- عمار بن یاسر که به توسط عثمان بن عفان قرار گرفته است. (۵۸۹) ب) مصادر سنی ۱- عمار بن یاسر که به این اسم مورد سرزنش از ناحیه عثمان بن عفان قرار گرفته است. (۵۹۰) ۲- بلال بن رباح که ابوذر او را با اسم «ابن السوداء» مورد سرزنش قرار

داده است. (۵۹۱) ۳ - مردی در زمان امیرمؤمنان علیه السلام که به توسط این اسم از زبان حضرت مورد سرزنش قرار گرفته است. (۵۹۲) ۴ - عبدالله بن سبا که طبری در تاریخ خود به نقل از سیف بن عمر از او به «ابن السوداء» تعبیر کرده است. نتیجه این که: در هیچ کتاب تاریخی یا حدیثی به جز تاریخ طبری از عبدالله بن سبا به ابن السوداء تعبیر نشده است. و در جای خود اثبات خواهیم کرد که روایت طبری از سیف بن عمر غیر معتبر است.

سبایه چه گروهی هستند؟

در هیچ کتاب تاریخی قبل از تاریخ طبری ذکری از سبایه که مقصود از آن پیروان عبدالله بن سبا باشد به میان نیامده است. تنها طبری است که زیاد از آن‌ها یاد کرده و روایاتش فقط از طریق سیف بن عمر و ابی مخنف است. این روایات اشاره به نفوذ و خطر مهم این گروه در زمان عثمان و نیز زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تا عصر حکومت معاویه بن ابی سفیان دارد. و از آنجا که این روایات را طبری در تاریخش منحصر از طریق سیف بن عمرو و ابومخنف لوط بن یحیی نقل کرده و این دو نفر نزد رجال جرح و تعدیل از اهل سنت ضعیف اند، لذا نمی‌توان وجود طایفه‌ای را به عنوان «سبایه» در آن عصر و زمان ثابت کرد. و آنچه که ابن کثیر در کتاب «البدایه و النهایه» و ابن عساکر در کتاب «تاریخ مدینه دمشق» بدون سند نقل کرده، مورد اعتبار نیست؛ زیرا ظاهراً این دو از طبری نقل کرده‌اند. و آنچه که در نامه زیاد بن ابیه به معاویه آمده و در آن ذکری از «سبایه» به میان آورده (۵۹۳)، روایتی است مرسل و گمان بر این است که این روایت است از ابی مخنف باشد؛ زیرا روایات سابق بر آن همگی از ابی مخنف است که مورد تضعیف واقع شده است. در نتیجه مدرک معتبر بر وجود طایفه‌ای به نام «سبایه» وجود ندارد.

عبدالله بن سبا در مصادر شیعی

روایاتی که در مصادر شیعی از طرق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام درباره عبدالله بن سبا رسیده، بر دو دسته است: ۱ - روایاتی که دلالت بر وجود شخصی به نام عبدالله بن سبا دارد و او معاصر با امیرمؤمنان علیه السلام بوده است؛ از آن جمله روایتی است که شیخ طوسی و صدوق آن را از ابی بصیر از امام صادق از پدرانش علیهما السلام نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إذا فرغ أحدكم من الصلاة فليرفع يديه إلى السماء، ولينصب في الدعاء. فقال ابن سبا: يا امير المؤمنين! اليس الله في كل مكان؟ قال: بلى، قال: فلم يرفع يديه إلى السماء؟ فقال: او ماتقرا: «وفي السماء رزقكم وما تؤعدون»؟ (۵۹۴) فمن این مطلب الرزق الا من موضعه؟ و موضع الرزق وما وعد الله السماء»؛ (۵۹۵) «هرگاه یکی از شما از نماز فارغ شد باید دست‌هایش را به سوی آسمان بالا برد و آن‌ها را هنگام دعا جلوی صورت خود بگیرد. ابن سبا گفت: ای امیرمؤمنان! آیا چنین نیست که خداوند در هر مکانی موجود است؟ حضرت فرمود: اری. او گفت: پس برای چه دست‌هایش را به طرف آسمان بلند کند؟ حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده‌ای: «در آسمان است روزی شما و آنچه وعده داده می‌شوید»؟ پس از کجا روزی طلب می‌شود به جز از موضعش؟ و موضع روزی و آنچه وعده داده شده آسمان است». جز این که این روایت به جهت وجود حسن بن راشد در سند آن ضعیف است؛ زیرا وثاقت او به اثبات نرسیده است. مضافاً به این که ممکن است که مقصود از «ابن سبا» عبدالله بن وهب راسبی سبای باشد. ۲ - روایاتی که دلالت دارد بر این که او ادعای الوهیت برای امیرمؤمنان علیه السلام داشته و لذا حضرت او را به آتش سوزانده است؛ از آن جمله: الف) روایتی است که کشی در رجال خود به سندش از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ عبدالله بن سبا کان يدعی النبوة ويزعم انّ امير المؤمنين عليه السلام هو الله. فبلغ ذلك امير المؤمنين عليه السلام فدعاه وساله، فافر بذلك وقال: نعم، انت هو، وقد كان القى في روعي انك انت الله واني نبي. فقال له امير المؤمنين عليه السلام: ويلك، قد سخر منك الشيطان، فارجع عن هذا ثكلتك امك وتب. فابي فحبسه، واستتابه ثلاثه ايام فلم يتب، فاحرقه بالنار. و قال: انّ الشيطان استهواه، فكان ياتيه ويلقى في روعه ذلك»؛ (۵۹۶) «همانا

عبدالله بن سبا ادعای نبوت می‌کرد و گمان می‌نمود که امیرمؤمنان علیه السلام همان خداوند است. خبر آن به امیرمؤمنان رسید. حضرت او را خواست و از او درباره آن سؤال کرد. او بر این امر اقرار نمود و گفت: تو همان کسی هستی که من گفته‌ام؛ زیرا در دل من خطور کرده که تو همان خدایی و من پیامبرم. امیرمؤمنان به او فرمود: وای بر تو، شیطان تو را تسخیر کرده است، از این حرف باز گرد، مادرت به عزایت بنشیند و توبه کن. او از این کار امتناع نمود. لذا حضرت او را حبس کرد، و تا سه روز به او مهلت داد تا توبه کند، ولی او چنین نکرد، تا این که حضرت او را به آتش سوزانید. حضرت فرمود: همانا شیطان او را به سوی خود جلب کرده است، و لذا به سوی او می‌آید و در دل او این مطالب را القا می‌کند. ولی این روایت به جهت وجود محمد بن عثمان عبدی و سنان پدر عبدالله بن سنان در سند آن ضعیف است؛ زیرا این دو توثیق نشده‌اند. (ب) و نیز کشی به سندش از عبدالله نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: «... وکان الذی یکذب علیه و یعمل فی تکذیب صدقه، و یفتی علی الله الکذب، عبدالله بن سبا»؛ (۵۹۷) «... ان کسی که بر رسول خدا صلی الله علیه و اله دروغ می‌بست و سعی در تکذیب صدق او می‌نمود و بر خداوند دروغ می‌بست، عبدالله بن سبا بود». این روایت نیز به جهت وجود محمد بن خالد طرابلسی در سند آن ضعیف است؛ زیرا در کتب رجال توثیقی برای او نرسیده است. (ج) و نیز به سندش از هشام بن سالم نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم در حالی که صحبت از عبدالله بن سبا و ادعای ربوبیتش درباره امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می‌نمود، فرمود: «انه لما ادعی ذلک فیه استتابه امیر المؤمنین علیه السلام، فابی ان یتوب فاحرقه بالنار»؛ (۵۹۸) «چون چنین ادعایی را در مورد امیرمؤمنان نمود حضرت از او خواست که توبه کند، و چون او از این کار امتناع نمود، حضرت او را به آتش سوزانید». (د) و نیز به سندش از ابان بن عثمان روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «لعن الله عبدالله بن سبا، انه ادعی الربوبیه فی امیر المؤمنین علیه السلام، وکان والله امیر المؤمنین علیه السلام عبدا لله طائعا، الولیل لمن کذب علینا، وان قوما یقولون فینا ما لانقوله فی انفسنا، نبرا الی الله منهم، نبرا الی الله منهم»؛ (۵۹۹) «خدا لعنت کند عبدالله بن سبا را، او ادعای ربوبیت درباره امیر المؤمنین علیه السلام نمود. به خدا سوگند! امیرمؤمنان بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ ببندد. و همانا قومی درباره ما چیزهایی را می‌گویند که ما درباره خود نمی‌گوییم. ما از آنان به سوی خدا تبری می‌جوییم». (ه) و نیز به سندش از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که گفت: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «لعن الله من کذب علینا، انی ذکرک عبدالله بن سبا فقامت کل شعرة فی جسدی، لقد ادعی امرا عظیما، ما له لعنه الله. کان علی علیه السلام والله عبدا لله ولرسوله، ومانال رسول الله صلی الله علیه و اله الکرامه من الله الا بطاعته»؛ (۶۰۰) «خدا لعنت کند کسی را که بر ما دروغ بسته است. من یاد کردم عبدالله بن سبا را، هر مویی که در بدنم بود از آن راست شد. او ادعای امری عظیم نموده است که برای او نیست، خداوند او را لعنت کند. به خدا سوگند! علی بنده صالح خدا و برادر رسول خدا بود که به جز با اطاعت خدا و رسولش به کرامت از جانب خدا نرسید. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و اله به جز از طریق خدا به کرامت از جانب او نرسید». این سه روایت همگی صحیح السندند و دلالت دارند بر این که شخصی به نام عبدالله بن سبا وجود داشته که در حق امیرمؤمنان علیه السلام غلو می‌کرده است و... ولی در این روایات اشاره نشده که او یهودی بوده و در فتنه قتل عثمان مشارکت داشته است، و اگر این مطالب درباره او صحیح بود امام به آن‌ها اشاره می‌کرد، خصوصا این که امام در مقام قدح و مذمت او بوده است. (و) مجلسی رحمه الله نیز روایت مفصّلی را درباره امیر المؤمنین علیه السلام و سخن گفتن او با جمعه‌ای را نقل کرده که در آن، حضرت اشاره به سوزاندن عبدالله بن سبا و اصحابش نموده است... (۶۰۱) ولی این روایت با قطع نظر از متنش، به جهت وجود موسی بن عطیه و حسان بن احمد ازرق در سند آن ضعیف است؛ زیرا هر دو نفر مجهول بوده و ذکری از آن دو در کتب رجال نشده است. و نیز عباس بن فضل در سند آن قرار دارد که توثیق نشده است. مضافا به این که این قصه را عمار ساباطی نقل کرده، بدون این که به امام نسبت دهد، لذا از آنجا که روایت موقوف بر کلام عمار ساباطی است نیز قابل احتجاج نمی‌باشد.

از کلام ابن حجر استفاده می‌شود که از روایات صحیح السند ثابت می‌شود که حضرت علی علیه السلام جماعتی را که در حق او ادعای الوهیت کردند به آتش سوزانید، و مساله سبائیه ممکن است اصلش از همین مورد باشد. او در «فتح الباری» می‌گوید: «ابوالمظفر اسفراینی در «ملل و نحل» گمان کرده، آن کسانی را که علی علیه السلام به آتش سوزاند طایفه‌ای از روافضند که در حق او ادعای الوهیت کردند، و آنان همان سبائیه هستند که بزرگشان عبدالله بن سبا یهودی است که اظهار اسلام کرد و این گفتار را بدعت گذاشت. و این ممکن است که اصلش حدیثی باشد که ما آن را در جزء سوم از حدیث ابی طاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریک عامری از پدرش نقل کرده‌ایم که گفت: به علی علیه السلام عرض شد: عده‌ای بر درب مسجد آمده و ادعا می‌کنند که تو پروردگار آنان می‌باشی... و سند این حدیث حسن است». (۶۰۲) از کلام ابن حجر نیز استفاده می‌شود که ایشان تا به همین مقدار درباره ابن سبا را قبول داشته است، همان مطلبی که شیعه نیز درباره او قائل است.

بررسی موضوع سوزاندن ابن سبا

جماعتی از علما معتقدند که عبدالله بن سبا به جهت ادعای الوهیت در حق امیرمؤمنان علیه السلام و توبه نکردن از این عقیده به توسط حضرت علی علیه السلام سوزانده شد: ۱ - علامه حلی رحمه الله می‌فرماید: «عبدالله بن سبا غالی و ملعون است که به توسط امیرمؤمنان علیه السلام به آتش سوزانده شد، او گمان می‌کرد که حضرت علی علیه السلام خدا و خودش پیامبر است». (۶۰۳) ۲ - ابوعمرو کشی می‌گوید: «او ادعای نبوت داشت و می‌گفت: علی علیه السلام همان خداست. حضرت تا سه روز او را توبه داد ولی او رجوع نکرد و لذا حضرت او را با هفتاد نفر از افرادی که هم عقیده با او بودند در آتش سوزاند». (۶۰۴) ۳ - شیخ یوسف بحرانی می‌گوید: «ابن سبا همان کسی است که گمان می‌کرد امیرمؤمنان خدا است. و حضرت تا سه روز او را توبه داد و چون توبه نکرد او را در آتش سوزاند». (۶۰۵) ۴ - ابن حزم اندلسی می‌گوید: «از فرقه‌های غالی که معتقد به الوهیت غیر خداوند عزوجل هستند، اول آن‌ها فرقه‌ای است از اصحاب عبدالله بن سبا حمیری - لعنه الله - آنان به نزد علی بن ابی طالب آمده و به طور شفاهی گفتند: تو همان هستی. حضرت فرمود: چه کسی؟ گفتند: تو خدایی. این امر بر حضرت گران آمد و دستور داد تا آتش آماده کردند و سپس آنان را در آتش سوزاند. آنان هنگامی که در آتش انداخته می‌شدند، می‌گفتند: الان بر ما معلوم شد که علی خداست - نعوذ بالله - زیرا به جز پروردگار آتش، کسی را به آتش عذاب نخواهد کرد». (۶۰۶) ۵ - ذهبی در «میزان الاعتدال» می‌گوید: «عبدالله بن سبا از غالیان زناده است. او گمراه و گمراه کننده بود. گمان می‌کنم که علی او را به آتش سوزانید». (۶۰۷) همان گونه که در این روایات مشاهده نمودیم هیچ گونه اشاره‌ای نشده که او یهودی بوده و در عصر عثمان ایمان آورده است و یا این که او دخالتی در تحریک مسلمانان بر ضد عثمان داشته است. و نیز هیچ گونه اشاره‌ای به این مطلب نشده که او مؤسس تشیع است. تنها مطلبی که از این روایات استفاده می‌شود این که او ادعای الوهیت در شان حضرت علی علیه السلام داشته و لذا حضرت او را بدین جهت در آتش سوزانده است. ولی به نظر می‌رسد که موضوع احراق و سوزاندن عبدالله بن سبا و اتباع او از جهاتی قابل مناقشه است؛ و قول به تبعید او ترجیح داشته باشد؛ زیرا فقهای فریقین شیعه و سنی به این روایات در بخش احراق و سوزاندن مرتد اعتماد نکرده و به آن فتوا نداده‌اند، بلکه مطابق روایاتی عمل کرده‌اند که معارض این روایات بوده و حکم مرتد را کشتن معین کرده است. ابن رشد می‌گوید: «علما اتفاق کرده‌اند بر این که مرتد هرگاه قبل از این که محاربه کند به او دسترسی پیدا شد، اگر مرد است کشته می‌شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من بدل دینه فاقتلوه» (۶۰۸) «هر کس دینش را تبدیل کند او را بکشید». شیخ کلینی و شیخ طوسی^{۶۰} به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «المرتد تعزل عنه امراته ولا تؤکل ذبیحته، ویستتاب ثلاثة ايام، فان تاب والّا قتل يوم الرابع» (۶۰۹) «همسر شخص مرتد از او کناره‌گیری کرده و ذبیحه او خورده

نمی‌شود و تا سه روز او را توبه می‌دهند، اگر توبه کرد او را رها می‌کنند و گرنه در روز چهارم کشته می‌شود.» و نیز به سند خود از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده‌اند که درباره مرتد فرمودند: «یستتاب، فان تاب وَاَلَّا قتل، والمراة اذا ارتدت عن الاسلام استتیب فان تاب و رجعت وَاَلَّا خلّدت فی السجن و ضیق علیها فی حبسها»؛ (۶۱۰) «توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد (او را رها می‌کنند) و گرنه کشته می‌شود. و زن اگر از اسلام خارج شد توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد (او را رها می‌کنند) و گرنه در زندان حبس ابد می‌گردد و او در زندان تحت مضيقه قرار می‌گیرد». و نیز از امام رضا علیه السلام نقل شده، در جواب کسی که از او درباره مردی سؤال کرد که در اسلام متولد شد و سپس کافر و مشرک شده و از اسلام خارج گشته است، آیا توبه داده می‌شود یا بدون توبه دادن کشته می‌شود؟ حضرت چنین مرقوم داشت: «یقتل»؛ (۶۱۱) «کشته می‌شود». می‌دانیم که مقصود به قتل در این روایات کشتن به ابزار همچون شمشیر و نیزه و سنگ یا چوب یا سم است و در مقابل کشتن به آتش است. و نیز در مقابل «صلب» می‌باشد که به معنای به دار آویختن می‌باشد.

مراحل تشیع مراحل تشیع

اشاره

دکتر عبدالله فیاض معتقد است که تشیع به معنای موالات حضرت علی علیه السلام دارای سه مرحله بوده است:

۱- تشیع روحی

او می‌گوید: تشیع روحی به معنای مرجعیت دینی حضرت ریشه‌اش در عصر پیامبر صلی الله علیه واله کاشته شد و قبل از به خلافت رسیدن او به اتمام رسید.

۲- تشیع سیاسی

مقصود او از این نوع تشیع آن است که حضرت به خلافت سزاوارتر است نه به جهت نص بلکه به جهت مناقب و فضایل او. و این نوع تشیع نشانه هایش در سقیفه بنی ساعده ظاهر گشت، آن هنگامی که برخی از مسلمانان، همچون زبیر و عباس و دیگران بر آن تاکید داشتند و این نوع تشیع به نهایت عوج خود رسید هنگامی که با حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمانان بعد از کشته شدن عثمان بیعت شد.

۳- تشیع صنفی

مرحله سوم تشیع، ظهور آن به عنوان یک فرقه و مذهب است و این بعد از واقعه کربلا در سال (۶۱۰ ق) اتفاق افتاد؛ زیرا قبل از آن وقت تشیع به عنوان یک فرقه دینی و معروف به شیعه شناخته شده نبود... (۶۱۲)

پاسخ

اولاً: مقصود ایشان از این سه مرحله، اگر نزد اکثریت مسلمانان باشد قابل پذیرش است، ولی اگر مقصود او آن است که این سه مرحله برگرفته از ادله و نصوص است، حرف صحیحی به نظر نمی‌رسد. ثانیاً: همان گونه که در جای خود به اثبات رسانده‌ایم، ریشه تشیع روحی به کتاب و سنت بازمی‌گردد و در عصر پیامبر صلی الله علیه واله کسانی معتقد به این نوع تشیع بوده‌اند. ثالثاً: ایشان از

معنای تشیع معنای اعتقاد به ولایت و امامت و حاکمیت اهل بیت علیهم السلام را حذف کرده‌اند که از آیه ولایت و حدیث غدیر و دیگر ادله استفاده می‌شود. و این نوع اعتقاد از زمان پیامبر صلی الله علیه و اله در میان صحابه بوده است. رابعا: گرچه تشیع سیاسی به معنای احقیت حضرت علی علیه السلام به امامت نه به جهت نص نزد برخی از صحابه بوده ولی در همان ماجرای سقیفه برخی از صحابه همانند ابوذر و مقداد و سلمان و عده‌ای دیگر معتقد به امامت حضرت علی علیه السلام به جهت نص بوده‌اند، همان گونه که در جای خود به آن اشاره کرده‌ایم. خامسا: در همان زمان که با حضرت علی علیه السلام بعد از کشته شدن عثمان بیعت شد عده‌ای به عنوان امامت و خلافت به نص با او بیعت کردند.

تشیع و اعتزال

برخی معتقدند که امامان شیعه از اولاد امام حسین علیه السلام بعد از واقعه کربلا از سیاست کناره‌گیری کرده و به ارشاد و نصیحت و عبادت و انقطاع از دنیا روی آوردند. درباره این مطلب می‌گوییم: اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مشاهده کردند درگیر شدن با حاکمان بنی امیه و بنی عباس با نبود یار و یاور به سود اسلام و مسلمانان نخواهد بود، زیرا آنان عزم خود را جزم کرده بودند تا به هر نحو ممکن مخالفان خود را قلع و قمع کنند، و از طرفی در صورتی که می‌خواستند تا افراد اندکی که از یاران داشتند به مبارزه پردازند ناچار بودند که از متن جامعه دور شده و به مناطق دور افتاده پناه ببرند، لذا مصلحت را در این دیدند که در متن جامعه بوده و در ضمن امر به معروف و نهی از منکر از حق و حقیقت در حد امکان دفاع نمایند.

اقسام تشیع اقسام تشیع

اشاره

در اصطلاح مورخین و صاحبان تراجم و رجال، عنوان تشیع را بر معانی مختلفی اطلاق کرده‌اند:

الف) تشیع به مفهوم «عام»

در قرون نخستین، مفهوم تشیع، اعم از تشیع رایج فعلی بوده است. آنچه اکنون تشیع نامیده می‌شود، در اصطلاح کهن عثمانیان به «رفض» تعبیر شده است. شیعه در آن زمان، به کسانی که امام علی علیه السلام را مقدم بر عثمان می‌دانستند و یا به امامت آن حضرت و اولاد ایشان اعتقاد داشتند، گفته می‌شد؛ به کسی که در مقایسه خلفا، توجه بیشتری به حضرت علی علیه السلام می‌نمود، شیعه و به کسی که شیخین را انکار می‌نمود و امامت علی علیه السلام را به عنوان امری منصوص از طرف خداوند می‌دانست، «رافضی» می‌گفتند. عباراتی که «ذهبی» از رجال قرون نخستین نقل می‌کند، می‌تواند راهی برای شناخت «تشیع» و «رفض» در آن دوران باشد. در تعبیرات بر حسب شدت گرایش شیعی، تعبیر تندتر می‌شود؛ مثلاً «ذهبی» درباره «عبدالله بن موسی»، که از مشایخ بخاری است، گفته است: «کان شیعیاً» (۶۱۳) و درباره «عدی بن ثابت» گفته است: «شیعی مفرط، رافضی غالی» (۶۱۴)؛ «شیعه افراطی و رافضی غالی است». و درباره «علاء بن ابی العباس» گفته شده است: «شیعی غالی» (۶۱۵) و درباره «محمد بن جریر طبری» مورخ معروف گفته شده است: «فیه تشیع یسیر وموالاة لاتضر»؛ «او کمی میل به تشیع دارد و به حدی دوست‌دار اهل بیت است که مضر به عدالت او نیست». و درباره «فضیل بن مرزوق کوفی» آمده است: «کان یتشیع من غیر سب»؛ «او شیعه‌ای است که سب نمی‌کند». درباره «علی بن هاشم بن برید» گفته شده است «کان مفرطاً فی التشیع»؛ «او افراط در تشیع دارد». لازم به ذکر است که به طور اصولی، کمتر شخص کوفی دیده می‌شود که به شیعه گرایش نداشته باشد. مقصود از این گرایش، مفهوم عامی است که از پایین‌ترین تا بالا-ترین مرحله را

شامل می‌شود.

(ب) تشیع؛ دوستی اهل بیت علیهم السلام

وجه دیگر تشیع، دوستی اهل بیت علیهم السلام است. گروهی به دلیل دوستی اهل بیت پیامبر علیهم السلام متهم به داشتن گرایشات شیعی می‌شدند. ممکن است در این دیدگاه، مساله «تفصیل» مطرح شود. اما به طور عمده، به دلیل وجود روایاتی در دوستی اهل بیت، خاندان رسول خداصلی الله علیه و اله مورد محبت قرار می‌گیرند. این گرایش از نظر عثمانی مذهببان، تشیع خوانده می‌شود. در حالی که هیچ زمینه‌ای از تفصیل یا چیز دیگری در آن وجود ندارد. تشیع به این معنا، در منابع فراوانی به کار رفته است. شاید برجسته‌ترین نمونه، گرایش «محمد بن ادریس شافعی» است. اشعاری که از وی نقل شده است تایید می‌کند که وی به دلیل گرایش به تشیع به «رفض» هم متهم شده است. به نمونه‌ای از اشعار وی توجه کنید: قالوا ترفضت، قلت: كلا ما لرفض دینی ولا اعتقادی و لكن تولیت غیر شک خیر امام و خیر هادی (۶۱۶) یا ال بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزلہ یکفیکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لاصلا له (۶۱۷) گویند: تو رافضی هستی. می‌گوییم: هرگز، رفض دین و اعتقاد من نیست. ولی بدون شک من بهترین امام و هدایت کننده را دوست دارم. ای ال بیت رسول خدا! دوستی شما از جانب خداوند فرض شده و خداوند آن را در قرآن آورده است. بس است شما را در عظمت فخر که هر کس بر شما درود نفرستد نمازش باطل می‌باشد. این گرایش، در قرن پنجم و پس از آن گسترش یافت. حتی در میان حنابله‌ای که در قرن سوم و چهارم سخت متعصب و عثمانی بودند، کسانی یافت می‌شدند که به شدت به اهل بیت علیهم السلام علاقه‌مند بودند. آنچه مهم است این که: این علاقه به نوعی راه به تشیع می‌برد و می‌توانست در دراز مدت زمینه‌ای برای گسترش تشیع باشد.

(ج) تشیع اعتقادی

در سیر جدایی شیعه از جامعه سنی، اختلافات این دو، از مسائل سیاسی، به مسائل فرهنگی و دینی کشیده شده است؛ در سال‌های نخست، مشکل عمده، بحث حکومت بوده است. از میان مریدان امام علی علیه السلام هر کسی به نوعی به او دلبستگی داشت، کسانی بودند که وی را شایسته حکومت می‌دیدند، اما به مرور در مسائل فقهی و فکری، به دنبال دیگر صحابه؛ اعم از وابستگان حکومت یا غیر از آن‌ها رفتند. در مقابل جریان فوق، گروهی گرایش شدیدی به امامان اهل بیت علیهم السلام داشتند. شیعیان در این گرایش، در مسائل فقهی و کلامی از امامان پیروی می‌کردند. ممکن است این جریان، در ثلث آخر قرن اول هجری - خود را به طور وضوح و برجسته - نشان نداده باشد. این گرایش را می‌توان «تشیع اعتقادی» بنامیم. ریشه این گرایش، به اعتقاد امامت از نوع خاص آن برمی‌گردد. در این دیدگاه، مقام امام علاوه بر رهبری جامعه، تفسیر و تبیین دین نیز می‌باشد. و این به دلیل رسیدن به مقام ولایت و ارتباط خاصی است که با رسول خداصلی الله علیه و اله دارد.

انته و «تشیع اعتقادی»

اقدامات امام علی علیه السلام برای ترویج نظریه «امامت الهی» از دلایل عمده تشیع در دوران خلافت آن حضرت است. وی خود شعری در مورد محتوای حدیث «غدیر» سروده است و در ضمن آن، حدیث «غدیر» را به معنای وجوب «ولایت» بر مردم تفسیر نموده است: فاجب لی ولایت علیکم رسول الله یوم غدیر خم (۶۱۸) در نامه مفصّلی که حضرت علی علیه السلام به معاویه نوشته، درباره این مساله به طور مفصل توضیح داده شده (۶۱۹) و اعتقاد به «امامت الهی» از سوی امام علی علیه السلام کاملاً مشهود است. حضرت در گفتار خویش، به «وراثت انبیایی» برای انتقال حق امامت و رهبری اشاره نموده است؛ این وراثت، برای مسائل مادی نیست، بلکه

این وراثت، با «وصایت»، «علم»، «حکمت»، «طهارت»، و «عصمت» همراه است؛ این وراثت فرهنگی است که قرآن میان انبیا برقرار ساخته است. ابراهیم علیه السلام برای فرزندانش، خواستار آن حق می‌شود، که خداوند در این باره می‌فرماید: «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد» (۶۲۰) اهل سنت این وراثت را عادی تلقی کرده و شیعه را به داشتن نظریه‌ای در باب امامت متهم کرده‌اند؛ در حالی که شیعه نص را می‌پذیرد و این نص در چهارچوب «وراثت الهی» که در فرهنگ قرانی نیز وجود دارد، تبلور یافته است. نکته مهم دیگر در این مقوله، استناد حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر، در آغاز ورود به کوفه - پس از سرکوبی پیمان شکنان جمل - می‌باشد؛ به تصریح ده‌ها منبع اهل سنت، آن حضرت مردم کوفه و صحابیانش رسول خدا صلی الله علیه و اله را که همراهشان بودند در مسجد کوفه، برای شهادت دادن به حدیث غدیر جمع نمود. حضرت از کسانی که ناظر صدور حدیث غدیر از رسول خدا صلی الله علیه و اله بوده‌اند، خواست تا از جای برخاسته و شهادت دهند. عده زیادی که تنها دوازده نفر از شرکت کنندگان در جنگ بدر میانشان بودند، به آن شهادت دادند. امام علی علیه السلام با استناد به «حدیث غدیر» در میان عموم مردم، از حق الهی خویش سخن می‌گفت. امام در نامه‌ای به مسؤول صدقات، در باب برخورد با مردم، می‌نویسد که به نزد قبایل رفته و بگوید: «عباد الله! ارسلنی ولی الله و خلیفته لاخذ منکم حق الله فی اموالکم»؛ (۶۲۱) «بندگان خدا! مرا ولی خدا و خلیفه او فرستاده است تا حق خدا را از اموال شما بگیرم». تعبیر «ولی الله» و «خلیفه الله» که امام بر خود اطلاق کرده، مفاهیمی کاملاً شیعی می‌باشند. نظریه مذکور، در جریان خلافت امام علی علیه السلام شکل گرفت و اصل هویت اندیشه تشیع را در باب «امامت» قوام بخشید. پس از شهادت حضرت علی علیه السلام مردم عراق با امام حسن علیه السلام بیعت کردند. در میان این مردم شیعیانی بودند که در اصل، اعتقاد به امامت امام مجتبی علیه السلام داشتند و به این دلیل با او بیعت کردند. بعد از شهادت امام حسن علیه السلام مردم شیعه به امام حسین علیه السلام گرویدند. در جریان جنگ، نافع بن هلال می‌گفت: «انا الجملی انا علی دین علی»؛ «من جملی هستم، من بر دین علی می‌باشم». شخصی از سپاه دشمن در برابرش گفت: «انا علی دین عثمان»؛ (۶۲۲) «من بر دین عثمانم». در این مورد اعتقاد شیعی یاران امام حسین علیه السلام را نه در حد طرفداری سیاسی، بلکه در حد اعتقادی، می‌توان درک نمود. «ابن زیاد» به «عمر بن حریث» می‌گفت: «ترس من از یزید از ناحیه ابن زبیر نیست بلکه وحشت من، از شیعیان علی است». (۶۲۳) امام سجاده علیه السلام در ضمن ادعیه، «تشیع اعتقادی» را به شکل روشنی بیان داشته‌اند. مفهوم امامت، علاوه بر حقانیت برای خلافت و رهبری، جنبه الهی و عصمت و بهره‌گیری از علوم انبیا و مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را در حدی والا نشان می‌دهد. امام سجاده علیه السلام به خدا عرض می‌کند: «ربّ صلّ علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم خزنة علمک وحفظه دینک و خلفائک فی ارضک و حججک علی عبادک و طهرتهم من الرجس والدنس تطهیرا بارادتک وجعلتهم الوسيلة الیک والمسلک الی جنتک»؛ (۶۲۴) «پروردگارا! به پاکان از اهل بیت محمد صلی الله علیه و اله درود بفرست؛ کسانی را که برای حکومت برگزیدی و گنجینه‌های علوم خود و حافظان دینت گردانیدی، کسانی را که در روی زمین حجت خود بر بندگان قرار دادی، آنان را با اراده خود از هر پلیدی و الودگی پاک و مبرا ساختی و وسیله‌ای برای رسیدن به تو، به بهشت جاودانت اختیار نمودی». منشا اعتقاد اصیل در تشیع، آموزه‌های امامان و خطوط اساسی که آنان ترویج می‌کرده‌اند، می‌باشد. امام باقر علیه السلام در نمونه‌های فراوانی مردم را به بهره‌گیری علمی از اهل بیت علیهم السلام دعوت می‌نماید. و حدیث درست را تنها نزد اهل بیت می‌داند. امام باقر علیه السلام به «سلمه بن کهیل» و «حکم بن عیینه» می‌فرماید: «شرقا او غربا فلا تجدان علما صحیحا الا شیئا خرج من عندنا»؛ (۶۲۵) «به شرق و غرب عالم بروید، جز نزد ما علم صحیح نمی‌یابید». و در روایت دیگر آمده است: «فلینذهب الناس حیث شاءوا، فوالله لیس الامر الا من ههنا اشار الی بیته -»؛ (۶۲۶) «مردم هر کجا که می‌خواهند بروند، به خدا قسم این امر جز در اینجا یافت نمی‌شود - و به خانه خود اشاره کرد». این سخنان به صراحت مردم را به دریافت معارف اصیل دینی، از اهل بیت دعوت می‌نماید. پذیرفتن چنین دعوتی، به معنای پذیرفتن «تشیع» بود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ال محمد ابواب الله والدعاة الی الجنة والقادة الیها»؛ (۶۲۷) «ال محمد دروازه‌های به سوی خدا و

دعوت کنندگان و رهبری کنندگان به سوی بهشتند.» در گفتار دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «ایها الناس! این تذهیون و این یراد بکم؟ بنا هدی الله اولکم و بنا ختم اخرکم»؛ «مردم! به کجا می‌روید، به کجا برده می‌شوید؟ شما در آغاز به وسیله ما اهل بیت هدایت شدید و سرانجام کار شما نیز با ما پایان می‌پذیرد». با توجه به این شواهد، یک حرکت فرهنگی منسجم، از سوی اهل بیت علیهم السلام و امامان بزرگوار شیعه، وجود داشته است، تا اهل بیت علیهم السلام را محور و مرجع مسلمین معرفی کند.

عوامل نفوذ و گسترش «تشیع»

عوامل نفوذ و گسترش «تشیع»

عواملی چند در نفوذ و گسترش تشیع در بین عموم مردم بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله تاثیر داشته است، که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) محبوبیت علویان در بین مردم

محبوبیت علویان در بین مردم

یکی از دلایل اصلی نفوذ تشیع در سرزمین‌های مختلف، محبوبیت علویان می‌باشد. این مساله در میان مردم عراق، علاوه بر جنبه دوستی اهل بیت، جنبه سیاسی نیز داشت. اهالی کوفه، علویان را که پیشینه‌ای از حکومت حضرت علی علیه السلام داشتند، لایق رهبری دیدند. علاقه مردم به اهل بیت، با توجه به گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و اله، امری طبیعی به نظر می‌رسد؛ به تعبیر دیگر، وقتی مردم می‌شنیدند، پیامبر صلی الله علیه و اله اهل بیت را معرفی کرده است، به سوی ائمه گرایش پیدا می‌کردند. محبت علویان در طول تاریخ اسلام، ذره‌ای کاهش نیافت. هر زمان که یک علوی در یک نقطه‌ای قیام می‌کرد، مردم گرد او جمع می‌شدند. می‌دانیم که «صاحب الزنج» برای نفوذ در میان زنگیان، خود را علوی معرفی کرد. (۶۲۸) عبدالله محض می‌گفت: «همه مردم علاقه داشتند تا از علویان باشند، ولی هیچ یک از علویان ارزو نکردند که از دیگران باشند». (۶۲۹)

عوامل محبوبیت علویان

محبوبیت علویان را می‌توان به عواملی مرتبط ساخت: ۱ - روایات فضایل که از پیامبر صلی الله علیه و اله در مورد اهل بیت علیهم السلام نقل شده است. ۲ - سجایای اخلاقی و علمی آنان. ۳ - علاقه طبیعی مردم به خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله. با توجه به این عوامل، علویان در تمام قرون باعث نفوذ تشیع حتی در مناطق سنی نشین، بوده‌اند. پس از مرگ یا شهادت آن‌ها، قبه‌هایی بر مزارشان ساخته شد... و بدین ترتیب بذر تشیع پراکنده گشته است.

ب) زهد شیعیان، عامل نفوذ تشیع

پایبندی علویان به فرائض، از دیگر عوامل نفوذ تشیع بود. مردم تفاوت اسلام علویان و شیعیان را با اسلام امویان و عباسیان به خوبی دریافته بودند. سفیان ثوری می‌گوید: «هل ادرکت خیر الناس الا الشیعه»؛ (۶۳۰) «آیا جز شیعه بهترین مردم را دیده‌ای؟» مدائن، یکی از مراکز مهاجرت اعراب و از شهرهای شیعه شناخته می‌شده است. درباره آن گفته‌اند: «اهلها فلاحون، شیعه امامیه و من عادتهم ان نساءهم لا یخرجون نهرا»؛ (۶۳۱) «اهالی آن منطقه کشاورز و شیعه امامی‌اند. از جمله عادات آن‌ها این است که زنان‌شان در روز از

خانه خارج نمی‌شوند». این نشانگر روحیه دینی شیعیان آن منطقه بوده است. زنان و مردان شیعه مذهب «دیلیم» نیز همین گونه رفتار می‌کرده‌اند. (۶۳۲) درباره حجر بن عدی و یارانش، که در مقابل معاویه مقاومت کرده و در تشیع خود، استقامت به خرج دادند، گفته شده است: «آنه یشددون فی الدین»؛ «آنان در دین محکم و استوار بودند». (۶۳۳) رعایت وقت نماز نیز از ویژگی‌های شیعه بوده است. (۶۳۴) «دینوری» نقل می‌کند: «در زمانی که عیدالله بن زیاد بر آن شد تا مخفیگاه مسلم را پیدا کند، به یکی از غلامان خود دستور داد تا به مسجد برود و مسلم را بجوید. ابن زیاد به او گفت: «انّ هولاء الشیعۀ یکترون الصلاة»؛ «شیعیان زیاد نماز می‌خوانند». در آنجا هر که را با این خصوصیت یافتی، از طریق او به مسلم دسترسی پیدا کن. او نیز به مسجد رفت و دید مسلم بن عوسجه بیشتر از همه نماز می‌گزارد. نزد او رفت و با حيله و نیرنگ به مخفیگاه مسلم پی برد. (۶۳۵) «سلمان فارسی» از نخستین چهره‌های برجسته شیعه است. او در تقوا و علم زبانزد تمامی اصحاب بود. «ابوذر» هوادار دیگر تشیع بود، وی در دوری از دنیا و بی‌علاقگی به آن و تقید در رعایت حقوق مردم بسیار معروف بود. درباره «عمار یاسر» که از معروفین به تشیع است، گفته‌اند: «وقد کان عمار اشد حراس الاسلام مراسا...»؛ (۶۳۶) «عمار یاسر از سرسخت‌ترین پاسداران اسلام بود...». «اویس قرنی» از زهاد معروف شیعی است. وی از شیعیان حضرت علی علیه السلام بود و در صفین به شهادت رسید. وی در عرفان مقام والایی دارد. (۶۳۷) «شیبی» در مورد او می‌نویسد: «اویس قرنی شیعه بود». اسفراینی او را یکی از نساك مشهور می‌داند. (۶۳۸) درباره کمیل گفته‌اند: «کان زاهدا شیعیاً قدیماً»؛ (۶۳۹) «او زاهدی شیعی از قدیم الایام است». درباره «خَبّاب بن ارت» گفته شده است: «کان خَبّاب بن ارت ناسکا شیعیاً من الواحین البکائین»؛ (۶۴۰) «خَبّاب بن ارت عبادتگری شیعی و از نوحه گریان و گریه کنندگان بود». درباره محمّد بن مسلم راوی شیعی نقل کرده‌اند: «من العباد فی زمانه»؛ (۶۴۱) «او از بسیار عبادت کنندگان زمان خود بود». در مورد سعید بن جبیر گفته‌اند: «کان سعید بن جبیر زاهدا شیعیاً»؛ «سعید بن جبیر زاهدی شیعی بود». دکتر شیبی پس از آن می‌افزاید: «و هکذا یتّضح لنا منشا التشیع فی الزهد»؛ (۶۴۲) «و این گونه برای ما واضح می‌شود که منشا تشیع در زهد است». دکتر وردی می‌گوید: «تشیع در سه شهر نضج گرفت: یکی در کوفه، به سبب وجود عمار بن یاسر. دیگری در مدائن، به سبب وجود سلمان فارسی. دیگری در جبل عامل، به سبب تلاش ابوذر غفاری». (۶۴۳) تشیع در کوفه عمدتاً به دلیل نفوذ خاص خود امام علی علیه السلام بوده است؛ گرچه وجود چهره‌های مقدسی همچون عمار، در این باره مؤثر بود.

ج) بسط تشیع و مظلومیت علویان

مظلومیت شیعیان و علویان، در مقابل حاکمان ظالم عباسی، از دیگر دلایل نفوذ و گسترش تشیع محسوب می‌شود. امام علی بن الحسین علیه السلام سال‌ها در عزای پدرش و دیگر افراد از اهل بیت که در کربلا به شهادت رسیدند، اشک ریخت. عباسیان از این مظلومیت بهره بردند و حکومت خود را بر پایه اشکی که بر شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و زید و یحیی بن زید ریخته شد، برپا کردند. امویان علاوه بر علویان، نسبت به تمامی شیعیانی که نقطه ثقل آن‌ها کوفه و اصولاً عراق بود، فشارهای سختی اعمال می‌کردند. معاویه دستور داده بود تا شهادت (گواهی دادن) هیچ یک از اصحاب حضرت علی علیه السلام پذیرفته نشود. (۶۴۴) امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به معاویه این گونه نوشت: «تو زیاد را بر عراق حاکم کردی، در حالی که دست و پای مسلمین را قطع کرده و چشم مردمان را کور می‌کرد و آنها را بر شاخه‌های نخل به دار می‌آویخت. تو به او نوشتی: هر کس بر دین علی است او را بکش. او نیز آن‌ها را کشته و به امر تو مثله کرد». (۶۴۵) به نقل مورخان، معاویه دستور داده بود تا نسبت به محبّین حضرت علی علیه السلام در مورد پاداش‌ها سخت‌گیری کرده و اسامی آن‌ها را از دیوان بیت المال حذف نموده و با ایجاد فشار بر آن‌ها، خانه‌هایشان را نیز ویران کنند. (۶۴۶) سخت‌گیری آن‌ها در مورد اهل بیت علیهم السلام به حدی بود که برای تشدید دشمنی با آن‌ها صریحاً اعلام می‌کردند: «لا صلاة الا بلعن ابی تراب»؛ «نماز بدون لعن علی، نماز نیست». دکتر شیبی در مورد

مظلومیت شیعه، در طول تاریخ می‌نویسد: «و نجد تاریخ الشیعة منذ كارثة كربلا عبارة عن سلسلة لا تنقطع التعذيب والاضطهاد»؛ (۶۴۷) «تاریخ شیعه از حادثه کربلا به این سو، عبارت از یک سلسله فشار و شکنجه مردم است». کشته شدن حجر بن عدی و یارانش و کشته شدن عمرو بن حمق خزائی و میثم تمار و دیگران به دست زیاد، مظلومیت شیعه را به صورت یک سنت در عراق درآورده بود. امام باقر علیه السلام درباره مظلومیت اهل بیت علیهم السلام می‌فرمود: «همیشه ما تحقیر می‌شدیم و مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتیم، ما را دور می‌کنند، حقیر می‌سازند، محروم می‌نمایند و می‌کشند. ما همیشه در معرض خوف و ترس بوده‌ایم و بر خون خود و دوستانمان امنیت نداشتیم. شیعیان ما را در شهرها کشتند، دست‌ها و پاهایشان را تنها به ظن و گمان قطع کردند. نام هر کس از زمره محبین یا اصحاب ما برده می‌شد، زندانی می‌شد. مالش را غارت می‌کردند و یا خانه‌اش را ویران می‌ساختند. این بلا همچنان رو به فزونی بود تا زمان عیدالله بن زیاد. پس از آن حجاج آمد، شیعیان بسیاری را کشت و ایشان را به ظن و گمان بازداشت نمود. کار شیعیان در آن جامعه بلازده به جایی رسیده بود که اگر مردی را زندیق یا کافر معرفی می‌کردند، نزد حجاج محبوب‌تر از آن بود که او را شیعه معرفی کنند» (۶۴۸) مظلومیت تشیع، از دلایل عمده محبوبیت آنان به شمار می‌رفت؛ به طوری که حادثه زید و فرزندش یحیی توانست، خراسان را یکپارچه به سمت بنی هاشم سوق دهد. اما «ابومسلم» که داعی عباسیان بود، جریان را منحرف کرد و نگذاشت که خلافت به دست صاحبان واقعی آن، یعنی علویان برسد.

د) نگرش «ضد ظلم»

جهت‌گیری نهضت‌های شیعه و جنبه‌های اعتدالی آنان - برخلاف خوارج - توانست عاملی دیگر، برای جذب توده‌های مردم به سوی تشیع باشد. مخالفت با ظلم، هم در فقه و هم در عمل شیعیان به چشم می‌خورد و این مخالفت در دوران «امویان» و «عباسیان» ادامه داشت. در کتب رجال اهل سنت، یکی از نشانه‌های شیعه بودن را اعتقاد به مبارزه با فرد حاکم فاسق می‌دانستند. (۶۴۹) ایوب بن متوکل می‌گوید: «پادشاهی عبور می‌کرد، مردم به پا خاستند به جز مرد شیعی به نام ابان بن تغلب. وقتی از او دلیل این کار را پرسیدند، گفت: «کرهت ان اذلّ القران»؛ «کرهت داشت قران را خوار کنم». زید بن علی، در علت اقدام خود می‌گفت: «ای مردم! ما شما را به کتاب خدا و سنت رسولش دعوت می‌کنیم، همچنین شما را به جهاد با ظالمین، حمایت از مستضعفین، کمک به محرومین، تقسیم موجودی بیت المال در میان کسانی که سزاوار هستند و کمک به اهل بیت علیهم السلام علیه کسانی که ناصبی بوده و نسبت به حقوق آن‌ها جاهلند، فرا می‌خوانیم. «مسعودی» در تحلیل حرکت «یحیی بن زید» می‌نویسد: «منکرا للظالم وما عمّ الناس من الجور»؛ «او بر ضد ظلم و ستم که تمامی مردم را فرا گرفته بود، قیام کرد». (۶۵۰) مختار مردم را چنین دعوت می‌کرد: «ادعواکم الی کتاب الله وسنة نبیه والطلب بدماء اهل البيت علیهم السلام والدفاع عن الضعفة وجهاد المحلین»؛ «شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه واله و گرفتن انتقام خون‌های اهل بیت علیهم السلام و دفاع از ضعیفان و جهاد با کسانی که حرمت شکن می‌باشند، دعوت می‌کنم». در حرکت‌های شیعی، علاوه بر جنبه‌های ضد ظلم، تکیه بر سنت پیامبر صلی الله علیه واله و احیای قران، از نکات بارز به شمار می‌رفت. در این حرکت‌ها ادبیات تشیع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اشعار بلند «کمیت بن زید اسدی» و «سید حمیری» و بسیاری از ادبای برجسته شیعه، به نوبه خود در نشر تشیع سهم مهمی به عهده داشته است. این اشعار که اغلب در فضایل و مصایب اهل بیت سروده می‌شد، در روحیه مردم تاثیر فراوانی داشته است. از جمله این افراد می‌توان از «علی بن رافع»، از یاران امام علی علیه السلام و سپس شخصیت‌هایی از شاگردان امام سجاده علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام یاد کرد.

عوامل استبصار

عوامل استبصار

پذیرش تشیع نشأت گرفته از عواطف و احساساتی نیست که بر انسان عارض می‌شود بلکه موقفی است که انسان مستبصر، آن را بعد از مطالعه و درس و بحث بسیار و عمیق انتخاب می‌کند. انسان در این مرحله با مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و گردنه‌های زیادی مواجه می‌شود که باید با تدبیر لازم و دقت فراوان از آن‌ها گذشته و خود را به سرمنزل مقصود که همان رسیدن به حق و حقیقت است برساند. اری، او مصمم است که خود را با عنایات الهی پیرو نتیجه‌ای کند که ادله و براهین بر آن اقامه شده است. این تحول مذهبی برای یک مستبصر پدید نمی‌آید جز آن‌که از مجموعه عواملی عبور کرده و در آن‌ها غور کند تا او را به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رهنمون سازد. اینک به این عوامل اشاره می‌کنیم:

۱- آشنایی با عظمت اهل بیت علیهم السلام

آشنایی با عظمت اهل بیت علیهم السلام

بسیاری از علما و جوانان اهل سنت در طول تاریخ، خصوصا در این عصر و زمان که مقداری سعی در شناساندن معارف اهل بیت علیهم السلام شده، در صدد بر آمده‌اند تا با تراش فرهنگی آن بزرگواران آشنا شوند، امری که منجر به تشیع تعداد زیادی از آنان شده است؛ زیرا پی به وجود چشمه‌ای گوارا از علم و معرفت اهل بیت علیهم السلام برده و از آن بهره‌مند گشته‌اند.

اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در توصیف عترت پیامبر صلی الله علیه و اله خطاب به مردم می‌فرماید: «فَإِنَّ تَذَهُبُونَ؟ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَإِنَّ يَتَاهُ بَكْمٌ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عَثْرَةٌ نَبِيَكُم؟ وَ هُمْ أَزْمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ الْبَيِّنَةُ الصُّدُقِ»؛ (۶۵۱) «مردم کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچم‌های حق بر پاست، و نشانه‌های آن اشکار است، با این که چراغ‌های هدایت روشنگر راه‌اند، چون گمراهان به کجا می‌روید؟ چرا سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبر صلی الله علیه و اله شما در میان شماست. آنان زمام‌داران حقند، پیشوایان دین، و زبان‌های راستی و راست گویانند». ۲ - «انْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزُمُوا سِمَتَهُمْ وَ اتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يَخْرُجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَ لَنْ يَعِيدُوكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبِدُوا فَالْبُدُوا وَ أَنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا وَ لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضَلُّوا وَ لَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا»؛ (۶۵۲) «مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید به آن سو که گام بر می‌دارند بروید، و گام را به جای گام آنان بگذارید، چون آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت باز نمی‌گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند، بپا خیزید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمانید که نابود گردید». ۳ - «نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا»؛ (۶۵۳) «مردم! ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله چونان پیراهن تن او و یاران راستین او خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف، می‌باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد. هر کسی از غیر در آن وارد شود دزد است». ۴ - «إِنَّ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَ بَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَعْطَانَا وَ حَرَمَهُمْ وَ ادْخَلْنَا وَ اخْرَجَهُمْ بِنَا يَسْتَعْطَى الْهُدًى وَ يَسْتَجْلَى الْعَمَى»؛ (۶۵۴) «کجایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می‌باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آن‌ها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت‌های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند و روشنی دل‌های کور از ما می‌جویند». ۵ - «أَنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا»؛ (۶۵۵) «همانا من در بین شما چونان چراغ درخشان در تاریکی هستم که هر کس به آن روی می‌آورد از نورش بهره‌مند می‌گردد». ۶ - «هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ

الْجَهْلُ يُخْبِرُكُمْ جَلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ وَ صَيِّمُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ لَا- يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا- يَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (۶۵۶) «ان‌ها - اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله - رمز حیات دانش و راز مرگ نادانی هستند، حلمشان شما را از دانش آنان، ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق آنان اطلاع می‌دهد، نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می‌کنند».

شواهد

با مراجعه به کلمات مستبصرین پی می‌بریم که این عامل تاثیر بسزایی در شیعه شدن آنان داشته است. اینک به کلمات برخی از آنان اشاره می‌کنیم: ۱ - محمد بن علی متوکل یکی از کسانی که شیعه شده، می‌گوید: «روش‌های درسی ما از ذکر اهل بیت علیهم السلام خالی است، و این در حالی است که کتاب‌های آن‌ها را سیره و اخبار ضعیف و قوی از مردان و زنان شرق و غرب عالم فرا گرفته است، و این به نوبه خود جای سؤال‌های بسیار دارد؛ زیرا ما جوانان دانشگاهی که به حرکت اسلامی خودمان را منتسب کرده‌ایم، کجا می‌توانیم از تاریخ و احوال امام علی علیه السلام و سیده زنان، حضرت زهرا علیها السلام و حسن و حسین و فرزندان آنان - علیهم السلام - و از زینب علیها السلام اطلاع یابیم؟ برای ما ذکر و یاد از آنان نمی‌کنند... روش‌های درسی، سیره اهل بیت علیهم السلام را به فراموشی سپرده‌اند؛ زیرا با سلبیات و مطاعن و جرائم دیگران ارتباطی ندارد. مرثیان و اساتید نمی‌خواهند تا توجه شاگردان خود را به موقعیت‌های ناشایست و پرونده‌های سیاه عده‌ای جلب کنند...» (۶۵۷) عبدالمنعم حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می‌نویسد: «برای اهل بیت علیهم السلام میراث فرهنگی عظیمی است که امت می‌توانست از آن استفاده کند، ولی خودش را از آن محروم ساخت. یکی از معجزات آن‌ها که مرا مبهوت و متحیر کرده روش آنان در دعا و کیفیت تقرب به سوی خداوند متعال و ادب بالا- در مقام مخاطب با پروردگار سبحان است. کسی که صحیفه سجادیه را بخواند، کتابی که تمام آن دعاهایی از امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام است تعجب کند که چرا علمای اهل سنت به این صحیفه اهتمام ندارند؟ آیا به جهت این است که از یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده و یا جهت دیگری دارد؟» (۶۵۸) دکتر تیجانی سماوی می‌نویسد: «هرگاه مسلمان بخواهد حق را بشناسد و از ضلالت محفوظ مانده و روز قیامت نجات یابد و بهشتی شده و رضایت خدا را کسب نماید، راهی جز این ندارد که سوار بر کشتی نجات شده و به اهل بیت علیهم السلام رجوع کند؛ زیرا آنان امان امتند که خداوند بنده‌ای را مورد قبول خود به جز از راه آنان قرار نمی‌دهد، و هیچ کس نمی‌تواند به جز از دروازه آنان داخل در هدایت شود. این امری است که رسول خدا صلی الله علیه و اله تقریر کرده و از جانب خداوند عزوجل برای امت ابلاغ کرده است.» (۶۵۹) عبدالمنعم حسن یکی دیگر از مستبصرین می‌گوید: «نظری کلی به روش اهل بیت علیهم السلام و کلمات و احوال آنان کافی است که ما را بر این امر هدایت کند که آنان امین‌های خداوند بر وحی اویند که بر پیامبرش نازل شده است. این امانت عظیمی است که ممکن نیست اشخاصی که شیطان آنان را گهگاهی وسوسه می‌کرده، متحمل آن گردند. و نیز نمی‌تواند حق آنان را ادا کند کسی که همه مردم از او فقیه‌تر بوده‌اند. و نمی‌تواند حفظ کند این امانت را کسی که هوای نفس خود و عشیره‌اش را بر تمسک به بسیط‌ترین مفردات حق، مقدم می‌داشته است... کلمات اهل بیت علیهم السلام نورانی‌تی دارد که من نزد دیگران نیافتم. روش آنان در تربیت امت و توجیه آنان شما را به درجه‌ای از احساس قرار می‌دهد که معنای خلافت الهی را در روی زمین درک می‌کنید. تاریخ گواهی نمی‌دهد که آنان نزد احدی علم فرا گرفته باشند، بلکه تمام صاحبان علم ادعای رجوع علم خود را به آن حضرات دارند.» (۶۶۰) یاسین معیوف بدرانی، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، می‌نویسد: «ما اگر قرآن را دوست داریم و آن را تکریم می‌کنیم، بدان جهت است که این نسخه نجات‌بخش بشریت و خارج کننده او از ظلمات به سوی نور است. ما قرآن را نباید مثل کسانی بخوانیم که گفتند، شنیدیم در حالی که نمی‌شنیدند. بلکه قرآن را با عقل‌های باز و قلب‌های مملو از ایمان بخوانیم، تا آیت‌های را که تبیین کننده جایگاه رفیع اهل بیت علیهم السلام است بفهمیم. پس بر تو است ای برادر مؤمن! به این که از کتاب‌های آنان

جستجو کرده تا آن‌ها را بشناسی و خصوصياتی را نیز که خداوند به آن‌ها اختصاص داده دریابی، اموری که خداوند به غیر از آن‌ها عطا نکرده است. امید است که این امر سبب نجات تو و دیگران از انحراف و گمراهی باشد». (۶۶۱) استاد شیخ حسن شحاته، از مستبصرین مصری می‌گوید: «موقعیت اهل بیت علیهم السلام موقعیت امامت عظمی است، آنان اصل اصول در وجود این عالم‌اند، و آنان ستارگان هدایت‌اند، که هر کس آنان را متابعت کند به راه مستقیم خداوند هدایت پیدا کرده است، و هر کس از طریق آنان منحرف گردد از «مغضوب علیهم» و «ضالین» است. اهل بیت علیهم السلام چراغان هدایت و کشتی‌های نجاتند. آنان امامان ما و صاحبان امر خلافتند که طاعتشان بعد از اطاعت خداوند واجب شده، آن گونه که در نصّ قرآن وارد شده است. آنان خزانه‌داران قرآن و ستارگان راه مستقیم‌اند. آنان صالحان امت و اولیای الهی‌اند. آنان اهل ذکرند که از ما خواسته شده که از هر مسأله‌ای از مسائل دینی از آنان سؤال کنیم. آنان اهل دین صحیحند، پس بر هر مویّد عاقلی واجب است که آنان را در عبادت و معامله و عادت متابعت کند؛ زیرا آنان اهل قدس و پاکی و اهل عصمت و پاکیزگی‌اند». (۶۶۲) دکتر تیجانی می‌گوید: «شیعه ثابت قدم بوده و صبر کرده و به حقّ تمسک کرده است... و من از هر عالمی تقاضا دارم که با علمای شیعه مجالست کرده و با آنان بحث نماید، که به طور قطع از نزد آنان بیرون نمی‌آید جز آن که به مذهب آنان که همان تشیع است، بصیرت خواهد یافت... اری من جایگزینی برای مذهب سابق خود یافتم و سپاس خداوندی را که مرا بر این امر هدایت نمود و اگر هدایت و عنایت او نبود، هرگز بر این امر هدایت نمی‌یافتم. ستایش و سپاس خدایی را سزااست که مرا بر فرقه ناجیه راهنمایی کرد؛ فرقه‌ای که مدت‌ها با زحمت فراوان در پی آن بودم. هیچ شک ندارم که هر کس به ولای علی و اهل بیتش تمسک کند به ریسمان محکمی چنگ زده که گسستنی نیست. روایات پیامبر صلی الله علیه و اله در این مورد بسیار است، روایاتی که مورد اجماع مسلمین است. عقل نیز به تنهایی بهترین راهنما برای طالب حق است... اری، به حمد خدا، جایگزین را یافتم، و در اعتقاد به امیرالمؤمنین و سید الوصیین امام علی بن ابی طالب علیه السلام، به رسول خدا صلی الله علیه و اله اقتدا کردم، و نیز در اعتقاد به دو سید جوانان اهل بهشت و دو دسته گل از این امت، امام ابو محمد حسن زکی و امام ابو عبدالله حسین، و پاره تن مصطفی، خلاصه نبوت، مادر امامان و معدن رسالت و کسی که خداوند عزیز به غضب او غضبناک می‌شود، بهترین زنان، فاطمه زهرا علیها السلام. به جای امام مالک، استاد تمام امامان، امام جعفر صادق علیه السلام و نه نفر از امامان معصوم از ذریه حسین و امامان معصوم را برگزیدم...». او بعد از ذکر حدیث «باب مدینه العلم» می‌گوید: «چرا در امور دین و دنیای خود از علی علیه السلام تقلید نمی‌کنید، اگر معتقدید که او باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و اله است؟ چرا باب علم پیامبر صلی الله علیه و اله را عمدا ترک کرده و به تقلید از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و ابن تیمیه پرداخته‌اید، کسانی که هرگز در علم، عمل، فضل و شرف به او نمی‌رسند؟ ان گاه خطاب به اهل سنت نموده، می‌گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حقّ و رها کردن تعصّب دعوت می‌کنم، ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم، ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی‌های جمود و تحجر فکری هستیم که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته‌اند. او کتاب‌هایی در دفاع از تشیع نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند از: ثم اهتدیت، لا کون مع الصادقین، فاسالوا اهل الذکر، الشیعه هم اهل السنه، اتقوا الله. استاد معتصم سید احمد سودانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «من در وجود خود چیزی می‌یابم و احساس می‌کنم، که نمی‌توانم توصیفش کنم، ولی نهایت تعبیری که می‌توانم از آن داشته باشم این که: هر روز احساس می‌کنم که به جهت تمسک به ولای اهل بیت علیهم السلام در خود قرب بیشتری به خداوند متعال پیدا کرده‌ام، و هر چه در کلمات آنان بیشتر تدبر می‌کنم معرفت و یقینم به دین بیشتر می‌شود. معتقدم اگر تشیع نبود، از اسلام خبری نبود. و هر گاه در صدد تطبیق و پیاده کردن تعلیمات اهل بیت علیهم السلام در خود برمی‌ایم، لذت ایمان و لطافت یقین را در خود احساس می‌کنم. و هنگامی که دعا‌های مبارکی را که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده و در هیچ مذهبی یافت نمی‌شود، قرائت می‌کنم، شیرینی مناجات پروردگار را می‌چشم...». (۶۶۳)

عبدالمنعم حسن یکی از مستبصرین در رابطه با تاثیر پذیری اش از خطبه فدکیه حضرت زهرا علیها السلام می گوید: «این کلمات همانند تیری در اعماق وجودم تاثیر گذاشت، آن گاه جراحتی را باز کرد که گمان نمی کنم به آسانی بسته شود. این کلمات بر اشک های من غلبه کرد و در حد استطاعتش در من تاثیر گذاشت...» (۶۶۴) او نیز می گوید: «شعاع کلمات حضرت زهرا علیها السلام بر اعماق وجدانم سایه افکند و برای من واضح شد که مثل این کلمات از شخص عادی صادر نمی شود، حتی اگر آن شخص، عالمی باشد که هزاران سال درس خوانده باشد، بلکه این کلمات در حد خود معجزه است... دل و جان خود را برای این کلمات رها کردم و با تمام وجود مشغول شنیدن آن شدم، و هنگامی که خطبه حضرت به جاهای حساس آن رسید، دیگر نتوانستم خودم را نگه دارم و اشکانم از چشمم سرازیر شد. از این کلمات قوی که متوجه خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و اله شد تعجب کردم. و چیزی که تعجبم را بیشتر کرد این که این کلمات از دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله صادر می شد! چه امری اتفاق افتاده است؟ و چرا و چگونه؟! و حق با چه کسی بوده است؟ و قبل از هر چیز، آیا واقعا چنین اختلافی اتفاق افتاده است؟ من قبلا علم به صدق این خطبه نداشتم، ولی هنگامی که آن را شنیدم تمام مشاعر وجودم را به لرزه در آورد، و لذا به طور جدی قرار گذاشتم تا در آن غور کنم...» (۶۶۵) او نیز می گوید: «هر انسانی در اندرون خود نوری احساس می کند که راهنمای او به حق است، ولی هواهای نفسانی و پیروی از گمان، بر آن نور پرده می اندازد، لذا انسان نیازمند تذکر و بیداری است، و نور فاطمه علیها السلام اصل آن نور است. من آن نور را دائما در وجود خود احساس می کنم...» (۶۶۶)

۲ - مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

مظلومیت اهل بیت علیهم السلام

یکی از اسباب تشیع افراد بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر، پی بردن به مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در راه فداکاری آنان برای حفظ و گسترش دین است، عاملی که به نوبه خود تاثیر درونی مهمی در جلب توجه افراد به مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته است. دکتر جوزف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیر العقول» می نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه ها تاثیر گذارد، مساله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مساله از امور طبیعی به شمار می آید؛ زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت بشر متمایل به ضعیف است... این مؤلفان اروپایی که تفصیل مقاتله امام حسین علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می نویسند با وجود آن که اعتقادی به آنان ندارند، ولی به ظلم و تعدی و بی رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می کنند. چیزی نمی تواند در مقابل این امور طبیعی ایستادگی کند، چیزی بایستد. و این نکته از مؤیدات برای فرقه شیعه به حساب می آید.» (۶۶۷)

تاثیر پذیری از امام حسین علیه السلام

از جمله امامانی که سبب تاثیر پذیری تعداد زیادی از مستبصرین شده و به واسطه قضیه ای که مربوط به او است گروهی شیعه شده اند، حضرت امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا است. واقعه ای که شیعیان اگر به خوبی از آن استفاده کنند می توانند تمام بشریت را از خواب غفلت بیدار کرده و به تشیع دعوت نمایند. شیخ زهیر الحسون می گوید: «من از کتابخانه واتیکان در رم دیدن کردم. در بخش اختصاصی کتاب های اسلامی، بیش از هزار کتاب چاپ شده و خطی درباره امام حسین علیه السلام یافتیم. از مدیر کتابخانه در این باره سؤال کردم، او در جواب من گفت: «بزرگان واتیکان در این مدت اخیر مشاهده کرده اند که تشیع در سطح

عالم انتشار پیدا کرده و افراد بسیاری در عالم، مذهب اهل بیت علیهم السلام را در آغوش گرفته‌اند. آنان پس از بررسی در عظمت این حادثه پی برده‌اند که سبب آن، انتشار مظلومیت امام حسین علیه السلام در مجالس حسینی و برپایی دسته‌های عزاداری از جانب شیعیان است. لذا آنان به نمایندگان و اتیکان در سرتاسر عالم دستور دادند تا هر چه کتاب چاپ شده یا خطی را که درباره امام حسین علیه السلام تالیف شده جمع آوری کنند، تا از آن‌ها در نشر و گسترش مسیحیت از طریق نشر مظلومیت مسیح استفاده نمایند؛ زیرا مسیحیان معتقدند که مسیح همانند حسین علیه السلام به دار آویخته شده و مظلومانه کشته شده است». (۶۶۸) ۱ - استاد مصری، ابوشریف، معروف به عبدالمجید او در نامه‌ای به یکی از خطبای حسینی می‌نویسد: «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود، به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می‌چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل‌انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که قبلاً شنیده بودم فرق می‌کرد. کم‌کم توجه‌ام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوسته، سخن می‌گوید. نمی‌دانم در چه ماهی از ماه‌های سال بود، گمانم در ماه محرم بود. تا به آن روز من هنوز مساله گریه بر امام حسین علیه السلام را نمی‌دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب، در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن حین زار زار گریستم و اشک دیدگانم بدون اراده و با شدت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه‌ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب ادامه داشت، حالتی که تمام وجود مرا در برگرفته و در آن تاثیر گذاشت... او در ادامه سخنانش می‌گوید: «... بعد از این زمان بود که افق‌های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک‌ها، امام حسین علیه السلام باز شد». (۶۶۹) او بعد از آن واقعه تشیع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می‌شود. ۲ - استاد صائب عبدالحمید او در کتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می‌کند: «اری این چنین بود، شروع آن با حسین علیه السلام چراغ هدایت، بود. با حسین علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من آن را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه‌های آن رساند... و آن، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن صدا قبل از آن نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از آن بی توجه گذر کرده بودم و بر روی آن پرده‌ها انداختم، او نیز به من بی توجهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود، در حالی که من در کنار خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صدا، تمام مشاعر و حواس من به لرزه درامد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم... آن صدا مرا به سوی خود جذب کرد... و امواج متلاطم و زبانه‌های شعله پراکنده‌اش هر لحظه بر من اصابت می‌نمود. تا به حدی که کبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش کرده و به خود متوجه ساخت. من با آن صوت به حرکت درامدم و با وقایعی که نقل می‌کرد، زندگی کرده، در آن‌ها ذوب می‌شدم... و با آن قافله سیر می‌نمودم، و هر کجا که فرود می‌آمدند، من نیز فرود می‌امدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام‌های خود را برداشته و راه را پیمودم. آن واقعه، قصه مقتل امام حسین علیه السلام با صوت شیخ عبد الزهرا کعبی رحمه الله در روز دهم از ماه محرم الحرام سال ۱۴۰۲ هجری بود. من به تمام ندا‌های امام حسین علیه السلام گوش می‌دادم و تمام جوارحم از آن می‌لرزید، و این همراه با اشک و عبرت بود، و چیزی در خونم... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم... که لبیک یا سیدی، یابن رسول الله!... در ذهنم سؤال‌هایی بی‌پایان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برانگ... و یک دفعه تمام فضا را شکافت. فروزشی که پیروی و اقتداء به حسین علیه السلام را در برداشت، حسینی که یادگار مصطفی و بزرگ امت و از رهبران دین بود. فروزشی از اسلام به تمام معنا که از نو برانگیخت و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله آن را به توسیط شخص ریحانه و سبطش حسین علیه السلام از نو رهبری نمود. این ندا‌های اسلام است که هر کجا فرود آید پراکنده می‌شود و همه آن‌ها را می‌شناسند! و برای اسلام معنایی به جز آن شناخته نمی‌شود. اری، مکان‌های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا!...». (۶۷۰) ۳ - استاد ادريس حسینی

مغربی او در کتاب خود «لقد شیعنی الحسین علیه السلام» می‌نویسد: «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و به چه کتاب‌هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: اما نسبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگویم: آن شخص جدم حسین علیه السلام و فاجعه ناگواری بود که بر او اتفاق افتاد. و اما نسبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صحیح بخاری و صحاح دیگر شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صحاح را مطالعه کن، و از تناقضات آن مگذر جز آن که آن‌ها را شماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمل نمایی... در این هنگام به ارزی خود خواهی رسید. به طور حتم امتی که حسین علیه السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرین او را به اسارت برد هرگز قابل اعتماد نیستند. و هرگز برای فکر ازاد و بی تعصب امکان ندارد تا این حوادث را توجیه کند، همان گونه که من نمی‌توانم خون پاک را با آب طبیعی تاویل نمایم. این خون‌هایی که جاری شد، آب‌های نهر نبود، بلکه خون‌های شریف‌ترین کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و اله بر آنان در این امت وصیت نموده بود. این امت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی‌توانند مرا قانع کنند که چگونه خون حسین علیه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امت اسلامی حکمرانی می‌کرده‌اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند! امتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد و هرگز نمی‌تواند مراعات سنتش را بعد از او کند، هر چه می‌خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اول در کشتن اهل بیت علیهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد؛ ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می‌تواند انکار کند که امام حسین علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه‌توز کشته شد، در جامعه‌ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه‌ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه‌ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد... هرگز، و هزار هرگز... هیچ کس جرات و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنت تاریخ آن است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراحت داشته باشند». (۶۷۱) او همچنین می‌گوید: «خواست امام حسین علیه السلام این بود که امت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضد کیان اموی که بر سلطه تکیه زده، تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد...». (۶۷۲) وی اضافه می‌کند: «امام حسین علیه السلام حریص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی‌های او می‌ایستاد... اری حسین علیه السلام خوار شد در حالی که احتیاج شدید به کسانی داشت تا او را یاری کنند». (۶۷۳) او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می‌رسد که «لقد شیعنی الحسین علیه السلام» حسین علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می‌گوید: «... به جان خودم سوگند! این مشهد کسی است که همیشه فریاد او در مقدس‌ترین مقدسات من به صدا درآمده و در حرکت است. و در تمام حالات و حرکاتم مرا محزون نموده است. من از قرائت کشتار کربلا با تفصیل جانکاهش خلاصی نیافتم جز آن که کربلا- در نفس و فکر قیام نمود. و از این جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابی بر ضد تمام مفاهیم و مسلمات به ارث گذاشته برای من از گذشتگان، اری، انقلاب حسین علیه السلام داخل روح و عظم... اهل شام و کوفه با شمشیر آمدند، ولی امام حسین علیه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشیر پیروز شد، بلکه بر تاریخ انحراف پیروز گشت، لذا حسین علیه السلام نوری است که تاریکی‌های تحریف، او را نخواهد پوشانید. ما این مصیبت و فاجعه را زنده نگه می‌داریم می‌داریم و می‌دانیم که امام حسین علیه السلام در راه حق کشته شد و تنها قطره‌ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاریخ سپرد، ولی ما بر افراد غافلی می‌گرییم که قاتلان و خوارکنندگان حسین علیه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه‌ای از ورع پنداشته‌اند و به آنان اقتدا می‌نمایند... کسانی که حسین علیه السلام را به شهادت رساندند در حالی که می‌دانستند او از امیرشان بهتر است، او

سید عرب و مسلمانان است. آنان حسین علیه السلام را نکشتند جز به خاطر هدایایی که یزید بشارتش را داده بود. آیا آنان قدرت بر تحریف اسلام و جعل احادیث را به جهت رسیدن به هدایای یزید نداشتند؟ اری، این حسین علیه السلام بود که مرا از لابه‌لای این مصیبتی که او و اهل بیتش به آن مبتلا شدند، شیعہ نمود. مرا با خون‌های تازه‌اش شیعہ نمود. خون‌های تازه‌ای که بر روی سنگ ریزه‌های زرد در سرزمین طفّ (کربلا) بر زمین ریخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه‌های زنان شیعہ نمود. من به یاد آن روز فریاد برآوردم، در حالی که از دیدگانم اشکی همراه با حزن و رقت قلب جاری بود. و با قلبی که اندوه‌ها آن را پاره می‌نمود گفتم: و یرثی ربابک دنیا السّیّجون و دمع النواح و فیض الدما با مرگ حسین علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش‌های خود را با لگد خورد کردند، تا با خواری و ذلّت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای ابا عبد الله! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می‌بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطر تو نورانی شد. سطعت بریقا کوفض الشّمس و شاع سناک کبر السما من هر گاه تفصیل کربلا- را قرائت می‌کنم، از دور جذبه‌ای مرا به سوی خود می‌برد، آن گاه نفس‌هایم به تپش درمی‌آید و حسین را در کنار خود می‌یابم که به خون پاکش غوطه ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نایل می‌گشتم! و در آن جذبه و کشش محو می‌شدم! اری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می‌فهمد، و ممکن است کسی باشد که آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد... اری، کربلا- محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود به اسلام است. چگونه همانند جذبه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذبه ادیبی که شعورش به هیجان آمده است، فانی نگردم. اری این واقعه‌ای است که بر آن فرود امدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب اهل بیت علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضد نسل پیامبر صلی الله علیه و اله سخن گفتم و الان می‌خواهم کلام را به پایان رسانم». (۶۷۴) ۴

- دکتر محمد تیجانی تونسسی او در کتاب خود «ثم اهتدیت» می‌نویسد: «... دوستم منعم امد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام می‌کردند و گرداگرد ارامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می‌کردند و بیتابی می‌نمودند که گویی هم‌اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می‌شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا احساسات مردم را بر می‌انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ و می‌داشتند و هیچ شنونده‌ای نمی‌تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال‌ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می‌شود. پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده‌ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حر را بررسی می‌کرد. حر یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیر می‌بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه‌کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟». درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌کردم و از حسین علیه السلام می‌خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من درگذر و مرا ببخش». صدای واعظ چنان تاثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان‌گونه که مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تکرار می‌کرد: «یا حسین! یا حسین!». لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می‌کردم که اشک‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌کنند. آن جا بود که معنای

روایت پیامبر صلی الله علیه و اله را فهمیدم که می‌فرمود: «اگر آن‌چه من می‌دانستم شما هم می‌دانستید هر اینه کمتر می‌خندیدید و بیشتر می‌گریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می‌خواست مرا تسلی دهد و دل‌داری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی بکلی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی‌دانستم...» (۶۷۵) - احمد حسین یعقوب اردنی او که در سفری به مناسبت سالگرد رحلت امام خمینی رحمه الله به ایران آمده بود، می‌گوید: «از جمله برنامه‌های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه‌ای در بغل گرفته و دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعارهایی به فارسی می‌دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیت چه می‌گویند؟ او گفت: آنان می‌گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام! من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشتند تا لشکر خلافت با او مقاتله کند، همان امام حسین علیه السلام است و بس!! در آن روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به فکر تالیفی در رابطه با واقعه کربلا برایم. و به این نتیجه رسیدم که مطلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آن‌ها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تالیف بزنم... هنگامی که مشغول تالیف کتابم در این باره بودم، موقعیت‌هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتاده بود، متأثر می‌شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می‌گریستم. و چه انسانی است که بر بخش‌های مختلف واقعه کربلا نگرید...» (۶۷۶) او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیع کتاب‌هایی در دفاع از این مذهب تالیف کرده است. ۶ - علامه دکتر محمد حسن شحاته او که از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقایق این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می‌گوید: «عشق من به امام حسین علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیت‌هایی که داشتم دست بردارم». او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می‌گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین علیه السلام را در شرق می‌توان یافت یا غرب؟ من جواب می‌دهم که امام حسین علیه السلام را می‌توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشرف به ساحت امام حسین علیه السلام را به من داده است.» (۶۷۷)

۳ - آشنایی با واقعیت‌های عامه

یکی دیگر از عوامل مهم که زمینه را برای متفکرین اهل سنت فراهم کرده تا به سوی تشیع گرایش پیدا کنند، اطلاع و آگاهی آنان از واقعیت‌هایی است که در مذهب اهل سنت وجود دارد. اینک به برخی از تصریحات کسانی که شیعه شده‌اند اشاره می‌کنیم. صالح الوردانی مستبصر مصری می‌گوید: «کمتر مطلبی که درباره عقیده اهل سنت گفته می‌شود این است که عقیده‌ای آنان عقیده حکومتی است که از ابتدای پیدایش آن تاکنون در دامن‌های حکام پرورش یافته است. و از این حکام پشتیبانی و مشروعیت خود را اخذ کرده است، امری که به این عقیده، اجازه و فرصت استمرار و انتشار و بقا را داده است. و این تنها عاملی است که این عقیده را در مرکز صدارت قرار داده و آن را عقیده غالب مردم کرده است؛ زیرا این عقیده به خودی خود، دارای پایه‌های اساسی نبوده تا متکفل بقا و انتشار باشد. عقیده اهل سنت در حقیقت عقیده‌ای است که به جهت پناه دادن به واقعیت‌های خارجی و مشروعیت بخشیدن به آن تاسیس شده است، که اگر در پناه و دامن حکام محافظت نمی‌شد به طور حتم به انتهای خود رسیده بود. دست تقدیر نسبت به عقاید بسیاری چنین حکم کرد که از صفحه تاریخ محو شود به رغم این که مقومات فراوان و مؤیدات بسیاری را داشتند لذا از آنها اثری باقی نماند. و بدین جهت و جهات دیگر این عقاید به عنوان جزء مسلم دین به حساب آمد که هیچ کس حق ندارد با آن به مقابله برآمده و آن را نقد کند، در حالی که عقاید و روش‌های عقیدتی دیگر، همگی مورد نقد و طعن و نظر در طول

زمان قرار گرفت، و تنها عقیده اهل سنت بود که تنها در برجی عالی قرار گرفت که هاله‌ای از قداست و عصمت دور آن را گرفته و کسی حق ندارد تا به آن نزدیک شود». (۶۷۸) او نیز می‌گوید: «حکومت‌های پیاپی، به اهل سنت فرصت دادند تا خود را بر دیگران برتر جلوه دهند، و عقاید خود را در سطح جامعه منتشر سازند تا جایی برای مذاهب دیگر از معتزله و شیعه و دیگر مذاهب باقی نماند. کار اهل سنت در این زمینه به جایی رسید که پیروان دیگر مذاهب را به پای میز محاکمه کشانده و آنان را اذیت و آزار نمودند. واقعیت‌های تاریخی بر این تاکید دارند که اهل سنت به فضل پشتیبانی حکام به زندگی خود ادامه دادند و اگر آنان چنین پشتیبانی را نداشتند با افکاری که داشتند از هم می‌پاشیدند، این پشتیبانی از ناحیه حکام تا به امروز ادامه دارد، و این بدان جهت است که روش اهل سنت نمایانگر بزرگ‌ترین و بهترین پشتیبانی است که ممکن است حکومت‌ها بر آن در مقابل دسته‌های دیگر که برای ایشان خطر سازند، سرمایه‌گذاری کنند...» (۶۷۹) او نیز در جایی دیگر می‌گوید: «من در محیط فکر سنی در مدت زمانی طولانی زندگی کردم، ولی در آن، احساس خلل‌ها و نابسامانی‌های غیرعادی کردم. احساس کردم که مذهب سنی مذهب حکومتی است و از آن بوی سیاست به مشام می‌خورد، و عقل تو در آن، ضعف‌هایی را می‌بیند که نمی‌تواند او را راحت بگذارد و نمی‌تواند برای توجیه آن‌ها جواب پیدا کند.» (۶۸۰) و در جایی دیگر می‌گوید: «در مدتی که سنی بودم، مردم را به عقل‌گرایی دعوت کرده و شعار عقل می‌دادم، ولی در میان قوم خود جایگاهی نیافتم و از هر طرف، تهمت‌ها و شایعاتی بر ضد خود شنیدم... و من به خوبی می‌دانستم که کوتاه آمدن از عقل یعنی ذوب شدن در پیشینیان، و در نتیجه انسان بدون هیچ شخصیتی خواهد بود تا واقع را بر او روشن سازد... من هرگز چیزی را بدون تحقیق و دقت نظر نمی‌گویم... عقل‌گرایی من عامل اساسی در تمایل من به سوی تشیع و خط اهل بیت علیهم السلام و اختیار مذهب آنان بوده است.» (۶۸۱) وی در گلابه‌ای از شیخ الازهر مصر می‌گوید: «شیخ الازهر کارگزار حکومت است. او سیاست دولت وقت را دنبال می‌کند و در گرو او است. در نتیجه، از هنگام به عهده گرفتن ریاست الازهر تاکنون سخنان متناقض گفته است... در طول دهه‌های چهل و پنجاه و شصت میلادی، جامعه الازهر به شیعه ارادت داشت و با آنان هم پیمان بود. حتی در اوائل دهه هفتاد، الازهر از مروجان و پایه‌گزاران جماعت تقریب بین مذاهب در مصر به شمار می‌آمد. اما هنگامی که انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد، شخصیت‌ها و رجال الازهر بر ضد شیعه قیام کردند و علیه آنان اعلام جنگ نمودند. آنان گفتند: شیعیان، صحابه را سب و ناسزا می‌گویند و قرآن سری غیر از این قرآن موجود دارند. همچنین تهمت‌های باطل دیگری نیز به شیعه نسبت دادند، ولی آنان به خوبی می‌دانند که شیعه از این اتهامات به دور است. به راستی چرا این سخنان را قبل از انقلاب ایران نمی‌گفتند؟!». محمد کثیری یکی دیگر از مستبصرین به همین نقطه ضعف اشاره کرده و می‌گوید: «مهم این است که سلطه حاکم بر مجتمع اسلامی، خصوصاً با شروع قرن چهارم، شرعیت مطلوب را به برخی از مدارس اصولی و فقهی داده‌اند، و عموم مردم نیز آن را تلقی به قبول کردند و با مرور زمان بر آن‌ها چهره قداست و احترام پوشاندند تا به حدی که نمایانگر اسلام معرفی کردند، و عقاید دیگران را از اسلام خارج کرده، بلکه کفر و ضلالت دانستند و بدین جهت خون و مال صاحبان آن عقاید را حلال نمودند...» (۶۸۲) دکتر تیجانی می‌گوید: «غالب علمای شیعه، از قدیم و جدید، همیشه معتقدند که برادران آنان از اهل سنت و جماعت ذبح شدگان دست مکر و کینه و حيله بنی‌امیه‌اند؛ زیرا آنان به گذشتگان خود حسن ظن پیدا کرده و لذا به آن‌ها اقتدا نموده‌اند بدون آن‌که تفحص و جست‌جو کنند و لذا بنی‌امیه آنان را از راه مستقیم گمراه کردند و از ثقلین - کتاب خدا و عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و اله - مردم را دور ساختند، کسانی که در صورت تمسک به آنان، ضامن هدایت و عصمت از ضلالتند...».

۴ - ضعف فقه عامه

یکی دیگر از عوامل استبصار و تشیع برخی از اهل سنت، پی بردن به ضعف مبانی احکام مذهب آن‌ها و در مقابل، قوت مبانی فقه و

احکام شیعه است. مستشار دمر داش بن زکی العقالی از شخصیت‌های طراز اول الازهر مصر و متخصص در علم حقوق که مدتی است شیعه شده، می‌گوید: «در روز دومی که در پست قضاوت قرار گرفتم، زن مسلمانی نزد من آمد. او که از شوهرش شکایت داشت در غیاب وی گفت: شوهرم مدتی است که به سراغ من نیامده و نفقه زندگی مرا قطع کرده است. او می‌گوید: من شوهر خانم را خواستم و به او گفتم: چرا همسرت را رها کرده و به او نفقه نداده‌ای؟ او در جواب گفت: من حدود یک سال است که این زن را طلاق داده‌ام و لذا هیچ حقی بر من ندارد. در این هنگام صدای زن بلند شد و در حالی که به خدا پناه می‌برد، گفت: او دروغ می‌گوید. ما مدتی با یکدیگر زندگی کرده‌ایم و او هرگز مرا طلاق نداده است. من با مشاهده این صحنه به خود آمدم، گویا صاعقه‌ای بر سرم فرود آمده باشد. چه پاسخی به او بدهم؟ چگونه حکم کنم؟ مشکل در این قضیه از کجا پدید آمده است؟ مشاهده کردم که ریشه این معضل از فتوای ابوحنیفه است؛ زیرا او می‌گوید: می‌توان همسر خود را غیابی و با لفظ صریح یا کنایه یا معلق طلاق داد. با خود گفتم: این مساله نیاز به مراجعه به کسی دارد که از من به شؤون شریعت و نظام خانواده داناتر است. خدمت استاد خود در دانشکده حقوق شیخ محمد ابوزهره رفتم و قضیه را برای او تعریف کردم و مشکلی را که از این ناحیه پدید آمده بود برای او شرح دادم. او در جواب گفت: فرزندم! اگر امر به دست من بود در قضاوت و فتوا از مذهب امام صادق علیه السلام تجاوز نمی‌کردم. استاد مرا مامور نمود تا به سوره طلاق و شرح مذهب اهل بیت علیهم السلام درباره احکام طلاق مراجعه کنم. بعد از مراجعه به این نتیجه رسیدم که مطابق قرآن و دیدگاه اهل بیت علیهم السلام طلاق صحیح نیست مگر در صورتی که در حضور دو شاهد عادل اجرا شود. با خود گفتم: سبحان الله! چگونه این احکام از فقها مخفی مانده و به سبب آن، حلال و حرام خداوند دگرگون شده است؟ این قضیه جرقه‌ای بود که مرا به تفکر و تحقیق در مذهب اهل بیت علیهم السلام واداشت تا آن که با مطالعه گسترده در کتب شیعه، تشیع را انتخاب نمودم.» (۶۸۳)

۵- تعریف حقایق

یکی دیگر از عوامل استبصار و تشیع برخی از افراد، تحریف و وارونه جلوه دادن حقایق تشیع از ناحیه علما اهل سنت است؛ زیرا افراد منصف‌هنگامی که با شیعیان برخورد پیدا می‌کنند و خلاف آن تبلیغات را مشاهده می‌نمایند، پی به حقانیت و مظلومیت شیعه می‌برند و می‌فهمند که این باطل است که از کشف شدن حقایق دیگران می‌ترسد و درصدد اتهام بر آنان است. استاد حسن بن فرحان مالکی از شخصیت‌های درخشان و مشهور در مجامع فرهنگی اسلامی به شمار می‌آید و در بحث، عالمی منصف شناخته شده است. و به رغم این که در عربستان سعودی به سر می‌برد ولی انصاف او سبب غضب وهابیان بر ضد او شده تا به حدی که مورد تیرهای آنان قرار گرفته است. او که دارای کتاب‌ها و تالیفات فراوان است، در مقاله‌ای در مجله «المجله» شماره ۱۰۸۲ در تاریخ ۱۱/۱۱/۲۰۰۰ میلادی تحت عنوان «قراءة فی التحولات السنیة للشیعة» که درباره علت شیعه شدن افراد و گسترش تشیع است، می‌گوید: «تیجانی کسی بود که عراق را زیارت کرد و بیشترین تحول او هنگامی بود که با واقعیت‌های شیعه از نزدیک آشنا شد و مشاهده کرد که آنان چگونه به دین التزام دارند، با وجود این که ما آنان را متهم به خروج از دین می‌کنیم. پس مساله کشف دروغ از خطرناک‌ترین صدماتی است که دانشجوی آزاد و حر با آن مواجه است. و این برای ما درس است تا صورت دیگران را مشوه جلوه ندهیم؛ خواه آن افراد شیعه باشند یا غربی یا شرقی، بلکه حقیقت امر را به طور کامل نقل نماییم؛ چه مطالبی که به نفع آنان است و یا به ضرر آنان، تا موقعیت خود را نزد دانشجویان و فرزندانمان از دست ندهیم.» او نیز می‌گوید: «از اسباب عام اساسی در تحول دکتر تیجانی و دیگران از سنی بودن به شیعه، صورت ذهنی اشتباهی است که پدید آمده است. صورتی که ما آن را برای دیگران مشوه جلوه دادیم، به نحوی که با حقیقت مخالفت دارد. هنگامی که دکتر تیجانی به سراغ شیعیان می‌رود، شیعیانی که غلات اهل سنت آنان را چنین معرفی کرده‌اند که: علی را می‌پرستند و گمان می‌کنند جبرئیل خطا کرده است، و هدف آنان نابودی

اسلام از طریق تشیع است، و آنان قران‌هایی غیر از قران ما دارند، و آنان کینه بر ضد اسلام دارند، و ازدواج آنان از طریق زنا است! و دیگر اتهامات و افترااتی که شک جوانان اهل سنت را زیاد می‌کند. هنگامی که حقیقت را کشف کردند و در نتیجه اطمینان به علما و محققین خود را از دست دادند، بنابراین نباید کسی غیر از این را توقع داشته باشد که به سادگی عده‌ای متحول شده و به تمام منظومه سنی شک و تردید پیدا کنند، بلکه به جهت توافق بر دروغ و اغفال دیگران نسبت به علمای خود کینه پیدا نمایند». او نیز می‌گوید: «اری، در میان شیعه امامیه کسانی هستند که معتقد به تحریف قرانند ولی در اقلیت قرار دارند، و اغلب علمای شیعه بر آنان رد نوشته و این عقیده را باطل شمرده‌اند». او نیز می‌گوید: «مساله غلو در ادعای اجتهاد، از اسباب نفرت تیجانی از مذهب تسنن است؛ زیرا ملاحظه می‌کنید که تیجانی گمان ما را درباره معاویه که او اجتهاد کرده و در قتال با علی علیه السلام و کشتن صحابه و کشتن حجر بن عدی و سب علی علیه السلام بر منابر و ملحق کردن زیاد به خود و مخالفت با احادیث و... و این که یزید بر کشتن حسین و مباح کردن مدینه در واقعه حره ماجور بوده و... را شنیده و همه را به باد مسخره می‌گیرد. حقیقت مطلب این است که این توجیهات، رای پیشینیان از اهل سنت نیست، بلکه رای کسانی از نواصب است که اسم سنت را به خود گذاشته‌اند...». او نیز می‌گوید: «.. اهل سنت، معاصرین خود را اغفال کرده و ترجمه و شرح حال امامان اهل بیت علیهم السلام را؛ از قبیل، باقر، صادق، کاظم، زید بن علی، عیسی بن زید، نفس زکیه و دیگران را مخفی داشتند. تیجانی ناگهان با شرح حال آنان مواجهه پیدا می‌کند، کسانی که در مدارس و دانشگاه‌های ما و در مراجع حدیثی ما از آن‌ها یاد نمی‌شوند. از علم و فضل و شرف بیت آنان مطلع می‌گردد... و لذا طبیعی است که به آنان متمایل شود».

۶ - قوت استدلال شیعه

یکی دیگر از اسباب تشیع عده‌ای از افراد، قوت و متانت استدلال شیعه در تبیین مرام و عقیده خود است. محمد مرعی انطاکی در این باره می‌گوید: «از جمله اسبابی که ما را به سوی تشیع می‌کشاند، وقوع بسیاری از مناظراتی است که بین من و برخی از علمای شیعه اتفاق افتاد. من هنگام مناظره، خودم را در مقابل آنان محجوب می‌دیدم، و به مانند کسی که مغلوب شده از خود دفاع می‌کردم، با آن که به حمد خدای متعال از اطلاعات گسترده و علم فراوانی در مذهب سنی شافعی و دیگر مذاهب برخوردار بودم؛ زیرا در حدود ربع قرن نزد بزرگان علما و شخصیت‌های الازهر درس خوانده بودم تا این که به درجات و مدارک عالی رسیدم.» (۶۸۴) دکتر تیجانی در این باره می‌گوید: «دلیل شیعه، دلیل سست یا ضعیف نیست تا این که بتوان از آن گذشت یا به اسانی آن را فراموش کرد، بلکه این امر متعلق به آیاتی از قران کریم است که خاص و عام، آن را نقل کرده‌اند، به حدی که کتب تاریخ و احادیث از این مطالب پر شده و راویان در هر طبقه‌ای آن را ثبت کرده‌اند.» (۶۸۵) او نیز می‌گوید: «از جمله اموری که قناعت و باور مرا زیاد کرده که شیعه امامی همان فرقه ناجیه است، این که عقاید آنان در عین عظمت از اسانی برای هر صاحب عقل و ذوق سلیمی برخوردار است. ما برای هر مساله از مسائل و هر عقیده از عقاید آنان، تفسیر شافی و کافی از ناحیه یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام می‌یابیم. مسائلی که ما گاهی راه حلی نزد اهل سنت و دیگر فرقه‌ها نمی‌یابیم.» (۶۸۶) محمد کثیری یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «این کتاب‌هایی را که سلفیه در مملکت خود بر ضد عقاید شیعه منتشر می‌کنند، سهم بسزایی در نشر تشیع دارد؛ زیرا کافی است تا جوانان جویای حق و حقیقت، از لابلائی کتاب‌ها و مجلات آنان پی به عقاید شیعه ببرند و هنگام مقایسه با ادعاهای سلفیه به زودی پی به دروغ بودن آنان خواهند برد. و لذا این افراد بعد از آن که حقیقت و واقعیت امر برایشان روشن شد، تبدیل به یکی از چهره‌های دشمن علیه سلفیه و مبادی آنان می‌شوند و در آخر امر به دامن تشیع پناه خواهند برد. و این امری است که ما الان مشاهده می‌کنیم.» (۶۸۷) او در تعلیل بر ادعای خود می‌گوید: «هیچ عقیده و فکری نیست که شیعه امامیه آن را ادعا کند جز آن که برای آن مستندی قوی دارد، نه این که تنها به روایاتی تمسک کند که در کتب خودشان آمده است، بلکه به قران یا روایاتی

تمسک می‌کند که به طریق صحیح در کتاب‌های اهل سنت وارد شده است. لذا مشاهده می‌کنید افرادی که از سلفیه یا اهل سنت امروزه شیعه می‌شوند، در استدلال بر عقاید شیعه به مصادر تاریخی یا حدیثی شیعه تمسک نمی‌کنند؛ بلکه آرزو و هدف خود را که به آن رسیده‌اند، در تراش اهل سنت و سلفیه می‌یابند، و این امری است که اطمینان و ایمان بیشتری برای آنان نسبت به عقاید شیعه و ادعای آنان پدید می‌آورد». (۶۸۸) محمد مرعی انطاکی یکی از بزرگان اهل سنت که شیعه شده، در این باره می‌گوید: «به طور قطع خداوند مرا هدایت کرد. و برایم تمسک به مذهب حقّ مقدر فرمود؛ یعنی مذهب اهل بیت علیهم السلام، مذهب نوه رسول خداصلی الله علیه و اله امام جعفر بن محمد صادق... او در عوامل و اسبابی که منجر به تمسک به مذهب اهل بیت علیهم السلام شد، می‌گوید: اولاً: مشاهده کردم که عمل به مذهب شیعه مجزی است و ذمه مکلف را به طور قطع بری می‌کند. بسیاری از علمای اهل سنت - از گذشته و حال - نیز به صحت آن فتوا داده‌اند... ثانیاً: با دلایل قوی، برهان‌های قطع آور و حجت‌های واضح، که مثل خورشید درخشان در وسط روز است، حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام ثابت شد و این که آن مذهب همان مذهبی است که شیعه آن را از اهل بیت علیهم السلام اخذ کرده و اهل بیت نیز از رسول خدا و او از جبرائیل و او از خداوند جلیل اخذ کرده است... ثالثاً: وحی در خانه آنان نازل شد و اهل خانه از دیگران بهتر می‌دانند که در خانه چیست. لذا بر عاقل مدبر است که دلیل‌هایی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده، رها نکرده، و نظر بیگانگان را دنبال نکنند. رابعاً: آیات فراوانی در قرآن کریم وارد شده که دعوت به ولایت و مرجعیت دینی آنان نموده است. خامساً: روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده که ما را به تعبد به مذهب اهل بیت علیهم السلام دعوت می‌کند، که بسیاری از آن‌ها را در کتاب «الشیعة و حججهم فی التشیع» آورده‌ام. نویسنده معاصر صائب عبد الحمید، یکی دیگر از مستبصرین در این زمینه می‌گوید: «من اعتراف می‌کنم بر نفس خود که اگر رحمت پروردگار و توفیقات او مرا شامل نمی‌شد، به طور حتم نفس معاندم مرا به زمین می‌زد. این امر نزدیک بود و حتی یک بار نیز اتفاق افتاد. ولی خداوند مرا کمک نمود. با اطمینان خاطر به هوش آمدم در حالی که خود را در وسط کشتی نجات می‌یافتم، مشغول به آشامیدن آب گوارا شدم و الان با تو از سایه‌های بهاری آن گل‌ها سخن می‌گویم. بعد از اطلاع دوستانم از این وضع، همگی مرا رها نموده، به من جفا کردند. یکی از آنان که از همه داناتر بود، به من گفت: آیا می‌دانی که چه کردی؟ گفتم: اری، تمسک کردم به مذهب امام جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند زین العابدین، فرزند سید جوانان بهشت، فرزند سید وصیین و سیده زنان عالمیان و فرزند سید مرسلین علیهم السلام. او گفت: چرا این گونه ما را رها کردی، و می‌دانی که مردم در حقّ ما حرف‌ها می‌زنند؟ گفتم: من آنچه رسول خداصلی الله علیه و اله فرموده، می‌گویم. گفت: چه می‌گویی؟ گفتم: سخن رسول خداصلی الله علیه و اله را می‌گویم که فرمود: «من در میان شما چیزهایی قرار می‌دهم که با تمسک به آن‌ها بعد از من گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیت». و گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله در حق اهل بیتش که فرمود: «اهل بیت کشتی‌های نجات‌اند، که هر کس بر آن‌ها سوار شود، نجات یابد». صائب عبد الحمید کتاب‌هایی را نیز در دفاع از اهل بیت علیهم السلام و تشیع نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند از: «منهج فی الانتماء المذهبی؛ ابن تیمیه، حیاة و عقائده و تاریخ الاسلام الثقافی و السیاسی». وکیل و قاضی مشهور مستبصر دمرداش عقالی از شخصیت‌های مشهور و بارز مصری است که در شغل و کالت مدت‌هاست فعالیت می‌کند. هنگام تحقیق در یک مساله فقهی و مقایسه آن در آن مساله، فقه و استنباط‌های شیعه امامیه را از دیگر مذاهب فقهی قوی‌تر می‌یابد و همین مساله بارقه‌های تشیع را در دلش روشن می‌گرداند، تا این که حادثه‌ای عجیب سرنوشت او را به کلی عوض کرده و او را مفتخر به ورود در مذهب تشیع می‌نماید و آن، این بود که: وقتی گروهی از حجاج ایرانی همراه با حدود بیش از بیست کارتن کتاب اعتقادی وارد عربستان می‌شوند، تمام کتاب‌ها از طرف حکومت مصادره می‌شود. سفیر ایران در زمان شاه، موضوع را با ملک فیصل در میان می‌گذارد. او نیز به وزارت کشور عربستان می‌نویسد تا به موضوع رسیدگی کنند. وزیر کشور دستور می‌دهد که تمام کتاب‌ها را بررسی کرده، اگر مشکلی ندارد آن را به صاحبش برگردانند. در آن زمان «دمرداش عقالی» در حجاز به سر می‌برد، از او خواستند که این کتاب‌ها

را بررسی کند و در نهایت رای و نظر قانونی خود را بدهد. او با مطالعه این کتاب‌ها به حقانیت تشیع پی می‌برد و از همان موقع، قدم در راه اهل بیت علیهم السلام می‌گذارد...» (۶۸۹) عالم مستبصر فلسطینی، شیخ محمد عبدالعال کسی است که بعد از مدت‌ها تحقیق در مذهب تشیع، پی به حقانیت آن برده، و به اهل بیت علیهم السلام اقتدا نموده است. وی در مصاحبه‌ای می‌گوید: «... از مهم‌ترین کتاب‌هایی که قرائت کردم، کتاب «المراجعات» بود، که چیزی بر ایمان من نیفزود و تنها بر معلوماتم اضافه شد. تنها حادثه‌ای که مطلب را نهایی کرده و مرا به ولایت اهل بیت علیهم السلام رهنمون ساخت، این بود که: روزی در پیاده رو، رو به روی مغازه یکی از اقوامم نشسته بودم، مغازه‌ای کوچک بود. شنیدم که آن شخص به یک نفر از نوه‌های خود امر می‌کند که به جای او در مغازه بنشیند، تا نماز عصر را به جای آورد. من به فکر فرو رفتم، که چگونه یک نفر مغازه خود را رها نمی‌کند تا به نماز بایستد، مگر آن که کسی را به جای خود قرار دهد که بتواند حافظ اموالش باشد، حال چگونه ممکن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله یک امتی را بدون امام و جانشین رها کند!! به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهد بود... هنگامی که از او سؤال شد که آیا الان که در شهر غربت لبنان به سر می‌بری، احساس وحشت و تنهایی نمی‌کنی؟ او در جواب می‌گوید: «به رغم این که عوارض و لوازم تنهایی زیاد و شکننده است، ولی در من هیچ اثری نگذاشته و هرگز آن‌ها را احساس نمی‌کنم؛ زیرا در قلبم کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را حفظ کرده‌ام که فرمود: «ای مردم! هیچ گاه از راه حق به جهت کمی اهلش وحشت نکنید.» (۶۹۰) او نیز می‌گوید: «مردم به خودی خود به دین اهل بیت علیهم السلام روی خواهند آورد؛ زیرا دین فطرت است، ولی چه کنیم که این دین در زیر چکمه‌های حکومت‌ها قرار گرفته است.» و نیز در پاسخ این سؤال که آیا ولایت احتیاج به بینه و دلیل دارد، می‌گوید: «ما معتقدیم که هر چیزی احتیاج به دلیل دارد، مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام، که دلیل محتاج به آن است...» (۶۹۱) وی همچنین می‌گوید: «هر کسی که دور کعبه طواف می‌کند - دانسته یا ندانسته، جبری باشد یا اختیاری یا امر بین الامر - در حقیقت به دور ولایت طواف می‌کند؛ زیرا کعبه مظهر است و مولود آن، جوهر، و هر کسی که برگرد مظهر طواف می‌کند در حقیقت به دور جوهر طواف می‌کند.» (۶۹۲) مجاهد و رهبر مستبصر فلسطینی، محمد شحاده کسی است که هنگام گذراندن محکومیت خود در زندان‌های اسرائیل، با بحث‌های فراوانی که با شیعیان لبنانی در بند زندان‌های اسرائیل داشت، پی به حقانیت شیعه برد و با انتخاب تشیع و مذهب اهل بیت علیهم السلام از دعوت کنندگان صریح و علنی مردم فلسطین به اهل بیت علیهم السلام شد. اینک قسمت‌هایی از مصاحبه‌ای را که با او انجام گرفته، نقل می‌نمایم: «بازگشت فلسطین به محمد و علی است»، «من ازاد مردان عالم را به اقتدا و پیروی از امام و پیشوای ازاد مردان؛ حسین علیه السلام دعوت می‌کنم». او می‌گوید: «من هم دردی فراوانی با مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله دارم و احساسم این است که علی بن ابی طالب علیه السلام حقا مظلوم بود، و این احساس به مظلومیت آن حضرت علیه السلام در من عمیق‌تر و ریشه دارتر شده، هر گاه که ظلم اشغالگری در فلسطین بیشتر می‌شود. جهل من به تشیع، عامل این بود که در گذشته در تسنن باقی بمانم. و امیدوارم که من آخرین کسی نباشم که می‌گویم: «ثم اهتدیت». رجوع من به تشیع هیچ ربطی به مساله سیاسی ندارد که ما را احاطه کرده است. من همانند بقیه مسلمانان، افتخارها و پیروزی‌هایی را که «مقاومت» در جنوب لبنان پدید آورد در خود احساس می‌کنم، که در درجه اول آن را «حزب الله» پدید آورد. ولی این بدان معنا نیست که عامل اساسی در ورود من در تشیع مسائل سیاسی بوده است، بلکه در بر گرفتن عقیده اهل بیت علیهم السلام از جانب من، در نتیجه پذیرش باطنی من بوده و تحت تاثیر هیچ چیز دیگری نبوده است. راه اهل بیت علیهم السلام راه حق است که من به آن تمسک کرده‌ام». «تشیع من عقیدتی است نه سیاسی». «زود است که در نشر مذهب امامی در فلسطین بکوشم و از خداوند می‌خواهم که مرا در این امر کمک نماید». «امام قائم ال بیت تبوت علیهم السلام برای ما برکت‌ها و فیض‌هایی دارد که موجب تحرک مردم فلسطین است. و در ما جنب و جوشی دائمی ایجاد کرده، که نصرت و پیروزی را در مقابل خود مشاهده می‌کنیم و فرج او را نزدیک می‌بینیم ان شاء الله. و من با او از راه باطن ارتباط دارم و با او نجوا می‌کنم و از او می‌خواهم که ما را در این موقعیت حساس، مورد توجه خود قرار دهد». «آزاد مردان عالم،

خصوصاً مسلمانان با وجود اختلاف مذاهب را نصیحت می‌کنم که قیام حسین علیه السلام و نهضت او بر ضد ظلم را سرمشق خود قرار داده و هرگز سکوت بر ظلمی را که امریکا، شیطان بزرگ و اسرائیل، ان غده سرطانی که در کشورهای اسلامی رشد کرده، روا ندارند». من در کنفرانس‌ها و جلساتی که در فلسطین تشکیل می‌شود و مرا برای سخنرانی دعوت می‌کنند، در حضور هزاران نفر، تمام کلمات و سخنان خود را بر محور مواقف و سیره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله قرار می‌دهم که این سخنان سهم به سزایی در تغییر وضع موجود در جامعه فلسطین در رابطه با اهل بیت علیهم السلام داشته، و این روش را ادامه می‌دهم تا این که مردم قدر آنان را بدانند و با اقتدا به آنان، به اذن و مشیت خداوند به پیروزی برسند...». «زود است که با خواست خداوند، با گروهی از برادران مؤمنم، مذهب اهل بیت علیهم السلام را در فلسطین منتشر خواهیم کرد تا این که زمینه ساز ظهور مهدی ال محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف گردد». هنگامی که رئیس علمای الازهر مصر به طور صریح به جهت نشر تشیع و دفاع از آن، او را مورد هجوم قرار داد، در جواب گفت: «من تنها [این را] می‌گویم: بار خدایا قوم مرا هدایت کن، که آنان نمی‌دانند...» سپس می‌گوید: «من کلام باطلی را که به زبان جاری کرد: که جهل و نادانی من نسبت به مذهب شیعه باعث شد که وارد تشیع شو و تنها بر این نکته تاکید می‌کنم که در حقیقت این جهل به تشیع بود که مرا در مذهب تسنن تا به حال باقی گذارد، تا الان که به حقانیت آن اعتراف می‌کنم». (۶۹۳)

موانع گسترش تشیع

موانع گسترش تشیع

موانع گسترش و پذیرش تشیع را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: ۱ - اسباب و موانع داخلی که مربوط به ذات انسان است؛ از قبیل ضعف وسائل ادراک یا متلبس بودن به وهمی که ناشی از نبود میزان فکری است، یا تاثیر پذیری از افکار سابق، یا پیروی از نفسیات موروثی که انسان بدون دلیل و برهان آن را قبول کرده است، یا مبتلا بودن به اخلاق رذیله که مانع از بصیرت انسان و درک حقیقت است. این‌ها اسباب و موانعی است که می‌تواند انسان را از درک حقیقت باز دارد. ۲ - اسباب و موانعی که منشا خارجی داشته و دیگران برای انسان‌ها ایجاد کرده‌اند تا مانع رسیدن به حقیقت آنان شوند. در ابتدا به موانع خارجی گسترش تشیع در جوامع اشاره می‌کنیم:

۱ - تحریف حقایق

تحریف حقایق

مصیبت بزرگی که اسلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و اله با آن روبه رو شد و تا به امروز در گیر آثار آن است، مبتلا شدن به افرادی است که به جهت رسیدن به ارزوها و امال سوء شخصی‌شان، دست به تحریف، حذف، کم و زیاد کردن شریعت و معارف دینی و بازی با برخی از مفاهیم آن زدند. این دست‌های پلید در صدد برآمدند تا با انحای مختلف، حق را کتمان و مخفی کرده، یا با باطل مخلوط جلوه دهند تا مشتبه شده و یکی از دیگری تمیز داده نشود. و در این بین چه بسیار از حقایق که بر امت اسلامی مخفی گشت و لذا بسیاری از افراد که در این هدف شوم گرفتار آمده به ضلالت و گمراهی غوطه ور شدند. و این یکی از مشکلاتی است که شخص مستبصر با آن روبه رو است. دکتر تیجانی در این باره خطاب به اهل سنت می‌گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصب دعوت می‌کنم. ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم. ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی جمود و تحجر فکری هستیم، که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته‌اند». (۶۹۴) یاسین بدرانی، یکی دیگر از

مستبصرین در این باره می‌گوید: «احادیث بسیاری جعل و وضع شد تا مقام افرادی پست و منحط را بالا برده و مقام برخی دیگر را که خداوند آنان را به فضیلت و هدایت و علم و حلم و فصاحت و تقوا اختصاص داده، مخفی دارد، کسانی که برای بندگان خدا نور و هدایت بودند. اری، حاکمان مسلط از بنی امیه و بنی عباس کارهایی انجام دادند که مورد رضایت خدا نبوده و دروغ‌ها و باطل‌هایی را جعل نمودند. توقع ما از مخاطبان است که گول این گونه افراد و روایات باطل را نخورند، و با تنگ نظری و احساس عاطفه به امور ننگرند، بلکه خواست و اراده ما این است که آنان در مطالعات و فهمشان آزاد باشند و در مطالبی که می‌خوانند انصاف به خرج دهند». (۶۹۵) دکتر تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: «من به دست اوردم که بسیاری از علما (اهل سنت) هنگامی که با حقیقت تلخ و دردآور برای آنان مواجه می‌شوند، در جستجوی برخی از تاویلاتی بر می‌آیند تا از آن مهلکه خارج شوند، امری که در عین آن که خنده دار است، گریه آور نیز می‌باشد». (۶۹۶) ادريس حسینی مغربی، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می‌گوید: «... ایا این، مردم را به جهل انداختن نیست؟ علمای اهل سنت برای بی سوادان و غافلان از مردم خود، کتاب می‌نویسند و هرگز در تالیفاتشان در جمع مطالب، ورع و تقوا به خرج نمی‌دهند». (۶۹۷) صالح الوردانی مصری نیز به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: «روش تاویل و توجیه، یک اصل اساسی است که اهل سنت، روش و عقاید خود را بر آن استوار کرده‌اند... تنها سلاحی که آنان بر صورت و چهره منافقانه خود می‌کوبند...». (۶۹۸) یکی از علمای سنی منصف، به نام شیخ محمد الحسون که الان مفتی شهر حلب سوریه است، در این باره خطاب به اهل سنت می‌گوید: «ما ذکر و یاد اهل بیت را به جهت ترس از گسترش تشیع رها کردیم... شکی نیست که دست سیاست مانع از ظهور حقایق شده است؛ زیرا مشاهده می‌کنیم در کتب صحاح موجود در محیط سنی‌ها چه بسیار فضایل ابی بکر و عمر و عثمان را در چندین صفحه ذکر کرده‌اند، ولی در مقابل برای سید ما علی علیه السلام در یک صفحه یا دو صفحه فضایل را نقل کرده‌اند. ما مشاهده می‌کنیم که امام احمد بن حنبل ۴۶ صفحه از مسند خود را به فضایل سید ما علی علیه السلام اختصاص داده است. چیزی که انسان را به سؤال و می‌دارد این است که چرا این مقدار احادیث فضایل از حضرت علیه السلام در کتاب‌های سابق نیامده است. من معتقدم که درک می‌کنی آنچه را که برای من پدیدار شده، هنگامی که مشاهده کنی که مسند احمد در یکی از کشورهای اسلامی چاپ شده و آن چهل و شش صفحه حذف شده است!! اینجا است که می‌فهمیم که چگونه تاریخ بر ما تزویر و خدعه کرده است...». (۶۹۹) یکی دیگر از منصفین اهل سنت به نام دکتر حامد حنفی داوود استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می‌گوید: «از اینجا می‌توانم برای خواننده متدبر اشکار سازم که تشیع، آن گونه که منحرفان و سفیانی‌ها گمان می‌کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر اثری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبدالله بن سبا و دیگر شخصیت‌های خیالی در تاریخ، نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می‌کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده‌ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع کردن بین معقول و منقول پیدا کرده، هرگز نمی‌توانست به روح تجدد در اجتهاد نایل آید و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد؛ به حدی که با روح و شریعت اسلامی منافات نداشته باشد». (۷۰۰) او همچنین در تقریظی که بر کتاب «عبدالله بن سبا و اساطیر اخری» از علامه عسکری آورده، می‌گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می‌گذرد و ما شاهد صدور فتوایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوی‌ای همراه با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه‌های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته‌اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق‌های آنان محروم بوده‌اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر علم و عالم و دانش وارد شده، بیشتر از خساراتی است که به توسط نشر این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت شیعه از آن‌ها مبرا است...». (۷۰۱) استاد ابوالوفاء غیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر مصر می‌گوید: «بسیاری از بحث‌کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار

احکام نادرست زیادی بر ضد شیعه شده‌اند که با هیچ دلیل یا شاهد نقلی سازگاری ندارد، مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن‌ها متهم می‌سازند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شده، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است. آنان در اتهاماتشان به شیعه، تنها به کتاب‌های دشمنان شیعه مراجعه می‌کنند. (۷۰۲)

برخی از تحریفات

۱ - ابن سعد از عایشه نقل می‌کند: «هنگامی که مرض بر رسول خدا صلی الله علیه و اله سخت شد از خانه بیرون آمد و در حالی که بین دو مرد بود، یعنی بین عباس بن عبدالمطلب و شخصی دیگر، دو پای خود را بر زمین می‌کشاند. راوی می‌گوید: این خبر را برای عبدالله بن عباس نقل کردم که عایشه چنین می‌گوید. ابن عباس گفت: ایا می‌دانی که شخصی که عایشه نام آن را نبرد کیست؟ عرض کردم: خیر. ابن عباس فرمود: او علی بن ابی طالب است. آن گاه فرمود: عایشه دوست نداشت که از علی به خیر یاد کند. (۷۰۳) بخاری همین مضمون را نقل کرده ولی ذیل آن را که: «عایشه دوست نداشت علی را به خیر یاد کند» نیاورده و آن را حذف کرده است، با آن که ابن سعد حدیث را با این ذیل و با سند صحیح نقل کرده است، و این خود از تحریفات بخاری به شمار می‌آید. (۷۰۴) ۲ - در تاریخ اشاره به مکاتبه و نامه‌ای شده است که محمد بن ابی بکر به معاویه نوشت، در آن نامه که نصر بن مزاحم در کتاب «وقعة صفین» و مسعودی در کتاب «مروج الذهب» آن را به تفصیل نقل کرده است، به بسیاری از فضایل حضرت علی علیه السلام اشاره کرده است، ولی - مع الاسف - طبری و ابن اثیر آن را نقل نکرده‌اند، آنان در توجیه عمل خود، می‌گویند: عموم مردم تحویل این گونه مسائل را ندارند. بعد از این دو مورخ؛ ابن کثیر به اصل نامه محمد بن ابوبکر در تاریخ خود اشاره کرده، ولی به این جمله اکتفا می‌کند که در آن غلظت و تندید است. (۷۰۵) ۳ - طبری و ابن اثیر در تاریخ خود خطبه امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا نقل کرده‌اند، در ضمن خطبه چنین آمده است: «اما بعد فانسبونى فانظروا من انا؟ ثم ارجعوا الى انفسكم وعاتبوها هل يجوز لكم قتلى وانتهاك حرمتي؟ الست ابن بنت نبيكم وابن وصيه وابن عمه، واول المؤمنين بالله والمصدق لرسوله بما جاء من عند ربّه؟...»؛ «اما بعد؛ نسب مرا بگوئید، ببینید که من کیستم، آن گاه به خود باز گردید و نفس خود را عتاب کنید که ایا برای شما کشتن و هتک حرمت من جایز است؟ ایا من فرزند دختر پیامبر شما و فرزند وصی او و فرزند پسر عموی او نیستم؟ او که اول مؤمن به خدا و تصدیق کننده رسول او بود با آن چه از جانب پروردگارش آورده است؟...». ولی ابن کثیر هنگامی که این خبر را نقل می‌کند، کلمه «و ابن وصیه» را از خبر حذف کرده، با آن که مصدر او تاریخ طبری است که نقل کرده است. ۴ - بخاری در صحیح خود روایتی را این گونه نقل کرده است: «علی - علیه السلام - به عمر فرمود: ایا نمی‌دانی که قلم تکلیف از چند نفر برداشته شده: از مجنون تا به هوش آید، از کودک تا به ادراک برسد، و از خواب تا بیدار شود؟». (۷۰۶) ولی هنگامی که به مصادر حدیثی دیگر مراجعه می‌کنیم پی می‌بریم حدیث صدری داشته که بخاری به جهت حفظ قداست عمر بن خطاب آن را حذف کرده است. ابوداود، نسائی و ابن حبان، از ابن عباس نقل کرده‌اند: علی بن ابی طالب گذرش بر دیوانه‌ای از قبیله‌ای افتاد که زنا داده و عمر دستور به سنگسار کردنش را صادر نموده بود، علی علیه السلام به عمر فرمود: ایا نمی‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: قلم تکلیف از سه دسته برداشته شده است...؟ (۷۰۷) از این جا استفاده می‌شود که بخاری چگونه حدیث را نقل به معنا کرده و صدر آن را حذف نموده است. ۵ - مورخین و مفسرین در ذیل ایه شریفه: «و انذر عشیرتک الاقرین»؛ (۷۰۸) «و خویشاوندان نزدیک را انذار کن!». نقل کرده‌اند که بعد از نزول ایه شریفه، پیامبر ۴۵ نفر از بزرگان بنی هاشم را دعوت کرد، و عزم نمود تا آنان را در ضیافتی به رسالت خود دعوت کند. علی علیه السلام را دستور داد تا شیر و طعام آماده سازد و بعد از پایان یافتن طعام، پیامبر شروع به صحبت کرد... در بین سخنان خود فرمود: «... ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من در میان عرب جوانی سراغ ندارم که بهتر از آنچه

من برایتان آورده‌ام، برای شما آورده باشد، من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام، و خداوند عزوجل مرا امر نموده تا شما را به ان دعوت نمایم، کدامیک از شما به من ایمان آورده و کمک کار من می‌شوید تا این که برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟ علی علیه السلام می‌فرماید: همگی سرها را به زیر انداختند ولی من در میان آن‌ها عرض کردم: من، ای نبی خدا وزیر تو خواهم شد. آن گاه دست بر گردن من گرفت و سپس فرمود: همانا این - علی علیه السلام - برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است، به دستورات او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید». (۷۰۹) ولی - مع الاسف - طبری همین قضیه را با کمی تفصیل به صورت تحریف شده، در تفسیر خود نقل کرده است، و هنگامی که به فضیلت امام علی علیه السلام می‌رسد آن را به صورت اجمال و اهمال آورده است. او این گونه نقل می‌کند: «... فایکم یؤازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و کذا و کذا...»؛ (۷۱۰) «... کدامین از شما کمک کار من بر این امر خواهد شد تا این که برادر من و چنین و چنان باشد...». این عمل جنایتی است که از نویسندگان و یا نسخه‌بردار انجام گرفته است، او با این عمل خود چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا می‌خواهد بر اهل سنت خدعه و حيله کرده تا مبادا پی به فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام برده و پیرو او گردند؟ یا هدف دیگری را دنبال می‌کرده است؟ همین کار را ابن کثیر در کتاب تاریخ و تفسیر خود دنبال کرده و فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را با اجمال ذکر کرده است. (۷۱۱) تعجب از دکتر هیكل وزیر معارف مصر است که در کتاب خود «حیاء محمّد» در چاپ اول، قصه را به تمامه نقل کرده، ولی در چاپ‌های بعد فضایل علی علیه السلام را با اجمال بیان کرده است تا کسی به آن پی نبرد. (۷۱۲) ۶ - شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب «الیواقیت و الجواهر» بابتی را منعقد کرده و در آن علائم قیامت را بیان نموده، از آن جمله به خروج حضرت مهدی علیه السلام اشاره کرده است. آن گاه عباراتی از شیخ محیی الدین در باب ۳۶۶ از فتوحات نقل می‌کند که این چنین است: «و بدانید که خروج مهدی حتمی است، ولی او خروج نمی‌کند تا زمین از ظلم و جور پر شود، آن گاه پر از قسط و عدل می‌نماید. و اگر از دنیا تنها یک روز باقی بماند خداوند آن را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه، والی زمین شود. او از عترت رسول خدا صلی الله علیه و اله از فرزندان فاطمه است، جدش حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش حسن عسکری، فرزند امام علی النقی، فرزند امام علی الرضا، فرزند امام موسی الکاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمّد باقر، فرزند امام زین العابدین علی، فرزند امام حسین، فرزند امام علی بن ابی طالب است. اسم او هم نام رسول خدا است. مسلمانان با او در بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. او شبیه رسول خدا صلی الله علیه و اله در اخلاق است...». (۷۱۳) ولی - مع الاسف - هنگامی که چاپ جدید «فتوحات مکیه» را مشاهده می‌نمایم هرگز اثری از اسامی اهل بیت علیهم السلام در آن نمی‌بینیم، گویا چاپ کننده کتاب با ارشاد علمای اهل سنت، از آن جا که وجود این اسامی را تاییدی بر مذهب شیعه دانسته و سبب اعتراض بر مذهب خود می‌دانسته است، این اسامی را از کتاب فتوحات مکیه حذف کرده و بدون آن چاپ کرده است. (۷۱۴) ۷ - احمد بن ابی یعقوب معروف به یعقوبی، صاحب تاریخ معروف، در فصلی با عنوان «ما نزل من القرآن بالمدينة» می‌گوید: «گفته شده که آخرین ایه‌ای که بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد، ایه: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۷۱۵) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان این شما پذیرفتم». است. روایت صحیح، ثابت و صریح نیز این مطلب را تایید می‌کند که نزول ایه در روز نَصّ بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در غدیر خم است. (۷۱۶) ولی در جایی دیگر بعد از نقل ایه اکمال، چنین آمده است: «مطابق همین معنا است روایت صحیح، ثابت و صریح، و نزول ایه در روز نفر بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از ترحم بوده است». (۷۱۷) مشاهده می‌کنیم که چگونه دو کلمه از عبارات یعقوبی را تحریف کرده، تا فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را نامفهوم جلوه دهد. و این خطر بزرگی است که میراث فرهنگی اسلامی را تهدید می‌کند. ۸ - متقی هندی از «صحیح مسلم» و «سنن ابی داود» از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل می‌کند که فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است». (۷۱۸) ابن حجر هیتمی نیز در «الصواعق المحرقة» همین حدیث را از مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و دیگران نقل می‌کند. (۷۱۹) ولی - مع الاسف - در

صحیح مسلم وجود ندارد. ۹ - ابن حجر هیتمی از دیلمی نقل می‌کند که او از عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که حضرت فرمود: «بهترین برادران من علی، و بهترین عموهای من حمزه است. یاد علی عبادت است». (۷۲۰) ولی با مراجعه به کتاب دیلمی «فردوس الاخبار» با تحقیق عبدالوهاب عبد اللطیف در سال ۱۳۸۵ هجری قمری از ذیل حدیث، یعنی جمله «یاد علی عبادت است» اثری نمی‌بینیم. ۱۰ - با مقابله کتاب «الصواعق المحرقة» چاپ سال ۱۳۸۵ هجری قمری و چاپ سال ۱۳۱۲ هجری قمری پی خواهیم برد که این کتاب از دست تحریف مصون نمانده است، که از آن جمله می‌توان به اموری اشاره کرد: الف) در صفحه ۷۴ کتاب، حدیث «ذکر علی عبادت» حذف شده است. ب) در صفحه ۷۶ چاپ قدیم از طبرانی روایتی را نقل کرده که مضمون آن چنین است: «برای علی علیه السلام هجده منقبت و فضیلت است که برای هیچ یک از امت نیست»، ولی - مع الاسف - در چاپ جدید آن وجود ندارد. ج) در صفحه ۸۷ چاپ قدیم آن، روایتی را به این مضمون از حاکم نیشابوری نقل کرده است: «... عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه بر اهل بیت درود فرستیم؟ حضرت فرمود: این چنین درود فرستید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد». ولی در چاپ بعد از آن وجود ندارد. د) در صفحه ۲۰ از چاپ قدیم، حدیثی به این مضمون نقل کرده است: «صراط علی مستقیم»، راه علی مستقیم است. ولی در چاپ بعد کلمه «علی» حذف شده است. ۱۱ - به ابوالطیب متنبی شاعر گفتند: چرا علی را مدح نمی‌گویی؟ او در جواب این دو بیت شعر را سرود: و ترک مدحی للوصی تعمد اذ کان نورا مستطیلا کاملا و اذا استطال الشیء قام بنفسه و صفات ضوء الشمس تذهب باطلا در این دو بیت شعر اشاره به این نکته دارد که علت این که من مدح وصی - علی علیه السلام - را ترک کردم در این است که نور علی چنان بلند و کامل است که به خود قوام دارد و احتیاج به این ندارد که من آن را فروزان کنم. ولی - مع الاسف - در برخی از نسخه‌های این دیوان حذف شده و از آن خبری نیست. ۱۲ - کتاب «الطبقات الکبری» از ابن سعد چندین بار چاپ‌های گوناگون از او شده است، و ترجمه و شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام در این کتاب چند صفحه‌ای معدود را به خود اختصاص داده است. در حالی که کتاب شناس معروف معاصر سید عبدالعزیز طباطبایی نسخه‌ای خطی از این کتاب را در ترکیه پیدا کردند که ترجمه و شرح حال این دو امام چندین برابر موجود است، و خوشبختانه این بخش به طور مستقل به چاپ رسیده است. ۱۳ - حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» می‌گوید: «از متفردات مسلم به نقل حدیث ابی موسی از پیامبر صلی الله علیه و اله است که فرمود: «بهترین زنان عالم چهار نفرند». و تتمه حدیث که در بسیاری از مصادر حدیثی آمده، چنین است: «مریم، خدیجه، آسیه، فاطمه علیها السلام»، ولی با جست جوی فراوان در ابواب مختلف؛ همچون باب فضایل خدیجه علیها السلام یا باب فاطمه علیها السلام و یا در ابواب دیگر یافت نشد. مرحوم شیخ محمد حسن مظفر در کتاب «دلائل الصدق» می‌گوید: «گویا نسخا کتاب، این حدیث را تحریف نمودند تا این که ابروی عایشه را حفظ نمایند؛ زیرا اسم عایشه در میان این چهار نفر ذکر نشده است». (۷۲۱) ۱۴ - «حدیث امان» را بسیاری از مصادر از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده‌اند که فرمود: «ستارگان، امان بر اهل آسمانند، و اهل بیت من، امان برای اهل زمین‌اند و هرگاه اهل بیت من از روی زمین بروند، اهل زمین نیز نابود خواهند شد». از جمله مصادر که این حدیث از آن نقل شده «مسند احمد» است، ولی - مع الاسف - الان در مسند احمد وجود ندارد. ۱۵ - حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» در بسیاری از مصادر اهل سنت وارد شده است. ابن اثیر در «جامع الاصول»، سیوطی در «تاریخ الخلفاء»، ابن حجر در «الصواعق المحرقة»، این حدیث را از ترمذی در «الجامع الصحیح» نقل می‌کنند، و نیز فضل بن روزهان اعتراف به وجود این حدیث در صحیح ترمذی کرده و آن را تصحیح کرده است، ولی این حدیث الان در «الجامع الصحیح» ترمذی وجود ندارد. ۱۶ - بخاری در صحیح خود، باب «بعث علی بن ابی طالب علیه السلام و خالد بن الولید الی الیمن قبل حجة الوداع» به سندش از بریده نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و اله علی علیه السلام را به سوی خالد فرستاد تا خمس غنایم را از او بگیرد، و من در آن هنگام علی را دشمن می‌داشتم. دیدم که علی علیه السلام غسل کرد. به خالد گفتم: ایا این کار او را مشاهده کردی؟ خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله که رسیدم جریان را بر او عرضه داشتم. حضرت فرمود: ای بریده! ایا علی را

دشمن داری؟ گفتم: اری. حضرت فرمود: او را دشمن مدار؛ زیرا سهم او از خمس بیشتر از این مقدار است. (۷۲۲) با تأمل در مصادر دیگر روایی پی می‌بریم که بخاری روایت بریده را ناقص و با تحریف نقل کرده است. و اصل سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله که همان اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است را حذف نموده است. احمد بن حنبل به سندش از بریده نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و اله دو لشکر را به سوی یمن فرستاد: بر یکی از آنها علی بن ابی طالب را امیر نموده و بر دیگری خالد بن ولید را فرمانده نمود و فرمود: هر گاه با هم برخورد، کردید، علی علیه السلام فرمانده شما خواهد بود و در صورت عدم برخورد هر کدام از شما دو نفر فرمانده لشکر خود باشد. ما با بنی زید از اهل یمن درگیر شده و قتال نمودیم. مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و بعد از قتال، ذریه آنها را به اسارت بردیم. علی علیه السلام زنی از اسرا را برای خود انتخاب کرد. بریده می‌گوید: خالد نامه‌ای نوشت و در آن اشاره به ماجرا کرد و آن را به من داد تا به مدینه برده و به رسول خدا صلی الله علیه و اله تحویل دهم. من خدمت حضرت آمده و نامه را به ایشان دادم. حضرت صلی الله علیه و اله نامه را که مشاهده نمود غضب در صورتش مشاهده شد. عرض کردم: ای رسول خدا! این جا مکانی است که باید به خدا پناه برد. تو مرا با کسی فرستادی و امر کردی که او را اطاعت کنم، من نیز چنین کردم. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «کاری بر ضد علی انجام نده؛ زیرا او از من و من از او هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است». (۷۲۳) با تأمل در این دو حدیث به خوبی استفاده می‌شود که متن حدیث احمد بن حنبل همان قضیه‌ای است که بخاری از بریده نقل کرده، ولی بخاری با نقل به معنایی که انجام داده، در حدیث تحریف کرده و اصل کلام رسول خدا صلی الله علیه و اله که اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد را نیاورده است. و این گونه کارها از بخاری سابقه داشته و امر تازه‌ای به حساب نمی‌آید. ابن دحیه اندلسی بعد از نقل این حدیث از بخاری، می‌گوید: «بخاری این حدیث را همان گونه که مشاهده می‌کنی ناتمام و ناقص نقل کرده است. و این عادت او در نقل احادیثی از این قبیل است...». (۷۲۴) ذهبی در ترجمه ابن دحیه اندلسی می‌گوید: «... شیخ، علامه، محدث... دارای بصیرت به حدیث...». (۷۲۵) سیوطی نیز او را از اعیان علما و مشاهیر فضلا به شمار آورده که در علم حدیث و علوم که مربوط به آن است، متقن است. (۷۲۶) عجیب تر از کاری که بخاری در تحریف حدیث «ولایت» انجام داده، تحریفی است که ولی الله دهلوی انجام داده است، او به جای کلمه «هو» لفظ «انا» را به کار برده و کلمه «بعدی» را از آخر حدیث حذف کرده است. او در کتاب «ازاحة الخفاء» حدیث را این گونه نقل کرده است: «... ما تریدون من علی انّ علیا منی وانا منه وانا ولی کل مؤمن».

۲ - جلوگیری مخالفان از گسترش تشیع

و نیز از جمله موانع خارجی گسترش تشیع، جلوگیری مخالفان از انتشار و معرفی آن و آشنا شدن مردم با رهبران معصوم شیعه است. امری که باعث شده عده بسیاری از مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان، از پیروی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام محروم شده و به تشیع روی نیاورند. محمد کثیری یکی از مستبصرین در این زمینه می‌گوید: «کتب شیعه در هر مکان مورد ستیز و مقابله از ناحیه مخالفان است و در اغلب دولت‌ها با ورود آن مخالفت می‌شود...». (۷۲۷) او در جایی دیگر می‌گوید: «سلفی‌ها با کتاب شیعی در هر مکان مقابله می‌کنند، و مانع ورود آن به کشورهایشان شده و خواندن آن را تحریم می‌کنند. در الجزایر هر جوان ملتزمی را اهانت می‌کنند، بلکه چه بسیار او را کتک زده و محاکمه می‌نمایند هر گاه مشاهده کنند که نزد او کتاب یا مجله‌ای از شیعه وجود دارد!! چرا این گونه از کتاب شیعه ترس دارید، ای دعوت کنندگان سلفیه؟!». (۷۲۸) او نیز می‌گوید: «ما به داعیان سلفیه می‌گوییم: اگر آنچه را که درباره شیعه می‌نویسید صحیح و نمایانگر حقیقت است، پس چرا به کتاب شیعه مجال نمی‌دهید تا منتشر گردد؟! واضح است زیرا این امر می‌تواند آنچه را که شما ادعا می‌کنید تأکید نماید و نیز می‌تواند جوانان روشنفکر را در انتخاب موقف صحیح درباره تشیع کمک کند... ولی من یقین دارم که آنان هرگز چنین نخواهند کرد؛ زیرا آنان از تشیع و حقایق آن خوف دارند،

به جهت این که خورشید هنگامی که طلوع کند و در وسط آسمان قرار گیرد هر شمعی را خاموش و نور آن را معدوم خواهد ساخت، و این موقعیت تشیع نسبت به عقیده سلفیه است. آنان خود را پنهان کرده و پشت دیوارهایی که از دروغ و اختلاط ساخته‌اند، مخفی می‌دارند، و لذا هنگامی که یکی از جوانان بیدار، برخی از حقایق را درک می‌کند منقلب شده و تبدیل به یکی از دشمنان سلفیه و داعیان آن می‌گردد؛ زیرا کشف می‌کند که غذای سلفی او مخلوط و مملو به دروغ و تحریف حقایق بوده است.» (۷۲۹) دکتر محمد تیجانی سماوی در این باره می‌گوید: «چرا برخی از علما تا به امروز، در عصر علم و نور، قصدشان پوشش گذاردن بر حقایق از طریق تاویلات ساختگی است که هیچ ارزشی ندارد؟» (۷۳۰) او نیز می‌گوید: «به استثنای برخی از علمای معاصرین که در نوشته‌های خود درباره شیعه مراعات اخلاق اسلامی را کرده و انصاف از خود نشان داده‌اند، ولی اغلب آن‌ها از قدیم و جدید، همیشه درباره شیعه با افکار بنی امیه کینه‌توز می‌نویسند. تو آنان را می‌بینی که در هر وادی گمراه کننده وارد شده و سخنانی که خود نمی‌فهمند، بر زبان جاری می‌سازند و سب و دشنام به آنان داده و بر شیعه ال بیت نسبت‌هایی را می‌دهند که از آن‌ها بری می‌باشند... یک بار چنین می‌نویسند که شیعه فرقه‌ای است که مؤسس آن عبدالله بن سبا یهودی است، و یک بار می‌نویسند که آنان از اصل مجوسند، و گاهی می‌گویند آنان روافض‌اند که خطرشان از یهود و نصارا بیشتر است. و گاهی می‌نویسند که آنان منافقند؛ زیرا به تقیه عمل می‌کنند، و آنان اباحیگری را رواج می‌دهند؛ زیرا نکاح با محارم را مباح دانسته و متعه را که زنا است حلال می‌شمارند. و برخی از آنان می‌گویند که شیعه قرآنی غیر از قرآن ما دارد، و آنان علی و امامان دیگر از فرزندان او را می‌پرستند و نسبت به محمد و جبرئیل بغض دارند... سالی نمی‌گذرد جز آن که کتاب یا مجموعه کتبی از این علمایی که گمان می‌کنند اهل سنت و جماعتند، به دست ما می‌رسد، که پر از تکفیر و توهین به شیعه است. آنان در این کار خود انگیزه‌ای جز خشنودی اربابان خود ندارند، کسانی که مصلحت خود را در تفرقه بین امت و تشیع آن‌ها می‌بینند. آنان در این گونه نوشته‌های خود حجت و دلیلی جز تعصب کورکورانه و کینه به دل گرفته و جهل مرکب و تقلید از گذشتگان خود بدون تحقیق و جست‌جو و گواه، ندارند... و از آنجا که آنان پیروان سنت بنی امیه و قریشند، لذا چنین سخن می‌گویند و با عقلانیت جاهلیت و افکار قبیله‌ای و صداهای قومی‌گری می‌نویسند...» (۷۳۱) هاشمی بن علی از مستبصرین تونس می‌گوید: «من همیشه می‌گویم که میلیون‌ها نفر از مسلمانان و دیگران هستند که دارای طینتی پاکند ولی این مذهب به آنان نمی‌رسد.» (۷۳۲) دکتر اسعد وحید قاسم، پزشک مستبصر فلسطینی در این باره می‌نویسد: «... سؤالی که دائما در ذهن من است، این که به چه سبب بسیاری از حوادث تاریخی و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را از ما مخفی کرده‌اند، به رغم این که در مصادر معتبر اهل سنت از توثیق برخوردار است، احادیثی که می‌تواند بسیاری از دشواری‌های مسائل اختلافی بین اهل سنت و شیعه در طول قرون گذشته را حل کند. آیا مخفی کردن حقایق و روپوش گذاشتن بر آن‌ها و مشوش کردن آن‌ها می‌تواند توجیه کننده و مانع فتنه باشد؛ آن طوری که آنان گمان می‌کنند؟ آیا تمام فتنه در مخفی کردن حقایق و مشوه جلوه دادن آن‌ها نیست؟!» (۷۳۳) محمد گوزل حسن امدی، یکی از مستبصرین ترکیه می‌گوید: «من از نصوص بسیاری که در کتاب و سنت وارد شده و در مورد خلافت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از ذریه اوست مطلع شدم که امر به اقتدای به آنان و حرکت بر طبق روش آنان دارد و از مخالفت و دشمنی با آنان نهی می‌کند. روایاتی که در حد تواتر در کتب اهل سنت و شیعه وارد شده است، گرچه حاکمان جور، نهایت سعی و کوشش خود را برای مخفی کردن و کتمان آن‌ها به کار گرفتند، و کسانی که این نصوص را پخش کرده و منتشر ساختند را عذاب کرده و زندان نمودند، و اموال بسیار و جوایز ارزشمندی را به کسانی بذل کردند که مخالف و نقیض آن احادیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نمودند. ولی به رغم این کارها، خداوند بر این امت منت گذارد که بر آنان مقدار بسیاری از این نصوص را حفظ کرد...» (۷۳۴)

شک و شبهه در برخی از موارد خوب و سازنده است ولی در برخی از موارد دیگر مضر و مخرب می‌باشد. الف) شک سازنده انسان بعد از رسیدن به بلوغ، در وجود خود احساس می‌کند که احتیاج به بحث و تحقیق برای رسیدن به شناخت پاک و اصیل و اطمینان آور دارد. از این موقع است که در ذهن انسان، شک‌ها و شبهه‌ها درباره صحت اعتقاداتش پدید می‌آید. این سؤال‌های اعتقادی و شبهات که در درون انسان موج می‌زند، از شک‌های سازنده و ارزشمند به حساب می‌آید، و این امری طبیعی به نظر می‌رسد؛ زیرا ناشی از عدم معرفت است که می‌تواند در نفس انسان برخی از مشاعر را باز کند. مشاعری که بعد از ظهور و بروز، در انسان نشاط و زندگی به جهت طلب علم و اطمینان در امور اعتقادی ایجاد می‌کند. در این مرحله وظیفه انسان جست‌وجوگر آن است که بحث و تحقیق کرده، تا به نتیجه قطعی برسد؛ زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»؛ (۷۳۵) «و کسانی که در راه ما جهاد و کوشش کنند، البته ما آن‌ها را به راه‌هایمان هدایت خواهیم کرد». ب) شک مخرب شک و شبهه مخرب و غیرسازنده، با شبهه‌ای که در ذهن انسان جست‌وجوگر به طور طبیعی پراکنده می‌شود فرق دارد. شک مخرب، شکی است که انسان مغرض آن را ایجاد کرده و از راه تزیین باطل و پوشاندن حق با باطل و دیگر اسباب، آن را پراکنده نموده است. بیشتر کسانی که این گونه شبهات را پراکنده می‌کنند، کسانی هستند که راه حق دیگران بر آنان مضر است، و لذا با هر وسیله ممکن که در دسترس آنان است می‌خواهند مردم را از حق باز دارند. اینان می‌خواهند تا مردم در گمراهی و حیرت و تاریکی و شک در امور اعتقادی به سر برند تا خود بتوانند در این بین فرصت پیدا کرده و به اهداف شوم خود نایل گردند. دکتر تیجانی در این باره می‌گوید: «گاهی باطل لباس حق را به خود می‌پوشد تا مردم را به گمراهی و ضلالت بکشاند و در اغلب زمان‌ها نیز موفق می‌شود؛ زیرا عقول مردم بسیط بوده، یا حسن ظن به این گونه افراد داشته‌اند. و گاهی باطل به جهت وجود یاران مؤید خود، پیروز می‌گردد. لذا بر طرفداران حق است که صبر کرده و انتظار وعده خدا را بکشند تا باطل را نابود کند؛ زیرا باطل رفتنی است». (۷۳۶) یاسین معیوف بدرانی، یکی از کسانی که شیعه شده، در این باره می‌گوید: «کسانی که به دنبال هر بادی حرکت کرده و به دنبال هر صدایی از روی نادانی می‌دوند، زود است که در بسیاری از شبهات قرار گیرند؛ شبهاتی که مفاهیم حقیقی را تغییر داده و به جای آن‌ها مفاهیم غلط را در عقول افراد بسیط جایگزین می‌نماید». (۷۳۷) محمد علی متوکل، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می‌گوید: «تشیع از آن جهت که جوهر و اصل دین است، در طول تاریخ با بی رحمانه ترین حمله‌ها به جهت مشوه جلوه دادن چهره آن، مواجه بوده است...». (۷۳۸) یاسین معیوف بدرانی می‌گوید: «ما هنگامی که به وضعیت شیعه نگاه می‌کنیم از آن همه فشار که به آنان وارد شده و مشکلاتی را که در هردو عصر سیاه - بنی امیه و بنی عباس و قرن‌های دیگر - متحمل شده‌اند تعجب می‌کنیم. تحیر ما از آن جهت است که آنان با وجود این همه فشارها و مشکلاتی که پدید آمد، چگونه بر علم و روش و سیره و رسالتشان محافظت نموده و استمرار پیدا کردند، و پرچم جهاد را بر ضد تمام حاکمان منحرف و ظالم برداشتند...». (۷۳۹) عبدالمحسن سراوی، یکی دیگر از مستبصرین می‌گوید: «بسیاری از نویسندگان عصر ما هنوز با افکار روزگار ظالمان زندگی می‌کنند، روزگار که در آن دشمنان اسلام در صفوف مسلمانان نفوذ کرده، تهمت‌ها و دروغ‌ها را در بین آنان منتشر ساختند». (۷۴۰) معتصم سید احمد، یکی دیگر از مستبصرین می‌گوید: «مخالفان شیعه نهایت کوشش خود را برای تحریف حقایق و مشوه جلوه دادن مذهب اهل بیت با اسلوب‌های مختلف دعوت و نشر اکاذیب به کار گرفتند. آنان تا حدود زیادی در تعمیق جهل در نفوس اهل مذهب خود و گسترش و فاصله انداختن بین آنان و شناخت حقیقت موفق بودند. آنان تشیع را به بدترین و قبیح‌ترین صورت ممکن با خرافات و اوهامی که یافتند تصویر نمودند...». (۷۴۱) او در ادامه می‌گوید: «جهل به تشیع که مجموعه‌ای بزرگ از امت اسلامی در آن زندگی می‌کنند، نتیجه طبیعی کوشش این نویسندگان است که سایه جهل کامل را بر این امت افکندند تا آنان شناختی از مذهب تشیع پیدا نکنند...». (۷۴۲) دکتر تیجانی سماوی در این باره می‌گوید: «ولی محقق منصف هنگامی که بر مقداری از تحریفات و تهمت‌های مخالفان واقف می‌گردد، دوری‌اش از آنان بیشتر می‌شود و بدون شک می‌فهمد که آنان دلیل و حجتی غیر از به گمراهی کشاندن و

تزویر و واژگون کردن حقایق به هر نحو ممکن ندارند. آنان بسیاری از نویسندگان را اجیر کرده و برایشان سرمایه و بودجه بسیاری معین کردند، همان‌گونه که بر ایشان القاب و گواهی‌های دانشگاهی گول زننده را جعل نمودند تا طبق مراد و خواسته آنان آنچه دشنام و تکفیر نسبت به شیعه می‌خواهند بنویسند...» (۷۴۳)

موانع درونی تشیع

موانع درونی تشیع

برخی از اوقات انسان پی به حقانیت مکتب و مذهب و مطلبی می‌برد، ولی یک مانع درونی، انسان را از پذیرش آن باز می‌دارد. در مورد پذیرش تشیع نیز از این قبیل است. بسیاری از اهل سنت در ضمن بحث و بررسی‌هایشان پی به حقانیت اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان می‌برند و به این نتیجه می‌رسند که وظیفه دارند تا به کتاب و عترت تمسک کنند، ولی رسیدن به این نتیجه را کافی در تغییر مذهب خود نمی‌بینند، بلکه موانع درونی بسیاری را برای پذیرش مذهب جدید می‌یابند. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - تقلید کورکورانه

بسیاری از مردم، از مخالفت با مفاهیمی که از پدران و پیشینیان خود به ارث برده‌اند، ترس دارند گرچه حق برایشان همانند روز روشن باشد، و این نتیجه افتادن در اسارت تقلید کورکورانه در انتخاب مذهب است؛ زیرا تقلید در عقاید، انسان را به مقدس شمردن عقیده موروثی و می‌دارد و در نتیجه انسان را با موانع نفسی بسیاری رو به رو خواهد کرد. ولی واقع و حقیقت بر انسان جست‌وجوگر ایجاب می‌کند که این بندها را شکسته و با دقت تمام به ادله‌ای که با ارای موروثی او مخالفت دارد نگریسته و تامل کند. انسان باید بداند که اگر پدران و اقوامش به اشتباه و خطا رفته‌اند و بر ما روشن شد که آنان به بیراهه رفته‌اند، وجهی ندارد که ما راه آنان را دنبال کنیم، بلکه وظیفه ما است که از حق پیروی نماییم؛ گرچه با افکار و معتقدات ارثی ما مخالفت داشته باشد. قرآن کریم تقلید کورکورانه از اقوام و ابا و اجداد را مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: «کسانی که شیعه شده‌اند به این مشکل اساسی اشاره کرده و برای نجات از آن نیز راه حل ذکر کرده‌اند». معتصم سید احمد، یکی از مستبصرین سودانی می‌گوید: «نظر قدسی به علمای سابق و بزرگان خود داشتن، انسان را به تقلید و پیروی مطلق و اتکا کردن بر افکار آنان و می‌دارد. تسلیم این تقلید شدن منشا انحراف از حق است. خداوند متعال، عقول آنان را بر ما حجت قرار نداده است، بلکه عقل هر انسانی بر او حجت است، لذا احترام ما به آنان نباید سبب منع و جلوگیری از مناقشه افکار آنان و دقت در آن‌ها گردد، تا داخل در مفاد ایه «وَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَاضْلُونا السَّبِيلَا» (۷۴۴) نشویم». (۷۴۵) یاسین معیوف بدرانی در این باره می‌گوید: «اسلام، تقلید و تعبد را در ممارست با اصول عقاید کافی نمی‌داند...، بلکه بر هر فردی واجب می‌کند که در مورد صحت عقاید خود به صورت مستقل و به دور از احساسات و تقلید کورکورانه جست‌وجو کند». (۷۴۶) طارق زین العابدین، یکی دیگر از مستبصرین، در این باره می‌گوید: «چیزی که قابل اشاره به آن است این که افرادی که در آخرت، عاقبت بد و نهایت شومی دارند، کسانی هستند که عقاید موروثی در نفس آنان سکنی گزیده، به گمان این که این عقاید برحق است...» (۷۴۷) هاشم ال لقیط از مستبصرین سوری در این باره می‌گوید: «کسی که می‌خواهد به حق برسد، چاره‌ای جز رسیدن به آن ندارد؛ گرچه راه طولانی باشد، ولی مشکل در کجا نهفته است؟ مشکل در فرار شخص بحث‌کننده از حقیقت پرستش بزرگان و تقدیس شخصیت‌ها به حساب دین است. مشکل در تقلید اجداد و پدران و افکار موروثی است. لذا اگر انسان از آنچه گفته شد خودش را پیراسته کند و به ادله قرآن و سنت نبوی و آثار صحیح روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و اله تمسک کند، به طور حتم حق را درک خواهد کرد و به ارزوی خود که ارزوی هر طلب‌کننده و رغبت

هر رغبت کننده است خواهد رسید» (۷۴۸)

۲ - معیار قرار گرفتن اشخاص

از جمله موارد دیگری که برای یک بحث کننده سنی مانع مهمی در پذیرش مذهب تشیع و پشت پا زدن به مذهب سابق است، جرات نداشتن او در مخالفت و مردود شمردن گفتار شخصیت‌هایی است که در جامعه خود مورد عظمت و احترام مردم هستند، به حدی که مانند بتی شده‌اند که هرگز کسی جرات رسیدن به مقام آنان را ندارد. مستبصر معروف مصری، صالح الوردانی در رابطه با افتادن در اسارت تقدیس شخصیت‌ها و شناخت حق به آنان، نه شناخت حق به خود حق می‌گوید: «این همان مطلبی است که احبار و راهبان دوست داشته و بین مردم منتشر ساختند. امری که مسلمانان نیز امروزه به آن مبتلا شده‌اند، که گفتار شخصیت‌ها را به جای قبول نصوصات برمی‌گزینند» (۷۴۹) او در ادامه مطلب خود می‌گوید: «جست‌وجوی از حق موجب متابعت از نص خواهد شد نه جستجو در کلمات شخصیت‌ها؛ اری، دنبال نص بودن، انسان را به حق رهنمون می‌سازد. دنبال اشخاص رفتن در آینده‌ای نه چندان دور بین انسان و نص فاصله می‌اندازد، و او را در گرو مردان قرار می‌دهد نه در گرو نص. نص معیار است، و همین نص معیار تکلیف می‌باشد. با نص است که مسؤولیت بر گردن مسلمان قرار می‌گیرد. قوام انسان بر نص است و نجات انسان از آتش نیز بر اساس نص است. مقصود از نص در اینجا نص قرانی یا نبوی صحیح موافق با قران و عقل در امور مربوط به غیبات و پیروی‌ها و سیاست و اخلاق و اصول دین و تولی و تبری است...» (۷۵۰) او در جایی دیگر می‌گوید: «بر مسلمین است که از عبادت شخصیت‌ها پرهیز کرده و از توهم و خیال قداست پیشینیان خارج شوند. وظیفه آنان است که نصوص را بالاتر از شخصیت‌ها به حساب آورده و آن را مقیاس و میزان برای تصحیح فکر اسلامی و قرائت وقایع تاریخی به حساب آورند» (۷۵۱) او نیز می‌گوید: «بحث، یک شرط اساسی دارد و آن تهی شدن از قدسیت اشخاص است، یعنی وجود شخصیتی فکری مستقل و آزاد شده از عبادت افراد. من قبلاً در کتاب‌ها با دید قدسیت و ترس نسبت به افراد مرموز گذشته که شروع آن از صحابه و ختم آن به فقها است غوص می‌کردم، ولی هنگامی که از توهم قداست رها شده شدم، راه را در جلوی خود برای رسیدن به حقیقت اسلام باز یافتم... اری، هنگامی که تشیع در نصوص و حوادث تاریخی را با کنار گذاردن شخصیت‌ها شروع کردم، یا به معنای دقیق‌تر هنگامی که نصوص را بالاتر از شخصیت‌ها قرار دادم، آن وقت بود که حق را شناختم... من حقیقت را کشف کردم و از دایره وهم به دایره حقیقت وارد شدم، هنگامی که مسیر اسلام را از بعد رسول خدا صلی الله علیه و اله جست‌وجو کرده و از نو آن را قرائت نمودم. روح بعد از سال‌های طولانی از گمراهی و حیرت راحت شد، هنگامی که چشمم بر بخش غایب از تاریخ اسلام و واقعیت‌های مسلمانان افتاد و قدم‌های من بر راه مستقیم استقرار یافت. در این هنگام بود که پرده‌ها برداشته شد و در مقابل خود، ال‌بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را ساطع دیدم و معالم راه مستقیم برای من ظاهر شد و یقین پیدا کردم که بر طریق اسلام صحیح قرار گرفته‌ام» (۷۵۲) ادريس حسینی مغربی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «من از ابتدا نیز می‌دانستم که بدون استثنا حقیقت ارزشمندتر و نفیس‌تر از شخصیت‌ها است، و این که من باید خودم را آماده و مهیا کنم تا در معرکه‌ها به دنبال حقایق گمشده باشم. من در مقابل دیدگانم احتمال جدایی با افراد و شخصیت‌هایی را قرار داده بودم که نسبت به من همانند خون بدنم در جریان بودند. من از ابتدا می‌دانستم و اهداف رسالت اسلامی را که برای فراگیری مردم از ارزش‌های آسمانی آمده نه ارزش‌های زمینی، درک می‌کردم. از باب نمونه: ابوهریره چه ارزشی در میزان دین دارد تا من به جهت تقویت او بحث و جست‌وجو از حقیقت تاریخی را تعطیل کنم؟ و در راه پوشش گذاشتن بر افتضاحات او دست به تحریف تمام حقایق ببرم؟ آیا ابوهریره اصلی از اصول عقیده است تا بر من حرام باشد که او را مورد محاسبه تاریخی قرار دهم و به افعال قبیح او اعتراف کنم؟ آیا زننده نیست که ما از فضایح او ساکت شویم تا آن‌ها با حقایق دین مخلوط شده و اسلام فدای همه مفاسد گردد؟» (۷۵۳) تعقل، راه احتراز از تقلید کورکورانه مهم‌ترین عاملی که می‌تواند

انسان را از پیروی کورکورانه از این و آن باز دارد اعمال عقل و تعقل است. محمّد علی متوکل، یکی از مستبصرین در این باره می‌گوید: «عقل، آن نوری است که صاحبش را برحق راهنمایی می‌کند، مادامی که هواهای نفسانی و شهوات او را نپوشاند. عقل، حجت خدا بر انسان است. به توسط آن است که خدا شناخته شده و انبیا تصدیق می‌شوند. و به واسطه آن است که حق از باطل تمیز داده می‌شود و کسی که عقل ندارد دین ندارد...» (۷۵۴) استاد معتصم سیداحمد، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می‌گوید: «خداوند سبحان به انسان نور عقل و علم داده و راه استفاده از آن را به دست انسان قرار داده است. پس هر کس که آن نور را اهمال کرده و به جهت کشف حقایق آن را مشتعل نسازد، زود است که در سایه‌ای از جهل و خرافات و گمراهی به سر برد، به خلاف کسی که عقلش را به کار گرفته و آن را رشد دهد...» (۷۵۵) ادریس حسینی مغربی می‌گوید: «هنگامی که اسلام را به دور از افکار پیشینیان می‌فهمیم پی می‌بریم که هدف اسلام برانگیختن عقل انسان است تا با فهم و شعور و درک با آن ممارست داشته و با یقین، قیام کننده به وظایف دینی خود باشد.» (۷۵۶)

۳ - تعصّب

تعصّب، یکی دیگر از موانعی است که می‌تواند بین انسان و پیروی او از حقّ و حقیقت مانع گردد؛ زیرا تعصّب، انسان را به نوعی جمود بر فکر معین و اجازه ندادن به خود بر تغییر معتقداتش وا می‌دارد، هرچند که ادله و براهین دلالت بر بطلان عقیده‌اش داشته باشد. بدین جهت است که شخص متعصّب از شناخت حقّ محروم است اگرچه حقیقت در جلوی او همانند خورشید در وسط روز باشد. محمّد مرعی انطاکی یکی از علمای بزرگ اهل سنت که شیعه شده، در این باره می‌گوید: «خوب و با دقت و تعمّق بر آنچه برای تو از حجت‌ها و براهین در این کتاب ذکر کردم نظر کن که چگونه حقّ تجلّی کرده راه برای پویندگان آن واضح شده است، کسانی که نیت خود را خالص کرده و از عصبیت مذهبی و نعره‌های قومی کورکورانه و مهلک، خود را به دور ساخته‌اند. اما کسی که با اصرار بر عنادش باقی مانده، روایات گرچه بسیار است ولی برای او سودی ندارد، گرچه بر او هزار دلیل عرضه گردد.» (۷۵۷) بدین جهت لازم است برای شخصی که در صدد بحث و جست‌وجو از مذهب حق است، جرات رهایی از اعتقادات خود را هنگام خطایش داشته و نفس خود را برای پذیرش حق آماده سازد. دکتر تیجاوی سماوی در این باره می‌گوید: «قوم من کسانی بودند که در برهه‌ای از زمان، جمود فکری در من ایجاد کرده و در عقل من غل و زنجیر ایجاد کردند تا حدیث را نفهم یا حوادث تاریخی را به میزان عقل و مقیاس‌های شرعی که قرآن کریم و سنت نبوی شریف ما را تعلیم داده تحلیل نکنم. ولی من غبار تعصّب را که بر من پوشانده بودند، از خود دور کرده و از زنجیرها و غل‌هایی که بر من بیش از بیست سال پیچیده بودند خود را رها کردم...» (۷۵۸) او در جایی دیگر می‌گوید: «به جان خودم سوگند! معتقدات اهل بیت علیهم السلام همان حقّی است که راهی برای فرار از آن وجود ندارد، در صورتی که انسان خود را از تعصّب کورکورانه و تکبر رهانیده و به دلیل واضح گوش فرا دهد.» (۷۵۹) او در جایی دیگر می‌گوید: «عصر تعصّب و دشمنی وراثتی، پشت کرده و عهد نور و آزادی فکر روی آورده است. پس بر جوانان اهل فرهنگ است که چشمان خود را باز کنند و بر آنان است که کتاب‌های شیعه را بخوانند و با آن‌ها ارتباط پیدا نمایند و با علمای آنان صحبت کنند، تا حق را از راهش بشناسند. تا کی با کلام باطلی که به آن غسل مالیده شده و با اراجیفی که در مقابل حجت و دلیل ثابت نمی‌مانند گول بخوریم. امروزه مردم عالم در ارتباط با یکدیگرند، و شیعه در هر منطقه‌ای از این کره زمین وجود دارد، و سزاوار نیست که محقق و باحث علمی شیعه را از زبان دشمنان خود به خصوص دشمن شیعه بشناسد، انانی که در عقیده با شیعه مخالفند... شیعه فرقه‌ای سری نیست که کسی غیر از خودشان از عقایدشان اطلاع نداشته باشد، بلکه کتب و عقایدشان در عالم پراکنده شده و مدارس و حوزه‌های اسلامی آنان برای هر طالب علم باز است. و علمای آنان میز گردها و مناظراتی برگزار کرده و مسلمانان را به وحدت کلمه و وحدت امت اسلامی فرا می‌خوانند...» (۷۶۰)

۴- ترس و وحشت

از جمله مشکلات انسان برای تغییر مذهب و خروج از مذهبی به مذهب دیگر، خوف و ترسی است که برای انسان از دوری نسبت به معتقدات سابق پیدا می‌کند؛ زیرا مدت‌های زیادی بوده که با آن‌ها محشور و مانوس بوده است. استاد معتصم سید احمد از مستبصرین سودانی در این باره می‌گوید: «بعد از بحث زیاد، قناعت کافی در وجوب متابعت مذهب اهل بیت علیهم السلام و گرفتن دین از آنان، پیدا کردم، ولی این حالت در من تمکن پیدا نکرد و نتوانستم راه و مذهب خود را انتخاب کنم به رغم این که وجدانم مرا به متابعت از مذهب تشیع وادار می‌نمود. و به رغم این که دوستان و اهل بیت و رفیقانم مرا به عنوان شیعه صدا می‌زدند و برخی نیز مرا به خمینی خطاب می‌کردند، ولی من هنوز راه خود را انتخاب نکرده بودم. در عین حالی که شک در حقانیت آن نداشتیم، ولی این نفس اماره من بود که مرا از این کار نهی می‌کرد و مرا وسوسه می‌نمود که چگونه جرات می‌کنی دینی را رها کنی که پدران بر آن بوده‌اند؟! چه می‌کنی با این مجتمعی که با اعتقاد تو مخالفند؟! تو چه کسی هستی که به این نتیجه رسیده باشی؟! ایا بزرگان از علما، بلکه غالب مسلمانان از این مطلب که تو به آن رسیده‌ای غافل بوده‌اند؟! و هزاران سؤال و تشکیکات از این قبیل که بر انسان غلبه می‌کند و به سکوت وادار می‌دارد. و احياناً عقل درون انسان را می‌پوشاند. این چنین دفع و جذب، و مد و جزر و تشنگی فکر در خود می‌بیند در حالی که راه فرار و انیس و دوست و حیثی برای خود نمی‌یابد. من در این هنگام شروع به پرسش و جست‌وجو از کتاب‌هایی کردم که در رد شیعه نوشته شده است، شاید مرا از این وضع موجود رهایی دهد و برای من حقایقی را کشف کند که شاید از من غایب بوده است... ولی بعد از بحث و جست‌وجو، مشکلم پیچیده‌تر شد و ارزیابی خود را در آن نیافتم؛ زیرا آن کتاب‌ها را خالی از بحث علمی محض و مناقشه منطقی دیدم، و در آن‌ها فقط سب و لعن و دشنام و تهمت و دروغ یافتیم... ولی بعد از تعمیق و بحث در ادله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ناگهان حق در نفسم تجلی کرده و آشکار شد و مرا به سوی آن سوق داد...» (۷۶۱) محمد علی متوکل، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «هنگامی که اراده خود را جزم می‌کردم تا از آخرین زنجیرهای خوف رها شده و پیروی از عقیده جدید را اعلام دارم، دوستم افکار خیالی خود را بر سر من فرو ریخت و گفت: اگر این مذهب برحق بود به طور حتم کسانی که از ما جلوتر بوده و در آینده می‌ایند از اولین و آخرینند دانایان بودند و از آن پیروی می‌کردند. با این سخنان، من همانند کسی شدم که آتش روشن کرده است ولی هنگامی که اطراف خود را روشن نمود از حرکت در میان آن امتناع می‌کند، و لذا عملش را به جهل، و یقینش را به شک تبدیل می‌نماید...» (۷۶۲) دکتر تیجانی در این باره می‌گوید: «من بر خود ترسیدم و نزد پروردگارم به کرات استغفار کردم، و در آن‌ها قصد کردم که دست از بحث در مثل این اموری که ایجاد شک درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و اله کرده و در نتیجه شک در دین من ایجاد نموده، بردارم... ولی شدت دشمنی آن‌ها با من و تکذیب هرچه را که من می‌گفتم و نیز جرات علمی و حرص برای رسیدن به حقیقت، مرا تحریک کرد تا بحث خود را ادامه دهم. و نیز نیرویی داخلی در خود احساس کردم که مرا به جلو سوق می‌داد...» (۷۶۳) استاد عبدالمنعم حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در بیان مباحثات خود قبل از شیعه شدن با پسرعمویش که او نیز شیعه شده است، می‌گوید: «من جدا تصمیم گرفته بودم و قصد داشتم از هرگونه گفت و گو با پسرعمویم درباره این مذهب جدید پرهیز کنم... گرفتگی من از خوف و ترس شدت می‌گرفت، ترس از این که از فکر او متأثر شوم، و چه بسا خودم را مجبور به اعتراف به آن نمایم، و در نتیجه با عقیده‌ای که مردم و پدرانم بر آنند مخالفت نمایم و در میان نزدیکانم شاذ شود و چه بسا متهم شوم که از دین خارج شده‌ام که چنین اتهامی به من زده شد. ولی از همه این امور گذشتم، و قرار گذاشتم که با پسرعمویم وارد گفت و گو شوم، شاید بتوانم از اعتمادی که به او و عقیده‌اش پیدا کرده‌ام رهایی یابم؛ خصوصاً این که من کتاب‌های مهمی را ضد شیعه و تشیع مطالعه کرده بودم... به او گفتم: تو الان از عقیده مردم کناره گرفته و شیعه شده‌ای، چه ضمان و قراری است که مانع شود تو را از این که فردا این مذهب را نیز تغییر

ندهی؟ او در جواب گفت: ایه کریمه می‌فرماید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۷۶۴) «بگو برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گویید». من از طرفداران دلیل هستم، هر کجا میل کند میل می‌کنم. من خودم را فارغ نموده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که راه مستقیم، همان مذهب اهل بیت علیهم السلام است. و دلیل بر صحت آن این است که ادله پیروان این مکتب مورد اتفاق عموم مسلمین است. من به او گفتم: چرا غیر از تو این حقیقت را کشف نکردند؟ او گفت: اولاً: چه کسی گفته که غیر از من این حقیقت را کشف نکرده است؟! ثانیاً: رسیدن دیگری به حقیقت، یا نرسیدن او دلیل بر صحت یا اشتباه عقیده‌ای که تو به آن رسیده‌ای نیست؛ زیرا مساله در وجدان حقیقت و حق و بعد از آن در پیروان آن نهفته است، و من کاری با دیگران ندارم؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (۷۶۵) «ای مؤمنان! بر شما باد به ملاحظه نفس‌های خود، در صورتی که شما هدایت یابید کسانی که گمراه شده‌اند به شما ضرری نخواهند رسانید». من به او گفتم: اگر فرض کنیم که مذهب شیعه صحیح است این بدان معنا است که ۹۰ درصد از مسلمانان بر اشتباهند؛ زیرا عموم مسلمانان به مذهب اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند، پس این تشیع چه نسبتی با عموم مردم دارد؟! او گفت: شیعه با این کمی که تو تصور می‌کنی نیست؛ زیرا آنان در بسیاری از دولت‌ها غالبیت و اکثریت را تشکیل می‌دهند. وانگهی کثرت و قلت معیار حق نیست، بلکه قرآن در بسیاری از موارد کثرت را مذمت می‌کند؛ اینجا که می‌فرماید: «وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۷۶۶) «ولی بیشتر شما نسبت به حق کراهت دارید». و اینجا که می‌فرماید: «وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (۷۶۷) «و بیشتر آنان را شاکر نخواهی یافت». و نیز می‌فرماید: «وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِ الشُّكُورِ» (۷۶۸) «کمی از بندگان من شکر گزارند». در نتیجه کثرت جمعیت نمی‌تواند دلیل بر حقانیت باشد... من با تعجب به او گفتم: ایا تو از من می‌خواهی که تسلیم شوم که اباء و اجدادم که همه آنان را می‌شناسم متدین به دینی بوده‌اند که مورد امر الهی نبوده است؟! او تبسمی کرده و گفت: من در مقام بیان و ارزش گذاشتن احوال گذشتگان نیستم، خدا به آنان آگاه‌تر است، ولی من به تو تذکر می‌دهم که قرآن مخالفت می‌کند با این که اساس در اعتقاد، تقلید اباء و اجداد باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُ مَا كَانُوا آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ» (۷۶۹) «و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم. ایا اگر پدران آنان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد]؟!»

رفض چیست و رافضی کیست؟

رفض چیست و رافضی کیست؟

یکی از واژه‌هایی که نیاز به ریشه‌یابی و تحقیق دارد، واژه رفض و رافضی است. در طول تاریخ گروه‌ها و فرقه‌های اسلامی برای کوبیدن و از صحنه خارج کردن گروه مخالف خود، همواره از القاب ناپسند و ناشایست استفاده می‌کردند. و متأسفانه عدم آگاهی توده‌های مردم در عصر اموی و وجود سیاست‌های خاص حاکمان آن دوره بر این مساله دامن زده است. رفض و رافضی از جمله القابی است که برخی از نویسندگان آن را به شیعه دوازده امامی نسبت داده‌اند.

رفض در لغت و اصطلاح

رفض به معنای ترک و رها کردن چیزی است. «رفضته ای ترکته»؛ رها کرد او را؛ یعنی ترک کرد او را. و رها کننده چیزی را رافضی گویند. در اصطلاح نویسندگان تاریخ و عقاید، در مورد وجوه استعمال این واژه اختلاف است. ۱ - برخی می‌گویند: رفض یعنی رها کردن وحی و برگشت به افسانه‌ها و خرافات بت پرستی و طاغوت پرستی. و به عبارت دیگر: بازگشت به اثار و ارزش‌های

جاهلیت. و این حقیقت را به شخصی به نام عبدالله بن سبا و پیروان او نسبت داده‌اند؛ زیرا وی امام علی بن ابی طالب علیه السلام را پیامبر صلی الله علیه و اله می‌دانست و با این پندار دین اسلام را رفض و ترک نمود. در کتاب «مقالات الاسلامیین» آمده است: «أما سموا الروافض لكونهم رفضوا الدين»؛ (۷۷۰) «همانا آنان را رافضی نامیدند زیرا دین را ترک کردند». ۲ - برخی دیگر معتقدند که واژه رفض و رافضی از سال ۱۲۲ هجری قمری در زمان زید بن علی به کار برده می‌شد. بغدادی می‌نویسد: «فرقه زیدیه را رافضی می‌گویند». (۷۷۱) فیومی می‌نویسد: «رافضه گروهی از شیعیان کوفه‌اند. آنان به این اسم نامیده شدند؛ زیرا زید بن علی را رها کردند هنگامی که از طعن درباره صحابه خود را بازداشت. و چون سخن او را شناختند و این که او از ابوبکر و عمر تبری نمی‌جوید او را رها نمودند. آن‌گاه این لقب بر هر کسی اطلاق شد که در این مذهب غلو کرده و اجازه لعن بر صحابه را داد» (۷۷۲). این نظریه قابل مناقشه است؛ زیرا مورخان معتبر، آنجا که درباره قیام زید بن علی و شهادت وی سخن گفته‌اند، چنین مطلبی را بیان نکرده‌اند. آنان فقط از این که کوفیان او را تنها گذاشته‌اند و به بیعت با او وفادار نمانده، یاد کرده‌اند. این روش کوفیان پیش از این هم شناخته شده بود، چنان که در مورد جدش امام حسین علیه السلام چنین کردند (۷۷۳).

اطلاقات لقب رافضی

اطلاقات لقب رافضی

لقب رافضی در بین رجالین و صاحبان ملل و نحل، اطلاقات مختلفی دارد؛ از قبیل:

۱ - مخالفان خلافت شیخین

به مرور زمان این لقب درباره شیعه امامیه به جهت مخالفت با خلافت ابو بکر و عمر به کار برده می‌شد، چنان که ابوالحسن اشعری می‌نویسد: «و أَمَا سَمُوا الْأَمَامِيَّةَ رَافِضَةً لِرَفْضِهِمْ إِمَامَةَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» (۷۷۴) «و همانا امامیه را رافضه نامیدند به جهت آن که امامت ابو بکر و عمر را رها نمودند». ذهبی در «میزان الاعتدال» و حافظ ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» لقب رافضی را بر کسانی اطلاق کرده‌اند که شیخین را مورد لعن قرار داده‌اند.

۲ - اهل تفضیل

اطلاق دیگر رافضی بر کسانی است که حضرت علی علیه السلام را بر ابو بکر و عمر مقدم می‌دارند. عسقلانی می‌گوید: «التشيع هو محبة علي وتفضيله على الصحابة، فمن قدمه على أبي بكر وعمر فهو رافضي غال في التشيع، ومن لم يقدمه عليهما فهو شيعي» (۷۷۵)؛ «تشیع عبارت است از محبت علی و برتری دادن او بر سایر صحابه، پس هر کس که او را بر ابو بکر و عمر برتری دهد رافضی و غالی در تشیع است، و هر کس که او را بر این دو نفر مقدم ندارد او شیعی است».

۳ - محبان اهل بیت علیهم السلام

همچنین واژه رافضی به کسانی اطلاق می‌شود که به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام محبت و عشق می‌ورزند، چنان که در اشعار محمد بن ادریس شافعی آمده است: ان كان رفضا حبّ ال محمد فليشهدوا الثقلان أئني رافضي (۷۷۶) اگر محبت ال محمد رفض به حساب می‌آید پس ادمیان و پریان گواه باشند که من رافضی هستم.

منشأ پیدایش

درباره تاریخ و منشا پیدایش این اصطلاح، وجوهی گفته شده است: ۱- این لقب را زید بن علی بن حسین علیه السلام بر شیعیان کوفه که با او بیعت کرده بودند، و سپس به بیعت خود عمل نکرده و از یاری او دست کشیدند، اطلاق کرده است؛ زیرا آنان نظر او را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند، و او از آن دو به نیکی یاد کرد و تبری نجست، در نتیجه شیعیان کوفه او را رها کردند و بدین جهت «رافضه» نامیده شدند. (۷۷۷) این نظریه قابل مناقشه است؛ زیرا مورخان معتبر، آنجا که درباره قیام زید بن علی و شهادت وی سخن گفته‌اند، چنین مطلبی را بیان نکرده‌اند، آنان فقط از این که کوفیان او را تنها گذاشته‌اند و به بیعت با او وفادار نماندند، یاد کرده‌اند. این روش کوفیان پیش از این شناخته شده بود، چنان که در مورد جدش امام حسین علیه السلام چنین کردند. (۷۷۸) عنوان رافضه اصطلاحی سیاسی بوده که حتی قبل از ولادت زید بن علی بن الحسین بین عوام مردم رایج بوده است. این اصطلاح بر کسی اطلاق می‌شد که معتقد به مشروعیت نظام سیاسی حاکم نبوده است. لذا مشاهده می‌کنیم که معاویه مخالفین علی علیه السلام را متّصف به رفض کرده و آنان را رافضی می‌نامید. نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲ه ق) در کتابش «وقعة صفین» از معاویه نقل می‌کند که او در نامه‌ای به عمرو بن عاص که در فلسطین ساکن بود، چنین نوشت: «أما بعد؛ فأنه كان من امر علي وطلحة والزبير ما قد بلغك وقد سقط إلينا مروان بن الحكم في رافضة اهل البصرة وقدم علينا جرير بن عبدالله...» (۷۷۹) در اینجا مشاهده می‌کنیم که معاویه مروان بن حکم و همراهان و همفکران او را به «رفض» متّصف کرده است، و این به جهت آن است که آنان معترف به مشروعیت حکومت امام علی علیه السلام نبوده‌اند. این خود دلالت بر این دارد که استعمال کلمه «رفض» از قبل از ولادت زید بوده است. ۲- از گزارش‌های تاریخی به دست می‌آید که در عصر بنی امیه، دشمنان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، این اصطلاح را به جهت رفض و ترک نظام سلطه، برای ابراز عداوت به شیعیان به کار می‌بردند. و رافضی بودن را گناه نابخشودنی به‌شمار می‌آوردند، و رافضی را سزاوار شکنجه و قتل می‌دانستند. ابابصیر نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم ما را «رافضه» می‌نامند. حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آنان شما را رافضه ننمیدند، بلکه خداوند شما را به این لقب نامیده است. همانا هفتاد نفر از بهترین‌های بنی اسرائیل به حضرت موسی و برادرش ایمان آوردند، و از این جهت آنان را «رافضه» نامیدند... انگاه امام علیه السلام فرمود: ای ابابصیر! مردم خیر را ترک کرده و شر را گرفتند، ولی شما شر را رها کرده و خیر را برگزیدید. (۷۸۰)

وقوع رافضی در اسناد عامه وقوع رافضی در اسناد عامه

اشاره

بنی امیه و بنی عباس و دیگر کژ اندیشان، همواره شیعیان و معتقدان به ولایت و امامت و وصایت اهل بیت را متّهم به رفض نموده، و با این لقب درصدد اهانت و سرزنش آنان بر آمده‌اند، ولی با تعجب می‌بینیم که از راویان شیعی روایت نقل می‌کنند؛ مثلاً محدثین اهل سنت با آن که تعدادی از رجال صحاح ستّه را متّهم به «رفض» و «رافضه» می‌کنند، اما در عین حال از آن‌ها روایت نقل می‌کنند، و این خود دلیل بر آن است که آنان را عادل یا ثقه می‌دانند؛ برای نمونه به چند راوی اشاره می‌کنیم:

۱- اسماعیل بن موسی فزاری (۲۴۵ه ق)

ابن حجر می‌گوید: «به او نسبت رفض داده شده است». (۷۸۱) ذهبی می‌گوید: «او از شیعیان کوفه به حساب می‌آید». (۷۸۲) ابن عدی می‌گوید: «به جهت غلو در تشیع، بر او انکار شده است». (۷۸۳) در عین حال ابوداوود و ابن ماجه از او روایت نقل کرده‌اند. (۷۸۴)

۲- بکیر بن عبدالله طایی معروف به «ضخم» (۲۸۵)

ابن حجر او را مقبول دانسته (۷۸۶) و او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است. (۷۸۷) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم (۷۸۸) و سنن ابن ماجه (۷۸۹) آمده است.

۳- تلید بن سلیمان محاریبی (۱۹۰ ه.ق)

ابوداود او را رافضی خبیث و مرد بد معرفی کرده که ابوبکر و عمر را دشنام می‌داده است، (۷۹۰) ولی در عین حال ترمذی از او در صحیحش روایت نقل کرده است. (۷۹۱) عجلی از او نفی باس نموده است. (۷۹۲)

۴- ثویر بن ابی فاخته

عجلی از او نفی باس کرده است. (۷۹۳) از یونس بن ابی اسحاق سؤال شد که چرا از ثویر روایت نقل نمی‌کنی؟ او در جواب گفت: ثویر رافضی است. (۷۹۴) ولی در عین حال ترمذی از او روایت نقل کرده است. (۷۹۵)

۵- جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ ه.ق)

سفیان گفته است: «من در حدیث، باورع‌تر از جابر جعفی ندیدم». (۷۹۶) ذهبی او را از بزرگان علمای شیعه به حساب آورده، (۷۹۷) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۷۹۸) ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداود (۷۹۹) و سنن ابن ماجه (۸۰۰) و سنن ترمذی (۸۰۱) وارد شده است.

۶- جمیع بن عمیر

ابوحاتم او را راستگو و صالح الحدیث دانسته است. (۸۰۲) و ابن حیان او را رافضی معرفی کرده است. (۸۰۳) ولی در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۸۰۴) و سنن ابن ماجه، (۸۰۵) و سنن نسائی (۸۰۶) و سنن ترمذی (۸۰۷) وارد شده است.

۷- حارث بن عبدالله همدانی (۶۵ ه.ق)

ذهبی در ترجمه او می‌گوید: «علامه، امام ابوزهیر، حارث بن عبدالله بن کعب بن اسد همدانی کوفی، از اصحاب علی علیه السلام و ابن مسعود، او فقیهی است که دارای علم بسیار بود و از ظرفیت‌های علم و از شیعیان صدر اول به حساب می‌آمد». (۸۰۸) ابن حبان او را غلو کننده در تشیع معرفی کرده، (۸۰۹) و ابن حجر گفته: به او نسبت تشیع داده شده است. (۸۱۰) در عین حال ابوداود در سنن (۸۱۱) و ترمذی در صحیح، (۸۱۲) و ابن ماجه در سنن، (۸۱۳) و نسائی در سنن، (۸۱۴) از او روایت نقل کرده‌اند.

۸- حمزان بن اعین

ابن حبان او را در جمله ثقات برشمرده است. (۸۱۵) و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده است. (۸۱۶) ولی در عین حال روایتش در سنن ابن ماجه وارد شده است. (۸۱۷)

۹- زیاد بن منذر (۵۰ ه.ق)

ابن حبان او را در جمله ثقات (۸۱۸) و ابن عدی او را از جمله غالیان کوفه به حساب آورده (۸۱۹) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۸۲۰) ولی مع ذلک ترمذی از او روایت نقل کرده است. (۸۲۱) (۸۲۲)

۱۰- سعد بن طریف کوفی

عبدالرحمن بن حکم بن بشیر بن سلمان او را غالی در تشیع، (۸۲۳) و فلاس او را مفرط در تشیع، (۸۲۴) و عمرو بن علی او را غرق در تشیع، (۸۲۵) و ابن حجر او را رافضی معرفی کرده است. (۸۲۶) ولی در عین حال روایاتش در سنن ترمذی (۸۲۷) و سنن ابن ماجه (۸۲۸) وارد شده است.

۱۱- سلیمان بن قَرم نحوی

احمد بن حنبل او را ثقه دانسته، (۸۲۹) ولی ابن حبان او را رافضی‌ای که در رفض غالی بوده، معرفی کرده است. (۸۳۰) در عین حال روایاتش در صحیح بخاری (۸۳۱) و صحیح مسلم، (۸۳۲) و سنن ابوداود، (۸۳۳) و سنن ترمذی (۸۳۴) وارد شده است.

۱۲- عباد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی (۲۵۰ هـ.ق)

ابوحاتم او را ثقه و دارقطنی و ابن حجر و ذهبی او را صدوق دانسته‌اند. (۸۳۵) و در عین حال ابن حجر او را رافضی و ذهبی از غلات شیعه و رؤوس بدعت‌ها برشمرده است. (۸۳۶) روایات او در صحیح بخاری، (۸۳۷) و سنن ترمذی، (۸۳۸) و سنن ابن ماجه (۸۳۹) وارد شده است.

۱۳- عبدالله بن القدوس رازی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۸۴۰) و در عین حال ابو عبید اجری و ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده، (۸۴۱) و ذهبی او را کوفی رافضی معرفی کرده است. (۸۴۲) روایات او در صحیح بخاری (۸۴۳) و صحیح ترمذی (۸۴۴) آمده است.

۱۴- عبدالله بن صالح هروی (۲۳۳ هـ.ق)

یحیی بن معین او را ثقه و صدوق معرفی کرده است. (۸۴۵) ولی در عین حال دارقطنی او را به رافضی خبیث توصیف نموده است. (۸۴۶) روایت او در سنن ابن ماجه وارد شده است. (۸۴۷)

۱۵- عبدالملک بن اعین کوفی

ابوحاتم جایگاه او را صدق و صالح الحدیث و کسی که حدیثش نوشته می‌شود، معرفی کرده است. (۸۴۸) و ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است. (۸۴۹) عقیلی او را شیعی رافضی می‌داند. (۸۵۰) و در عین حال روایاتش در صحیح بخاری، (۸۵۱) و صحیح مسلم، (۸۵۲) و سنن ترمذی، (۸۵۳) و سنن نسائی (۸۵۴) وارد شده است.

۱۶- عبدالله بن موسی (۱۲۰-۲۱۳ هـ.ق)

ابن سعد او را ثقه، صدوق، کثیرالحدیث، حسن الهیئه معرفی نموده است. (۸۵۵) ابن اثیر او را صحیح و از مشایخ بخاری در صحیح دانسته است. (۸۵۶) ابن منده نقل کرده که احمد بن حنبل مردم را به او دعوت می‌نمود، در حالی که او معروف به رفض بود. (۸۵۷) در عین حال روایات او در صحیح بخاری، (۸۵۸) و صحیح مسلم، (۸۵۹) و سنن ابوداود، (۸۶۰) و سنن ابن ماجه، (۸۶۱) و سنن

نسائی (۸۶۲) آمده است.

۱۷- عثمان بن امیر بجلي کوفی

ابن عدی می‌گوید: «او دارای مذهبی پست و در تشیع، غالی است و به رجعت ایمان دارد و افراد ثقه از او روایت کرده‌اند». (۸۶۳) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۸۶۴) و سنن ترمذی، (۸۶۵) و سنن ابن ماجه (۸۶۶) وارد شده است.

۱۸- علی بن زید تیمی بصری (۱۲۹ ه.ق)

يعقوب بن شيبه او را ثقه و صالح الحديث معرفی کرده است. (۸۶۷) و یزید بن زریع او را رافضی توصیف کرده است. (۸۶۸) و ابن عدی او را غالی در تشیع می‌داند. (۸۶۹) و در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۸۷۰) و سنن ابوداود، (۸۷۱) و سنن ترمذی، (۸۷۲) و سنن ابن ماجه (۸۷۳) وارد شده است.

۱۹- عمار بن زریق کوفی (۱۹۵ ه.ق)

ذهبی او را ثقه معرفی کرده، (۸۷۴) و ابن حبان او را در جمله ثقات آورده است. (۸۷۵) سلیمانی او را از رافضه می‌داند. (۸۷۶) و در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۸۷۷) و سنن ابوداود، (۸۷۸) و سنن نسائی، (۸۷۹) و سنن ابن ماجه (۸۸۰) وارد شده است.

۲۰- عمرو بن ثابت بکری (۱۷۲ ه.ق)

ابن حجر و ابوداود او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده‌اند. (۸۸۱) و در عین حال روایاتش در سنن ترمذی، (۸۸۲) و سنن ابوداود، (۸۸۳) وارد شده است.

۲۱- عمرو بن حماد قتاد (۲۲۲ ه.ق)

ابوحاتم او را صدوق و محمد بن عبدالله حنبل او را ثقه معرفی کرده است. (۸۸۴) اجری می‌گوید: از ابوداود درباره عمرو بن حماد بن طلحه سؤال کردم؟ گفت: او از رافضه است. (۸۸۵) ابن حجر او را به رفض و رافضی بودن نسبت داده، (۸۸۶) و ذهبی او را رافضی صدوق معرفی کرده است. (۸۸۷) در عین حال روایاتش در صحیح مسلم، (۸۸۸) و سنن ابوداود (۸۸۹) وارد شده است.

۲۲- عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی (۱۲۷ ه.ق)

یحیی بن معین و احمد بن حنبل و ابوحاتم و عجل او را ثقه معرفی کرده‌اند که از سی و هشت نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم روایت شنیده است. (۸۹۰) ابن قتیبه و شهرستانی او را از رجال شیعه امامیه به حساب آورده‌اند. (۸۹۱) در عین حال روایاتش در صحیح بخاری، (۸۹۲) و صحیح مسلم، (۸۹۳) و سنن ابوداود، (۸۹۴) و سنن نسائی، (۸۹۵) و سنن ترمذی، (۸۹۶) و سنن ابن ماجه، (۸۹۷) وارد شده است.

۲۳- غالب بن هذیل کوفی

ذهبی او را صدوق معرفی کرده است. (۸۹۸) و در عین حال ابن حجر و برخی دیگر او را رافضی و منسوب به رفض دانسته‌اند. (۸۹۹) روایات او در سنن نسائی وارد شده است. (۹۰۰)

۲۴- محمد بن راشد خزاعی (۱۶۰ ه.ق)

نسائی او را ثقه، (۹۰۱) و ابوحاتم او را صدوق و حسن الحدیث (۹۰۲) دانسته‌اند. بخاری از عبدالرزاق نقل کرده که گفت: کسی را در حدیث باورع‌تر از او ندیدم. (۹۰۳) محمد بن راشد او را رافضی معرفی کرده است. (۹۰۴) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۹۰۵) و سنن ابن ماجه، (۹۰۶) و سنن نسائی، (۹۰۷) و سنن ترمذی (۹۰۸) وارد شده است.

۲۵- موسی بن قیس حضری

ابن حجر او را صدوق (۹۰۹) و یحیی بن معین او را ثقه (۹۱۰) معرفی کرده‌اند. عقیلی او را از غالیان در رفض دانسته است. (۹۱۱) در عین حال ابوداود در سنن خود از او روایت نقل کرده است. (۹۱۲)

۲۶- میناء بن ابی میناء قرشی

ابن حبان او را از ثقات دانسته است. (۹۱۳) در عین حال ابن حجر می‌گوید: او به رفض و رافضی بودن نسبت داده شده است. (۹۱۴) ترمذی در صحیحش از او روایت نقل کرده است. (۹۱۵)

۲۷- ناصح بن عبدالله کوفی

حسن بن صالح او را خوب مردی معرفی کرده، (۹۱۶) و ذهبی او را از عبادت کنندگان برشمرده است. (۹۱۷) عقیلی او را رافضی می‌داند. (۹۱۸) در عین حال حدیثش در صحیح ترمذی آمده است. (۹۱۹)

۲۸- نفیع بن حارث کوفی

ابن حبان او را از جمله ثقات برشمرده است. (۹۲۰) و ابن عدی او را از جمله غالیان در کوفه می‌داند. (۹۲۱) و عقیلی او را غالی در رفض می‌داند. در عین حال روایاتش در سنن ترمذی، (۹۲۲) و سنن ابن ماجه (۹۲۳) آمده است.

۲۹- هارون بن سعد عجلی

ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۹۲۴) عقیلی او را غالی در رفض و رافضی بودن می‌داند. (۹۲۵) در عین حال مسلم در صحیح خود از او روایت نقل کرده است. (۹۲۶)

۳۰- هاشم بن برید کوفی

ابن معین (۹۲۷) و ابن حجر (۹۲۸) و دیگران او را توثیق کرده‌اند. ذهبی نسبت رفض به او داده است. (۹۲۹) ابن عدی می‌گوید: «گفته شده که او در تشیع غلو داشته است. (۹۳۰) در عین حال احادیثش در سنن ابوداود، (۹۳۱) و سنن نسائی (۹۳۲) وارد شده است.

۳۱- وکیع بن جراح

ذهبی او را از دریا‌های علم معرفی کرده است. (۹۳۳) احمد بن حنبل گفته است که من کسی را با ظرفیت‌تر و حافظ‌تر از وکیع ندیدم. (۹۳۴) ابن سعد او را ثقه، مامون، عالم، رفیع، کثیر الحدیث و حجت معرفی کرده است. (۹۳۵) یحیی بن معین می‌گوید: «من نزد مروان بن معاویه لوحی دیدم که در آن نام‌های شیوخی بود به این نحو که: فلان شخص رافضی است و... و وکیع رافضی است». (۹۳۶) در عین حال احادیث او در صحیح بخاری، (۹۳۷) و صحیح مسلم، (۹۳۸) و سنن ابوداود، (۹۳۹) و سنن ترمذی، (۹۴۰) و سنن ابن ماجه (۹۴۱) وارد شده است.

۳۲- یونس بن حباب اسیدی

ابن شاهین او را ثقه و صدوق، (۹۴۲) و ابن حجر او را صدوق معرفی کرده است. (۹۴۳) عقیلی او را غالی در رفض دانسته، (۹۴۴) و ابن حجر می‌گوید: او به رفض نسبت داده شده است. (۹۴۵) و ذهبی او را به طور صریح رافضی می‌داند. (۹۴۶) در عین حال روایاتش در سنن نسائی، (۹۴۷) و سنن ابن ماجه، (۹۴۸) و سنن ترمذی (۹۴۹) آمده است.

۳۳- ابو حمزه ثمالی (۱۵۰ ه.ق)

ابن حجر و سلیمانی او را از رافضه دانسته‌اند، (۹۵۰) ولی در عین حال روایاتش در صحیح ترمذی آمده است. (۹۵۱)

۳۴- ابو عبدالله جدلی

یحیی بن معین او را توثیق کرده است. (۹۵۲) ذهبی او را شیعی و دارای بغض به خلفا معرفی کرده است. (۹۵۳) ولی احمد او را توثیق نموده است ابن قتیبه او را در بین اسامی غالیان از رافضه ذکر کرده است. (۹۵۴) در عین حال روایاتش در سنن ابوداود، (۹۵۵) و سنن ترمذی وارد شده است.

نقد برخی روایات در مذمت رافضه

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری در «اصول مذهب الشیعه» می‌نویسد: ابن ابی عاصم چهار روایت در مورد رافضه نقل کرده است، ولی ناصرالدین البانی در بررسی سند آن‌ها تصریح به ضعف آن احادیث کرده است. (۹۵۶) ان‌گاه از طبرانی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «یا علی سیکون فی امّتی قوم ینتحلون حبّ اهل البیت، لهم نبر، یسمون الرافضه، قاتلوهم فانّهم مشرکون». سپس می‌گوید: در اسناد حدیث، حجاج بن تمیم می‌باشد که تضعیف شده است. (۹۵۷) و نیز از ابن ابی عاصم در «السنه» (۹۵۸) نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «ابشر یا علی انت واصحابک فی الجنّه، الا انّ ممّن یزعم انه یحبّک قوم یرفضون الاسلام یقال لهم: الرافضه، فاذا لقیمت فجاهدکم فانّهم مشرکون. قلت: یا رسول الله! ما العلامه فیهم؟ قال: لا یشهدون جمعه ولا جماعه، ویطعنون علی السلف!» سپس می‌گوید: شوکانی این حدیث را در احادیث موضوعه آورده است. (۹۵۹) ان‌گاه دکتر قفاری می‌نویسد: (۹۶۰) «ابن تیمیه به کذب این احادیث مرفوعه که در آنها لفظ رافضه آمده پی برده است؛ زیرا اسم رافضه تا قرن دوم هجری شناخته شده نبوده است. (۹۶۱) بیهقی نیز در «الدلائل» بعد از نقل حدیث مرفوعه ابن عباس در مذمت رافضه می‌گوید: «به این معنا از راه‌های دیگر نیز روایاتی رسیده که تمام آن‌ها ضعیف‌السند است، و خدا دانای‌تر است.» (۹۶۲) به همین جهت نیز عقیلی این احادیث را در «الضعفاء» و ابن‌الجوزی در «العلل المتناهیة» و «الموضوعات» آورده‌اند.

بررسی روایت شعبی

بررسی روایت شعبی

ابن تیمیه در کتاب‌های خود علی‌الخصوص «منهاج السنّه» شدیداً بر شیعه حمله کرده و آنان را به صفات ناشایستی متّهم ساخته است، و نیز اتهاماتی بر آنان وارد ساخته و در آن‌ها استناد به روایاتی جعلی نموده است؛ از آن جمله با استناد به روایت شعبی، شیعه را با یهود مقایسه کرده است. او می‌گوید: «ابو حفص بن شاهین در کتاب «اللطف فی السنّه»، از محمّد بن ابی‌القاسم بن هارون از احمد بن ولید واسطی، از جعفر بن نصیر طوسی واسطی، از عبدالرحمن بن مالک بن مغول، از پدرش از شعبی نقل کرده که او می‌گوید: من شما را از این هواهای گمراه کننده برحذر می‌دارم که شر آن‌ها رافضه است، آنان با رغبت و میل داخل اسلام نشدند، بلکه به جهت نابودی و تعرض بر آن، اسلام را پذیرفتند...». آن‌گاه در صدد تشابه بین رافضه و یهود برآمده، وجوهی از شباهت‌ها را به خیال خود که دروغ و تهمتی بیش نیست - بین این دو دسته نقل می‌کند، از آن جمله این‌که: یهود در صدد وارد کردن نقص و عیب بر جبرئیل برآمده و او را از بین ملائکه دشمن خود می‌دانند، همان‌گونه که رافضه می‌گویند: جبرئیل به اشتباه وحی را بر محمد نازل کرده است... (۹۶۳)

پاسخ

اولاً: این حدیث با تعدد سندهای آن از شعبی، به جهت وقوع عبدالرحمن بن مالک بن مغول ضعیف است، همان‌گونه که ابن تیمیه در آخر کلامش به آن اشاره کرده است. و نیز عده‌ی دیگری از علمای اهل سنت و رجالین آن‌ها او را تضعیف کرده‌اند؛ از آن جمله:

- ۱ - ابوبکر خلال در «کتاب السنّه»، می‌گوید: اتفاق علما بر تضعیف عبدالرحمن بن مالک بن مغول است. (۹۶۴) ۲ - ابوعلی صالح بن محمّد می‌گوید: عبدالرحمن بن مالک بن مغول از دروغ‌گوترین مردم است. (۹۶۵) ۳ - یحیی بن معین می‌گوید: من او را دیده‌ام، او شخص ثقه نیست. (۹۶۶) و نیز در رابطه با او می‌گوید: او کذاب است. (۹۶۷) ۴ - احمد بن حنبل می‌گوید: ما احادیث او را پاره نمودیم. (۹۶۸) ۵ - محمد بن عمار موصلی می‌گوید: عبدالرحمن بن مالک بن مغول شخصی بسیار دروغگو و تهمت زننده است، و هیچ کس در این مطلب شک ندارد. (۹۶۹) ۶ - ابوداود سلیمان بن اشعث می‌گوید: او کسی است که احادیث جعل می‌کند. و نیز ابو زکریا، ابوزرعه، جوزجانی، دارقطنی، بخاری، ابن حبان، سعدی، نسائی و جماعتی دیگر از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند. (۹۷۰) ثانیاً: ابن تیمیه در آخر حدیث؛ گرچه متوجّه ضعف حدیث به جهت وجود عبدالرحمن بن مالک بن مغول شده ولی در صدد برآمده که ضعف آن را این‌گونه جبران کند، او می‌گوید: «این خبر از عبدالرحمن بن مالک بن مغول از راه‌های متعددی نقل شده که برخی از آن‌ها برخی دیگر را تصدیق می‌کنند.» ولی این حرف فاسد است و نمی‌تواند مشکل ضعف عبدالرحمن بن مالک بن مغول را حلّ کند؛ زیرا کثرت طرق در نهایت اثبات می‌کند که این کلام از عبدالرحمن صادر شده است، ولی صحت روایت او از پدرش و او از شعبی احتیاج به اثبات دارد که با آن توجیه قابل اثبات نیست. ثالثاً: بر فرض این که خبر صحیح باشد ولی از آن جهت که از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل نشده و هیچ یک از صحابه نیز آن را روایت نکرده‌اند، از درجه اعتبار ساقط است. راوی و ناقل این اتهام تنها شعبی است، که کلامش هرگز برای شناخت حقّ حجت نبوده و دلیلی بر آن نیست؛ خصوصاً که در آن خبر پر از اتهامات و جزافه‌گویی‌هایی است که قطعاً شیعه امامیه از آن مبرا است. رابعاً: در آن خبر، شعبی از رؤسای شیعه معرفی شده و راوی حدیث از شعبی به او می‌گوید: «چيست رد تو بر رافضه در حالی که تو رئیس آنان می‌باشی؟» در حالی که قطعاً می‌دانیم که شعبی از شیعه نبوده تا چه رسد به این که از رؤسای آن‌ها باشد. و این مطلبی است که هر کسی که او را شناخته یا بر ترجمه و احوال او اطلاع یافته، می‌داند. احدی از کسانی که احوال او را نقل کرده‌اند، او را به عنوان شیعی معرفی نکرده‌اند، بلکه او را پیام رسان عبدالملک بن مروان به پادشاه روم معرفی کرده‌اند. (۹۷۱) کسی که از طرف بنی امیه قاضی بوده است.

اشکالات دلّالی

اشکالات دلّالی

بعد از بررسی سند این حدیث و خدشه نمودن بر آن، به بررسی دلالت آن می‌پردازیم و وجوه تشابهی را که بین شیعه و یهود قرار داده، نقد خواهیم کرد.

نقد تشبیه اول

او ادعا می‌کند که رافضه با میل و رغبت در دین اسلام وارد نشده است، بلکه به جهت اضرار بر اهل اسلام وارد شده و بر اهل اسلام آن را پذیرفتند، و علی رضی الله عنه آنان را آتش زده و به شهرها و کشورهای دیگر تبعید نمود. از جمله آن‌ها عبدالله بن سبا یهودی از صنعای یمن است که حضرت او را به سبایط تبعید کرد....

پاسخ

اولاً: اگر مقصود او از رافضه پیروان عبدالله بن سبا است که آنان نه شیعه بوده‌اند و نه رافضی، و شیعیان از آنان متبری هستند. و اگر مراد به آنان شیعیان دوازده امامی هستند، که حضرت آن‌ها را آتش زده و تبعید ننموده است، بلکه این فرقه از پیروان و انصار حقیقی امیر مؤمنان علیه السلام به حساب می‌آیند. ثانیاً: این که ادعا شده که شیعه رافضیه دوازده امامی به جهت ضربه زدن به اهل اسلام داخل در این دین شده، این ادعایی است باطل؛ زیرا هرگز چنین هدفی را شیعه نداشته است، و اگر اثبات یک مطلب به صرف ادعا است، ما نیز همین ادعا را در حق آنان می‌کنیم.

نقد تشبیه دوم

او می‌گوید: یهود می‌گویند: ملک و سلطنت تنها صلاحیت بر آل داوود دارد، رافضه نیز می‌گویند: امامت تنها صلاحیت در اولاد پیامبر صلی الله علیه و اله دارد.

پاسخ

بی‌تردید امامت و خلافت موروثی نیست تا از خلیفه قبل به فرزندش به ارث برسد، ولی متأسفانه به جهت اشتباه در فهم عقاید شیعه امامیه، گروهی از اهل سنت از روی جهل یا کینه‌توزی، شیعه را متهم نموده‌اند که امامت را موروثی می‌دانند، از این رو امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و اله را در ذریه پیامبر خلاصه می‌کنند. لذا مناسب است درباره این موضوع بحث کنیم و به اثبات برسانیم که چرا شیعه در عین این که خلافت و امامت را موروثی نمی‌داند، آن را در ذریه پیامبر صلی الله علیه و اله خلاصه می‌کند؟

نقل عبارت‌ها

۱ - ابن حزم می‌گوید: «مسلمانان متفق‌اند که خلافت به توارث نیست.» (۹۷۲) ۲ - عبدالقاهر بغدادی می‌گوید: «برخی از فرقه‌های راوندیه قائل به ثبوت امامت موروثی‌اند.» (۹۷۳) ۳ - علامه حلی در «شرح تجرید» می‌گوید: «عباسیه معتقدند برای تعیین امام، دو راه وجود دارد: یکی نصّ و دیگری میراث.» (۹۷۴) ۴ - عبد القاهر بغدادی نیز می‌گوید: «اکثر امامیه بر این باورند که امامت موروثی

است.» (۹۷۵) ۵ - ابوالحسن ندوی می‌گوید: «بدیهی است که دیدگاه داعی اول و فرستاده او که حامل رسالت اوست در مورد حکومت، با دیدگاه سایر حکومت‌ها و فاتحان و جنگ جویان و رهبران سیاسی، و حکمرانان مادی گرا، در طبیعت، ذوق، روش، عمل، مقصد و نتیجه، فرق فاحش داشته باشند... محور تلاش‌های حاکمان و فاتحان شهرها و رهبران عالم، که طمع سیطره بر جهان را دارند و نیز عالی‌ترین هدف آنان برپایی کشوری خاص است، تاسیس حکومتی موروثی است. این حقیقتی آشکار در طول تاریخ است...». در آخر از کلام خود نتیجه می‌گیرد که: «عقیده شیعه امامیه در مسأله امامت و خلافت با اهداف خدا و رسول او سازگاری ندارد؛ که همان حکومت موروثی است.» (۹۷۶)

نقد اتهام

نقد اتهام

پاسخ ما به ایرادهایی که در این خصوص گرفته‌اند این است که: ۱ - شیعه امامیه بر این مطلب اجماع دارد که تنها راه تعیین امام، نصّ از جانب خداوند متعال و معرفی از جانب رسول خداصلی الله علیه واله و امامان معصوم است، و لذا به ایه شریفه: «یا ایها الرسول بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» تمسّک می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله مامور ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام از جانب خداوند به مردم بوده است. پس در حقیقت اراده و مشیت الهی بر نصب شخصی لایق برای امامت است که با وحی به پیامبر صلی الله علیه واله، او را مامور ابلاغ می‌کند، از همین رو، آن بزرگوار بر امامت یکایک اهل بیت تصریح کرده است. هریک از امامان نیز امام بعد از خود را، که از جانب خداوند معین شده، معرفی کرده‌اند. این سخن هیچ ربطی به وراثت ندارد. ۲ - با مروری بر ادله امامت و ولایت علی بن ابی‌طالب و سایر ائمه‌علیهم السلام از قبیل حدیث غدیر، ثقلین و دیگر ادله پی می‌بریم که خداوند متعال و رسولش اصرار اکید بر نصب امام علی علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام بر امامت و ولایت داشته‌اند. آیا می‌توان گفت که این همه تأکید جنبه خویشاوندی داشته و پیامبر صلی الله علیه واله می‌خواسته داماد و نوه‌هایش را به حکومت برساند تا به نوایی برسند، و با این روایات در صدد برپایی حکومت موروثی بوده است؟ مشکل اساسی این است که ما بین «واقع» و «حق» فرق نمی‌گذاریم و آنچه را که واقع شده می‌خواهیم حق بدانیم در حالی که این چنین نیست. اهل سنت چون واقع خارجی را با انتخاب ابوبکر می‌بینند، حق را هم از این دید می‌بینند و می‌گویند او بر حق بوده است. یا اگر شیعه به دنبال اهل بیت و در راس آنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، در صدد موروثی کردن حکومت و خلافت رسول الله صلی الله علیه واله است. ولی مشکل اساسی چیز دیگری است و آن این که ما باید تابع حق باشیم؛ و حق همان چیزی است که در کتاب و سنت آمده و عقل نیز مؤید آن است و کتاب، سنت و عقل بر غیر اهل بیت معصوم‌علیهم السلام تطبیق نمی‌کند. ۳ - اگر امامت نزد شیعه موروثی است چرا با وجود محمد بن حنفیه که برادر امام حسین علیه السلام است، امامت به امام علی بن الحسین علیه السلام، فرزند آن حضرت علیه السلام، منتقل شد؟ این نیست مگر این که شیعه امامیه برای مقام امامت، لیاقت ذاتی قائل است و آن را در محمد بن حنفیه نمی‌بیند ولی در امام زین العابدین علیه السلام می‌یابد. ۴ - از ابوالحسن نووی و امثال او سؤال می‌کنیم که مراد از وراثت در امامت چیست؟ اگر مقصود آن است که امامت باید در یک قبیله خاص باشد که این را خود رسول خداصلی الله علیه واله، بنابر نصوص متواتر، در مصادر فریقین به آن اشاره کرده است. جابر بن سمره می‌گوید: «با پدرم محضر رسول خداصلی الله علیه واله رسیدیم، شنیدیم که فرمود: این امر - دنیا - تمام نمی‌شود تا آن که دوازده خلیفه بر آنان حکومت کنند. آن گاه سخنی فرمود که بر من مخفی شد، به پدرم عرض کردم: رسول خداصلی الله علیه واله چه فرمود؟ پدرم در جواب گفت: رسول خداصلی الله علیه واله فرمودند: همه آنان از قریشند.» (۹۷۷) ابوالحسن نووی و امثال او، چگونه می‌توانند به این سؤال پاسخ دهند که: امامت و خلافت تنها در قریش چه معنایی دارد؟ هر

توجهی که ایشان در این روایت و امثال آن دارند، ما قبول می‌کنیم. طبعاً هیچ توجهی ندارند جز این که بگویند امامت و خلافت به قابلیت‌هاست و این قابلیت‌ها را خداوند در قریش قرار داده است. همین توجه را ما درباره اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بیان می‌کنیم. اگر مراد از وراثت آن است که بگوییم به صرف این که این‌ها اولاد پیامبرند و امام علی علیه السلام داماد او است، باید امام باشد ولو قابلیت این مقام را نداشته باشد، قطعاً شیعه امامیه به این معنا معتقد نیست. ۵ - با مراجعه به کتاب‌های کلامی شیعه امامیه، در مبحث امامت، پی می‌بریم که آنان برای امام چندین شرط؛ از جمله: عصمت، افضل بودن، علم لدنی و... قائلند. حال اگر امامت نزد آنان موروثی است دیگر بیان این شرطها چه معنایی دارد؟ این شرطها چیزی جز بیان لیاقت‌ها نیست، که به استناد روایات و تاریخ، در غیر اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد. ۶ - اگر آن گونه که ابوالحسن نووی می‌گوید؛ حکومت موروثی شعار حکومت‌های مادی است و انبیا باید از آن منزّه باشند، چه فرق است بین پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله و دیگر پیامبران و بین حکومت دائمی و موقت؟ با آن که حکومت وراثتی را، با در نظر گرفتن قابلیت‌ها در انبیای گذشته مشاهده می‌کنیم: خداوند متعال می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ (۹۷۸) «یا حسد می‌ورزند با مردم چون آن‌ها را خدا به فضل خود بهره‌مند نمود که البته ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن‌ها فرمانروایی بزرگ عطا کردیم.» از سوی دیگر می‌بینیم که برخی از انبیا، امامت یا نبوت را برای ذریه خود می‌خواستند که این، در حقیقت با دادن شایستگی به آنان از جانب خداوند متعال است. درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خواهیم: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ (۹۷۹) «[بیاد آر] هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: [اگر شایسته آن باشند] عهد من هرگز به ستمکاران نمی‌رسد.» در این ایه خداوند حکومت موروثی و نسبی را به طور مطلق نفی نکرده، بلکه از خصوص ستمگران از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام نفی نموده است. از این رو معلوم می‌شود که ذریه و نسل حضرت ابراهیم علیه السلام و هر پیامبر دیگری، در صورتی که ظالم نباشند؛ چه ظلم به خدا، چه ظلم به خلق و چه ظلم به نفس، می‌توانند مقام امامت و رهبری جامعه را به عهده گیرند. و نیز حضرت موسی علیه السلام از خداوند می‌خواهد که از اهلش کسی را به عنوان وزیر خود قرار دهد. خداوند متعال از قول حضرت موسی می‌فرماید: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي»؛ (۹۸۰) «و [نیز] از خانواده من یابوری برای من قرار ده. برادرم هارون را [وزیر من گردان]». ۷ - شاید علت این که امامت، خلافت و یا نبوت در نسل پیامبر قرار می‌گیرد با ضمیمه لیاقت‌های لازم این باشد که پیامبر علیه السلام با ثبوت نبوت و کمالاتش، در قلب‌ها جا گرفته و در میان مردم محبوبیت خاصی پیدا می‌کند. مردم نیز در صورتی که کسی را دوست بدارند، وابستگان صالح او را نیز دوست می‌دارند و هر کسی که مورد محبت قرار گرفت در صدد اطاعت از فرامین او بر می‌آیند. از همین رو بهترین افراد برای امامت و جانشینی و یا نبوت، ذریه و نسل آن پیامبرانند، هر چند آن‌را مطلق نمی‌دانیم، بلکه قیدها و شرطهایی را که از جمله عصمت و افضل بودن و... است نیز در امام معتبر می‌دانیم. ۸ - بین ملک و سلطنت و امامت فرق است. امامت عبارت است از ولایت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و اله که از مقام قرب تام الهی سرچشمه گرفته است، برخلاف سلطنت و پادشاهی، که تنها به جنبه سلطه آن اشاره دارد. ۹ - شیعه هرچه می‌گوید از آیات قرآن و روایات صحیح السند که از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده استفاده می‌کند، گرچه در برخی از امور با بعضی از عقاید یهود تشابه داشته باشد. ۱۰ - اگر ما امامت را در ذریه پیامبر صلی الله علیه و اله و اولاد حضرت علی علیه السلام محصور کنیم، بهتر از آن است که طعمه یک عده منافق و غاصب نماییم تا با هواهای نفسانی خود با اسلام و شریعت بازی کرده و مسلمانان را به انحراف عقیدتی و عملی بکشانند.

او می‌گوید: نصارا گفته‌اند: در راه خدا جهاد نیست تا خداوند مسیح دجال را مبعوث گرداند و اقایی از آسمان فرود آید، همچنین رافضه گفته‌اند: جهاد در راه خدا نیست تا رضای ال محمد خروج نماید و منادی از آسمان ندا دهد که او را متابعت کنید».

پاسخ

اولاً: اجماع شیعه امامیه بر این است که جهاد دفاعی به جهت حفظ اسلام احتیاج به امر امام معصوم ندارد، بلکه بر عموم مسلمانان است؛ گرچه امام غایب باشد، باید در مقابل هجوم دشمنان به اسلام و مسلمین ایستاده و مقاومت نمایند. اری، در جهاد ابتدایی به جهت فتح و فتوحات و توسعه دایره مملکت اسلامی، احتیاج به امر معصوم یا نایب خاص است. ثانیاً: متعصّیان اهل سنت از این که شیعیان اهل بیت علیهم السلام شرکت در جنگ‌ها و فتوحات سلاطین و خلفای جور را تحریم کرده‌اند، لذا به خشم درآمده، این عملکرد را به نام ترک جهاد اسلامی و تشبّه به نصارا تمام کرده‌اند. ثالثاً: آیا اهل سنت با یهود و نصارا جهاد می‌کنند یا این که حکومت آن‌ها تحت سلطه و سیطره یهود و نصارا است؟ آیا آنان نیستند که حتی غذای نجس کفار یهود و نصارا را بر خود حلال می‌دانند و از آن استفاده می‌کنند. ولی نوبت به شیعیان که منادیان اسلام ناب حقیقی هستند، می‌رسد ذبیحه آنان را حرام کرده و حکم به قتلشان صادر می‌کنند؟

نقد تشبیه چهارم

او می‌گوید: «یهود برای زنان خود عده قائل نیستند، همچنین است رافضه».

پاسخ

این ادعا از تهمت‌های واضح و آشکار است که بر شیعه وارد شده است. چگونه شیعه عده برای زن قائل نیست در حالی که قرآن بر وجوب آن تصریح کرده است، انجا که می‌فرماید: «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»؛ (۹۸۱) «زن‌هایی که طلاق داده شدند [از شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد.» و نیز در آیه ۱ و ۲ و ۴ از سوره طلاق به این مساله به طور صریح اشاره شده است. بلکه مساله عده طلاق زنان از مسائل اتفاقی بین مسلمین است. ابن قدامه در «المغنی» می‌گوید: «امت اسلامی فی الجمله اجماع بر وجوب عده دارند گرچه در انواع آن اختلاف کرده‌اند...» (۹۸۲)

نقد تشبیه پنجم

او می‌گوید: «یهود می‌گویند: خداوند بر ما شبانه روز پنجاه نماز واجب کرده است، همچنین است رافضه».

پاسخ

اولاً: هرگز شیعه به این عقیده معتقد نبوده و چنین ادعایی نکرده است، بلکه آنان تنها پنج نماز معروف را قائل هستند. و این مطلبی است که در کتب فقهی ما آمده است. اری، مجموع رکعات فرایض و نوافل در شبانه روز نزد شیعه به ۵۱ رکعت می‌رسد. ثانیاً: نقلی که از یهود کرده که آن‌ها قائل به پنجاه نماز در شبانه روز هستند نیز صحیح نیست؛ زیرا با مراجعه به کتب یهود پی می‌بریم که آنان تنها به دو نماز قائلند. و این مطلبی است که در مصادر حدیثی اهل سنت به آن اشاره شده است. مالک بن انس از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که در حدیثی طولانی درباره معراج فرمود: «من نزد موسی رفتم، او مرا امر به رجوع کرد. من باز گشتم

خداوند از من ده نماز کم نمود، تا آن که به پنج نماز رسید. موسی گفت: نزد پروردگارت باز گرد و از او بخواه تا تخفیف دهد؛ زیرا بر بنی اسرائیل دو نماز فرض کرد که قیام بر آن دو نیز نمودند...» (۹۸۳) و بنابر نقل صحیح بخاری، حضرت موسی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله عرض کرد: به خدا سوگند! من برای بنی اسرائیل کمتر از پنج نماز آوردم ولی آنان ترک نمودند، به نزد پروردگارت برو تا باز از آن تخفیف دهد...» (۹۸۴)

نقد تشبیه ششم

او می گوید: «یهود نماز مغرب را نمی خوانند تا همه ستارگان ظاهر شوند. کنایه از این که هوا تاریک شود و حال آن که از پیامبر صلی الله علیه و اله رسیده که فرمود: اتم بر اسلام باقی هستند تا مادامی که مغرب را تا هنگام ظهور ستاره ها به جهت تشبیه به یهود تاخیر نیندازد».

پاسخ

اولاً: برخی از علما و فقهای شیعه قائل به دخول وقت مغرب به مجرد سقوط قرص خورشید می باشند، همان قولی که اجماع اهل سنت بر آن است. ثانیاً: شیعه قائل به وجوب تاخیر نماز مغرب تا هنگام ظهور ستاره ها و تاریکی شب نیستند، بلکه تعجیل در به جای آوردن نماز مغرب در اول وقت آن را مستحب می دانند. ثالثاً: علمای اهل سنت نیز اختلاف کرده اند، مشهور قائل به جواز تاخیر نماز مغرب تا رفتن شفق و قرمزی آسمان هستند. رابعاً: تعبیری که در ذیل حدیث آمده؛ یعنی به جهت مشابَهت با یهود، در بیشتر روایات وارد نشده است. (۹۸۵)

نقد تشبیه هفتم

او می گوید: «یهود هنگام نماز، مقدار کمی از قبله منحرف می شوند. همچنین اند رافضه».

پاسخ

نزد عموم علمای شیعه توجه به قبله واجب است و انحراف از آن را به اندازه یک بند انگشت هم جایز نمی دانند. و این مطلبی است که علمای این مذهب در مصنفات خود به آن تصریح کرده اند و آن را از ضروریات می دانند. اری، آنچه که در احادیث امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده، استحباب تیاسر و میل به دست چپ بودن در عراق است، و این روی گرداندن از قبله نیست بلکه در حقیقت تمایل به طرف قبله است.

نقد تشبیه هشتم

او می گوید: «یهود به طور خالص سلام نمی دهند، بلکه می گویند: «سلام علیکم» که به معنای مرگ است، همچنین است رافضه».

پاسخ

این حرف از تهمت های آشکار به شیعه است؛ زیرا با معاشرت شیعه و همچنین مطالعه کتاب های آنان پی می بریم که تحیت و سلام آنان همان کیفیت و سلام معروف و صحیح، یعنی «سلام علیکم» است. سید مرتضی رحمه الله در کتاب «الانتصار» می گوید: «واجب است نماز گزار در جواب سلام مثل سلامی که سلام دهنده داده بگوید؛ یعنی اگر او «سلام علیکم» گفته، او نیز به همین ترتیب

سلام دهد، به این معنا که «علیکم السلام» نگوید...» (۹۸۶) محمد بن مسلم می‌گوید: من بر امام باقر علیه السلام در حالی که در حال نماز بود وارد شدم و سلام نمودم، حضرت فرمود: «السلام علیک». به حضرت عرض کردم: حالتان چگونه است؟ در اینجا حضرت سکوت کرد. و چون از نماز فارغ شد، به او عرض کردم: آیا نماز گزار باید سلام را در نماز پاسخ دهد؟ حضرت فرمود: اری، همانند آنچه که به او گفته شده است. (۹۸۷)

نقد تشبیه نهم

او می‌گوید: «یهود تورات را تحریف کردند، همچنین است رافضه که قرآن را تحریف نمودند».

پاسخ

شیعه هرگز قرآن را تحریف نکرده است. ولی ظاهر این کلام این است که شیعه قائل به تحریف قرآن می‌باشد، این اتهام نیز با نص صریح غالب قریب به اتفاق علمای شیعه امامیه سازگاری ندارد. شیخ صدوق رحمه الله می‌فرماید: «اعتقاد ما این است: قرآنی را که خداوند برای پیامبرش محمد صلی الله علیه و اله نازل کرده، همین کتابی است که بین دو جلد در دسترس مردم است نه بیشتر از آن، و سوره‌های آن ۱۱۴ تا است؛ زیرا نزد ما سوره «ضحی» و «الم نشرح» هر کدام یک سوره و نیز سوره «ایلاف» و سوره «الم تر کیف» نیز هر کدام یک سوره به حساب می‌آید. و کسی که به ما نسبت دهد که ما معتقدیم که قرآن بیش از این مقدار است، دروغگو است». (۹۸۸) شیخ طوسی رحمه الله در مقدمه تفسیر خود می‌فرماید: «و اما سخن درباره زیادت یا نقصان قرآن، ظاهر از مذهب مسلمانان خلاف آن است، و این قول لایق‌تر به مذهب ما در صحت است. و این قولی است که سید مرتضی آن را تقویت کرده و ظاهر روایات است. جز آن که روایات بسیاری از ناحیه خاصه و عامه درباره نقصان بسیاری از آیات قرآن و نقل و جابه جایی مقداری از آیات رسیده که طریق آن‌ها خبر واحد است و موجب علم و عمل نیست، و سزاوارتر، اعراض از آن‌ها و مشغول نکردن خود به آن‌ها است؛ زیرا می‌توان آن‌ها را تاویل نمود». (۹۸۹) امین الاسلام طبرسی در «مجمع البیان» می‌گوید: «اما زیادت در قرآن، اجماع بر بطلان آن است. و اما نقصان آن از جماعتی از اصحاب ما و قومی از حشویه عامه رسیده که در قرآن تغییر و نقصان وجود دارد، ولی قول صحیح در مذهب ما خلاف آن است، و این نظریه‌ای است که سید مرتضی - قدس الله روحه - آن را تقویت نموده است...» (۹۹۰)

نقد تشبیه دهم

او می‌گوید: «یهود با جبرئیل دشمنی دارد و می‌گویند: او دشمن ما است همچنین اند رافضه؛ زیرا می‌گویند: جبرئیل در ابلاغ وحی خطا کرده است».

پاسخ

از زمان‌های گذشته شیعه را متهم نموده‌اند که معتقد است جبرئیل علیه السلام در حق خداوند خیانت کرده و به جای آن که رسالت را به علی بن ابی طالب ابلاغ کند آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و اله نازل کرده است. از این رو بعد از سلام نمازشان سه بار، عبارت «خان الامین» را تکرار می‌کنند!

ریشه اتهام

ریشه اتهام

از آیات شریف قرآن و احادیثی که پیرامون آن‌ها رسیده است، روشن می‌شود که یهودیان معتقدند جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده است؛ زیرا خداوند به وی دستور داده بود، نبوت را در دودمان اسرائیل قرار دهد، لکن او بر خلاف فرمان خدا، آن را در سلسله اسماعیل قرار داد. بنابراین گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته و جمله «خان الامین» (جبرئیل خیانت نمود) را شعار خود قرار دادند و به همین خاطر قرآن در مقام انتقاد از آنان و اثبات بی‌پایگی سخنانشان، جبرئیل را در ایه ذیل به عنوان فرشته «امین» و درست کار معرفی کرد: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ»؛ (۹۹۱) «روح امین، «جبرئیل»، قرآن را بر قلب تو نازل کرد تا از بیم دهندگان باشی.» و در ایه دیگر می‌فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (۹۹۲) «بگو: هر کس با جبرئیل دشمنی ورزد، آن فرشته گرامی به اذن خدا، قرآن را بر قلب تو نازل نمود». از آیات یاد شده و تفسیر آن‌ها به روشنی استفاده می‌شود که گروه یهود جبرئیل را به علت‌هایی دشمن داشته، او را فرشته عذاب می‌نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متهم می‌نمودند. بنابراین ریشه شعار «خان الامین» از خرافات قوم یهود سرچشمه گرفته است و برخی از نویسندگان جاهل که با شیعه خصومت دیرینه دارند، به طرح این سخن بر ضد شیعه پرداخته و ناجوانمردانه این اتهام را به شیعه نسبت می‌دهند.

جواب اجمالی

این تصور اشتباه، دلیل بر بی‌اطلاعی اتهام‌زنندگان، از اعتقادات مذهب شیعه است و کسی که به کتاب‌های آن مذهب مراجعه کند، به دروغ و اتهام بودن آن، پی خواهد برد.

جواب تفصیلی

۱ - مرجع تحقیق یک اعتقاد، کتاب‌های آن مذهب است که در ابعاد مختلف نوشته شده و می‌توان آن عقیده را از لابلاهای آن کتاب‌ها استخراج نمود در صورتی که با مراجعه به این کتاب‌ها به ویژه در باب نماز، از این مدعا خبری نمی‌بینیم. اینک به برخی از کتاب‌های شیعه مراجعه می‌کنیم تا از صحت یا بطلان این اعتقاد، اطلاع یابیم. الف) شیخ مفید رحمه الله می‌فرماید: «فاذا سلّم بما وصفناه فليرفع يديه حيال وجهه مستقبلاً بظاهرها وجهه وبباطنهما القبلة بالتكبير ويقول: «الله اكبر»، ثم يخفض يديه الى نحو فخذيه ويرفعهما ثانية بالتكبير، ثم يخفضهما، ويرفعهما ثالثة بالتكبير، ثم يخفضهما». (۹۹۳) «پس هرگاه سلام نماز را، آن گونه که توصیف کردیم داد، دو دست خود را به جهت تکبیر، جلوی صورت خود بگیرد در حالی که ظاهر آن دو به طرف صورت و باطن آن دو به طرف قبله است، آن گاه «الله اكبر» بگوید. سپس دو دست خود را به طرف زانو پایین آورد و دوباره آن را برای تکبیر دیگر بلند کرده و پایین آورد و بار سوم نیز آن را تکرار نماید». در این کلام می‌بینیم شیخ مفید رحمه الله که از قدمای علمای امامیه است، هیچ سخنی از آن نیت و اعتقاد به میان نیاورده است و اگر لازم یا مستحب یا از اداب نماز نزد شیعه بود، باید تذکر می‌داد. همین مضمون را شیخ طوسی ذکر کرده است. (۹۹۴) ب) ابن ادریس حلی رحمه الله می‌نویسد: «و يستحب بعد التسليم والخروج من الصلاة ان يكبر و هو جالس ثلاث تكبيرات، يرفع بكل واحدة يديه الى شحمتي اذنيه، ثم يرسلهما الى فخذيه». (۹۹۵) مستحب است بعد از سلام و خارج شدن از نماز، در حالی که نشسته، سه تکبیر بگوید، به این نحو که با هر کدام از تکبیرها دو دست خود را تا اویزه‌های گوش خود بالا- برده، آن گاه به طرف دو ران خود رها نماید. و همین مضمون از ابن براج نیز نقل شده است. (۹۹۶) ج) شهید اول نیز درباره مستحبات تعقیب نماز می‌نویسد: «و يستحب التعقيب مؤكداً، وليبدأ بالتكبير ثلاثاً رافعاً بكل واحدة يديه الى اذنيه، ثم التهليل، والدعاء بالماثور، وتسبيح الزهراء عليها السلام من فضله...». (۹۹۷) «تعقیب بعد از نماز، مستحب مؤکد است. و شروع آن به سه تکبیر

است که با هر یک از آنها، دستان خود را تا گوش هایش بلند می‌کند، آن گاه لا اله الا الله گفته، سپس دعایی که بعد از نماز وارد است قرائت می‌کند و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را می‌گوید که از افضل تعقیبات نماز است». همین مضمون را علامه حلی رحمه الله آورده است. (۹۹۸) ۲ - شیعه معتقد به نبوت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله بوده و آن را رکنی از ارکان دین اسلام می‌داند. شیخ طوسی رحمه الله می‌گوید: «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم نبی هذه الامة، رسول الله صلی الله علیه و اله، بدلیل آنکه ادعی النبوة وظهر المعجز علی یده كالقران، فیکون نبیا حقاً». (۹۹۹) «محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، پیامبر این امت و رسول خداوند است؛ به دلیل آن که ادعای نبوت نموده و معجزاتی از قبیل قرآن به دستش ظاهر گشت، پس پیامبری بر حق است». و نیز می‌فرماید: «نبینا محمد صلی الله علیه و اله خاتم الانبیاء و الرسل بدلیل قوله تعالی: «ما کان مُحَمَّد ابا احد مِنْ رجالِکُمْ وَلَکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ»؛ «نبی ما محمد صلی الله علیه و اله خاتم پیامبران و رسولان است به دلیل قول خداوند متعال: (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او فرستاده خدا و ختم کننده پیامبران است). و می‌فرماید: «محمد صلی الله علیه و اله اشرف الانبیاء و الرسل بدلیل قوله صلی الله علیه و اله لفاطمة علیها السلام: «ابوک خیر الانبیاء، وبعلک خیر الاوصیاء»؛ (۱۰۰۰) «محمد صلی الله علیه و اله اشرف پیامبران و رسولان است به دلیل خطاب او به فاطمه علیها السلام: پدر تو بهترین پیامبران و شوهر تو بهترین اوصیا است». ۳ - شیعه تشهد به شهادتین را از واجبات نماز می‌داند که تعمّد در ترک آن موجب بطلان نماز است. شیخ طوسی رحمه الله می‌نویسد: «وِیَسْتَحِبُّ انْ یَقُولَ فِی التَّشْهَدِ الْاَخِیْر: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی کُلُّهَا لِلَّهِ. اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انَّ مُحَمَّدًا عبده و رسوله...»؛ (۱۰۰۱) «و به همین مضمون در کتاب‌های دیگر فقهی، باب تشهد وارد شده است و معلوم است که شیعه اعتقاد خود به رسالت و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله را در تشهد نماز اقرار می‌کند». ۴ - شیعه جمیع ملائکه؛ از جمله جبرئیل را معصوم می‌داند. شیخ صدوق رحمه الله می‌فرماید: «اعتقادنا فی الانبیاء و الرسل و الائمة و الملائكة انهم معصومون مطهرون من کلّ دنس و انهم لا یذنبون ذنبا لا صغیرا و لا کبیرا»؛ (۱۰۰۲) «اعتقاد ما در حق پیامبران و امامان و ملائکه آن است که از هر پلیدی معصوم و پاک هستند و هیچ گناه کوچک یا بزرگ انجام نمی‌دهند». شیخ مفید رحمه الله نیز درباره ملائکه می‌فرماید: «و اقول انهم معصومون ممّا یوجب لهم العقاب بالنار، و علی هذا القول جمهور الامامیة»؛ (۱۰۰۳) «من می‌گویم که ملائکه از هر کاری که موجب عقاب در آتش باشد، معصوم‌اند و این، قول جمهور امامیه است». فیض کاشانی رحمه الله درباره ملائکه می‌گوید: «و لا مجال للمعصیة فی حقهم، لا یعصون الله ما امرهم»؛ (۱۰۰۴) «جای هیچ معصیتی در حق ملائکه نیست و از فرمان الهی سرپیچی نمی‌کنند». شیخ حر عاملی رحمه الله نیز می‌فرماید: «انّ الملائكة معصومون من کلّ معصیة»؛ (۱۰۰۵) «ملائکه از هر گناهی در امانند». علامه طباطبایی رحمه الله نیز می‌فرماید: «انّ الملائكة نوع من خلق الله تعالی، لا تأخذهم غفلة عن مقام ربهم، و لا یطرا علیهم ذهول و لا سهو و لا نسیان، و لا یشغلهم عنه شاغل، و هم لا یریدون الا ما یریده الله سبحانه»؛ (۱۰۰۶) «همانا ملائکه نوعی از خلق خداوند متعالند که هیچ گونه از مقام ربّشان غافل نمی‌شوند و هم چنین هیچ گونه بی توجهی و سهو و فراموشی بر آنان عارض نمی‌شود. چیزی آنان را از خدا باز نمی‌دارد و غیر از آنچه خدا می‌خواهد اراده نمی‌کنند». اگر به اعتقاد شیعه، جبرئیل در نزول وحی خیانت کرده است، هیچ گاه تصریح به عصمت او نمی‌کند. ۵ - صراحت کلمات شیعه در احترام و تعظیم به جبرئیل. علامه طبرسی رحمه الله در تفسیر قول خداوند متعال: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ»؛ (۱۰۰۷) می‌فرماید: «یعنی جبرئیل علیه السلام و هو امین وحی الله، لا یغیره ولا یدله». (۱۰۰۸) «جبرئیل که امین وحی خداست، آن را تغییر نداده و تبدیل نمی‌کند». علامه طباطبایی رحمه الله نیز در تفسیر ایه می‌فرماید: «المراد بالروح الامین هو جبریل ملک الوحی... وقد وصف الروح بالامین، للدلالة علی أنّه مأمون فی رسالته منه تعالی الی نبیه صلی الله علیه و اله لا یغیر شیئا من کلامه تعالی بتبدیل او تحریف، بعدم او سهو او نسیان، کما انّ توصیفه فی ایه اخرى بالقدس یشیر الی ذلک»؛ (۱۰۰۹) «مراد از روح الامین همان جبرئیل فرشته وحی است... و این که خداوند او را به «امین» توصیف کرده به آن جهت است که او امین وحی الهی در فرستادن آن به پیامبر صلی الله علیه و اله بوده و هیچ تغییری؛ [اعم از] تبدیل یا

تحریف، به طور عمد یا سهو یا نسیان انجام نداده است. همان گونه که در ایه دیگر، جبرئیل را به تقدس توصیف نموده که ان هم به همین معنا اشاره دارد.

نقد تشبیه یازدهم

او می گوید: «یهود اموال مردم را بر خود حلال می کنند. و خداوند از آنان به ما خبر داده که می گویند: «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّينَ سَبِيلٌ»؛ (۱۰۱۰) «درباره غیر اهل تورات، بر زیان ما [اهل تورات راهی نیست.» همچنین است رافضه که مال هر مسلمانی را بر خود حلال می دانند. یهود خون هر مسلمانی را حلال می دانند، همچنین است رافضه. و یهود معتقد به جواز غش و حيله کردن به مردم اند، همچنین است رافضه».

پاسخ

این ادعاها همگی دروغ محض و خلاف ضروریات مذهب شیعه به حساب می آید؛ زیرا عموم فقهای اسلامی فتوا به محترم بودن اموال مردم و حفظ جان و خون هر کسی داده که اقرار به شهادتین نموده است، به جز کسانی که همچون خوارج و نواصب و غلات محکوم به کفرند. و نیز عموم علمای شیعه غش در معاملات را، حتی نسبت به غیر مسلمان حرام می دانند و این فتوایی است که در تمام کتب فقهی شیعه موجود است و امامان ما نیز اشاره به حرمت آن نموده اند. هشام بن سالم در خبر صحیح یا حسن از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قال رسول الله صلى الله عليه واله لرجل يبيع التمر: يا فلان! اما علمت انه ليس من المسلمين من غشهم»؛ (۱۰۱۱) «رسول خدا صلی الله علیه و اله به کسی که خرما می فروخت، فرمود: ای فلان! آیا نمی دانی که از مسلمانان نیست کسی که غش آنان کند».

نقد تشبیه دوازدهم

او می گوید: «یهود طلاق را تنها هنگام هر حیض به حساب می آورد، همچنین است رافضه».

پاسخ

اگر مقصود او از «هنگام هر حیض» وقت حیض است، این افترا بی به شیعه است؛ زیرا شیعه هرگز چنین ادعایی ندارد. و اگر مراد او آن است که طلاق باید بعد از پاک شدن زن از حیض باشد، این حرف صحیحی است و تنها اختصاص به شیعه ندارد، بلکه این گونه طلاق با این شرط و برخی از شروط دیگر مورد اتفاق روایات صحیحیه از عامه و خاصه است. صحاح اهل سنت همگی با سندهای خود از عبدالله بن عمر نقل کرده اند که او هنگامی که همسر خود را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله در حال حیض طلاق داد، عمر بن خطاب از رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره حکم آن سؤال کرد؟ حضرت فرمود: او را امر کن تا به همسرش رجوع کند، آن گاه او را نکه داشته، تا از حیض پاک شود و سپس دوباره حیض شده و پاک شود، آن گاه اگر خواست او را نکه داشته و گرنه او را قبل از آن که با او تماس پیدا کند طلاق دهد...» (۱۰۱۲).

نقد تشبیه سیزدهم

او می گوید: «یهود برای زنان خود مهریه قرار نمی دهند و تنها از آنان بهره می برند. همچنین اند رافضه که متعه را حلال می شمارند».

پاسخ

اولا: شیعه قائل به وجوب مهریه در نکاح و ازدواج است، و این از ضروریات فقه انان به حساب می‌آید. ثانيا: در مورد متعه زن اگر مراد او همان هدیه و بهره‌ای است که مرد بعد از طلاق همسرش به او می‌دهد، که این مساله از مسائلی است که در آیات قران به آن اشاره شده است، اینجا که می‌فرماید: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسَعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ»؛ (۱۰۱۳) «اگر زنانی را که با آنان مباشرت نکرده‌اید و مهری بر ایشان مقرر نداشته‌اید، طلاق دادید، باکی برای شما نیست، ولی آن‌ها را به طور شایسته به چیزی بهره‌مند سازید، دارا به قدر خود و نادار به قدر خویش، که [این کار] سزاوار [مقام] نیکوکاران است.» ابن کثیر دمشقی در ذیل این آیه می‌گوید: علما اختلاف کرده‌اند که آیا هدیه و بهره‌ای که به زن مطلقه داده می‌شود، برای هر زن طلاق داده شده است، یا آن که تنها برای زن «غیر مدخول بها» است که مهری برای او فرض نشده است؟ در این مساله اقوالی است... (۱۰۱۴) به هر حال، هدیه و متعه به این معنا مورد اتفاق عموم مسلمانان و مذاهب فقهی است. و اگر مراد او این باشد که شیعه نکاح متعه را حلال می‌داند، در جواب می‌گوییم: متعه به این معنا مورد اتفاق مسلمانان در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله بوده است، و برخی از صحابه نیز به آن عمل می‌کردند، و این مطلبی است که روایات صحیح السند از طریق فریقین بر آن دلالت دارد، جز آن که نزاع در آن است که آیا در زمان پیامبرصلی الله علیه و آله نسخ شده یا خیر؟ ولی از روایات صحیح السند استفاده می‌شود که متعه در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله و نیز ابو بکر حلال بوده، تا این که عمر بن خطاب آن را حرام کرده است. مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: ما با قبضه‌ای از خرما وارد در ایامی از عهد رسول خداصلی الله علیه و آله و ابو بکر متعه می‌کردیم تا آن که عمر در شان عمرو بن حریث آن را ممنوع کرد. (۱۰۱۵) و نیز به سندش از ابی نضره نقل کرده که گفت: ما نزد جابر بن عبدالله بودیم که شخصی نزد او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در حج تمتع و متعه زنان اختلاف کرده‌اند؟ جابر گفت: ما در عهد رسول خداصلی الله علیه و آله عمل کردیم تا آن که عمر ما را از آن دو عمل نهی نمود و ما نیز دیگر این دو کار را انجام ندادیم. (۱۰۱۶)

نقد تشبیه چهاردهم

او می‌گوید: «یهود مسح بر خفین - یعنی دو جوراب چرمی - را قبول ندارد، همچنین است رافضه».

پاسخ

اولا: بسیاری از بدعت‌ها نزد یهود معروف نبوده، بلکه برخی از فرق اسلامی آن را بدعت گذارده‌اند که از آن جمله مسح بر خفین و نماز تراویح و بدعت‌های دیگر است. لذا هر کس معتقد به این بدعت‌ها نیست شبیه یهود به حساب نمی‌آید؛ زیرا مشابهت در افعال است نه تروک. و تروک حد و حصری ندارد. ثانيا: کسی که قائل به جواز مسح بر خفین است احتیاج به اقامه دلیل بر آن دارد، خصوصا آن که کلامش مخالف با نص قران کریم است که مسح را بر روی پا واجب کرده است؛ زیرا می‌فرماید: «...وَأَمْسِجُوا بِرُءُوسِكُمْ وَارْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ (۱۰۱۷) «سرهای و پاها را تا کعبین مسح نمایید». ثالثا: مسح بر خفین را برخی از صحابه، همچون ابن عباس قبول نداشته است. و ما این موضوع را به طور مستقل در کتاب «امامت در فقه» بررسی کرده‌ایم.

نقد تشبیه پانزدهم

او می‌گوید: «یهود قبرهای خود را به صورت لحد نمی‌کنند، همچنین است رافضه، و حال آن که پیامبرصلی الله علیه و آله چنین

می نمود».

پاسخ

لحد که شکاف دادن قبر از طرف قبله و قرار دادن میت در آن است، نزد فقهای شیعه نیز به تبع احادیث اهل بیت علیهم السلام مستحب شمرده شده است. محقق حلی رحمه الله می‌فرماید: «مستحب است تا برای میت لحد قرار دهند». (۱۰۱۸) این تعبیر از دیگر فقها هم رسیده است. و سید علی طباطبایی رحمه الله در کتاب «ریاض المسائل» ادعای اجماع بر آن نموده است. (۱۰۱۹)

نقد تشبیه شانزدهم

«یهود در کفن مردگان خود چوب مرطوبی می‌گذارند، همچنین است رافضه».

پاسخ

قرار دادن چوب‌تر در کفن مردگان از مستحباتی است که درباره آن احادیث صحیح السند از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده است و علما بر استحباب آن تصریح نموده‌اند، و پیامبر صلی الله علیه و اله نیز چنین می‌کرده است. بخاری و مسلم و دیگران از ابن عباس نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و اله گذرش از دو قبر افتاد که صاحبان آن عذاب می‌شدند. حضرت فرمود: این دو صاحب قبر در حال عذاب شدن هستند، ولی به جهت گناه کبیره عذاب نمی‌شوند. یکی از آن دو، کسی است که محافظت از بول نداشته است، و دیگری شخصی نَمَام بوده است. آن‌گاه حضرت چوب تازه‌ای را برداشت و دو نیم کرد هریک را در قبری فرو برد. صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! چرا چنین کردی؟ حضرت فرمود: امید است که خداوند تا قبل از آن که این دو چوب خشک شود، عذاب آن دو را تخفیف دهد. (۱۰۲۰) نووی در شرح صحیح مسلم می‌گوید: «بخاری در صحیح خود ذکر کرده که بریده بن حصیب اسلمی صحابی - رض - وصیت کرد تا در قبرش دو چوب بگذارند». (۱۰۲۱)

وحدت اصول تعالیم انبیا

عده‌ای به مجرد این که در برخی از موارد، بین دو آیین وجه مشترک وجود دارد حکم به تاثیر متأخر از متقدم می‌کنند و این حکم را در مورد تشیع و یهود نیز جاری می‌سازند، در حالی که می‌دانیم اصول دعوت انبیا یکی است. گرچه شریعت‌ها و راه‌های رسیدن به روح تسلیم، مختلف است. خداوند متعال می‌فرماید: «أَنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ (۱۰۲۲) «همانا دین پسندیده نزد خدا آیین اسلام است.» و نیز می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ (۱۰۲۳) «روزه داشتن بر شما فرض گردید، چنان که بر امم گذشته فرض شد [و این دستور برای آن است که شاید پاک و پرهیزکار شوید]! اسلام بدین جهت نیامده تا تمام تعالیم انبیای پیشین را ابطال کند و تاسیس دین جدید نماید، بلکه آمده تا از طرفی با تحریفات که در دین قدیم پیدا شده مقابله کرده و متممی برای آن ارائه دهد. لذا بر فرض که بین تعلیمات شیعی و تعلیمات یهود در برخی از موارد وجه تشابهی وجود دارد، ولی این را نمی‌توان دلیل بر آن قرار داد که آیین تشیع از یهود گرفته شده است. و اگر چنین باشد اهل تسنن را نیز متأثر از یهود دانست؛ زیرا در برخی از تعلیمات و موارد اهل سنت به یهود شباهت دارند.

ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه

ادعای برتری اهل کتاب بر رافضه

او می‌گوید: «یهود و نصارا با یک خصلت بر رافضه برتری دارند، و ان این که به یهود گفته شد: بهترین اهل امت شما کیست؟ گفتند: حواریون عیسی. و به رافضه گفته شد: بدترین اهل ملت شما کیست؟ گفتند: حواریون محمدصلی الله علیه و اله. و مقصودشان از ان طلحه و زبیر است. آنان امر شدند تا برای حواریون حضرت استغفار کنند ولی به جای ان آنها را سب نمودند».

پاسخ

اولا: کدامین شخص از شیعه گفته که تمام حواری و صحابه پیامبرصلی الله علیه و اله بدترین افراد این امت اند؟ شیعه به صحابه جلیل القدر احترام می‌گذارد و آنان را در تثبیت و گسترش اسلام سهیم می‌داند، گرچه معتقد است که همه آنان عادل نبوده‌اند و از برخی از ان‌ها لغزش‌هایی صادر شده است، و این مطلبی است که به طور مفصل در بحث «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» به ان اشاره کرده‌ایم. ثانیا: اگر شیعه درباره طلحه و زبیر انتقادی دارد به جهت ان است که ان دو عهدشکنی کرده و بیعت خود را با امام خود شکستند و بر ضد خلیفه برحق مسلمین یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام خروج نمودند. و این مطلبی است که از مسلمات تاریخی به حساب می‌آید. ثالثا: مطابق روایات فریقین، شقی‌ترین و شرورترین فرد این امت عبدالرحمن بن ملجم قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام است. حاکم نیشابوری و دیگران به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: از رسول خداصلی الله علیه و اله صادق مصدق شنیدم که می‌فرمود: «انک ستضرب ضربه ههنا و ضربه ههنا - و اشار الی صدغیه - فیسيل دمها حتی تختضب لحيتک، ویکون صاحبها اشقاها کما کان عاقر الناقة اشقی ثمود»؛ (۱۰۲۴) «هر اینه زود است که ضربتی به این جای تو خواهد خورد - حضرت اشاره به گیجگاه امام کردند - پس خونش جاری شود به حدی که محاسنت را رنگین خواهد نمود. و صاحب ان کسی است که شقی‌ترین امت است، همان‌گونه که پی‌کننده ناهه شقی‌ترین قوم ثمود می‌باشد». رابعا: در عین حال که اهل سنت کسانی را که سب یا لعن برخی از صحابه می‌کنند از اسلام خارج کرده و هیچ عذری را از آنان نمی‌پذیرند و حتی روایات آنان را قبول نکرده و برای ان‌ها ارزشی قائل نیستند، ولی نوبت به خودشان که می‌رسد مخالفان خود را با انواع شتم و سب و دشنام، مورد سرزنش قرار می‌دهند. یحیی بن معین که از بزرگان رجال اهل سنت است می‌گوید: «هرکس که عثمان یا یکی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه و اله را دشنام دهد، دجال، فاسق، و ملعون است. حدیث او نوشته نمی‌شود و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد». (۱۰۲۵) ذهبی در «میزان الاعتدال» از یحیی بن معین درباره تلید بن سلیمان ابوادریس محاربی کوفی نقل کرده که او کذاب است که عثمان را دشنام می‌دهد. روزی بر بالای دیواری نشسته بود، متعرض عثمان شد. برخی از اولاد و دوستان عثمان به طرف او حمله ور شدند و او را از بالای بام به زمین افکنده به حدی که دو پای او شکست...» (۱۰۲۶) و این در حالی است که افرادی ناصبی، همچون حریربن عثمان رحبی را که هر صبح و شام لعن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نمود، توثیق کرده و از او روایت نقل می‌کنند. ابن حبان می‌گوید: «حریر هر صبح و عصر (حضرت) علی علیه السلام را هفتاد بار لعن می‌کرد». (۱۰۲۷)

عدم جواز تکفیر مسلمین

او در خاتمه می‌گوید: «شمشیر بر رافضه تا روز قیامت کشیده شده است...» پاسخ: این‌گونه سخن گفتن در مورد طایفه و فرقه‌ای از مسلمانان، خلاف ان چیزی است که بزرگان اهل سنت بران تصریح کرده‌اند؛ زیرا آنان تکفیر یکی از طوایف مسلمین که به طرف قبله نماز می‌گزارند را به مجرد گناه، جایز نمی‌دانند. ابوالحسن اشعری می‌گوید: «عقیده ما این است که احدی از اهل قبله را به جهت گناهی که مرتکب شده؛ همچون زنا یا سرقت یا شرب خمر تکفیر نکنیم مادامی که حرام خدا را حلال نکرده باشند». (۱۰۲۸) احمد بن حنبل در بیان عقیده اهل سنت می‌گوید: «باید از تعرض به اهل قبله دست نگه داشت، و احدی از آنان را به جهت گناه

تکفیر ننمود، و به جهتی او را از اسلام خارج نکرد». (۱۰۲۹) ابن تیمیه می‌گوید: «اهل سنت و جماعت با آن که دین و ایمان را قول و عمل به حساب می‌آورند ولی - مع ذلک - اهل قبله را به جهت مطلق معاصی و کبائر تکفیر نمی‌کنند؛ آن گونه که خوارج انجام می‌دهند، بلکه اخوت ایمانی با معاصی نیز ثابت است...» (۱۰۳۰) بخاری از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «من صلی صلاتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا، فذلک المسلم الذی له ذمّة الله وذمّة رسوله...»؛ (۱۰۳۱) «هر کس که نماز را به جای آورده و به طرف قبله ما بایستد و از ذبیحه ما استفاده کند، او همان مسلمانی است که در او ذمه خدا و ذمه رسول او صلی الله علیه و اله است...».

صفات و خصایص شیعه

صفات و خصایص شیعه

برخی ادعا می‌کنند که ما شیعه امام علی علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام هستیم ولی در عمل از آن حضرات چندان پیروی نمی‌کنند و تنها به حرف دل خوش کرده‌اند. مخالفان از ادیان و مذاهب دیگر هنگامی که به اعمال مدعیان تشیع نگاه می‌کنند به تشیع بدبین شده و از آن اعلان تنفر می‌نمایند، خیال می‌کنند که تشیع همین اعمالی است که در اشخاص مدعیان آن تبلور یافته است، در حالی که این چنین نیست، شیعه آن گونه که امامان شیعه فرموده‌اند، خصوصیات و صفاتی دارد که برخی از آنان در اصل مسلمان بودن او دخیل بوده و برخی نیز دلالت بر کمال او دارد. شیعه واقعی و کامل کسی است که در تمام صفات حسنه، بارز و نمونه باشد. در این بخش به ذکر صفات و خصوصیات که در کلمات اهل بیت علیهم السلام برای شیعیانشان آمده می‌پردازیم.

صفات شیعه

۱ - عن الامام الصادق علیه السلام: «شیعتنا اهل الورع والاجتهاد، واهل الوفاء والامانة، واهل الزهد والعبادة، اصحاب احدی وخمسین رکعة فی الیوم واللیلۃ، القائمون باللیل، الصائمون بالنهار، یزکون اموالهم، ویحجون البیت، ویجتنبون کلّ محرّم»؛ (۱۰۳۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «شیعیان ما اهل ورع و کوشش و اهل وفا و امانت داری و اهل زهد و عبادتند. شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می‌خوانند، (یعنی غیر از نمازهای واجب، نوافل را نیز انجام می‌دهند). آن‌ها شب را به عبادت پرداخته و روزها را روزه دارند. زکات اموال خود را می‌پردازند و حج به جا آورده و از هر کار حرامی پرهیز می‌کنند». ۲ - وعنه علیه السلام: «شیعتنا من قدم ما استحسن وامسک ما استقبح، واطهر الجمیل، و سارع بالامر الجلیل، رغبة الی رحمة الجلیل، فذلک منا والینا ومعنا حیثما کنا»؛ (۱۰۳۳) و نیز فرمود: «شیعیان ما کسانی هستند که پیشتاز در کارهای خوب بوده و از کارهای قبیح خودداری می‌نمایند، کارهای زیبا را اشکار کرده و نسبت به امر جلیل سرعت می‌نمایند، و این به جهت رغبت به رحمت جلیل است، این چنین شخصی از ما است و به سوی ما منسوب بوده و با ما است، هر کجا که ما هستیم». ۳ - وعن الامام الباقر علیه السلام: «ما شیعتنا الا من اتقى الله واطاعه، وما کانوا یعرفون الا- بالتواضع والتخشع واداء الامانة وکثرة ذکر الله»؛ (۱۰۳۴) «امام باقر علیه السلام فرمود: «شیعیان ما فقط کسانی هستند که خدا ترس بوده و او را اطاعت کنند. آنان معروف به تواضع و خشوع و ادای امانت و کثرت یاد خدایند». ۴ - وعنه علیه السلام ایضا: «انما شیعة علی من عفّ بطنه وفرجه، واشتد جهاده، وعمل لخالقة، ورجاء ثوابه، وخاف عقابه، فاذا رایت اولئک فاولئک شیعة جعفر»؛ (۱۰۳۵) امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا شیعه علی کسی است که شکم و فرج او عقیف بوده و در جهاد ثابت قدم باشد. تنها برای خالقش کار کند و امید ثواب او را داشته و از عقاب او خائف باشد. هر گاه چنین اشخاصی را دیدی آن‌ها شیعه جعفرند». ۵ - وعنه علیه السلام: «انما شیعتنا یعرفون بخصال شتی: بالسخاء والبذل للاخوان و بان یصلوا الخمسین لیلا ونهارا»؛ (۱۰۳۶)

«و نیز فرمود: «همانا شیعیان ما به خصلت‌هایی چند شناخته می‌شوند؛ سخاوت و بخشش نسبت به برادران، و به این که پنجاه رکعت نماز در شبانه روز می‌خوانند». ۶ - وعن الامام الباقر علیه السلام: «لا تذهب بكم المذاهب، فوالله ما شيعتنا الا من اطاع الله عزوجل»؛ (۱۰۳۷) امام باقر علیه السلام فرمود: «مذاهب گوناگون شما را به بیراهه نبرند، به خدا سوگند! شیعیان ما تنها کسانی هستند که خداوند عزوجل را اطاعت می‌کنند». ۷ - وعن الامام علی علیه السلام: «شيعتنا المتبادلون في ولايتنا، المتحابون في مودتنا المتراورون في احياء امرنا، الذين ان غضبوا لم يظلموا، وان رضوا لم يسرفوا، بركة على من جاوروا، سلم لمن خالطوا»؛ (۱۰۳۸) امام علی علیه السلام فرمود: «شیعیان ما کسانی هستند که در راه ولایت ما از خود بذل و بخشش نشان می‌دهند، و در راه مودت ما همدیگر را دوست دارند. به جهت زنده نگهداشتن امر ما به زیارت یکدیگر می‌روند. در حال غضب به کسی ظلم نمی‌کنند، و در صورت رضا اسراف نمی‌نمایند. برای همسایگان خود مایه برکتند، و با کسانی که معاشرت می‌کنند پیام‌وران صلح و صفا و صمیمیتند». ۸ - وعن الامام علی علیه السلام: «شيعتنا هم العارفون بالله، العاملون بامر الله، اهل الفضائل، الناطقون بالصواب، ما كولهم القوت، وملبسهم الاقتصاد، ومشيههم التواضع...»؛ (۱۰۳۹) و نیز فرمود: «شیعیان ما همان عارفان به خدا و عمل کنندگان به امر خداوند. آنان اهل فضایل و ناطقان به صوابند. به اندازه قوت خود می‌خورند، و در پوشش میانه‌رو بوده و هنگام راه رفتن متواضع‌اند...». ۹ - عن عبدالله بن زياد؛ قال: سلّمنا على ابي عبدالله عليه السلام بمنى، ثم قلت: يا بن رسول الله! انا قوم مجتازون لسنا نطبق هذا المجلس منك كلما اردناه، فاوصلنا؟ قال: عليكم بتقوى الله، وصدق الحديث، واداء الامانة وحسن الصحبة لمن صحبتكم، وافشاء السلام، و اطعام الطعام، صلّوا في مساجدهم، وعودوا مرضاهم، واتبعوا جنازتهم، فان ابي حدثني: ان شيعتنا اهل البيت كانوا خيار من كانوا منهم، ان كان فقيه كان منهم، وان كان امام كان منهم، وكذلك (كونوا) احبونا الى الناس ولا تبغضونا اليهم»؛ (۱۰۴۰) عبدالله بن زياد می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام در سرزمین منی رسیدم، بعد از سلام، به حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله! ما جماعتی هستیم که همیشه توفیق شرفیابی خدمت شما را نداریم، ما را سفارش و وصیت نما. حضرت فرمود: «بر شما باد به تقوای الهی، و راستی در گفتار و ادای امانت، و با کسانی که هم صحبت می‌شوید معاشرت خوب داشته باشید. بلند به یکدیگر سلام کرده و اطعام دهید. در مساجد آنها - اهل سنت - نماز به جای آورده و مریضان آنان را عیادت کرده و در تشییع جنازه آنها شرکت نمایید؛ زیرا پدرم مرا حدیث فرمود که همانا شیعیان ما اهل بیت، بهترین مردم‌اند، اگر در میان آنها فقیهی وجود دارد از آنهاست و اگر امامی وجود دارد از میان آنهاست، شما نیز این چنین باشید. کاری کنید که محبت مردم را به ما جلب نمایید نه آن که کاری کنید که مردم به ما بدبین شوند و بغض ما را در دل بگیرند». ۱۰ - وهی حدیث عن الامام الكاظم علیه السلام: «... انما شيعه على من صدق قوله فعلة»؛ (۱۰۴۱) امام کاظم علیه السلام فرمود: «... همانا شیعه علی کسی است که قول او فعلش را تصدیق نماید». ۱۱ - وعن الامام الصادق علیه السلام: «لو ان شيعتنا استقاموا لصفحتهم الملائكة، ولا ظلمهم الغمام، ولا شرقوا نهارا، ولا كلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم، ولما سالوا الله شيئا الا اعطاهم»؛ (۱۰۴۲) امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر شیعیان ما استقامت می‌کردند ملائکه با آنها مصافحه می‌کردند و ابرها بر سرشان سایه می‌افکند، و در روز تحت اشراق انوار الهی بوده و از بالای سرشان و از زیر پاهایشان منتعم به نعمت‌های خداوند بودند، و از خداوند هر چیزی را که سؤال و خواهش می‌کردند به آنها عطا می‌نمود». ۱۲ - زيد شحام می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «به هر کس از شما که مطیع من است و از من دستور می‌گیرد، سلام برسان. من شما را به تقوای خداوند عزوجل و ورع در دینتان و کوشش برای خدا و صدق گفتار و ادای امانت و سجده طولانی و معاشرت خوب با همسایگان، دعوت می‌نمایم. محمد صلی الله علیه و اله برای این امور به سوی مردم فرستاده شد. کسانی که شما را امین خود دانسته و چیزی را نزد شما به امانت گذارده‌اند، حق امانت را رعایت کنید چه خوب باشد و چه بد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله همیشه امر می‌نمود به ادای نخ و پارچه خیاطی شده. از عشیره خود صله رحم نمایید، و در تشییع جنازه آنها حاضر شوید. مریض‌های آنها را عیادت کنید و حقوق آنان را بپردازید. هر یک از شما که در دین خود ورع داشته و راستگو بوده و ادای امانت نماید و با مردم

خوشرفتار باشد، گفته می‌شود این شیعه جعفری است، این امر مرا خشنود ساخته و گفته می‌شود این ادب جعفری است. به خدا سوگند! هر این حدیث گفت مرا پدرم: همانا شخصی از شیعیان علی در میان قبیله خود زینت آنان است، از همه بهتر امانت‌دار بوده و به جا آورنده حقوق و راستگوترین مردم در گفتار است. وصیت‌های مردم و امانت‌های آنان نزد اوست. در بین عشیره از او سؤال می‌شود و می‌گویند: چه کسی مثل فلانی است؟ او از همه بهتر امانت‌دار بوده و از همه راستگوتر در گفتار است.» (۱۰۴۳)

شیعه و همیاری با برادران دینی

۱ - وعن الامام الباقر عليه السلام - لبعض اصحابه لما ذكر عنده كثرة الشيعة: «هل يعطف الغنى على الفقير؟ ويتجاوز المحسن عن المسيء؟ ويتواسون؟ قلت: لا، قال: ليس هؤلاء الشيعة، الشيعة من يفعل هكذا»؛ (۱۰۴۴) شخصی خدمت امام باقر علیه السلام از کثرت و فراوانی شیعه سخن به میان آورد، حضرت به او فرمود: «ایا غنی آن‌ها بر فقیر عطف دارد؟ ایا نیکوکار از گناه کار می‌گذرد؟ و ایا نسبت به یکدیگر مواسات و برابری و برادری دارند؟ راوی می‌گوید: عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: اینان شیعه به حساب نمی‌آیند، شیعه کسی است که چنین کند». ۲ - عن محمد بن عجلان قال: «كنت عند أبي عبد الله فدخل رجل فسألني فساله كيف من خلفت من اخوانك؟ قال: فاحسن الثناء وزكي واطري. فقال له: كيف عيادة اغنيائهم على فقرائهم؟ فقال: قليلة، قال: فكيف صلة اغنيائهم لفقرائهم؟ قال: قليلة، قال: وكيف مشاهدة لفقرائهم في ذات ايدئهم؟ فقال: انك لتذكر اخلاقا قل ما هي فيمن عندنا، قال: فقال: فكيف تزعم هؤلاء انهم شيعة»؛ (۱۰۴۵) محمد بن عجلان می‌گوید: «خدمت امام صادق علیه السلام بودم که شخصی وارد شد و سلام کرد. حضرت از او پرسید: برادران تو چگونه‌اند؟ او شروع به ستایش و تعریف از آنان نمود. حضرت به او فرمود: چگونه است عیادت اغنیا از فقرا؟ او در جواب گفت: کم است. حضرت فرمود: چگونه است مشاهده اغنیا نسبت به فقرا؟ عرض کردم: کم است. حضرت فرمود: چگونه است بخشش اغنیا نسبت به فقرائشان نسبت به آنچه که در دست دارند؟ او در جواب عرض کرد: شما از اخلاقی سؤال می‌نمایید که کمتر در میان مردم ما وجود دارد. حضرت فرمود: پس تو چگونه گمان می‌کنی که آن‌ها شیعه‌اند».

این‌ها شیعه واقعی نیستند!؟

۱ - عن الامام الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من قال بلسانه وخالفنا في اعمالنا واثارنا»؛ (۱۰۴۶) امام صادق علیه السلام فرمود: «از شیعیان ما نیست کسی که به زبان خود چیزی بگوید ولی در اعمال و آثار با ما مخالفت کند». ۲ - وعنه عليه السلام ايضا: «يا شيعة ال محمد! انه ليس منّا من لم يملك نفسه عند الغضب، ولم يحسن صحبة من صحبه، ومرافقه من رافقه، ومصالحة من صالحه...»؛ (۱۰۴۷) «و نیز فرمود: «ای شیعیان ال محمد! از ما نیست کسی که هنگام غضب خود را حفظ نکند، و با کسی که همنشین می‌شود خوش زبان نبوده و با او مدارا نماید و با کسی که تقاضای صلح کرده مصالحه نکند...». ۳ - وعنه عليه السلام ايضا: «ليس من شيعتنا من يكون في مصر يكون فيه الالف ويكون في المصر اوع منه»؛ (۱۰۴۸) «از شیعیان ما نیست کسی که اگر در شهری هزاران نفر است در بین آن‌ها باورع‌تر از او وجود داشته باشد». ۴ - وعنه عليه السلام ايضا: «قوم يزعمون اني امامهم، والله ما انا لهم بامام، لعنهم الله ما كلما سترت ستر هتكوه، اقول: كذا وكذا، يقولون: انما يعني كذا وكذا، انما انا الامام من اطاعني»؛ (۱۰۴۹) «و نیز فرمود: «گروهی گمان می‌کنند که من امام آنانم، به خدا سوگند که من امام آن‌ها نیستم، خدا آن‌ها را لعنت کند، هر پوشش را که مستور کردم دریدند، من می‌گویم: چنین و چنان، آنان می‌گویند: مقصود او چنین و چنان است، همانا من امام کسی هستم که مرا اطاعت کند». (۱۰۵۰) ۵ - وعن الامام العسكري عليه السلام: قال رجل لرسول الله صلى الله عليه واله: فلان ينظر الى حرم جاره و ان امكنه واقعة حرام لم يدع عنه، فغضب رسول الله صلى الله عليه واله وقال: ايتوني به، فقال رجل اخر يا رسول الله! انه من شيعتكم ممن يعتقد موالاتك وموالاة على عليه السلام ويتبرا من اعدائك! فقال رسول الله صلى الله عليه واله: لا تنقل؛ (۱۰۵۱) امام حسن

عسکری علیه السلام فرمود: «شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و اله عرض کرد: فلانی به داخل خانه همسایه‌اش نگاه می‌کند، و هر گاه موقعیت حرامی بر او پیدا شود از آن دست بر نمی‌دارد. رسول خدا صلی الله علیه و اله غضبناک شد و فرمود: او را نزد من آورید. شخصی دیگر که در مجلس حاضر بود، عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله! او از شیعیان شما است و از جمله کسانی است که معتقد به ولایت شما و موالات علی است و از دشمنان شما بیزاری می‌جوید! رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: نگو که او از شیعیان ماست، این دروغ است، همانا شیعیان ما کسانی هستند که ما را پیروی کرده و در اعمال از ما متابعت نمایند».

وظیفه شیعه در معاشرت با مردم

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود: «ای جماعت شیعه! شما به ما منسوب هستید، زینت ما باشید، کاری نکنید که مردم با رفتار شما به ما بدبین شوند». (۱۰۵۲) ۲ - و نیز فرمود: «خدا رحمت کند بنده‌ای را که ما را نزد مردم محبوب گرداند و باعث دشمنی مردم با ما نشود. به خدا سوگند اگر مردم محاسن کلمات ما را ببینند از هر چه عزیزتر خواهند شد و هرگز کسی نمی‌تواند به آن‌ها دسترسی پیدا کند». (۱۰۵۳) ۳ - و نیز فرمود: «ای عبدالاعلی... سلام و رحمت خدا را بر شیعیان ما برسان و به آن‌ها از قول من بگو: خدا رحمت کند بنده‌ای را که محبت مردم را به سوی خود و ما بکشانند به این که معروف را بر آن‌ها ظاهر کرده و منکر را از آنان دور نماید». (۱۰۵۴) ۴ - و نیز فرمود: «ای جماعت شیعه! زینت ما باشید و مایه بی‌ابرویی ما نشوید، به مردم سخن نیک بگویید. زبان‌های خود را حفظ کرده و از سخن زیادی و گفتار قبیح نگاه دارید». (۱۰۵۵) ۵ - «و عن الامام الهادی علیه السلام - لشیعته: - اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا زِينًا وَلَا تَكُونُوا شِينًا، جَرُوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ، وَادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ»؛ (۱۰۵۶) «امام هادی علیه السلام خطاب به شیعیان خود فرمود: تقوا پیشه کنید و زینت ما باشید نه مایه بی‌ابرویی، هر دوستی و مودت را به سوی ما بکشید و از ما هر قبیحی را دفع نمایید».

تشیع مذهب آینده جهان

شکی نیست که اسلام آخرین دین بشر است که از سوی خداوند متعال به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نازل شده است. قرآن کریم از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله به عنوان «خاتم النبیین» یاد کرده است. (۱۰۵۷) و نیز در روایات شیعه و اهل سنت می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «یا علی! انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی»؛ (۱۰۵۸) «ای علی! تو نزد من به مانند هارون نزد موسی می‌باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود». ولی از آنجا که بعد از ظهور هر دینی انشعابات در آن به عنوان مذهب پدید می‌آید سؤال این است که مذهب اسلامی حاکم در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام کدامین مذهب است؟ در این بحث در صدد بررسی این سؤال مطابق آیات و روایات اسلامی می‌باشیم.

مفهوم تشیع

جوهری در «صحاح اللغة» می‌گوید: «تشیع عبارت است از: مشایعت؛ یعنی پیروی نمودن، یاری کردن، ولایت کسی را داشتن» (۱۰۵۹) به همین مضمون نیز در «تاج العروس» (۱۰۶۰) و «لسان العرب» (۱۰۶۱) وارد شده است. تشیع در اصطلاح از نگرشی برخاسته است که امامت را منصبی الهی دانسته و معتقد است که انتخاب امام به وسیله نص و از جانب خداوند صورت می‌گیرد. در این راستا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله به پیروی از این سنت الهی که در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته، به امر خداوند، امامان و اوصیای بعد از خود را معرفی کرده است. این بزرگواران که اول آن‌ها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آن‌ها حضرت مهدی علیه السلام است هم در زمینه مرجعیت دینی و هم در بحث ولایت و حاکمیت و رهبری جامعه، امام و مقتدای مردم بعد از رسول خدایند. مرحوم شیخ محمدجواد مغنیه می‌گوید: «تشیع عبارت است از ایمان به وجود نصّ از جانب پیامبر صلی الله علیه و اله

بر امامت حضرت علی علیه السلام و خلافت او، بدون این که در حق او و فرزندانش غلو شده باشد» (۱۰۶۲) بعد از بیان این نکته، به بررسی تعیین نوع مذهب در عصر ظهور می پردازیم. خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۱۰۶۳) «او است [خدایی که رسول خود را با هدایت و دین حق، فرستاد، تا آن را بر همه ادیان تسلط و برتری دهد، هر چند مشرکان] و کافران ناراضی باشند». این مطلب در سوره صف ایه ۹ و با اختلاف اندکی در سوره فتح ایه ۲۸ تکرار شده است. این تکرار دلالت بر اراده حتمی خداوند در نصرت دین خود یعنی اسلام بر سایر ادیان دارد. ظهور در لغت به معنای انکشاف و استیلاء است. (۱۰۶۴) و هنگامی که همراه با «علی» به کار رود در بردارنده معنای استعلاء و تفوق خواهد بود. این معنا در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است. خداوند می فرماید: «حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ» (۱۰۶۵) «تا [آن گاه که حق روی آورد و امر خدا آشکار گردید، در صورتی که آنها کمال کراهت را داشتند] و نیز می فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (۱۰۶۶) «به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورد، فساد در خشکی و دریا پدیدار شده است، تا کیفر برخی از اعمالشان را به آنها بچشانند، باشد که باز گردند!» از کلمه «ظهور» در ایه فوق (لیظهره) استفاده می شود که خداوند وعده داده تا اسلام را در آینده‌ای نه چندان دور بر تمام ادیان دیگر غالب گرداند. غلبه‌ای که - مطابق روایات فراوان از شیعه و سنی - به دست مبارک شخصی از ذریه پیامبر صلی الله علیه و اله یعنی حضرت مهدی علیه السلام انجام خواهد گرفت. از آیات فراوان دیگر نیز همین معنی، یعنی ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان استفاده می شود. حال سؤال این است که کدامین مذهب از مذاهب اسلامی ادامه دهنده خطّ اصیل اسلامی است تا در عصر ظهور همان خطّ در سطح کره زمین به عنوان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و اله گسترش یافته و پیاده گردد؟ با مراجعه به قرآن پی خواهیم برد که عصر ظهور همان اسلامی است که در مذهب تشیع تبلور و تجلّی نموده است. خداوند متعال می فرماید: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱۰۶۷) «امروز دینتان را بر شما کامل نموده و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم بر شما که اسلام دین شما باشد.» در آن روز چه اتفاقی افتاده است که خداوند به سبب آن دین خود را بر مردم کامل نموده است؟ در آن روز چه حکمی بر مردم ابلاغ شده است که خداوند نعمت را به توسط آن بر مردم تمام کرده است؟ در آن روز چه چیز بر مردم ابلاغ شده که به بودن آن خداوند رضایت داده که اسلام دین مسلمانان باشد و بدون آن چنین رضایتی نخواهد بود؟ کلید فهم همه این سؤالات بررسی شان نزول ایه و روشن شدن مصداق «الیوم» است، این روز چه روزی بوده است؟ و در آن چه اتفاقی افتاده و چه دستوری ابلاغ شده است؟ با مراجعه به روایات و بیان مفسران در ذیل ایه «اکمال» پی خواهیم برد که شان نزول ایه در روز غدیر خم، بعد از نصب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام از جانب خداوند به عنوان خلافت و امامت است. پس دین مرضی خداوند که در عصر ظهور بر تمام ادیان غالب خواهد شد همان دینی است که در تشیع یعنی پیروی از امام علی علیه السلام و یازده امام معصوم از فرزندان او متبلور شده است. خداوند متعال می فرماید: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱۰۶۸) «خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده داده است که آن‌ها را قطعاً خلیفه در زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلافت بر روی زمین بخشید، و دین پسندیده بر پا خواهد کرد، و خوف آن‌ها را به امنیت مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت، و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند.» در این ایه خداوند می فرماید: وعده ما این است که دین پسندیده را برپا خواهیم کرد. این دین پسندیده کدام دین است؟ همان دینی است که در ایه «اکمال» به آن اشاره کرده است. در انجا فرمود: امروز برای شما راضی شدم به اسلام که دین شما باشد. یعنی روزی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به امامت و خلافت رسید. پس معنای ایه این است که دین با ولایت، مرضی و مورد پسند خداوند است نه دین بی ولایت حضرت علی علیه السلام، و تشیع یعنی اعتقاد به

امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه واله و ولایت یازده امام معصوم از ذریه او، و همین دین یعنی دین با ولایت، اسلام همراه با امامت اهل بیت، مورد وعده الهی است که در عصر ظهور پیاده خواهد شد؛ زیرا که مورد پسند و رضایت خداوند است.

خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد

خواجه نصیر طوسی و سقوط بغداد

برخی از اشخاص مغرض یا غیر مطلع بر خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله ایراد گرفته و مدعی شده‌اند که او خان مغول را به فتح بغداد ترغیب نموده و موجب براندازی خلافت عباسی را به دست مغولان فراهم ساخته و حتی در فجایع و قتل و غارت‌ها شریک بوده است. و نیز برخی از اهل سنت در کتاب‌های خود با این ادعا حملات شدیدتری را به خواجه نصیر نموده‌اند؛ از آن جمله ابوالفلاح حنبلی در «شذرات الذهب» است که خواجه را نصیر شرک، کفر و الحاد معرفی کرده و گفته است: «خواجه قصد نمود اشارات ابن سینا را جایگزین قران سازد ولی نتوانست و گفت: اشارات برای خواص و قران محمد کتاب عوام است...» شبکی، یافعی و ابن تیمیه نیز در کتاب‌های خود خواجه را مورد هجمه قرار داده و اماج اتهامات خود قرار داده‌اند. او می‌گوید: «این مرد - خواجه نصیر - نزد خاص و عام مشهور شده که وزیر ملاحده باطن گرا یعنی اسماعیلیه در الموت می‌باشد. و هنگامی که ترک مشرک به بلاد مسلمانان حمله‌ور شده و به دار الخلافه بغداد آمدند او منجم و مشاور پادشاه ترک مشرک هلاکو بود، که دستور داد تا خلیفه و اهل علم و دین را به قتل رسانند...» (۱۰۶۹) اینک درصدد برآمده‌ایم تا این اتهام را مورد بررسی قرار داده و دامان خواجه را از آن مبرا سازیم.

تبرئه خواجه نصیر

خواجه نصیر رحمه الله را می‌توان از جهات مختلف از این اتهام تبرئه نمود: ۱ - محقق طوسی رحمه الله گرچه طبق عقیده خود به ترویج مذهب حقه جعفری، اهتمام ورزید، ولی نسبت به دیگر فرق اسلام نیز با مهر و محبت رفتار می‌کرد و دانشمندان را از هر طبقه و مذهب که بودند تکریم می‌نمود و از تعصب‌های خشک مذهبی دوری می‌جست. و لذا مستشرقان مسیحی و برخی از علمای اهل سنت و تمام دانشمندان شیعی او را به عظمت و دیانت و وثاقت و حسن خلق توصیف کرده‌اند. محمدبن شاکر از مورخان اهل سنت می‌گوید: «او بسیار نیکو صورت، خوشرو، کریم، سخی، بردبار، خوش معاشرت، زیرک و با فراست بود...» (۱۰۷۰) ابن فوطی درباره خواجه می‌گوید: «خواجه مردی فاضل، کریم الاخلاق، نیکو سیرت، و فروتن بود و هیچ گاه از درخواست کسی دلتنگ نمی‌شد و حاجتمندی را رد نمی‌کرد و برخورد او با همه با خوشرویی بود.» (۱۰۷۱) ۲ - با مراجعه به کتب تاریخ شیعه و سنی که فتح بغداد را در آن زمان بررسی کرده‌اند پی می‌بریم که خواجه نصیر نقشی در آن نداشته است. ابن فوطی بغدادی حنبلی که در هنگام این واقعه چهارده سال داشته و اسیر شده است، واقعه فتح بغداد را به طور کامل شرح می‌دهد ولی ذکری از خواجه نصیر به میان نیاورده است. (۱۰۷۲) ابن طقطقی حوادث بغداد را با یک واسطه نقل می‌کند. او نام خواجه را تنها یک بار به خاطر واسطه بودن ملاقات ابن علقمی به میان آورده، ولی ذکری از خواجه و ترغیب او در حمله مغول نکرده است. (۱۰۷۳) ابوالفداء در کتاب خود به تفصیل نحوه حمله و فتح بغداد را توسط هلاکوخان بیان می‌کند ولی ذکری از خواجه نصیر به میان نیاورده است. ذهبی نیز پس از ذکر حوادث بغداد نامی از خواجه به میان نیاورده است. (۱۰۷۴) صلاح الدین صفدی که حدود چهل سال بعد از واقعه بغداد به دنیا آمده، بعد از ذکر آن واقعه، نامی از خواجه به میان نیاورده است. (۱۰۷۵) جلال الدین سیوطی نیز در شرح وقایع سقوط بغداد

نامی از خواجه ذکر نکرده است. (۱۰۷۶) ابن خلدون نه تنها در تاریخ خود ذکری از خواجه به میان نیاورده بلکه درباره او می گوید: «برای مسلمانان نافع بود». (۱۰۷۷) ابن کثیر می گوید: «این که مشهور است خواجه نصیر طوسی هلاکو را وادار به قتل خلیفه نمود از صحت آن خدا می داند ولی به نظر من شخص عاقل و فاضل چنین کاری را انجام نمی دهد». (۱۰۷۸) محمد بن علی بن طباطبا که کتابش را در سال (۷۰۱ ه ق) یعنی چهل و پنج سال بعد از فتح بغداد نوشته است می گوید: «حق مطلب این است که از بین رفتن هر دولتی در هر زمان به واسطه علل داخلی و خارجی است. سقوط خلافت خاندان عباسی تابع همین اصل کلی است. اما علل خارجی که منجر به سقوط خلافت عباسی گردید آن بود که مغول ها از تاریخی که قوت گرفته و به کشور گشایی پرداختند در صدد فتح بغداد بودند... اما علت داخلی فتح بغداد، ضعف حکومت عباسی است. لذا این پیشامد نتیجه سستی عزم و ضعف اراده خلیفه و ظلم و جور پسرش و نفاق امیران و سران لشکر بود». (۱۰۷۹) بنابراین، خواجه نصیر طوسی رحمه الله در پیدایش این واقعه نقشی نداشته است و خود هلاکو بعد از فتح دژهای اسماعیلیان دستور فتح بغداد را داده است. ۳ - شخصیت های بزرگ و دانشمندان دیگر غیر از خواجه، ملازم سلطان مغول و طرف مشورت او بوده اند، چنان که خواجه رشیدالدین فضل الله که نوه رئیس الدوله همدانی است، می گوید: «هنگامی که هلاکو به سوی بغداد رفت، سیف الدین بتیکچی که مدبر مملکت بود و خواجه نصیرالدین و صاحب سعید علاءالدین عظامک - مؤلف تاریخ جهان گشای جوینی - در خدمت مغول بودند». (۱۰۸۰) از این تعداد فقط خواجه نصیر شیعه بود و بقیه از رجال اهل سنت بودند که خلیفه را امیرالمؤمنین می دانستند. بنابراین، اگر مشاوران هلاکو این اندازه در وی نفوذ داشته اند که قادر بودند او را از حمله به بغداد باز دارند، چرا در آن میان تنها گناه این امر متوجه خواجه نصیر شده است؟ در حالی که سیف الدین در فتح بغداد وزیر هلاکو بوده است. ۴ - مهم ترین دلیل عدم دخالت خواجه در فتح بغداد، ماجرای کشته شدن شرف الدین محمد برادر بزرگ سیدعلی بن طاووس و بسیاری از علمای سادات و شیعیان است. حتی در این واقعه، مغول مقابر قریش را ویران و حرم کاظمین علیهما السلام را سوزاندند و هیچ قدرتی هم مانع آنان نبود، به طوری که در کتاب «جامع التواریخ» آمده است: «سیف الدین بتیکچی سنی، وزیر هلاکو، صد نفر از مغول را به نجف فرستاد تا کسی متعرض مرقد منور امیرمؤمنان علیه السلام نشود». (۱۰۸۱) اگر خواجه نصیر در آن واقعه حضور یا دخالت داشته است چرا از کشته شدن شیعیان ممانعت نکرده است؟ و چرا مانع از آتش زدن حرم کاظمین نشده است؟ ۵ - یکی از علل حمله مغول به بغداد نفوذ عیسویان در لشکر مغول بوده است و همان طور که می دانید، همزمان با حمله مغول به ایران، مسیحیان شکست سختی در جنگ های صلیبی از مسلمانان خوردند. بنابراین با قوم وحشی مغول طرح دوستی ریخته و سعی کردند با کمک آنها شکست خود را جبران کنند. از این رو می توان گفت نفوذ زیاد زن هلاکو که عیسوی بود و سفارش برادر هلاکو و نیز سردار سپاه مغول که مسیحی بود، نقش مهمی در فتح بغداد داشتند.

امامیه

سیدمرتضی در کتاب «العیون و المحاسن» می گوید: «امامیه گروهی هستند که قائل به وجوب امامت و عصمت و وجوب نص می باشند...» (۱۰۸۲) سمعانی در کتاب «الانساب» می گوید: «امامیه جماعتی از غالیان شیعه اند و علت ملقب شدن آنان به این لقب آن است که امامت را تنها برای علی و اولاد او می دانند و معتقدند که مردم احتیاج به امام دارند. و منتظر امامی هستند که به زودی در آخر الزمان ظهور کرده و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد آن گونه که از ظلم پر شده باشد. (۱۰۸۳) در پاسخ سمعانی می گوئیم: شیعه دوازده امامی از هر گونه غلو در حق هریک از اهل بیت علیهم السلام که آنان را از درجه عبودیت و بندگی خارج کند مبرا است، همان گونه که از هر کسی که نصب و عداوت آن ذوات مقدسه را در دل داشته باشد بیزار است. سمعانی این اعتقاد را غلو می داند، این عین ادعا است. شیعه دوازده امامی در اعتقاد به امامت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصومش و ضرورت امامت و

ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان به ادله‌ای قطعی از عقل، کتاب، و سنت تمسک می‌کند، چگونه این اعتقادات غلو و تجاوز از حد است؟ جز آن که با عقاید شما موافقت نداشته و از آن تجاوز نموده است؟

شیعه جعفری

در این عصر شیعه دوازده امامی به شیعه جعفری معروف شده است. و این بدان جهت است که مذهب شیعه در فروع همان مذهب امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد به اعتبار این که بیشتر تعلیمات تشیع از آن حضرت اخذ شده است، گرچه اعتبار روایات حضرت صادق علیه السلام در فروع فقه از دیگر امامان بیشتر است لذا مذهب شیعه را مذهب جعفری نامیده‌اند. سر این مطلب آن است که عصر حضرت صادق علیه السلام در آخر حکومت دولت اموی بود. هنگامی که آن حکومت رو به ضعف گرویده و در اوایل عصر دولت عباسی قرار داشت. آنان در ابتدای حکومتشان تعصب شدید به خرج ندادند؛ زیرا دولتشان هاشمی بود، لذا اهل بیت در آن ایام از آزادی نسبی برخوردار بودند و بدین جهت توانستند در نشر دین و مذهب کوشش فراوانی داشته باشند. ولی در عصر منصور و هارون الرشید و امثال آن دو از پادشاهان ظالم، رومیان از اهل بیت علیهم السلام تقلیل یافت و این به جهت فشارهای سیاسی و خوف شدیدی بود که بر اصحاب امامان وارد می‌شد.

افتراق در جامعه اسلامی

افتراق در جامعه اسلامی

هنوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از دنیا رحلت نکرده بود که بادهای فتنه‌ها و اختلافات در میان امت اسلامی وزیدن گرفت و ریشه‌های فکری و عقیدتی و اجتماعی و سیاسی را که آن حضرت با زحمات طاقت فرسا و فراوان محکم کرده بود به لرزه درآورد. این درد جانکاه که بدن امت اسلامی را فرا گرفت در قرآن و سنت نبوی به طور صریح به آن اشاره شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟» (۱۰۸۴) «محمّد صلی الله علیه و اله فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می‌گردید؟». این ایه گر چه بعد از معرکه احد بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد آن هنگامی که بین مسلمانان شایع شد که رسول خدا صلی الله علیه و اله کشته شده است ولی به حقیقت تلخی اشاره می‌کند که جای انکار آن نیست و آن عقب‌گرد به مواضع قبلی و ایجاد اختلاف بین صفوف مسلمین است. در روایات نبوی نیز به آینده این امت و تفرقه و افتراقی که در آن ایجاد می‌شود اشاره بلکه تصریح شده است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله در حدیثی اشاره می‌کند که این امت از امت‌های پیشین مستثنی نیست و هر چه در امت‌های پیشین از تفرقه و اختلاف پدید آمده در این امت نیز به وقوع خواهد پیوست. بخاری در صحیح به سندش از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا شَبْرًا وَذُرَاعًا بِذُرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضَبٍّ تَبَعْتُمُوهُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: فَمَنْ؟» (۱۰۸۵) «به‌طور حتم شما از سنت‌های پیشینیان وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی در صورتی که آنان داخل سوراخ سوسماری شوند شما نیز کار آنها را دنبال خواهید کرد. عرض کردیم: ای رسول خدا! مقصود شما یهود و نصارا است؟ حضرت فرمود: پس چه کسی غیر از آن است؟». حال امت‌های پیشین بر کسی مخفی نیست که در اختلاف و تشتت و تفرقه گرفتار شدند و در نتیجه بدعت‌ها و انحرافات جامعه اسلامی را فرا گرفت. خداوند متعال می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلِلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ

کَفَر...» (۱۰۸۶) «برخی از ان رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، برخی از آنها خدا با او سخن می گفت، و بعضی را درجاتی برتر داد، و به عیسی بن مریم نشانه‌های روشن دادیم و او را با روح القدس تایید نمودیم (ولی فضیلت و مقام ان پیامبران مانع اختلاف امت‌ها نشد) و اگر خدا می‌خواست کسانی که بعد از آنها بودند پس از ان همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد جنگ و ستیز نمی‌کردند (اما خدا مردم را مجبور نساخته و آنها را در پیمودن راه سعادت ازاد گذارده است)، ولی این امت‌ها بودند که با هم اختلاف کردند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند...».

روایات هم‌مضمون

با مراجعه به مصادر حدیثی پی به وجود روایاتی می‌بریم که هم مضمون با احادیث افتراق امت بوده و به مساله افتراق و اختلاف در امت اسلامی اشاره کرده است. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- بخاری به سندش از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «لَتَتَعَبَنَّ سَنَنُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا وَشَبْرًا وَذِرَاعًا وَذِرَاعًا حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضَبِّ تَبَعْتُمُوهُمْ. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: فَمَنْ؟» (۱۰۸۷) «به طور حتم شما از سنت‌های پیشینیان وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی در صورتی که آنان داخل سوراخ سوسماری شوند شما نیز کار آنان را دنبال خواهید کرد. عرض کردیم: ای رسول خدا! مقصود شما از آنان یهود و نصارا است؟ حضرت فرمود: پس چه کسی غیر از آنان است؟». ۲- عُبَيْدُ بْنُ عَامِرٍ می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله از مدینه به طرف احد حرکت کرد و بر اهل احد ان گونه که نماز بر میت می‌خواند نماز به جای آورد، انگاه بر روی منبر رفت و فرمود: «أَتَى فَرَطَ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَأَتَى وَاللَّهِ لَأَنْظُرَ إِلَى حَوْضِي الْأَنْ، وَأَتَى اعْطَيْتُ مِفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ (او مِفَاتِيحِ الْأَرْضِ)، وَأَتَى وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَشْرَكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا» (۱۰۸۸) «من به جهت شما زودتر می‌ایم و من گواه بر شما می‌م و به خدا سوگند که من الان به حوضم نظر می‌کنم. به من کلیدهای خزینه‌های زمین (یا فرمود کلیدهای زمین) داده شده است. به خدا سوگند! بر شما نمی‌ترسم که بعد از من به شرک روی آورید، ولی بر شما می‌هراسم که در روی زمین اختلاف نمایید». ۳- هیشمی در «مجمع الزوائد» از نافع بن خالد خزاعی از پدرش نقل کرده که گفت: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا صلى والناس حوله صلى صلاة خفيفة تامه الركوع والسجود، فجلس يوما فاطال الجلوس حتى أوما بعضنا إلى بعض أن اسكتوا، فإن رسول الله صلى الله عليه وآله عليه وآله يوحى إليه، فلتما فرغ قال بعض القوم: يا رسول الله! اطلت الجلوس حتى أوما بعضنا إلى بعض أنه ينزل عليك. قال: لا، ولكنها صلاة رغبة ورهبة. سألت الله فيها ثلاثا فاعطاني اثنتين ومنعني واحدة. سألته أن لا يعذبكم بعذاب عذب به من كان قبلكم. وسألته أن لا يسلط على عاتقكم عدوا يستبيحها فاعطانيهما. وسألته أن لا يلبسكم شيئا ويذيق بعضكم بأس بعض فمنعنيها...» (۱۰۸۹) «هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز به جای می‌آورد در حالی که مردم بر دور او بودند نماز را خفیف و مختصر به جای می‌آورد ولی رکوع و سجود را تمام می‌کرد. روزی که حضرت نشسته بودند چنان جلوس خود را طول دادند که برخی به دیگری می‌گفت: ساکت باشید چون به رسول خدا صلی الله علیه و اله وحی می‌شود. چون حضرت فارغ شد، برخی از مردم به او عرض کردند: ای رسول خدا! انقدر جلوس را طولانی کردی که برخی اشاره کردند که بر شما وحی نازل می‌شود. حضرت فرمود: خیر ولی این نماز رغبت و ترس بود. از خدا سه چیز خواستم دوتای ان را به من عطا نمود و یکی را از من امتناع ورزید. از او درخواست کردم که شما را به عذابی که پیشینیان را عذاب کرده مبتلا نسازد. و نیز درخواست نمودم که بر عامه شما دشمنی را مسلط نکند که حرمت آنان را مباح گرداند، خداوند این دو خواسته مرا به من عطا فرمود. و نیز خواستم لباس تفرقه و تشت را به شما نپوشاند و بین شما نزاع و خصومت ایجاد نماید که این را نپذیرفت...». ۴- مسلم به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ بَأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مِنْ خَذْلِهِمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ» (۱۰۹۰) «همیشه طایفه‌ای از امت من قیام کننده به امر خداست و کسانی که درصدد خار کردن یا مخالفت با آنها هستند

هرگز نمی‌توانند ضرری به آنها برسانند تا این که امر خدا فرا رسد و حال آن که آنها بر مردم غالبند».

احادیث «افتراق امت»

احادیث «افتراق امت»

احادیث افتراق امت را می‌توان به چند دسته تقسیم نمود:

۱- تقسیم به دو فرقه

برخی از احادیث اشاره به تقسیم امت اسلامی به دو فرقه نموده است. از آن جمله روایتی است که احمد بن حنبل در مسند (۱۰۹۱)، نسائی در السنن الکبری (۱۰۹۲)، ابویعلی در مسند (۱۰۹۳)، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۱۰۹۴) و ابن کثیر در البدایه و النهایه (۱۰۹۵) از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «تفترق امتی فرقتین یخرج بینهما مارقه یقتلها اولی المؤمنین حقا»؛ «امتم به دو فرقه تقسیم می‌شوند و از بین آن دو گروهی سر در خواهند آورد که طائفه بر حق با آنان قتال خواهند نمود». غالب شارحان این حدیث از اهل سنت تصریح کرده‌اند که مقصود از طایفه به حق امام علی بن ابی طالب علیه السلام است که با معاویه و اصحاب جمل و خوارج نهروان به جنگ پرداخت. نووی در شرح این حدیث می‌گوید: «هذه الروایة صریحه فی ان علیا - رض - کان هو المصیب للحق، والطائفة الاخری اصحاب معاویه کانوا بغاة متاولین»؛ «این روایت صریح است در این که علی - رض - بر حق بوده است و طایفه دیگر همان اصحاب معاویه است که ظالم و اهل تاویل بوده‌اند».

۲- تقسیم به سه فرقه

دسته‌ای دیگر از احادیث است که امت اسلامی را به سه فرقه تقسیم نموده است ولی از حیثیتی غیر از حیثیاتی که در روایات دیگر آمده است. طبرانی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «اذا کان يوم القيمة صارت امتی ثلاث فرق: فرقه یعبدون لله خالصا، وفرقه یعبدون الله ریاء، وفرقه یعبدون الله یصیون به دنیا...»؛ (۱۰۹۶) «چون روز قیامت فرا رسد اتمم بر سه فرقه می‌گردند: فرقه‌ای که خداوند را با اخلاص عبادت می‌کنند، و فرقه‌ای که خدا را ریا کارانه می‌پرستند، و فرقه‌ای که خدا را به جهت رسیدن به مال دنیا می‌پرستند...». سید بن طاووس به سندش از ابوذر و مقداد بن اسود و سلمان فارسی نقل کرده که گفتند: ما تنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله بودیم که سه دسته از مهاجرین بدری بر ما وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «تفترق امتی بعدی ثلاث فرق: فرقه اهل حق لایشویه باطل، مثلهم کمثل الذهب کلماته بالنار ازداد جوده و طیباً، وامامهم هذا احد الثلاثة، وهو الذی امر الله به فی کتابه «اماما ورحمه»، وفرقه اهل باطل لایشویونه بحق، مثلهم کمثل خبث الحديد کلماته بالنار ازداد خبثا وامامهم هذا احد الثلاثة. وفرقه اهل ضلاله مذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء وامامهم هذا احد الثلاثة. فسالتهم عن اهل الحق وامامهم فقال: هذا علی بن ابی طالب، امام المتقین. وامسک عن الاثنین، فجهدت ان یسمیها فلم یفعل»؛ (۱۰۹۷) «امتم بعد از من به سه فرقه تقسیم می‌شوند: فرقه‌ای اهل حقند که آنان با باطل مخلوط نمی‌باشند. مثل آنان همانند طلا است که هر چه در آتش گداخته شود خالصی و اصالت آن بیشتر خواهد شد، و امام آنان یکی از این سه نفر است. و آن کسی است که خداوند در کتابش به آن امر کرده: «اماما و رحمه». و فرقه‌ای اهل باطل‌اند که از هر حقی به دورند. مثل آنان همانند آهن فاسد شده‌ای است که هر چه در آتش گداخته شود خباثت آن بیشتر خواهد شد، و امام آنان یکی از این سه نفر است. و فرقه‌ای است اهل ضلالت که بین این دو می‌باشد نه به سوی آن طرف و نه این طرف، و امام آنان یکی از این سه نفر است. از حضرت راجع به اهل حق و امام آنان

سؤال کردم؟ فرمود: ان علی بن ابی طالب، امام پرهیزگاران است، ولی از ذکر نام دو رهبر دیگر خودداری کرد. اصرار کردم که نام ان دو را ببرد که امتناع نمود.

۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه

۳- تقسیم به هفتاد و چند فرقه

طایفه‌ای از روایات اشاره به افتراق امت اسلامی بعد از رسول خداصلی الله علیه واله به هفتاد و چند فرقه دارد که این روایات بسیار زیاد بوده و معروف به احادیث فرقه ناجیه است. این احادیث در کتب شیعه و اهل سنت موجود می‌باشد که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف - روایات اهل سنت

اهل سنت اینگونه احادیث را با تعبیرات مختلف و طرق بسیار در کتب حدیثی خود نقل کرده‌اند: ۱- ابوهریره از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «افترقت اليهود علی احدى - او اثنتین - وسبعین فرقه، و تفرقت النصارى علی احدى - او اثنتین - و سبعین فرقه، و تفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه» (۱۰۹۸)؛ «یهود بر هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصارا بر هفتاد و یک یا دو فرقه. و امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد». ۲- ابو عامر عبدالله بن لُحی می‌گوید: ما با معاویه بن ابی سفیان حج به جای آوردیم، چون به مکه رسیدیم هنگام نماز ظهر معاویه ایستاد و گفت: رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «ان اهل الکتابین افترقوا فی دینهم ثنتین و سبعین مله، و ان هذه الامم ستفتقر علی ثلاث و سبعین مله - یعنی الالهواء - کلها فی النار الا واحده، و هی الجماعه...» (۱۰۹۹) «همانا اهل کتاب تورات و انجیل (یعنی یهود و نصارا) در دینشان به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند، و زود است که این امت به هفتاد و سه ملت یعنی هواهای مختلف تقسیم شود، به جز یک فرقه تمام آنان در دوزخند، و ان جماعت است...». ۳- عوف بن مالک می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «افترقت اليهود عل احدى و سبعین فرقه، فواحدة فی الجنة و سبعون فی النار. و افتقرت النصارى علی ثنتین و سبعین فرقه، فاحدى و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة، و الذی نفس محمّد بیده لتفتقرن امتی علی ثلاث و سبعین فرقه، واحدة فی الجنة و ثنتان و سبعون فی النار. قیل: یا رسول الله! من هم؟ قال: الجماعه» (۱۱۰۰) «یهود بر هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، یکی در بهشت و هفتاد فرقه دیگر در آتش دوزخ است. و نصارا بر هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش دوزخ و یکی در بهشت است. قسم به کسی که جان محمّد به دست اوست به طور حتم امتم بر هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که یکی در بهشت و هفتاد و دو فرقه در آتش دوزخ است. عرض شد: ای رسول خدا! آنان کیانند؟ حضرت فرمود: همان جماعت». ۴- عوف بن مالک می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «ستفتقر امتی علی بضع و سبعین فرقه اعظمها فتنه علی امتی قوم یقیسون الامور برایهم، یحرمون الحلال و یحللون الحرام» (۱۱۰۱) «زود است که امتم بر هفتاد و چند فرقه تقسیم شوند که فتنه انگیزترین آنان بر امتم قومی است که امور را به رای خود قیاس می‌کنند، حلال را حرام کرده و حرام را حلال می‌نمایند». ۵- عوف بن مالک می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه واله فرمود: «کیف انت - یا عوف - اذا افتقرت هذه الامم علی ثلاث و سبعین فرقه: واحدة فی الجنة و سائرهن فی النار...» (۱۱۰۲) «چگونه‌ای تو - ای عوف - هنگامی که این امت بر ۷۳ فرقه متفرق شوند: یکی در بهشت و بقیه در دوزخ خواهند بود». ۶- عبدالله بن عمرو بن عاص از رسول خداصلی الله علیه واله نقل کرده که فرمود: «لیاتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کان منهم من اتی امتی علانیة لکان فی امتی من یصنع ذلک. و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین مله و تفتقر امتی علی ثلاث و سبعین مله، کلهم فی النار

الّا ملّة واحدة. قالوا: ومن هی یا رسول الله؟ قال: ما انا علیه و اصحابی؛ (۱۱۰۳) «بر امت من آنچه بر قوم بنی اسرائیل وارد شده خواهد آمد بدون کم و زیاد، حتی اگر یکی از بنی اسرائیل با مادرش به طور آشکار خلافی انجام دهد در امتم نیز چنین خواهد شد. و همانا بنی اسرائیل بر ۷۲ ملت متفرق شدند و امت من بر ۷۳ ملت متفرق خواهد شد. تمام آنها به جز یک ملت در دوزخند. گفتند: آنان چه کسانی هستند ای رسول خدا! حضرت فرمود: آنچه که من و اصحابم بر آن است». ۷- انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «ان بنی اسرائیل افترت علی احدى و سبعین فرقة، و انّ امتی ستفترق علی ثنتین و سبعین فرقة کلّها فی النار الّا واحدة و هی الجماعة»؛ (۱۱۰۴) «همانا بنی اسرائیل بر ۷۱ فرقه تقسیم شدند، ولی امت من به ۷۲ فرقه متفرق می شوند، تمام آنان در دوزخند به جز یک فرقه که همان جماعت باشد». ۸- ابوامامه می گوید: «افترت بنو اسرائیل علی احدى و سبعین فرقة - او قال: اثنتین و سبعین فرقة - و تزید هذه الامة فرقة واحدة، کلّها فی النار الّا السواد الاعظم»؛ (۱۱۰۵) «قوم بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، یا این که فرمود: به هفتاد و دو فرقه - ولی بر این امت یک فرقه اضافه می شود، همه آنان در دوزخند به جز سیاهی بزرگ».

۹- سعد بن ابی وقاص از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «افترت بنو اسرائیل علی احدى و سبعین ملّة ولن تذهب اللیالی والایام حتی تفترق امتی علی مثلها»؛ (۱۱۰۶) «بنی اسرائیل بر ۷۱ ملت متفرق شدند، و شبانه روز نمی گذرد تا اینکه امت من بر همین مقدار متفرق گردد». ۱۰- ابو درداء و ابوامامه و واثله بن اسقع و انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که فرمود: «ذروا المرء فانّ بنی اسرائیل افترقوا علی احدى و سبعین فرقة، والنصارى علی ثنتین و سبعین فرقة، کلّهم فی الضلالة الّا السواد الاعظم. قالوا: یا رسول الله! ومن السواد الاعظم؟ قال: من کان علی ما انا علیه و اصحابی، من لم یمار فی دین الله ولم یکفر احدا من اهل التوحید بذنب غفر له»؛ (۱۱۰۷) «جدال را رها کنید؛ زیرا بنی اسرائیل به ۷۱ فرقه و نصارا به ۷۲ فرقه متفرق شدند، تمام آنان به جز سواد اعظم در گمراهی هستند. گفتند: ای رسول خدا! سواد اعظم کیست؟ فرمود: هر کس که بر آن چیزی است که من و اصحاب من بر آن است. کسی که در دین خدا جدال نکند و کسی از اهل توحید را به گناهی که برای او بخشوده شود تکفیر ننماید». ۱۱-

جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «تفرقت اليهود علی واحدة و سبعین فرقة، کلّها فی النار، وتفرقت النصارى علی ثنتین و سبعین فرقة، کلّها فی النار، و انّ امتی ستفترق علی ثلاث و سبعین فرقة کلّها فی النار الّا واحدة. فقال عمر بن الخطاب: یا رسول الله! اخبرنا من هم؟ قال: السواد الاعظم»؛ «یهود بر ۷۱ دسته متفرق شدند تمام آنان در آتش اند. و نصارا به ۷۲ فرقه متفرق شدند و تمام آنان در آتش اند. و همانا امت من زود است که بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، تمام آنان به جز یک فرقه در آتش اند. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا! خبر بده مرا که آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: سواد اعظم». ۱۲- کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف بن زید از پدرش، از جدش نقل کرده که گفت: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله در مسجدش نشسته بودیم که حضرت فرمود: «لتسلکن سنن من قبلکم حذو النعل بالنعل، ولتاخذنّ مثل اخذهم، ان شبرا فشبیر وان ذراعا فذراع وان باعا فباع، حتی لو دخلوا جحر صبّ دخلتم فيه. الا انّ بنی اسرائیل افترت علی موسی علی احدى و سبعین فرقة کلّها ضالة الّا فرقة واحدة: الاسلام و جماعتهم. و انّما افترت علی عیسی بن مریم علی احدى و سبعین فرقة کلّها ضالة الّا فرقة واحدة: الاسلام و جماعتهم. ثمّ انّهم یکنونون علی اثنتین و سبعین فرقة، کلّها ضالة الّا فرقة واحدة: الاسلام و جماعتهم»؛ (۱۱۰۸) «به طور حتم شما روش های پیشینیان را بدون کم و زیاد خواهید پیمود، و همانند آنان امور را خواهید گرفت. اگر یک وجب، شما هم یک وجب، اگر یک ذراع، شما هم یک ذراع، و اگر یک متر، شما هم یک متر، حتی اگر آنان داخل سوراخ سوسماری شدند شما نیز داخل خواهید شد. آگاه باشید! همانا بنی اسرائیل برخلاف دستور موسی به ۷۱ فرقه متفرق شدند که همه آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه و آن اسلام و جماعت مسلمین است. و همانا بنی اسرائیل برخلاف حضرت عیسی بن مریم بر ۷۱ فرقه متفرق شدند، تمام آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه و آن اسلام و جماعت مسلمین است. آنگاه آنان بر ۷۲ فرقه متفرق خواهند شد که تمام آنها بر ضلالت اند به جز یک فرقه که همان اسلام و جماعت اسلام باشد». شاید مقصود به بخش آخر حدیث پیروان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و اله باشند گرچه ضمیر به طور

مذکر آمده است. بررسی سند احادیث حدیث اول به جهت وجود محمّد بن عمرو در آن حسن است، گرچه به جهت شواهد آن صحیح می‌باشد، و لذا ترمذی، حاکم نیشابوری، ابن حبان، شاطبی، و سیوطی و البانی آن را تصحیح نموده‌اند. (۱۱۰۹) حدیث دوم نیز به جهت وجود ازهر بن عبدالله در سند آن حسن است گرچه به جهت شواهدی که دارد صحیح می‌باشد. و لذا حاکم نیشابوری و ذهبی آن را تصحیح نموده‌اند. حدیث سوم به جهت عباد بن یوسف در سند آن حسن است. حدیث چهارم را حاکم نیشابوری تصحیح کرده است. حدیث پنجم به جهت وجود عبد الحمید بن ابراهیم در سند آن نزد برخی ضعیف است گرچه ابن حبان و ابن حجر او را توثیق کرده‌اند. حدیث ششم به جهت وجود عبد الرحمان بن زیاد بن انعم افریقی در سند آن، ضعیف است؛ زیرا حافظه او ضعیف بوده و راوی احادیث منکر است. (۱۱۱۰) حدیث هفتم تمام طرق آن به انس بن مالک ضعیف است. حدیث هشتم به جهت جهالت یکی از راویان آن به نام قطن بن عبدالله ضعیف است. حدیث نهم به جهت وجود موسی بن عبیده در سند آن ضعیف است. حدیث دهم به جهت وجود کثیر بن مروان شامی در سند آن باطل است؛ زیرا او جدا ضعیف می‌باشد. (۱۱۱۱)(۱۱۱۲) حدیث یازدهم به نظر حافظ ابن حجر ضعیف است؛ زیرا در سند آن شخصی وجود دارد که نام آن برده نشده است. (۱۱۱۳)(۱۱۱۴) حدیث دوازدهم نیز به جهت وجود کثیر بن عبدالله در سند آن ضعیف است.

ب - احادیث افتراق امت در مصادر شیعه

در مصادر حدیثی شیعه نیز به احادیث افتراق امت و فرقه ناجیه اشاره شده است. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- شیخ صدوق رحمه الله به سندش از امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «انّ امّهُ موسی افترقت بعده علی احدى و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و سبعون فی النار، و افترقت امّهُ عیسی بعده علی اثنتین و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و احدى و سبعون فی النار، و انّ امّتی ستفترق بعدی علی ثلاث و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و اثنتان و سبعون فی النار»؛ (۱۱۱۵) همانا امت موسی بعد از او به ۷۱ فرقه متفرق شدند، فرقه‌ای از آنان بر حق و هفتاد فرقه دیگر در آتش دوزخند. و امت عیسی بعد از او بر ۷۲ فرقه تقسیم شدند، یک فرقه از آنها بر حق و ۷۱ فرقه در آتش دوزخند. و همانا امت من بعد از من بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، یک فرقه اهل نجات و ۷۲ فرقه در آتش دوزخند. ۲- علی بن محمّد خزاز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «ستفترق امّتی علی ثلاث و سبعین فرقه، منها فرقه ناجیه و الباقون هالکة، و الناجیه الذین یتمسکون بولایتکم و یقتبسون من عملکم و لایعملون برایهم فاولئک ما علیهم من سبیل»؛ (۱۱۱۶) «زود است که امتم بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند، از آنها یک فرقه اهل نجات است و بقیه هلاک خواهند شد. و فرقه ناجیه کسانی هستند که به ولایت شما - اهل بیت - تمسک کرده و از علم شما بهره گیرند و به رای خود قیاس نکنند. آنان کسانی هستند که مؤاخذه نخواهند شد. ۳- شیخ طوسی رحمه الله به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که به بزرگ یهود فرمود: «به چند دسته تقسیم شدید؟ او گفت: به فلان و فلان دسته. حضرت فرمود: دروغ گفتی ای برادر یهود. انگاه رو به مردم کرده و فرمود: «والله لو ثبت لی الوسادة لقضیت بین اهل التوراة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل القرآن بقرانهم. ایها الناس! افترقت الیهود علی احدى و سبعین فرقه، سبعون منها فی النار و واحدة ناجیه فی الجنة و هی التي اتّبعت یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام. و افترقت النصارى علی اثنتین و سبعین فرقه، احدى و سبعین فی النار و واحدة فی الجنة، و هی التي اتّبعت شمعون وصی عیسی علیه السلام. و ستفترق هذه الامّة علی ثلاث و سبعین فرقه، اثنتان و سبعون فرقه فی النار و فرقه فی الجنة، و هی التي اتّبعت وصی محمّد صلی الله علیه و اله، و ضرب بیده علی صدره. ثم قال: ثلاث عشر فرقه من الثلاث و السبعین کلّها تتحل مودتی، واحدة منها فی الجنة و هی النمط الاوسط، و اثنتا عشرة فی النار»؛ (۱۱۱۷) «به خدا سوگند! اگر برای من کرسی پهن کنند هر اینه بین اهل تورات به توراتشان و بین اهل انجیل به انجیلشان و بین اهل زبور به زبورشان و بین اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد. ای مردم! یهود به ۷۱ فرقه

متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان در آتش دوزخ و یک فرقه اهل نجات و در بهشت است. و آن فرقه‌ای است که یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام را پیروی کرده است. و نصارا بر ۷۲ فرقه متفرق شدند، ۷۱ فرقه در آتش دوزخ و یک فرقه در بهشت است، و آن فرقه‌ای است که شمعون وصی عیسی علیه السلام را پیروی نموده است. و زود است که این امت بر ۷۳ فرقه متفرق شوند، ۷۲ فرقه از آنها در آتش دوزخ و یک فرقه در بهشت است. و آن فرقه‌ای است که وصی محمد صلی الله علیه و اله را پیروی نموده است. در این هنگام حضرت دست خود را بر سینه‌اش زد. سپس فرمود: سیزده فرقه از ۷۳ فرقه همگی ادعای محبت مرا دارند، ولی یک فرقه از آنان در بهشت است و آنان کسانی‌اند که در راه مستقیم قرار دارند، و دوازده فرقه دیگر در آتش دوزخ است. ۴- شیخ مفید به سندش از ابی عقیل نقل کرده که گفت: ما نزد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم که حضرت فرمود: «لتفترق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقة، و الذی نفسی بیده ان الفرق کلها ضالة الا من اتبعنی و کان من شیعتی»؛ (۱۱۱۸) «به طور حتم این امت بر ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد. قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست تمام فرقه‌ها بر ضلالت‌اند جز کسانی که مرا متابعت کرده و از پیروان من باشند». ۵- اربلی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «تفترق هذه الامة على ثلاث و سبعين فرقة: اثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله عزوجل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا امَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»، و هم انا و شیعتی»؛ (۱۱۱۹) «این امت بر ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد، ۷۲ فرقه از آنان در آتش دوزخ و یکی در بهشت است و آنان کسانی هستند که خداوند عزوجل در حقشان فرمود: (و از جمله کسانی که خلق کردیم امتی است که به حق هدایت یافته و به حق باز می‌گردند)، و آنها من و شیعیان من می‌باشند». ۶- شیخ صدوق رحمه الله به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «ان بنی اسرائیل تفرقت على عیسی احدی و سبعین فرقة، فهلک سبعون فرقة و تخلص فرقة، و ان امتی ستفترق على اثنتین و سبعین فرقة، يهلك احدی و سبعون و يتخلص فرقة. قالوا: يا رسول الله! من تلك الفرقة؟ قال: الجماعة الجماعة»؛ (۱۱۲۰) «همانا بنی اسرائیل بر ۷۱ فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنها هلاک شده و یک فرقه نجات یافتند. و همانا امت من بر هفتاد و دو فرقه متفرق شود، ۷۱ فرقه از آنها هلاک شود و یکی نجات یابد. گفتند: ای رسول خدا! آن یک فرقه کیست؟ فرمود: جماعت، جماعت، جماعت». شیخ صدوق رحمه الله در توضیح ذیل حدیث می‌فرماید: «مقصود به جماعت، اهل حق است گرچه کم باشند؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود: «المؤمن من وحده حجة، والمؤمن وحده جماعة»؛ «مؤمن به تنهایی حجت است، و مؤمن به تنهایی جماعت است». ۷- عیاشی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «تفرقت امه موسی علی احدی و سبعین مله (فرقه)، سبعین منها فی النار و واحدة فی الجنة، و تفرقت امه عیسی علی اثنتین و سبعین فرقة، احدی و سبعین فرقة فی النار و واحدة فی الجنة و تعلقو امتی علی الفرقتین جميعا بمله، واحدة فی الجنة و ثنتان و سبعون فی النار. قالوا: من هم یا رسول الله! قال: الجماعات الجماعات»؛ (۱۱۲۱) «امت موسی بر ۷۱ ملت (فرقه) تقسیم شدند، هفتاد فرقه از آنها در آتش و یکی در بهشت است. و امت عیسی بر ۷۲ فرقه متفرق شدند، ۷۱ فرقه در آتش دوزخ و یکی در بهشت است. و امت من از آن دو فرقه به یک فرقه بالاترند، یکی در بهشت و ۷۲ فرقه دیگر در آتش دوزخ است گفتند: ای رسول خدا! آنها کیانند؟ فرمود: جماعات، جماعات». ۸- شیخ صدوق رحمه الله به سندش از عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «سیاتی علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل مثل بمثل، و انهم تفرقوا علی اثنتین و سبعین مله، و ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین مله، تزید علیهم واحدة، کلها فی النار غیر واحدة. قال: قیل یا رسول الله! وما تلك الواحدة؟ قال: هو ما نحن عليه اليوم انا واصحابی»؛ (۱۱۲۲) «زود است که بر سر اتمم آنچه بر بنی اسرائیل درآمده فرود آید، مثل همان. بنی اسرائیل بر ۷۲ ملت متفرق شدند. و زود است که اتمم بر ۷۳ ملت تقسیم شوند با اضافه یک ملت بر آنها، تمام آنها در آتش دوزخند به جز یک ملت. به حضرت عرض شد: آن یک ملت کدام است؟ فرمود: آن ملتی که من و اصحابم امروز برانیم». مجلسی رحمه الله این حدیث را از صدوق رحمه الله نقل کرده ولی در آخر آن اینچنین آمده است: «هو ما نحن عليه اليوم انا و اهل بیتی»؛ (۱۱۲۳) «آن ملت دسته‌ای است که من و اهل بیتم امروز برانیم».

راویان حدیث از صحابه

تعداد بسیاری از صحابه احادیث افتراق امت را نقل کرده‌اند از قبیل: ۱- امام علی علیه السلام ۲- امام حسین علیه السلام ۳- ابوهریره ۴- عوف بن مالک ۵- عبدالله بن عمرو بن عاص ۶- انس بن مالک ۷- ابوامامه ۸- سعد بن ابی وقاص ۹- ابوالدرداء ۱۰- واثله بن اسقع ۱۱- جابر بن عبدالله انصاری ۱۲- عمرو بن عوف بن زید ۱۳- عبدالله بن عمر

راویان حدیث افتراق در مصادر فریقین

احادیث افتراق امت در مصادر حدیثی بسیاری از علمای فریقین آمده است از قبیل: ۱- الجامع الصحیح، ترمذی ج ۵ ص ۲۵، ۴۱، کتاب الایمان ۲- سنن ابی داود، ج ۵ ص ۴، ۳۴ ۳- سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۲۱، کتاب الفتن ۴- مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۳۳۲ ۵- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۱ ص ۶۱ ۶- صحیح ابن حبان ج ۷ ص ۶۲، ح ۶۷۳۱ ۷- صحیح ابن یعلی، مسند ابی هریره، ۵۴۱ - ۵۴۲ ۸- السنه، ابن ابی عاصم ج ۱ ص ۳۳، رقم ۶۶ ۹- السنه، مروزی، ص ۱۷ ۱۰- السنن الکبری، بیهقی ج ۱۰ ص ۲۰۸، الاعتقاد ص ۳۰۷ ۱۱- الابانه الکبری، ابن بطه ج ۱ ص ۲۲۸، رقم ۲۵۲ ۱۲- الشریعه، اجری ص ۱۵ ۱۳- الفرق بین الفرق، عبدالقاهر بغدادی ص ۱۴۶ - تلخیص ابلیس ص ۱۵ ۱۸- الاعتصام، شاطبی ج ۲ ص ۱۸۹ ۱۶- الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲ ص ۲۰ ۱۷- سنن دارمی، ج ۲ ص ۱۵۸، رقم ۲۵۲۱ ۱۸- المعرفه و التاریخ، یعقوب بن ابی سفیان، ج ۲ ص ۳۱ ۱۹- المعجم الکبیر، طبرانی ج ۱۹ ص ۳۷۶ - ۳۷۷ ۲۰- شرح الاصول الاعتقاد، اللالکائی ج ۱ ص ۱۰۱، رقم ۱۵۰ ۲۱- الکامل فی الضعفاء ابن عدی ج ۷ ص ۲۴۸۳، ترجمه نعیم بن حماد خزاعی ۲۲- تاریخ مدینه دمشق، ابوزرعه دمشقی ج ۱ ص ۶۲۲، رقم ۱۷۸۳ ۲۳- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۳ ص ۳۰۷ - ۳۰۸ ۲۴- مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۷ ص ۳۲۳ ۲۵- الضعفاء الکبیر، عقیلی، ج ۲ ص ۲۶۲ ۲۶- الخصال، شیخ صدوق، ص ۵۸۵، کمال الدین ص ۶۶۲ ۲۷- الرسائل العشر، شیخ طوسی، ص ۱۲۷، الامالی، ص ۵۲۳ ۲۸- کفایه الاثر، خزاز قمی، ص ۱۵۵ ۲۹- الاحتجاج، طبرسی ج ۱ ص ۳۹۲ ۳۰- کافی، کلینی ج ۸ ص ۲۲۴ ۳۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۳۳۲ ۳۲- الامالی، شیخ مفید ص ۲۱۳ ۳۳- کشف الغمه، اربلی ج ۱ ص ۳۲۸ ۳۴- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۴۳ ۳۵- بحار الانوار، مجلسی ج ۲۸ ص ۴ و...

تصریح به صحت حدیث

عده‌ای از علمای اهل سنت تصریح به صحت حدیث افتراق امت نموده‌اند از قبیل: ۱- ترمذی، الجامع الصحیح. او می‌گوید: «هذا حدیث حسن صحیح». ۲- حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین. او می‌گوید: «هذا حدیث کثر فی الاصول»؛ «این حدیثی است که در کتب اصول حدیثی بسیار یافت می‌شود». ۳- ذهبی، تلخیص المستدرک. ۴- ابن حبان، الصحیح. ۵- شاطبی، الاعتصام ۶- سیوطی، الجامع الصغیر ۷- البانی، سلسله الاحادیث الصحیحه ۸- ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم، ج ۱ ص ۱۱۸ ۹- طبرانی، المعجم الکبیر ۱۰- علامه مناوی، فیض الغدیر، که تصریح به تواتر آن کرده است (۱۱۲۴) ۱۱- سفارینی، لوامع الانوار البهیة تواتر حدیث افتراق امت نزد فریقین برخی از علمای شیعه و اهل سنت حدیث افتراق امت را متواتر دانسته‌اند از قبیل: ۱- مقبلی، العلم الشامخ. (۱۱۲۵) او می‌گوید: «حدیث افتراق الامه الی ثلاث و سبعین فرقه روایاته کثیره یشد بعضها بعضا بحیث لا تبقی ریه فی حاصل معناه»؛ «حدیث افتراق امت به ۷۳ فرقه روایاتش بسیار است به حیثی که برخی از آنها بعضی دیگر را تقویت و محکم می‌کند و در نتیجه شکی در حاصل معنای آن باقی نمی‌گذارد». ۲- محمد بن عقیل، تقویه الایمان. (۱۱۲۶) او می‌گوید: «حدیث افتراق الامه علی ثلاث و سبعین فرقه قدروی من طرق عدیده و خرجه غیر واحد من ائمه الحدیث، فشد بعض الروایات بعضها و حصل من

المجموع قوة تفيد اصل اصیل للحديث؛ «حدیث افتراق امت بر ۷۳ فرقه از طرق مختلفی روایت شده است. و بسیاری از ائمه حدیث ان را تخریج نموده‌اند و برخی از روایات بعضی دیگر را تقویت و محکم می‌کند. و از مجموع روایات قوتی استفاده می‌شود که دلالت بر ثبوت اصل اصیلی برای حدیث دارد». ۳- سیوطی، الجامع الصغیر (۱۱۲۷) ۴- کتانی، نظم المتناثر من الحدیث المتواتر (۱۱۲۸) ۵- سید نعمت الله جزایری، الانوار النعمانیة (۱۱۲۹)

معنای حقیقی یا مجازی

در معنا و مفهوم این احادیث چند احتمال داده شده است: ۱- این که رقم ۷۱، ۷۲ و ۷۳ عددی حقیقی است، و حقیقتا امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله به این تعداد فرقه تقسیم شده‌اند. لذا برخی از مؤلفان در صدد شمارش ان‌ها تا ۷۳ بر آمده و عقاید هر کدام و نام ان‌ها را ذکر کرده‌اند. ۲- این که مقصود از این عدد حقیقی است ولی هنوز کامل نشده و تا عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام وقت دارد تا به این عدد برسد. ۳- این که مقصود از این عدد به معنای مجازی و برای مبالغه است؛ زیرا عدد هفتاد را عرب به جهت مبالغه در امری استفاده می‌کند. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله کرده و می‌فرماید: «ان تستغفر سبعین مرة فلن يغفر الله لهم»؛ «اگر بر منافقان هفتاد بار استغفار کنی خداوند انان را نمی‌امرزد». مشخص است که این عدد به جهت مبالغه در استغفار است و خصوصیت ندارد. و عدد سه که به ان اضافه شده به جهت مبالغه در مبالغه نسبت به تفرقه است و دلالت دارد بر این که تفرقه در امت اسلامی نسبت به دو امت گذشته بیشتر بوده است.

بررسی کلی احادیث افتراق امت

بررسی کلی احادیث افتراق امت

از مجموعه این احادیث نکاتی استفاده می‌شود: ۱- از این که این احادیث با الفاظ و تعبیرات مختلف از طرق متعددی نقل شده پی به شهرت و معروف بودن ان می‌بریم. و لذا مشاهده می‌کنیم که این احادیث در اغلب کتاب‌های حدیثی معتبر نزد اهل سنت آمده است، و حتی برخی از محدثین برای ان بابی خاص قرار داده‌اند. ۲- با مراجعه به طرق ضعیف و مجعول ان پی می‌بریم که این احادیث مورد تعرض برخی از فرصت طلبان و دروغ گویان قرار گرفته و لذا در ذیل ان مطابق میل خود اضافاتی نموده‌اند تا با مرام و اهداف خودشان سازگاری داشته باشد، و این به جهت شهرت و اهمیت این احادیث نزد عموم مردم است. از جمله احادیثی که در ذیل ان جمله‌ای از طرف راوی اضافه شده حدیثی است که ابن ابی عاصم در کتاب «السنة» نقل کرده که در ذیل ان آمده است: «و ان من اضلها و اخبثها من يتشيع او الشيعة». و این در حالی است که ناصر الدین البانی، محقق کتاب «السنة» در تعلیقه خود بر این حدیث می‌گوید: «اسناد ضعیف و رجاله ثقات غیر لیث و هو ابن ابی سلیم، فانه ضعیف کان اختلط. و الحدیث صحیح دون ذکر الشيعة فيه»؛ (۱۱۳۰) «سند ان ضعیف است و رجال ان به جز لیث بن ابی سلیم ثقه می‌باشند؛ زیرا او ضعیف و اهل خلط بوده است. و حدیث بدون ذکر شیعه در ان صحیح است». و نیز ابن بطه در کتاب «الابانة» این حدیث را نقل کرده و در اخر ان چنین آمده است: «... و اضلها فرقة و شرها الداعية الينا - اهل البيت - اية ذلك أنهم يشتمون ابابكر وعمر». (۱۱۳۱) در حالی که در طریق ان سواده بن سلمه قرار دارد که عین و اثری از او در کتب رجال نیست، و لذا سند ان شدیداً ضعیف است.

پاسخ به شبهات

در مورد احادیث افتراق امت شبهات مختلفی وارد شده است که به برخی از انها اشاره می‌کنیم: ۱- ابن حزم در مورد این حدیث

می‌گوید: «این حدیث از جهت اسناد هرگز صحیح به نظر نمی‌رسد» (۱۱۳۲) پاسخ: از آنچه گذشت به دست می‌آید که سند برخی از روایات افتراق امت از اعتبار لازم و کافی برخوردار است، خصوصاً آن که برخی از علمای اهل سنت تصریح به صحت آن کرده و سندهای مختلف آن می‌تواند یکدیگر را تقویت نماید. ۲- این حدیث از حیث متن مضطرب بوده و الفاظ آن مختلف است و متون آن کم و زیاد دارد، و بدین جهت از اعتبار ساقط است. پاسخ: گرچه متن این حدیث به جهت نقل به معنا در آن مختلف است ولی یک مطلب در تمام این روایات است که همگی بر آن اتفاق دارند و آن افتراق و تفرقه امت اسلامی به فرقه‌های مختلف و گوناگون است. ۳- شوکانی می‌گوید: «آنچه در ذیل این احادیث آمده که به جز یک فرقه تمام فرق اسلامی در دوزخند، را جماعتی از محدثان تضعیف کرده‌اند، بلکه ابن حزم گفته که این زیادتی جعلی است» (۱۱۳۳) پاسخ: انصاف آن است که این عبارت در برخی از روایات صحیح السند آمده است و لذا نمی‌توان آن را جعلی دانست. ۴- برخی می‌گویند: این حدیث مستلزم آن است که از این امت افراد بسیاری هلاک شوند و اختلاف و تشکیک بین مسلمانان تا روز قیامت برقرار باشد و این مستلزم آن است که حکم به جهنمی بودن اغلب افراد امت اسلامی گردد. پاسخ: بعد از آن که حدیث از حیث سند تمام بود باید التزام به مفاد آن داد و در مفاد آن هیچ استبعاد وجود ندارد؛ زیرا نظیر آن در امت‌های پیشین وجود داشته است همانگونه که در قوم حضرت نوح علیه السلام مشاهده می‌کنیم. ۵- عبد الرحمن بدوی می‌گوید: «از این حدیث ذکری در مؤلفات قرن دوم و حتی قرن سوم مشاهده نمی‌نمایم و اگر این حدیث صحیح می‌بود باید در کتاب‌های قدما یافت می‌شد» (۱۱۳۴) پاسخ: این اشکال سهو قلم از ایشان است؛ زیرا این حدیث را ابی‌داود متوفای سنه (۲۷۵ هـ ق) و ترمذی، متوفای (۲۷۹ هـ ق) و ابن ماجه متوفای (۲۷۶ هـ ق) و احمد بن حنبل، متوفای (۲۴۱ هـ ق)، نقل کرده‌اند. و این‌ها همگی در قرن سوم می‌زیسته‌اند. ۶- این احادیث با احادیث «امت مرحومه» منافات دارد. احمد بن حنبل به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: «انّ امتی امّیه مرحومه لیس علیها فی الاخره عذاب، انّما عذابها فی الدنیا القتل والبلابل» (۱۱۳۵) «همانا امت من امتی است که مورد رحمت واقع شده و بر او در آخرت عذاب نخواهد بود و تنها عذاب آنها در دنیا کشتار و نزاع است». پاسخ: اولاً: احادیث افتراق امت بنابر تصریح برخی از علمای فریقین متواتر است ولی احادیث «امت مرحومه» خبر واحد می‌باشد و در صورت تعارض، خبر واحد نمی‌تواند با خبر متواتر مقابله نماید. ثانیاً: حدیث امت مرحومه دلالت بر نفی عذاب در برزخ از برخی افراد ندارد. ثالثاً: مگر عذاب در دنیا، کم عذابی است که انسان به آن مبتلا می‌شود؟ رابعاً: شاید مقصود از نفی عذاب در آخرت این باشد که بالاخره افراد این امت همگی به بهشت خواهند رفت؛ گرچه عده‌ای بعد از تطهیر در جهنم از آن خارج شده و به بهشت می‌روند. خامساً: احادیث امت مرحومه را اگر بخواهیم به عمومش عمل کنیم با عقل و نقل قطعی سازگاری ندارد؛ زیرا این حدیث مردم را به گناه تشویق می‌کند و نیز با آیات قرآنی سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند متعال نسبت به این امت عتاب‌ها و تهدیدها در صورت نافرمانی دارد. بالاتر از این‌ها در احادیث «حوض» به طور صریح آمده است که تعداد بسیاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله را به جهنم می‌برند و حتی هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و اله واسطه‌گری می‌کند فایده‌ای نمی‌بخشد. (۱۱۳۶) سادساً: در حدیث «امت مرحومه» پیامبر صلی الله علیه و اله می‌فرماید: «امت من مرحومه است...»، ولی از احادیث افتراق امت که ۷۲ فرقه را اهل آتش دوزخ می‌داند و تنها یک فرقه را اهل نجات می‌شمارد دلالت دارد که تنها این فرقه حقیقتاً از امت پیامبر صلی الله علیه و اله است؛ زیرا کسی حقیقتاً از امت پیامبر صلی الله علیه و اله است که پیرو و مطیع او باشد نه این که تنها اسم مسلمانی را بر خود گذاشته باشد. ۷- از ظاهر برخی احادیث استفاده می‌شود که اختلاف بین امت منشا رحمت خواهد بود نه عذاب. از ابن عباس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «...و اختلاف اصحابی لکم رحمه» (۱۱۳۷) «...و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است». پاسخ: اولاً: این روایت سند معتبری ندارد و حتی بنابر نقل ابن حزم این کلام حدیث نیست. (۱۱۳۸) البانی می‌گوید: «حدیث (اختلاف امتی رحمه) اصلی ندارد. و محدثان کوشش فراوانی کرده‌اند تا برای آن سندی بیابند ولی موفق نشدند... سبکی گفته: این حدیث نزد محدثان معروف نیست و من برای آن سند صحیح و یا ضعیف و یا موضوع

نیافتم...» (۱۱۳۹) ثانیاً: بر فرض سند داشتن این حدیث و صحت آن می‌توان معنای برای آن نمود که با احادیث افتراق امت سازگاری داشته باشد. محمد بن شربینی در «مغنی المحتاج» می‌گوید: در حدیث آمده که اختلاف ائمت‌م رحمت است. حلیمی آن را به اختلاف مقاصد و حرفه‌ها و شغل‌ها تفسیر کرده است. (۱۱۴۰) و نیز ممکن است که مقصود از اختلاف امت امد و شد امت پیامبر صلی الله علیه و اله به جهت ملاقات و کسب فیض از یکدیگر باشد. و این معنایی است که در برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره شده است. شیخ صدوق رحمه الله به سندش از عبد المؤمن انصاری نقل کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قومی روایت از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل می‌کنند که حضرت فرمود: اختلاف ائمت‌م رحمت است. امام صادق علیه السلام فرمود: راست گفته‌اند. عرض کردم: اگر اختلافشان رحمت است پس اجتماعشان عذاب است؟ حضرت فرمود: «لیس حیث تذهب و ذهبوا، و ائمت‌ا اراد قول الله عزوجل: «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون»، فامرهم ان ینفروا الی رسول الله صلی الله علیه و اله و یتخلفوا الیه فیتعلموا، ثم یرجعوا الی قومهم فیتعلموهم. ائمت‌ا اراد اختلافهم من البلدان لا اختلافا فی دین الله، ائمت‌ا الدین واحد»؛ (۱۱۴۱) «مطلب آن چیزی نیست که ذهن تو و دیگران به سوی آن رفته است، بلکه مطلب همان چیزی است که در قول خداوند عزوجل اشاره شده که فرمود: (چرا از هر فرقه طایفه‌ای کوچ نمی‌کند تا در دین تفقه کرده و هنگام بازگشت به قوم خود آنان را انداز کند شاید آنها بر حذر شوند)، پس خداوند آنان را امر کرده که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و اله کوچ کنند و نزد او رفت و امد داشته باشند تا علم فرا گیرند و سپس به سوی قوم خود بازگشته و آنان را تعلیم دهند. مقصود، رفت و امد از کشورها و شهرهاست نه اختلاف در دین خدا؛ زیرا به طور حتم دین خدا یکی است». ۸- در برخی از روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و اله همه امت خود را اهل بهشت معرفی کرده است. هیشمی از عبید الله بن عمرو و او از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «ما من امه الا و بعضها فی النار و بعضها فی الجنة الا ائمتی کلها فی الجنة»؛ (۱۱۴۲) «هیچ امتی نیست جز آن که برخی از افراد آن در آتش دوزخ و برخی دیگر در بهشت است به جز امت من که تمام افراد آن در بهشت خواهند بود». پاسخ: اولاً: این حدیث به جهت وجود احمد بن محمد بن حجاج بن رشدین در سند آن به اعتراف ابن حجر هیشمی ضعیف است. (۱۱۴۳) و ذهبی در «میزان الاعتدال» او را کذاب معروف می‌داند. (۱۱۴۴) ثانیاً: اشکالاتی که در مورد حدیث «امت مرحومه» وارد کردیم در این حدیث نیز وارد است.

فرقه ناجیه از دیدگاه اهل سنت

اهل سنت فرقه ناجیه در این احادیث را بر خود منطبق کرده و خود را اهل نجات می‌دانند، و بر مدعای خود به ذیل برخی از این روایات تمسک کرده‌اند؛ زیرا در برخی از آنها چنین آمده بود: «ما انا علیه و اصحابی»، «الجماعة»، «السواد الاعظم»، «الاسلام و جماعتهم». اینک جواب‌هایی را به صورت کلی و نسبت به فرد فرد این گونه روایات خواهیم داد. ۱- این کلمات زیادی در غالب روایات افتراق امت نیامده است، و از آنجا که جنبه توضیحی داشته و مهم به نظر می‌رسد اگر قصد پیامبر صلی الله علیه و اله بیان آنها بود باید در همه موارد بیان می‌کرده است و از آنجا که در غالب این روایات نیامده به دست می‌آید که این کلمات از زیادت‌ی روایان حدیث بوده است. ۲- عموم روایاتی که در آنها کلمات زیادی آمده از حیث سند ضعیف به نظر می‌رسد، همانگونه که قبلاً به آن اشاره کردیم. ۳- در آیات بسیاری اکثریت مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته شده و به این نکته اشاره شده که همیشه کمی از بندگان خداوند شکر گزارند. و لذا نمی‌توان سواد اعظم و سیاهی لشکر و جماعت را محور حقانیت دانست. ۴- در مورد حدیثی که در ذیل آن جمله «ما انا علیه و اصحابی» آمده البانی می‌گوید: «عقیلی آن را در ضعفا آورده و او این روایت را از یحیی به توسط عبد الله بن سفیان نقل کرده است. عقیلی گفته که حدیثش متابعت نمی‌شود». (۱۱۴۵) ۵- از برخی آیات و روایات صحیح السند استفاده می‌شود که برخی از صحابه مشکل داشته و از عدالت برخوردار نبوده‌اند و لذا نمی‌توان همه آنان را داخل در فرقه ناجیه

دانست. ۶- در مستدرک حاکم چنین آمده است: «ما انا علیه الیوم و اصحابی» آنچه که من و اصحابم امروز بر آن هستیم، یعنی قبل از وفاتم. و این به نوبه خود دلالت بر اختلاف بین امت اسلامی دارد. و می‌دانیم که صحابه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هرگز بر یک طیف و دسته نبوده‌اند. ۷- در مورد روایتی که در ذیل آن لفظ «الجماعة» آمده می‌گوییم: مقصود از جماعت، اهل حق است گرچه در اقلیت باشند؛ همانگونه که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «...الجماعة اهل الحق و ان كانوا قليلا...»؛ (۱۱۴۶) «مقصود از جماعت اهل حق است گرچه کم باشند». از عبدالله بن مسعود نیز نقل شده که گفت: «انما الجماعة ما وافق الحق و ان كنت وحدك»؛ (۱۱۴۷) «همانا جماعت کسی است که موافق با حق باشد گرچه تو به تنهایی باشی». این معنا با آیات قرآن نیز سازگاری دارد؛ زیرا دلالت دارد بر این که تمسک کننده به حق کم است. خداوند سبحان می‌فرماید: «لقد جئناکم بالحق و لکن اکثرکم للحق کارهون»؛ (۱۱۴۸) «ما حق را برای شما آوردیم ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید». پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «بدا الاسلام غریبا و سيعود کما بدا غریبا، فطوبی للغرباء»؛ (۱۱۴۹) «اسلام غریبانه ظهور کرد و زود است که همانند ظهور غریبانه دوباره غریبانه باز گردد. پس خوشا به حال غریبان». ۸- روایاتی که در آنها کلمه «السواد الاعظم» آمده همگی ضعیف السندانده همان گونه که قبلا به آن اشاره شد.

فرقه ناجیه از دیدگاه شیعه

همان گونه که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند، احادیث نیز می‌توانند مفسر هم باشند. با این بیان که مثلاً روایتی ولو از حیث مصداق مجمل است، ولی روایات دیگر مصداق آن را روشن کند. اکنون به برخی از روایاتی که بیانگر مصداق حدیث سابق است اشاره می‌کنیم: ۱- حدیث ثقلین: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «ای مردم! همانا در میان شما دو شیء گران بها قرار می‌دهم که اگر به آن تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم، که همان اهل بیت من می‌باشند.» (۱۱۵۰) در این حدیث شریف که با سندهای صحیح در مصادر فریقین وارد شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله تنها فرقه نجات یافته از گمراهی را گروهی می‌داند که متمسک به قرآن و عترت پیامبر صلی الله علیه و اله شده‌اند تا از این راه به سعادت دائمی نایل آیند. امام حافظ حسن بن محمد صنعانی (۶۵۰ هـ) در کتاب «الشمس المنيرة» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می‌کند که فرمود: «افترقت امة اخي موسى احدى و سبعين فرقة، و افترقت امة اخي عيسى على اثنتين و سبعين فرقة، و ستفترق امة على ثلاث و سبعين فرقة، کلها هالكة الا فرقة واحدة. فلما سمع ذلك منه ضاق المسلمون ذرعا، و ضجوا بالبكاء و اقبلوا عليه و قالوا: يا رسول الله! كيف لنا بعدك بطريق النجاة؟ و كيف لنا بمعرفة الفرقة الناجية حتى نعتمد عليها؟ فقال صلى الله عليه و اله: اني تارك فيكم ما ان تمسکتم به لن تضلوا من بعدی ابدًا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی. ان اللطیف الخبیر نبانی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»؛ (۱۱۵۱) «قوم برادر من موسی به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند و امت برادر من عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم گشتند. و زود است که امتم بر هفتاد و سه فرقه متفرق گردند، همه آنان به جز یک یک فرقه هلاک خواهند شد. هنگامی که این سخن از حضرت شنیده شد مسلمانان صدایشان بلند شد و بلند گریه کردند و رو به حضرت کرده و عرض کردند: ای رسول خدا! ما چگونه بعد از شما راه نجات را پیدا کنیم؟ و چگونه به فرقه ناجیه معرفت یابیم تا بر آن اعتماد نماییم؟ حضرت صلی الله علیه و اله فرمود: من در میان شما چیزی قرار دادم که اگر به آن بعد از من تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. همانا لطیف خبیر مرا خبر داده که آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض به من باز گردند». ۲- حدیث سفینه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «آگاه باشید! همانا مثل اهل بیتم در میان شما، همانند کشتی نوح است در قومش، هر کس که بر آن سوار شود نجات یابد و هر کس که از آن تخلف جست غرق شده و هلاک خواهد گشت». (۱۱۵۲) این حدیث که با سند صحیح به حد تواتر در کتاب‌های شیعه و سنی وارد شده، دلالت دارد بر این که تنها فرقه‌ای اهل نجاتند که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله بعد از او پناه برده، و آنان را امام و مقتدای خود قرار دهند. ۳-

- حدیث امان: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: «ستارگان نگه دارنده اهل زمین از غرق شدن هستند. و اهل بیت من امان امت من از اختلافند، پس هرگاه گروهی از عرب با اهل بیت مخالفت کنند بین آنها اختلاف افتاده و در نتیجه در زمره حزب ابلیس قرار می گیرند.» (۱۱۵۳) در این حدیث شریف و صحیح السند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله مردم را به منظور پرهیز از اختلاف و تفرقه و ضلالت، به پیروی از اهل بیت علیهم السلام دعوت کرده است، و پیروان اهل بیت را فرقه و گروه ناجی بر می شمارد. ۴ - احادیث دوازده خلیفه: جابر بن سمره می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود: دوازده امیر در میان شما خواهند بود. سپس کلمه‌ای را گفت که من نفهمیدم، آن گاه از پدرم پرسیدم؛ پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همه آنها از قریش هستند. (۱۱۵۴) این حدیث دلالت دارد بر این که تنها فرقه و گروهی اهل نجاتند که تا روز قیامت دوازده امامی بوده و برای خود دوازده رهبر را برگزیده‌اند، و به طور حتم اینان غیر از شیعه دوازده امامی نیستند. ۵ - احادیث بشارت بر شیعیان امام علی علیه السلام: از اهل سنت ابن حجر هیتمی و دیگران نقل می کنند که بعد از نزول ایه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» پیامبر صلی الله علیه و اله خطاب به علی علیه السلام کرده و فرمود: «مقصود از ایه، تو و شیعیان تو هستند.» (۱۱۵۵) در این حدیث و احادیث دیگر که به این مضمون از حضرت وارد شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرقه شیعه را تنها فرقه‌ای معرفی کرده که مصداق «خیر البریه» هستند. ۶ - علامه میر محمد صالح کشفی ترمذی در «مناقب مرتضوی» از کتاب «بحر المناقب» و مناقب ابن مردویه از زاذان رضی الله عنه نقل کرده که علی - کرم الله وجهه - فرمود: «این امت به ۷۳ فرقه متفرق خواهند شد: ۷۲ گروه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت است، و آنان کسانی‌اند که خداوند در شانسان فرمود: «و از خلقی که افریدیم فرقه‌ای به حق هدایت می یابند و] از باطل همیشه به حق برمی گردند» (۱۱۵۶) آن گاه علی علیه السلام فرمود: «اینان من و شیعیان من هستند».

منابع و ماخذ

اثر البلاد و اخبار العباد، قرمانی انگاه هدایت شدم، تیجانی ائمه و سحره، ابراهیم محمود ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، سماوی اثبات الوصیه، مسعودی احتجاج، طبرسی احسن التقاسیم اخبار الطوال، بلاذری اختیار معرفة الرجال، طوسی ادب الطف، شبر ارشاد الساری فی شرح صحیح بخاری، قسطلانی اسباب النزول، واحدی استبصار، شیخ طوسی اسد الغابه، ابن اثیر اسلام و ایران، شهید مطهری اصول الدین اصول مذهب الشیعه، دکتر قفاری اعتقادات صدوق اعرف الحق، محمد تیجانی سماوی اعیان الشیعه، اقا بزرگ طهرانی اقناع اللائمه، سید محسن امین عاملی الابانه، ابوالحسن اشعری الاحادیث الموضوعه الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبان الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهمیه و المشبهه الارشاد، شیخ مفید الازهر فی الف عام، خفاجی الاستیعاب، ابن عبدالبر الاسلام نظام انسانی، مصطفی رافعی الاصابه، ابن حجر الاصول الفکریه للثقافه الاسلامیه الاعتصام، شاطبی الاعتقادات، شیخ صدوق الاغانی، ابوالفرج اصفهانی الالفین، سید مهدی خراسان الاماره الامام الصادق علیه السلام، ابوزهره الامامه و السیاسه، ابن قتیبه الانتصار، سید مرتضی الانساب، سمعانی الايمان، اصفهانی البدايه و النهايه، ابن کثیر البرصان و العرجان و العمیان و الحولان الجاحظ التاريخ الكبير، بخاری التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی التعریفات، میرسید شریف التفکیر الفلسفی فی الاسلام التنبيه و الرد علی اهل الاحواء و البدع الثاقب فی المناقب، ابن حمزه الجامع الصغیر، سیوطی الجواهر و یواقیت، شعرانی الحقائق الناضرة، بحرانی الحضاره الاسلامیه الحقیقیه الضائع، معتصم سیداحمد الخصائص، ابن بطریق الخصائص الکبری، سیوطی الخلافه و نشاء الاحزاب الاسلامیه الخوارج و الشیعه الدر المنثور، سیوطی الدرجات الرفیع، مدنی الدروس الشرعی، شهید اول الدلائل، حضرمی الدوله الاسلامیه و المعارضه الدوله العربیه الرسائل العشر، شیخ طوسی الرياض النضرة، طبری، محب الدین السلفه فی امر الخلافه، شیخ مراغی السلفیه، محمد کثیری السنن الکبری، بیهقی السنه، ابن ابی عاصم السنه و الشیعه السیره الحلبیه، حلبی السیره النبویه الصحیحه، اکرم عمری الشیعه فی المیزان، محمد جواد مغنیه الشیعه و التشیع، مغنیه الشیعه و الحاکمون، مغنیه الشیعه و الخوارج الشیعه

و السنه الشیعۀ هم اهل السنۀ، دکتر تیجانی الصلۀ بین التصوف و التشیع الصواعق المحرقة، ابن حجر الصواعق المرسلۀ، ابن قیم جوریه الضعفاء، عقیلی الطبقات الکبری، ابن سعد العبر فی خبر من غیر، ذهبی العقد الفرید، ابن عبد ربّه العقیدۀ و الشریعۀ فی الاسلام الغدیر، امینی الغیبه، طوسی الفتنة الکبری، طه حسین الفتوحات المکیه، محیی الدین الفخری فی الاداب السلطانیۀ، ابن طقطقی الفردوس بماثور الخطاب الفرق بین الفرق، بغدادی الفصل فی الملل و الالهواء و النحل، ابن حزم الفصول المهمّۀ، شرف الدین القاموس الاسلامی القطوف الدانیۀ، عبد المحسن سراوی الکاشف، ذهبی الکامل فی ضعفاء الرجال، ابن عدی الکشاف، زمخشری الکواکب الدریۀ المتحولون، ال لقیط المجروحین، ابن حبان المحبر المحلّی، ابن حزم المذاهب الاسلامیۀ، ابن زهره المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری المستوفی فی اسماء المصطفی، مخطوط المعارف، ابن قتیبه المعتمر، محقق حلّی المعجم الکبیر، طبرانی المعجم الوسیط، مجموعه‌ای از مؤلفین المعیار و الموازنۀ، اسکافی المغازی، واقدی المقالات و الفرق، اشعری المقنعه، مفید الملل و النحل، شهرستانی المناقب، ابن شهر اشوب المنتظم، ابن جوزی الموافقات، شاطبی المواهب اللدنیۀ، قسطلانی الموفقیات، بکار المذهب، شیرازی المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی النزاع و التخاصم، مقریزی النظم الاسلامی نشاتها و تطورها النظم الاسلامیۀ النهایه، ابن اثیر النهایۀ فی غریب الحدیث، ابن اثیر الوافدات من النساء علی معاویه الوافی بالوفیات، صلاح الدین صفدی الهجرۀ الی الثقلین، محمد کوزل حسن امدی الیمین و اليسار فی الاسلام، قرضاوی امالی شیخ طوسی امالی صدوق انساب الاشراف، بلاذری اوائل المقالات، مفید اعیان الشیعه، اقا بزرگ طهرانی بحار الانوار، مجلسی بدایۀ المجتهد، ابن رشد اصول الدین، بغدادی بغیۀ الوعاء، سیوطی بلاغات النساء، کحّاله بنور فاطمۀ اهتدیت، عبدالمنعم حسن پیشوای شهیدان، صدر تاج العروس، زبیدی تاریخ ابن اثیر تاریخ ابن خلدون تاریخ ابن کثیر تاریخ ابی الفداء تاریخ الاسلام السیاسی، صائب عبدالحمید تاریخ الاسلام، ذهبی تاریخ الامامیۀ، عبدالله فیاض تاریخ التشریع الاسلامی، فضلی تاریخ الجمعیات السّریۀ تاریخ الخلفاء، سیوطی تاریخ الخمیس، دیار بکری تاریخ الشیعه، مظفر تاریخی الطبری تاریخ المذاهب الاسلامیۀ، ابی زهره تاریخ بغداد، خطیب بغدادی تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان تاریخ طبری تاریخ مدینۀ دمشق، ابن عساکر تاریخ مسعودی تاریخ یعقوبی تحذیر العبقری من محاضرات الخضری تحریر الاحکام، علامه حلّی تحف العقول، ابن شعبه تذکرۀ الحفاظ، ذهبی تذکرۀ الخواص، سبط بن جوزی تراجم النساء ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر تفسیر الوسی تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر تفسیر المنار، رشید رضا تفسیر حبری تفسیر صافی، فیض کاشانی تفسیر طبری تفسیر قمی، علی بن ابراهیم تقریب التهذیب، ابن حجر تلخیص المستدرک، ذهبی تنبیه الخواطر، ورام بن ابی فراس توحید، صدوق تهذیب الاحکام، شیخ طوسی تهذیب التهذیب، ابن حجر تهذیب الکمال، مزّی ثم اهتدیت، تیجانی جامع البیان، طبری جامع التواریخ، رشید الدین فضل الله جامع الصغیر، سیوطی جمع الجوامع، سیوطی جمهرۀ انساب العرب، ابن حزم جواهر العقیدین، سمهودی حاضر العالم اسلامی، ابی حاتم رازی حقیقۀ الشیعه الاثنی عشریۀ، اسعد وحید قاسم حلیۀ الاولیاء، ابن نعیم اصفهانی حوادث الجامعۀ و التجارب النافعة فی المائۀ السابعة، ابن فوطی حیاء الصحابه، کاندهلوی حیاء محمّد صلی الله علیه و اله، هیکل خصال صدوق خطط الشام، مقریزی خلاصۀ الاقوال، علامه خمسون و مائۀ صحابی مختلق، علامه عسکری دائرۀ المعارف، بستانی دخلنا التشیع سجّدا، محمّد علی متوکل دراسات فی الفرق و العقائد دراسات وبحوث فی التاریخ و الاسلام در المنشور، سیوطی دلائل الامامه، طبری دلائل الصدق، مظفر دورالمنبر الحسینی فی التوعیۀ الاسلامیۀ، دکتر مقدسی دیوان الامام الشافعی ذخائر العقبی ذخیرۀ الدارین فیما یتعلّق بالحسین و اصحابه ربیع الابرار، زمخشری رجال ابی داود رجال الشیعه، طبسی. رجال طوسی رحمه الله رجال علامه حلّی رجال کشی رجال نجاشی رسائل جاحظ روح الاسلام روح التشیع روح المعانی، الوسی ریاض المسائل، طباطبایی سلسلۀ الاحادیث الصحیحۀ، البانی سلسله مؤلفات شیخ مفید، الفصول المختارۀ من العیون و المحاسن سلیم بن قیس هلالی سنن ابن ماجه سنن ابی داود سنن الترمذی، سنن الکبری، بیهقی سنن دارمی سنن نسائی سیر اعلام النبلاء، ذهبی سیره ابن هشام شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی شرح العقیدۀ الواسطیۀ شرح تجرید الاعتقاد، علّامه حلّی شرح نووی بر صحیح مسلم

شرح نهج البلاغه، از ابن ابی الحديد شعب الايمان، بیهقی شواهد التنزیل، حاکم حسکانی شیعه در اسلام شیعه در اسلام علامه طباطبایی شیعه‌شناسی، مؤلف صحاح اللغة، جوهری صحیح بخاری صحیح ترمذی صحیفه سجادیه، امام سجاد صحیفه الریاض صلاة المسافرين و قصرها صواعق المحرقة، ابن حجر صورتان متضادتان، ندوی ضحی الاسلام، احمد امین ضعیف سنن الترمذی، البانی طبقات ابن سعد عبد الله بن سبا، عسکری عبقریه عثمان، عقاد عقائد صدوق عقیده السنه و الجماعة فی الصحابة الکرام عمده الطالب، ابن عنبه عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب فاسالوا اهل الذکر، محمد تیجانی فتح الباری، ابن حجر فتح القدر، شوکانی فجر الاسلام، احمد امین فرائد السمطین، حموی فرق الشیعه، نوبختی فلاسفه الشیعه، شیخ عبد الله نعمه فوات الوفيات، محمد بن شاکر کتبی فهرست ابن ندیم فی سبیل الوحده الاسلامیه، حنفی داوود فیض القدر، مناوی فی علم الکلام، احمد محمود صبحی قاموس الرجال، تستری قاموس المحيط، فیروز ابادی کافی، کلینی کامل ابن اثیر کتاب الاحکام کتاب الايمان کتاب الصلاة کربلاء، الثوره و الماساءه، احمد حسین یعقوب کشاف، زمخشری کشف الرمس، سیوطی کشف الغمّه، اربلی کفایه الطالب، گنجی شافعی کل الحلول عند ال الرسول صلی الله علیه واله، محمد تیجانی کمال الدین، صدوق کثر العمال، متقی هندی کنوز الحقائق، مناوی لاکون مع الصادقین، محمد تیجانی لباب الانساب لسان العرب، ابن منظور لسان المیزان، ذهبی لقد شیعی الحسین، ادیس الحسینی لماذا اخترت مذهب الشیعه، محمد مرعی انطاکی ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابی نعیم مجمع البیان، طبرسی مجمع الزوائد، ابن حجر هیثمی محاضرات عقائديه، میلانی صدر الاسلام والدوله الامویه، محمد بن عبدالحی شعبان مختصر البلدان مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور مرآة الاسلام مروج الذهب، مسعودی مستدرک الوسائل، نوری مستدرک حاکم، ذهبی مسند احمد بن حنبل مسند الامام الجواد، عطاردی مسند الامام الهادی، عطاردی مسند ابی یعلی مشارق الانوار، برسی مشکاة الانوار، طبرسی مصباح المنیر، فیومی مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی معالی السبطين، مازندرانی معاویه فی المیزان معجم الاوسط، طبرانی معجم البلدان، حموی معجم مقاییس اللغة، ابن فارس مع رجال الفكر فی القاهرة، رضوی معرفه علوم الحديث، حاکم نیشابوری مغنی ابن قدامه مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری مقتل ابی مخنف مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی مقدمه ابن خلدون مناقب ابن شهر آشوب مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ابن مغازلی شافعی منتخب الاثر، صافی منتخب کثر العمال، متقی هندی من لا یحضره الفقیه، صدوق منهاج السنّه النبویه، ابن تیمیه منهج فی الانتماء المذهبی، صائب عبدالحمید موده القری، همدانی موسوعه التاريخ الاسلامی موطا مالک، مع تنویر الحوالک میزان الاعتدال، ذهبی نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، حسن بن فرحان مالکی نشاء الفكر الفلسفی فی الاسلام نظرات فی الكتب الخالده، رضوی نظرات فی تاریخ الادب، احمد لواسانی نظریه الامامه لدى الشیعه الاثنی عشریه نفس المهموم، محدث قمی نور الابصار، شبلنجی نهائیه ابن اثیر نهج البلاغه، سید رضی ودخلنا التشیع سجدا، محمد علی متوکل وسائل الشیعه، حر عاملی وعاظ السلاطین وعاظ السلاطین، علی الوردی وقعه صفین، نصر بن مزاحم هدی الساری، ابن حجر عسقلانی هویه التشیع، وائلی یا لیت قومی یعلمون، یاسین بدرانی ینایع الموده، قندوزی حنفی يوم الاسلام، احمد امین

پی نوشت ها

از ا تا ۱۵۰

- (۱) سوره سبا، ایه ۱۳. ۲) سوره مائده، ایه ۴۹. ۳) سوره مؤمنون، ایه ۷۰. ۴) صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۵۶. ۵) تاج العروس، ماده «شیع».
- (۶) لسان العرب، ماده «شیع». ۷) الشیعه فی المیزان، محمد جواد مغنیه، ص ۳۳. ۸) تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴. ۹) تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۱. ۱۰) فجر الاسلام، ۲۶۶. ۱۱) تاریخ الجمعیات السریه، ص ۲۶. ۱۲) العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص ۱۷۴.

(۱۳) الفَصْل، ج ۲، ص ۷۸. ۱۴) نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ج ۲، ص ۷۸. ۱۵) الخوارج و الشيعة، ص ۱۴۶. ۱۶) الصلة بين التصوف و التشيع، ص ۲۳. ۱۷) تاريخ المذاهب الاسلامية، ج ۱، ص ۴۱. ۱۸) همان. ۱۹) فجر الاسلام، ص ۱۱۱. ۲۰) همان. ۲۱) القاموس الاسلامی، ج ۳، ص ۲۲۲. ۲۲) نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ص ۱۸. ۲۳) السنة و الشيعة، ص ۴-۶. ۲۴) المذاهب الاسلامية، ص ۶۴. ۲۵) التنبيه و الرد على اهل الاهواء و البدع، ص ۲۵. ۲۶) سورة مائدة، ايه ۵۵. ۲۷) تفسير ابن كثير، ج ۲، ص ۶۴. ۲۸) معرفة علوم الحديث، ص ۱۰۲. ۲۹) تاريخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۶. ۳۰) سورة احزاب، ايه ۶. ۳۱) معجم الاوسط، ج ۷، ص ۱۰. ح ۶۲۲۸. ۳۲) احكام القرآن، ج ۲، ص ۴۴۶. ۳۳) اسباب النزول، ص ۱۳۳. ۳۴) الكشف، ج ۱، ص ۶۴۹. ۳۵) سورة مائدة، ايه ۶۷. ۳۶) الخصائص، ابن بطريق، به نقل از كتاب ما نزل من القرآن فی علی، ابو نعیم اصفهانی. ۳۷) ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۲، ص ۸۶. ۳۸) سورة مائدة، ايه ۳. ۳۹) تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰. ۴۰) ترجمه امام علی علیه السلام از تاريخ دمشق، شماره ۵۷۵ و ۵۷۸ و ۵۸۵. ۴۱) سورة نساء، ايه ۵۹. ۴۲) ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۶۴. ۴۳) سورة احزاب، ايه ۳۳. ۴۴) صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷. ۴۵) سورة رعد، ايه ۷. ۴۶) جامع البيان، ذیل ايه ۴۷. ۴۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۶. ۴۸) تفسير حبري، ص ۲۸۱. ۴۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۹. ۵۰) سورة دهر، ايات ۸ و ۹. ۵۱) تاريخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۶. ۵۲) تاريخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹۱. ۵۳) سورة بقره، ايه ۲۰۷. ۵۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴. ۵۵) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۳، ص ۲۶۲. ۵۶) السيرة الحلبیة، ج ۱، ص ۳۰۶. ۵۷) التفسير الكبير، ج ۵، ص ۲۲۳. ۵۸) اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۵. ۵۹) تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۳۲۵. ۶۰) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۴۸. ۶۱) تاريخ طبری. ۶۲) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۲. ۶۳) سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۱. ۶۴) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲. ۶۵) البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۳۸. ۶۶) سورة ال عمران، ايه ۶۱. ۶۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵. ۶۸) صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰. ۶۹) سورة شوری، ايه ۲۳. ۷۰) المستدرک عل الصحیحین ج ۳ ص ۱۷۲. ۷۱) درالمنثور، ج ۶، ص ۷. ۷۲) جامع البيان، ج ۲۵، ص ۱۴ و ۱۵ و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹. ۷۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۱. ح ۱۸۵۰۶. ۷۴) صحيح بخاری، باب الاستخلاف. ۷۵) المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۷۸. ۷۶) تاريخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲. ۷۷) صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱. ح ۳۷۳۰. ۷۸) کامل ابن اثیر حوادث سال سوم بعثت. ۷۹) صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱. ۸۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶. ۸۱) نهاية ابن اثیر، ماده زخ. ۸۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹. ۸۳) پیشین، ص ۱۳۵ و صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۲. ۸۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۴. ۸۵) تذکرة الخواص، ص ۴۶. ۸۶) صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵. ۸۷) مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۱۱. ۸۸) مطالب السؤل، ص ۴۲. ۸۹) صحيح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰. ح ۱۳۱، کتاب الايمان. ۹۰) صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱. ح ۳۷۳۶. ۹۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵. ح ۶۴۳. ۹۲) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲. ح ۱۱۴. ۹۳) صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵. ح ۳۷۲۰. ۹۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶. ح ۴۲۸۹. ۹۵) مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹. ۹۶) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱. ۹۷) الخصائص الكبرى ج ۲ ص ۳۲۴. ۹۸) كشف الرمس، سیوطی، ص ۲۹. ۹۹) همان، ص ۳۴. ۱۰۰) همان. ۱۰۱) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۹. ۱۰۲) المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۳۵۸. ۱۰۳) در المنثور، ج ۳، ص ۲۱۰. ۱۰۴) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۵. ۱۰۵) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴. ۱۰۶) صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶. ۱۰۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۵۵۰. ح ۶۰۴۴. ۱۰۸) تاريخ طبری، ج ۳، ص ۹۳. ۱۰۹) مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶۲. ح ۱۹۷۹۶. ۱۱۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲. ۱۱۱) در المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹. ۱۱۲) ترجمة الامام علی بن ابی طالب، ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۴۵. رقم ۸۴۵. ۱۱۳) لسان العرب، ماده «شیع». ۱۱۴) سورة صافات، ايه ۸۳. ۱۱۵) المیزان، ج ۱۷، ص ۱۴۷. ۱۱۶) سورة قمر، ايه ۵۱. ۱۱۷) کشاف، ج ۴، ص ۴۴۱ و المیزان، ج ۱۹، ص ۸۸. ۱۱۸) قاموس المحيط، ماده «شیع». ۱۱۹) سورة قصص، ايه ۱۵. ۱۲۰) الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۷. ۱۲۱) مقدمه ابن خلدون، ص ۱۳۸. ۱۲۲) کتاب التعريفات، ص ۵۷. ۱۲۳) دائرة المعارف، ج ۵، ص ۲۴۲. ۱۲۴) قاموس المحيط، ماده «شیع». ۱۲۵) ابن اثیر، النهاية فی غريب الحديث، ج ۲، ص ۵۱۹ - ۵۲۰. ۱۲۶) لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۹. ۱۲۷) همان. ۱۲۸) المعجم الوسيط، ج ۱، ص

۶۰۵. ۱۲۹) مقالات الاسلامیین، ص ۶۵. ۱۳۰) دائرة المعارف، ج ۱۰، ص ۶۶۱. ۱۳۱) عقیده‌السنه و الجماعة فی الصحابة الکرام، ج ۳، ص ۸۹۰ و ۸۹۱. ۱۳۲) هویة التشیع، ص ۱۲، به نقل از شیخ مفید رحمه الله. ۱۳۳) صواعق المحرقة، ص ۹۶؛ ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابی نعیم، ص ۲۳۷. ۱۳۴) سوره بینه، ایه ۷. ۱۳۵) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۹۵. ۱۳۶) همان، ص ۴۵۹. ۱۳۷) در المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹. ۱۳۸) در المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹. ۱۳۹) همان. ۱۴۰) جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴. ۱۴۱) جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴. ۱۴۲) سوره اعراف، ایه ۱۸۱. ۱۴۳) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۴. ۱۴۴) مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۹۳. ۱۴۵) کفایة الطالب، ص ۱۷۵. ۱۴۶) المناقب، باب ۶۱. ۱۴۷) ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۴۵، رقم ۸۴۵. ۱۴۸) جواهر العقیدین، عقد دوم، ذکر هشتم. ۱۴۹) تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹. ۱۵۰) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱.

از ۱۵۱ تا ۳۰۵

۱۵۱) کنوز الحقائق، ص ۹۸. ۱۵۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، دار الکتب العلمیة. ۱۵۳) تاریخ مدینة دمشق، ج ۴، ص ۳۱۸. ۱۵۴) الصواعق المحرقة، ص ۹۶. ۱۵۵) ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ص ۲۷۳. ۱۵۶) النهایة، ج ۴، ص ۱۰۶. ۱۵۷) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹. ۱۵۸) الفردوس بمانور الخطاب، ج ۵، ص ۳۲۹. ۱۵۹) المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۹۵۰. ۱۶۰) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱. ۱۶۱) در المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹. ۱۶۲) ینابیع المودة، ص ۱۰۹. ۱۶۳) المناقب، ص ۲۹۳. ۱۶۴) کفایة الطالب، ص ۱۷۵. ۱۶۵) فرائد السمطین، ج ۱، باب ۳۱. ۱۶۶) المناقب، باب ۶۱. ۱۶۷) لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۵۴، رقم ۱۰۳۹. ۱۶۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۲، رقم ۲۱۵. ۱۶۹) جواهر العقیدین، عقد دوم، ذکر هشتم. ۱۷۰) جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴. ۱۷۱) الفصول المهمة، ص ۱۲۱. ۱۷۲) تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹. ۱۷۳) مروج الذهب، ج ۳، ص ۷. ۱۷۴) مودة القربی، ص ۹۰. ۱۷۵) کنوز الحقائق، ص ۹۸. ۱۷۶) میزان الاعتدال در حاشیه نور الابصار، ص ۱۳۱. ۱۷۷) الاغانی، ج ۱۸، ص ۹۰. ۱۷۸) نور الابصار، ص ۱۵۹. ۱۷۹) منتخب کتوز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۵۲. ۱۸۰) روح المعانی، تفسیر سوره بینه. ۱۸۱) فتح القدیر، تفسیر سوره بینه. ۱۸۲) روح المعانی، ذیل ایه «خیر البریة». ۱۸۳) صواعق المحرقة، ص ۹۲. ۱۸۴) الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۷. ۱۸۵) التعریفات، حرف شین، کلمه شیعه. ۱۸۶) الفصول المهمة، ص ۷۸. ۱۸۷) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۳۶. ۱۸۸) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۳۹. ۱۸۹) الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۷. ۱۹۰) مقدمه ابن خلدون، ص ۱۳۸. ۱۹۱) کتاب التعریفات، حرف شین، ص ۵۷. ۱۹۲) دائرة المعارف، ج ۵، ص ۴۲۴. ۱۹۳) حاضر العالم الاسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸. ۱۹۴) تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴. ۱۹۵) خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱. ۱۹۶) النظم الاسلامیة، ص ۹۶. ۱۹۷) اصول مذهب الشیعه. ۱۹۸) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴۵؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۹۸. ۱۹۹) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۶۵-۶۷. ۲۰۰) پیشین. ۲۰۱) ر.ک: العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۴؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۲۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵. ۲۰۲) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸. ۲۰۳) پیشین، ص ۱۸۳. ۲۰۴) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۷. ۲۰۵) مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ جمع الجوامع، سیوطی، ح ۴۶۲۱. ۲۰۶) کتوز العمال، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۱۱۹۲. ۲۰۷) حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۸۶. ۲۰۸) الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۳۴. ۲۰۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱. ۲۱۰) همان، ص ۱۷۸. ۲۱۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۱. ۲۱۲) وقعه صفین، ص ۱۱۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۰۸. ۲۱۳) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۳. ۲۱۴) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۳-۵۶. ۲۱۵) ر.ک: مبحث غدیر خم و احتجاجات اهل بیت علیهم السلام به حدیث غدیر ۲۱۶) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶. ۲۱۷) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶. ۲۱۸) نهج البلاغه، نامه ۲۵. ۲۱۹) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱. ۲۲۰) صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، دعای حضرت در روز عرفه. ۲۲۱) کافی، ج ۱، ص ۳۹۹. ۲۲۲) همان. ۲۲۳) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۷. ۲۲۴) تاریخ دمشق. ۲۲۵) همان، ترجمه امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۸۹.

(۲۲۶) همان، ج ۴۲، ص ۳۳۰، ح ۸۸۹۲ (ذخائر العقبی، ص ۶۴. ۲۲۸) سوره نحل، ایه ۶۴. ۲۲۹) ر.ک: بحث حدیث «ثقلین» در همین کتاب. (۲۳۰) بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۷۸. (۲۳۱) اوائل المقالات، ص ۳۹. (۲۳۲) اصول مذهب الشیعه، ص ۴۳ و ۴۴. (۲۳۳) اوائل المقالات، ص ۳۸ و ۳۹. (۲۳۴) پیشین، ص ۳۹. (۲۳۵) همان، ص ۴۴. (۲۳۶) اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴. (۲۳۷) ر.ک: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات از مؤلف. (۲۳۸) ابی حاتم رازی، حاضر العالم اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸. (۲۳۹) تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴. (۲۴۰) خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱. (۲۴۱) پیشین. (۲۴۲) النظم الاسلامیه، ص ۹۶. (۲۴۳) روح التشیع، ص ۲۰. (۲۴۴) احتجاج، طبرسی، ص ۶۵ و ۶۶. (۲۴۵) الغدير، ج ۲، ص ۳۴. (۲۴۶) السلفه فی امر الخلافه، شیخ مراغی (۲۴۷) همان. (۲۴۸) کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۵۸. (۲۴۹) طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۸. (۲۵۰) اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۱. (۲۵۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲۴ و ... (۲۵۲) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶. (۲۵۳) اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۳. (۲۵۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳. (۲۵۵) همان، ج ۲، ص ۱۱۴. (۲۵۶) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۷. (۲۵۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱. (۲۵۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۳. (۲۵۹) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱. (۲۶۰) شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵. (۲۶۱) الفصول المهمه، ص ۱۸۰. (۲۶۲) حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۲. (۲۶۳) پیشین، ج ۱، ص ۲۵۴. (۲۶۴) الدرجات الرفیعہ، ص ۳۲۵. (۲۶۵) همان، ص ۴۰۳. (۲۶۶) اسد الغابه، ج ۱، ص ۶۵۶. (۲۶۷) اسد الغابه، ترجمه بلال. (۲۶۸) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۰۴، کتاب الخمس و کتاب الفرائض، ج ۱، ص ۵۵۱، ح ۳۰۹۳. (۲۶۹) همان، ج ۵، ص ۲۵۲، ح ۷۰۴. (۲۷۰) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷. (۲۷۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰. (۲۷۲) همان، ج ۶، ص ۵۰. (۲۷۳) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹. (۲۷۴) السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۱. (۲۷۵) اهل البيت عليهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴. (۲۷۶) السقیفه و فدک، ص ۱۴۵. (۲۷۷) تاویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۰. (۲۷۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۵. (۲۷۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵۳. (۲۸۰) الاخبار الطوال، ص ۱۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳۵. (۲۸۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۱۶. (۲۸۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳. (۲۸۳) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸. (۲۸۴) همان، ج ۲، ص ۱۷۰. (۲۸۵) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۹. (۲۸۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸. (۲۸۷) المعیار والموازنه، ص ۵۱. (۲۸۸) وقعه صفین، ص ۷. (۲۸۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۳. (۲۹۰) همان، ج ۱، ص ۱۴۴. (۲۹۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۵. (۲۹۲) پیشین، ج ۱، ص ۱۴۷. (۲۹۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۱. (۲۹۴) بلاغات النساء، ص ۶۷. (۲۹۵) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴۹. (۲۹۶) پیشین. (۲۹۷) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۸. (۲۹۸) تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۸. وقعه صفین، ص ۱۱۸. (۲۹۹) الوافدات من النساء علی معاویه، ص ۴۱. (۳۰۰) الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۹۳. (۳۰۱) شرح نهج البلاغه، از ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱، و ج ۲، ص ۳۹. (۳۰۲) الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۲۲. (۳۰۳) همان، ص ۲۳۵، والمغازی، ج ۳، ص ۷۶۲. (۳۰۴) همان کتاب، ج ۲، ص ۱۶۳. (۳۰۵) طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴۸.

از ۳۰۶ تا ۴۶۰

(۳۰۶) المغازی، ج ۳، ص ۷۹۵. (۳۰۷) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۳. (۳۰۸) همان کتاب، ج ۴، ص ۳۷۸. (۳۱۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹. (۳۱۱) الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۶۸. (۳۱۲) همان کتاب، ج ۳، ص ۴۴۷. (۳۱۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸. (۳۱۷) الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۲. (۳۱۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳. (۳۱۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸. (۳۲۰) الاصابه، از ابن حجر، ج ۲، ص ۴۵. (۳۲۱) المغازی، ج ۲، ص ۲۹۵. (۳۲۲) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۷۱؛ والاستیعاب، ج ۲، ص ۶۶۲. (۳۲۳) المغازی، ج ۲، ص ۵۴۲. (۳۲۴) همان کتاب، ج ۳، ص ۷۵. (۳۲۵) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۷۳. (۳۲۶) الاستیعاب، ترجمه ابوالطفیل. (۳۲۷) ر.ک. الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۲. الاستیعاب، ج ۱/۶۵. تاریخ طبری، ج ۵،

ص ۱۳۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۵. ۳۲۸) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۹. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵. تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۵۲. البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۵۶. ۳۲۹) العقد الفريد، ج ۵، ص ۱۱. ۳۳۰) مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۲. ۳۳۱) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۱۱۶ - ۱۲۱. ۳۳۲) همان، ج ۱۱، ص ۴۴ - ۴۵. ۳۳۳) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۳۱. ۳۳۴) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۱، ص ۴۴. ۳۳۵) الفتوح، ج ۴، ص ۲۰۳. ۳۳۶) المحبر، ص ۴۷۹. ۳۳۷) مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۸. ۳۳۸) همان. ۳۳۹) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۶۴۲. ۳۴۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴. ۳۴۱) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۱. ۳۴۲) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۲۹۴. ۳۴۳) همان، ج ۱۱، ص ۴۴. ۳۴۴) همان. ۳۴۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶ و تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۰ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴. ۳۴۶) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۲. ۳۴۷) همان. ۳۴۸) مقتل ابی مخنف، ص ۱۵. ۳۴۹) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۰. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۰. ۳۵۰) اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۴ و ۵۸۵. ۳۵۱) رجال نجاشی، ص ۹. ۳۵۲) الکواکب الدرية، ص ۳۰. ۳۵۳) لله وللحقیقه، ص ۹۷. ۳۵۴) اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۵۸۵. ۳۵۵) تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۱۹۸. ۳۵۶) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۱، ص ۴۴. ۳۵۷) ابصار العین، ص ۶۶. ۳۵۸) ر.ک: قاموس الرجال، تستری؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام؛ ذخیره الدارین فیما یتعلق بالحسین و اصحابه؛ معالی السبطين؛ پیشوای شهیدان؛ نفس المهموم؛ تاریخ طبری؛ و ... ۳۵۹) ر.ک: پیشین. ۳۶۰) ر.ک: پیشین. ۳۶۱) مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸؛ اللهوف، ص ۴۵. ۳۶۲) ینابیع الموده، ص ۳۴۶. ۳۶۳) کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۷. ۳۶۴) همان، ص ۶۶؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۳. ۳۶۵) البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۵. ۳۶۶) العقد الفريد، ج ۲، ص ۲۳۰. جهاد الشیعه، ص ۲۷. ۳۶۷) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۴. ۳۶۸) شرح ابن ابی الحديد؛ ج ۳، ص ۱۵. ۳۶۹) شرح ابن ابی الحديد. ۳۷۰) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۹ و تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۹. ۳۷۱) الشیعة والحاكمون، ص ۹۵. ۳۷۲) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۷، ص ۱۴۹. ۳۷۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۲۱. ۳۷۴) دراسات وبحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، ص ۶۱. ۳۷۵) الامام الصادق، ابوزهره، ص ۱۱۱. ۳۷۶) شرح ابن ابی الحديد، ج ۴، ص ۱۰۴. ۳۷۷) شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۵۹۵. ۳۷۸) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۸۳. ۳۷۹) تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۱. ۳۸۰) الشیعه و الحاكمون، محمد جواد مغنیه، ص ۱۴۹. ۳۸۱) ر.ک: تاریخ مسعودی، ج ۳، ص ۳۱. تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۵. ۳۸۲) بحار الانوار، ج ۴۷. ۳۸۳) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹. ۳۸۴) کافی، ج ۱، ص ۳۵۱. ۳۸۵) فرق الشیعه، ص ۷۹. ۳۸۶) بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶. ۳۸۷) تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۹. ۳۸۸) مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸. ۳۸۹) استبصار، ج ۲، ص ۵۸. ۳۹۰) کافی، ج ۵، ص ۱۱۱. ۳۹۱) رجوع شود به کتاب احتجاج طبرسی. ۳۹۲) تاریخ الشیعه، ص ۵۷. ۳۹۳) دلائل الامامه، ص ۲۰۴. ۳۹۴) عیون المعجزات، ص ۱۱۹. ۳۹۵) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹ و مسند الامام الجواد، ص ۲۹. ۳۹۶) فرق الشیعه، ص ۸۸. ۳۹۷) کافی، ج ۱، ص ۳۸۳. ۳۹۸) الغیبه، طوسی، ص ۲۱۲. ۳۹۹) کافی، ج ۱، ص ۳۸۴. ۴۰۰) الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸. ۴۰۱) همان کتاب ۴۰۲) تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۶۵. ۴۰۳) مسند الامام الجواد، ص ۲۶۵. ۴۰۴) تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۰. ۴۰۵) تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، بحث قم، پایگاه تشیع در ایران. ۴۰۶) کافی، ج ۱، ص ۱۰۲ و توحید، صدوق، ص ۱۰۱. ۴۰۷) مشارق الانوار، ص ۱۰ و مسند الامام الهادی، ص ۴۵. ۴۰۸) رجال کشی، ص ۶۱۰. ۴۰۹) ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص ۴۳۷. ۴۱۰) تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ص ۵۸۷. ۴۱۱) تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۹ و نیز ر.ک: تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۱۴ - ۸۲۰. ۴۱۲) کشف الغمّه، ج ۲، ص ۴۲۷. ۴۱۳) کمال الدین، ص ۴۷۳. ۴۱۴) الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲. ۴۱۵) الارشاد، ص ۳۵ و ینابیع الموده، ص ۴۶۱. ۴۱۶) کافی، ج ۱، ص ۵۱۴. ۴۱۷) منتخب الاثر، ص ۳۵۵ و ینابیع الموده، ص ۴۶۰ و الغیبه، طوسی، ص ۲۱۷. ۴۱۸) ر.ک: تاریخ الشیعه، ص ۲۰۶ - ۲۱۳؛ الشیعه و التشیع، ص ۱۴۸ - ۱۵۹؛ شیعه در اسلام علامه طباطبائی، ص ۲۹ - ۳۰؛ فلاسفه الشیعه، شیخ عبدالله نعمه، ص ۱۵۶ - ۱۱۹. ۴۱۹) فاطمیون را «عبیدیون» می نامند که منسوب به عید الله بن مهدی نخستین خلیفه فاطمی است. وی در سال (۲۹۶) هجری به حکومت رسید. ۴۲۰) تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۱ - ۴۰۲. ۴۲۱) تاریخ الشیعه، ص ۱۳۹ - ۱۴۱. ۴۲۲) الشیعه و التشیع،

ص ۱۷۷ - ۱۸۸. ۴۲۳) تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۲۲ - ۸۲۵. ۴۲۴) الازهر فی الف عام، خفاجی، ج ۱، ص ۵۸. ۴۲۵) تاریخ الشيعة، ص ۱۹۲ - ۱۹۴؛ الشيعة و الحاکمون، ص ۱۹۰ - ۱۹۳ به نقل از خطط مقریزی، ج ۲ و ۳، الازهر فی الف عام، ج ۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۹؛ اعیان الشيعة، ج ۱. ۴۲۶) ر. ک: تاریخ الشيعة، ص ۲۱۴ - ۲۱۹، مقدمه کتاب الالفین، سیدمهدی خراسان. ۴۲۷) تاریخ الشيعة، ص ۲۲۰ - ۲۲۴؛ شیعه در اسلام، ص ۳۱، الشيعة و التشيع، ص ۱۹۰ - ۱۹۸. ۴۲۸) الشيعة و الحاکمون، ص ۱۹۴ - ۱۹۷. ۴۲۹) احمد محمود صبحی، فی علم الکلام، ج ۳، ص ۱۹. ۴۳۰) اعیان الشيعة، ج ۱، ص ۲۳. ۴۳۱) عبدالله فیاض، تاریخ الامامیة، ص ۳۶. ۴۳۲) الامامة و السياسة، ص ۱۲. ۴۳۳) الخوارج و الشيعة، ص ۱۴۶. ۴۳۴) فهرست ابن ندیم، ص ۲۴۹. ۴۳۵) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶. ۴۳۶) تاریخ المذاهب الاسلامیة، ابی زهره، ج ۱، ص ۴۱. ۴۳۷) همان. ۴۳۸) فجر الاسلام، ص ۱۱۱. ۴۳۹) همان. ۴۴۰) القاموس الاسلامی، ج ۳، ص ۲۲۲. ۴۴۱) معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۷. ۴۴۲) رجوع شود به کتاب «اسلام و ایران» از شهید مطهری. ۴۴۳) همان. ۴۴۴) همان. ۴۴۵) الشيعة و الخوارج، ص ۲۴۱. ۴۴۶) العقيدة و الشريعة فی الاسلام، ص ۲۰۴. ۴۴۷) الحضارة الاسلامیة، ج ۱، ص ۱۰۲. ۴۴۸) دراسات فی الفرق و العقائد، ص ۲۶. ۴۴۹) الامام جعفر الصادق علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳. ۴۵۰) الدولة العربیة، ص ۱۲۷. ۴۵۱) فجر الاسلام، ص ۹۱. ۴۵۲) سیدمحسن امین عاملی، اقناع اللائم، ص ۳۵۶. ۴۵۳) ر. ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۸؛ کامل ابن اثیر، حوادث سنه ۳۰، ص ۳۶ و... ۴۵۴) التنبيه والرد على اهل الاهواء و البدع، ص ۲۵. ۴۵۵) نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ص ۱۸. ۴۵۶) المذاهب الاسلامیة، ص ۴۶. ۴۵۷) الشيعة و السنه، ص ۲۴. ۴۵۸) اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۷۸. ۴۵۹) الفرق بین الفرق، ص ۲۳۴، الفصل، ج ۵، ص ۳۶. ۴۶۰) صحیفه الرياض.

از ۴۶۱ تا ۶۱۰

۴۶۱) تاریخ الاسلام السیاسی، ج ۱، ص ۳۵۸. ۴۶۲) موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۱، ص ۶۲۷. ۴۶۳) عبقریة عثمان. ۴۶۴) الفتنة الكبرى، ص ۱۳۲. ۴۶۵) همان، ص ۱۳۴. ۴۶۶) پیشین. ۴۶۷) الفتنة الكبرى، ص ۱۳۳. ۴۶۸) همان، ص ۱۳۳، به نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۴. ۴۶۹) الفتنة الكبرى، ج ۲، ص ۹۸، چاپ دار المعارف مصر. ۴۷۰) الخلافة و نشأة الاحزاب الاسلامیة، ص ۱۵۳. ۴۷۱) پیشین، ص ۱۵۵. ۴۷۲) صحیفه الرياض، ۹ ربیع الاول ۱۴۱۸ هجری، ریاض. ۴۷۳) صحیفه «المسلمون»، ۴ جمادی الاول ۱۴۱۸ هجری، ریاض. ۴۷۴) پیشین. ۴۷۵) محمد بن عبدالحی شعبان، صدر الاسلام و الدولة الامویة. ۴۷۶) هاشم جعیط، جدلیة الدین و السياسة فی الاسلام المبکر، ص ۷۵. ۴۷۷) احمد لواسانی، نظرات فی تاریخ الادب، ص ۳۱۸. ۴۷۸) سیدمرتضی عسکری، عبدالله بن سبا و اساطیر اخرى. ۴۷۹) ابراهیم محمود، ائمة و سحره، ص ۱۹۲. ۴۸۰) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۰. ۴۸۱) هلابی، عبدالله بن سبا، دراسة للروایات التاريخية عن دوره فی الفتنة، ص ۷۱. ۴۸۲) وعاظ السلاطین، ص ۲۷۴ - ۲۷۸، به نقل از کتاب «الصلة بین التصوف و التشيع»، ج ۱، ص ۳۶. ۴۸۳) الصلة بین التصوف و التشيع، ج ۱، ص ۸۹. ۴۸۴) الیمین و اليسار فی الاسلام، ص ۹۵. ۴۸۵) رجال کشی، ج ۱، ص ۳۲۳. ۴۸۶) همان. ۴۸۷) همان. ۴۸۸) رجال طوسی رحمه الله، باب اصحاب علی علیه السلام، رقم ۷۶. ۴۸۹) خلاصة الاقوال، ص ۲۳۶. ۴۹۰) رجال ابی داود، ص ۲۵۴. ۴۹۱) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۸. ۴۹۲) تاریخ مدینة دمشق، حوادث سال ۳۰ تا ۳۶ هجری. ۴۹۳) ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۲۲ - ۱۲۸. ۴۹۴) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵. ۴۹۵) مجله الازهر، ج ۲۴، ص ۲۱۰، سال ۱۳۷۲. ۴۹۶) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۳. ۴۹۷) تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۵۹، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷۰. ۴۹۸) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷۰، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۲. ۴۹۹) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۷۵، لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۷۶، رقم ۴۱۰۰. ۵۰۰) الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۴. ۵۰۱) لباب الانساب، ج ۱، ص ۴۹. ۵۰۲) جمهرة الانساب، ص ۱۹۹. ۵۰۳) حسن بن فرحان مالکی، نحو انقاذ التاريخ الاسلامی. ۵۰۴) الاصابة، ج ۳، ص ۲۳۰. ۵۰۵) الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۵۲. ۵۰۶) الکاشف، ج ۱، ص ۳۷۱. ۵۰۷) تحذیر العبقری من محاضرات الخضری، ج ۱، ص ۲۷۵. ۵۰۸)

همان، ج ۱، ص ۲۷۲. ۵۰۹) ضعیف سنن الترمذی، ص ۵۱۹. ۵۱۰) اکرم عمری، السیره النبویه الصحیحه، ج ۱، ص ۳۹. ۵۱۱) میزان الاعتدال، الکامل فی الضعفاء، ترجمه شعیب. ۵۱۲) نحو انقاذ التاریخ الاسلامی، ص ۷۷. ۵۱۳) رجوع شود به کتاب: عبدالله بن سبا، خمسون و مائه صحابی مختلق، از علامه عسکری. ۵۱۴) رجوع شود به تاریخ طبری، تاریخ ابن عساکر، و... در قصه بعث لشکر اسامه. ۵۱۵) تاریخ طبری، حوادث سال ۱۲. ۵۱۶) همان، حوادث سال ۱۵. ۵۱۷) همان. ۵۱۸) همان، حوادث سال ۱۱، تاریخ ذهبی، ج ۱، ص ۳۴۱، تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۹. ۵۱۹) رجوع شود به کتاب عبدالله بن سبا، علامه عسکری، ج ۲، تحت عنوان: (انتشار الاسلام بالسيف فی احادیث سيف). ۵۲۰) ابن قتیبه، المعارف، ص ۶۲۳. ۵۲۱) هلابی، عبدالله بن سبا، ص ۱۳. ۵۲۲) الغدير، ج ۸، ص ۳۲۷. ۵۲۳) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۷، ص ۶۶. ۵۲۴) سوره اعراف، ایه ۲۰. ۵۲۵) سوره قصص، ایه ۳۸. ۵۲۶) رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق، باب ۱۲۵. ۵۲۷) رجوع شود به شیعه شناسی، بحث عدالت صحابه. ۵۲۸) الدوله الاسلامیه والمعارضه، ص ۴۵. ۵۲۹) ادریس الحسینی، لقد شیعنی الحسین علیه السلام، ص ۷۹ - ۸۰. ۵۳۰) ابن عبدالبر، الاستیعاب، ترجمه ابوذر. ۵۳۱) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۳۱۶. ۵۳۲) حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۵۶. ۵۳۳) اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۸۷. ۵۳۴) صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۳، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰. ۵۳۵) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹، شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۲۳۹. ۵۳۶) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۵. ۵۳۷) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴، حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۱. ۵۳۸) الاصابه، ج ۲، ص ۵۱۲. ۵۳۹) الاصابه، ج ۲، ص ۵۱۲. ۵۴۰) تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۷۰. ۵۴۱) ابن قیم جوریه، الصواعق المرسله، ص ۱۰. ۵۴۲) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۲۳۷. ۵۴۳) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۶. ۵۴۴) الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۳. ۵۴۵) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۶. ۵۴۶) السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۸۷. ۵۴۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۱۸ و... ۵۴۸) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۰۸، حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۲۶. ۵۴۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۱۵. ۵۵۰) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۹ - ۴۳. ۵۵۱) سوره مائده، ایه ۳۳. ۵۵۲) الغدير، ج ۹، ص ۳۰۲ - ۳۰۳. ۵۵۳) التفكير الفلسفی فی الاسلام، ص ۱۷۶. ۵۵۴) همان. ۵۵۵) مقدمه کتاب عبدالله بن سبا، ص ۱۸. ۵۵۶) تاریخ التشريع الاسلامی. ۵۵۷) تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۹. ۵۵۸) مجله رساله الثقلین، شماره ۲، سال اول ۱۴۱۳ هجری، ص ۲۵۲. ۵۵۹) فی سبیل الوحده الاسلامیه. ۵۶۰) نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳. ۵۶۱) عسکری، عبدالله بن سبا، ج ۱، ص ۱۳. ۵۶۲) مع رجال الفكر فی القاهره، ص ۴۰. ۵۶۳) المقالات و الفرق، ص ۲۰. ۵۶۴) مجله «تراثنا» شماره ۱، سال اول ۱۴۰۵، ص ۲۹ - ۵۱. ۵۶۵) رجال نجاشی، ص ۱۷۷. ۵۶۶) المقالات و الفرق، ص ۲۰. ۵۶۷) هلابی، عبدالله بن سبا، ص ۴۰. ۵۶۸) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۷. ۵۶۹) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۷. ۵۷۰) وغاز السلاطین ص ۲۷۴ - ۲۷۸ به نقل از کتاب (الصله بین التصوف والتشیع) ج ۱ ص ۳۶. ۵۷۱) نشاء الفكر الفلسفی فی الاسلام، ج ۲ ص ۲۷. ۵۷۲) تاریخ طبری، ج ۳ ص ۳۷۹. ۵۷۳) المقالات و الفرق، ص ۲۰. ۵۷۴) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳. ۵۷۵) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۸۷. ۵۷۶) الاصابه، ج ۵، ص ۷۸. ۵۷۷) الاصابه، ج ۵، ص ۷۸. ۵۷۸) البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۳۰۰. ۵۷۹) لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۸۴. ۵۸۰) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳، به نقل از عبدالله بن سبا، عسکری، ج ۲، ص ۳۲۱. ۵۸۱) صدوق، الاعتقادات، ص ۳۹. ۵۸۲) الفصیل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۹۰، ۲۷۴، و ج ۵، ص ۳۶، ۴۶. ۵۸۳) انساب الاشراف، ص ۳۷۲، المقالات و الفرق، ص ۲۰. ۵۸۴) عبدالله بن سبا، سلیمان عوده، ص ۳۹. ۵۸۵) بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۱، و ج ۷۵، ص ۱۴۶. ۵۸۶) نعمانی، کتاب «الغیبه»، ص ۲۱۲. ۵۸۷) بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۵۳. ۵۸۸) امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۲. ۵۸۹) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۲. ۵۹۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰. ۵۹۱) شعب الایمان، ج ۴، ص ۲۸۸. ۵۹۲) دارقطنی، جزء ۲۳، از حدیث ابی طاهر، ص ۵۲. ۵۹۳) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۸. ۵۹۴) سوره ذاریات، ایه ۲. ۵۹۵) تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۲۲، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۹. ۵۹۶) اختیار معرفه الرجال، ص ۱۰۶. ۵۹۷) اختیار معرفه الرجال، ص ۱۰۸، ۳۰۵. ۵۹۸) همان. ۵۹۹) همان. ۶۰۰) پیشین. ۶۰۱) بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۱۳. ۶۰۲) ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۲۷. ۶۰۳) رجال علامه حلی، ص ۲۳۷. ۶۰۴) اختیار معرفه

الرجال، ترجمه ابن سبا. ۶۰۵) الحدائق الناضرة، ج ۸، ص ۵۱۱. ۶۰۶) ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۵، ص ۴۶. ۶۰۷) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۵. ۶۰۸) بداية المجتهد، ج ۲، ص ۲۹۵. ۶۰۹) کافی، ج ۷، ح ۱۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۸، ح ۷. ۶۱۰) کافی، ج ۷، ص ۲۵۶، ح ۳، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۷، ح ۴.

از ۶۱۱ تا ۷۷۰

۶۱۱) کافی، ج ۷، ص ۲۵۶، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۹، ح ۱۰. ۶۱۲) عبدالله فیاض، تاریخ الامامیه، ص ۳۸ - ۴۷. ۶۱۳) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۶. ۶۱۴) همان کتاب، ج ۳، ص ۶۲. ۶۱۵) همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۱. ۶۱۶) دیوان الامام الشافعی، ص ۳۸. ۶۱۷) همان کتاب، ص ۷۴. ۶۱۸) الغدير، ج ۱، ص ۱۴۵ و شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۳۷۷، و تذکرة الخواص، ص ۶۲ و... ۶۱۹) رجوع کنید به «الغارات» ص ۶۶ - ۶۷. ۶۲۰) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶. ۶۲۱) نهج البلاغه، نامه ۲۵. ۶۲۲) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱. ۶۲۳) الفتوح، ج ۵، ص ۲۶۸. ۶۲۴) صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، فقره ۵۶. ۶۲۵) کافی، ج ۱، ص ۳۹۹. ۶۲۶) همان، ج ۱، ص ۳۹۹. ۶۲۷) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹. ۶۲۸) رجوع شود به تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۸. ۶۲۹) عمدة الطالب، ص ۱۰۱. ۶۳۰) مقاتل الطالبیین، ص ۱۵۹. ۶۳۱) اثار العباد و اخبار العباد، ص ۴۵۳. ۶۳۲) احسن التقاسیم، ج ۲، ص ۵۴۷. ۶۳۳) البداية و النهاية، ج ۸، ص ۵۴. ۶۳۴) الموافقات، ص ۱۳۴، و اثار الجاحظ، ص ۲۰۵. ۶۳۵) اخبار الطوال، ص ۲۳۵. ۶۳۶) الصله بین التشیع و التصوف، ص ۴۳. ۶۳۷) مختصر البلدان، ص ۱۷۱. ۶۳۸) الصلة بین التشیع و التصوف، ص ۴۳. ۶۳۹) همان، ص ۲۲۵. ۶۴۰) حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۳. ۶۴۱) رجال کشی، ص ۱۶۵. ۶۴۲) الصلة بین التشیع و التصوف، ص ۲۵۵. ۶۴۳) وعاظ السلاطین، ص ۲۹۷. ۶۴۴) تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۴۶. ۶۴۵) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۴، و اخبار الطوال، ص ۲۲۴ و الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۰. ۶۴۶) همان، ج ۲، ص ۲۰۲. ۶۴۷) الصلة بین التشیع و التصوف، ص ۹۶. ۶۴۸) شرح نهج البلاغه، از ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۴۴. ۶۴۹) الامام الصادق علیه السلام، از ابوزهره، ص ۱۱۱. ۶۴۹) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۹۷. ۶۵۰) مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۲. ۶۵۱) نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۱۹. ۶۵۲) همان، ص ۱۹. ۶۵۳) همان، ج ۱، ص ۲۷۸. ۶۵۴) همان، ج ۲، ص ۵۵. ۶۵۵) پیشین، ج ۵، ص ۳۶۲. ۶۵۶) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۴۷. ۶۵۷) محمد علی متوکل، دخلنا التشیع سجّدا، ص ۴۰. ۶۵۸) عبد المنعم حسن، بنور فاطمة اهتدیت، ص ۲۱۰. ۶۵۹) محمد تیجانی سماوی، کل الحلول عند ال الرسول صلی الله علیه و اله، ص ۱۳۶. ۶۶۰) عبد المنعم حسن، بنور فاطمة اهتدیت، ص ۲۰۹. ۶۶۱) یاسین معیوف بدرانی، یا لیت قومی یعلمون، ص ۳۴. ۶۶۲) مجله المنبر، شماره ۱۱. ۶۶۳) پیشین، ج ۳، ص ۱۲۷. ۶۶۴) بنور فاطمة اهتدیت، ص ۶۰. ۶۶۵) همان، ص ۶۱. ۶۶۶) المتحولون، ج ۱، ص ۱۲۳. ۶۶۷) سید محسن امین، اقناع اللائم، ص ۳۵۶. ۶۶۸) ادب الطف، ج ۱، ص ۱۹. ۶۶۹) دور المنبر الحسینی فی التوعية الاسلامیة، دکتر مقدسی، ص ۱۱۲ و ۱۱۳. ۶۷۰) منهج فی الانتماء المذهبی، صائب عبد الحمید، ص ۳۱ و ۳۲. ۶۷۱) لقد شیعی الحسین علیه السلام، ادريس مغربی، ص ۶۳-۶۵. ۶۷۲) همان، ص ۲۹۷. ۶۷۳) پیشین، ص ۳۰۳. ۶۷۴) لقد شیعی الحسین علیه السلام، ص ۳۱۳-۳۱۵. ۶۷۵) انگاه هدایت شدم، ص ۹۶-۹۸. ۶۷۶) کربلاء، الثورة و الماساة، احمد حسین یعقوب، ص ۷-۸. ۶۷۷) به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱. ۶۷۸) صالح الوردانی، اهل السنة شعب الله المختار، ص ۵ - ۶. ۶۷۹) صالح الوردانی، الكلمة و السیف، ص ۱۵. ۶۸۰) مجله المنبر، شماره ۲۲. ۶۸۱) صالح الوردانی، الخدعة. ۶۸۲) المتحولون، ج ۳، ص ۹۰. ۶۸۳) محاضرات عقائدية، ص ۱۷ - ۱۸. ۶۸۴) محمد مرعی انطاکی، لماذا اخترت مذهب الشيعة، ص ۵۱. ۶۸۵) محمد تیجانی، لاكون مع الصادقین، ص ۴۴. ۶۸۶) همان، ص ۲۴. ۶۸۷) محمد کثیری، السلفية، ص ۶۶۸. ۶۸۸) همان، ص ۶۱۵ - ۶۱۶. ۶۸۹) المتحولون، ج ۳، ص ۸۶ و ۸۷، به نقل از صالح الوردانی. ۶۹۰) همان، ج ۳، ص ۱۱۳. ۶۹۱) پیشین، ج ۳، ص ۱۱۷. ۶۹۲) همان. ۶۹۳) المتحولون، ج ۱، ص ۷۰۹. ۶۹۴) ثم اهتدیت، ص ۲۰۴. ۶۹۵) یاسین بدرانی، یا لیت قومی یعلمون، ص ۶۴. ۶۹۶) محمد تیجانی سماوی، اعرف الحق، ص

۱۴. ۶۹۷) ادريس الحسيني، لقد شيعني الحسين عليه السلام، ص ۲۶. ۶۹۸) صالح الورداني، الخدعة، ص ۶۹. ۶۹۹) مجله المنبر. ۷۰۰) نظرات في الكتب الخالدة، ص ۳۳. ۷۰۱) عبدالله بن سبا، ج ۱، ص ۱۳. ۷۰۲) مع رجال الفكر في القاهرة، ص ۴۰. ۷۰۳) طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۹. ۷۰۴) صحيح بخارى، باب مرض النبي صلى الله عليه واله، ج ۵، ص ۱۳۹. ۷۰۵) البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۱۴. ۷۰۶) صحيح بخارى، كتاب الحدود، باب لا يرحم المجنون و المجنونة. ۷۰۷) ارشاد السارى في شرح صحيح بخارى، ج ۱۴، ص ۲۵۸ و ۲۵۹. ۷۰۸) سورة شعراء، ايه ۲۱۴. ۷۰۹) تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳؛ كامل ابن اثير، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱. ۷۱۰) تفسير طبرى، ج ۱۹، ص ۷۵. ۷۱۱) تفسير ابن كثير، ج ۵، ص ۲۳۱؛ تاريخ ابن كثير، ج ۲، ص ۳۸. ۷۱۲) حياة محمد صلى الله عليه واله، ص ۱۴۲، چاپ سيزدهم. ۷۱۳) الجواهر و اليواقيت، ج ۲، ص ۱۴۳، طبع سال ۱۳۷۸ هجرى. ۷۱۴) الفتوحات المكيه، ج ۳، ص ۳۲۷. ۷۱۵) سورة مائده، ايه ۳. ۷۱۶) تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۳۵، چاپ المكتبة الحيدريه، سال ۱۳۸۳ هجرى. ۷۱۷) تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۴۳، چاپ دارالصادر. ۷۱۸) كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴، رقم ۳۸۶۶۲. ۷۱۹) الصواعق المحرقة، ص ۱۶۳. ۷۲۰) الصواعق المحرقة، ص ۷۴. ۷۲۱) دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۶۷. ۷۲۲) صحيح بخارى، ج ۵، ص ۲۰۶ و ۲۰۷. ۷۲۳) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶. ۷۲۴) المستوفى في اسماء المصطفى، مخطوط. ۷۲۵) سير اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۳۸۹. ۷۲۶) بغية الوعاة، ج ۲، ص ۲۱۸. ۷۲۷) محمد كثيرى، السلفيه، ص ۷۱۲. ۷۲۸) پيشين، ص ۶۷۸. ۷۲۹) همان، ص ۶۸۱. ۷۳۰) محمد تيجانى، فاسالوا اهل الذكر، ص ۳۱۷. ۷۳۱) تيجانى، الشيعة هم اهل السنة، ص ۶۳ - ۶۴. ۷۳۲) روزنامه المبلغ الرسالى، ۲۷ صفر ۱۴۱۹ هجرى. ۷۳۳) اسعد وحيد قاسم، حقيقه الشيعة الاثنى عشرية، ص ۱۵. ۷۳۴) محمد گوزل حسن امدى، الهجرة الى الثقلين، ص ۲۰۴. ۷۳۵) سورة عنكبوت، ايه ۶۹. ۷۳۶) دكتور تيجانى، الشيعة هم اهل السنة، ص ۱۲. ۷۳۷) ياسين بدرانى، يا ليت قومى يعلمون، ص ۴۲. ۷۳۸) محمدعلى متوكل، و دخلنا التشيع سجدا، ص ۶۰. ۷۳۹) ياسين بدرانى، يا ليت قومى يعلمون، ص ۱۶۸. ۷۴۰) عبد المحسن سراوى، القطف الدانيه، ص ۱۶. ۷۴۱) معتصم سيد احمد، الحقيقه الضائعة، ص ۱۹۹. ۷۴۲) همان، ص ۲۰۰ - ۲۰۱. ۷۴۳) تيجانى سماوى، ثم اهتديت، ص ۱۶۹. ۷۴۴) سورة احزاب، ايه ۶۷. ۷۴۵) معتصم سيد احمد، الحقيقه الضائعة، ص ۳۲. ۷۴۶) ياسين معيوف بدرانى، يا ليت قومى يعلمون، ص ۴۸. ۷۴۷) طارق زين العابدين، دعوة الى سبيل المؤمنين، ص ۱۷ - ۱۸. ۷۴۸) هاشم ال قطيط، من الحوار الكشفت الحقيقه، ص ۳۲۲. ۷۴۹) صالح الوردانى، الخدعة، ص ۴۴. ۷۵۰) همان. ۷۵۱) صالح الوردانى، السيف و السياسة، ص ۲۰۳. ۷۵۲) صالح الوردانى، الخدعة، ص ۴ - ۵. ۷۵۳) ادريس حسيني، لقد شيعنى الحسين، ص ۱۹ - ۲۰. ۷۵۴) و دخلنا التشيع سجدا، محمدعلى متوكل، ص ۹. ۷۵۵) الحقيقه الضائعة، معتصم سيد احمد، ص ۳۰. ۷۵۶) لقد شيعنى الحسين، ادريس الحسينى، ص ۳۴۹. ۷۵۷) محمد مرعى انطاكى، لماذا اخترت مذهب الشيعة، ص ۴۹۰. ۷۵۸) ثم اهتديت، محمد تيجانى، ص ۱۲۲. ۷۵۹) همان، ص ۹۷. ۷۶۰) الشيعة هم اهل السنة، تيجانى، ص ۱۹. ۷۶۱) الحقيقه الضائعة، معتصم سيد احمد، ص ۱۰۹. ۷۶۲) و دخلنا التشيع سجدا، محمدعلى متوكل، ص ۵۶. ۷۶۳) ثم اهتديت، تيجانى، ص ۱۲۴. ۷۶۴) سورة بقره، ايه ۱۱۱. ۷۶۵) سورة مائده، ايه ۱۰۵. ۷۶۶) سورة زخرف، ايه ۷۸. ۷۶۷) سورة اعراف، ايه ۱۷. ۷۶۸) سورة سبا، ايه ۱۳. ۷۶۹) سورة بقره، ايه ۱۷۰، بنور فاطمة اهتديت، عبد المنعم حسن، ص ۵۵ - ۵۶. ۷۷۰) مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري، ص ۸۹، پاورقى.

از ۷۷۱ تا ۹۲۰

۷۷۱) الفرق بين الفرق بغدادى، ص ۲۱. ۷۷۲) مصباح المنير، فيومى، ماده «رفض». ۷۷۳) اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۱. ۷۷۴) مقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعري، ص ۸۹. ۷۷۵) هدى السارى، ابن حجر عسقلانى، ص ۳۳۳. ۷۷۶) ديوان الامام الشافعى، ص ۵۵. ۷۷۷) همان، ص ۱۳۷. ۷۷۸) اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۱. ۷۷۹) نصر بن مزاحم المنقرى، وقعة صفين، ص ۲۹. ۷۸۰) بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۰؛ اختصاص شيخ مفيد ۱۰۴ - ۱۰۵. ۷۸۱) تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۷۵، رقم ۵۶۱. ۷۸۲) سير اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۷۶،

رقم ۷۷. ۷۸۳) الکامل، ج ۱، ص ۳۱۹. ۷۸۴) سنن ابوداود، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۴۴۸۶. ۷۸۵) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳، ح ۳۱. ۷۸۶) تهذیب الکمال ج ۴ ص ۲۴۶ رقم ۷۶۶. ۷۸۷) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۰۸. ۷۸۸) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۹، کتاب صلاة المسافرين و قصرها. ۷۸۹) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۷۰، کتاب الطهارة باب وضوء النوم. ۷۹۰) تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۲۲. ۷۹۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۱۶، کتاب المناقب، ح ۳۶۸۰. ۷۹۲) تاریخ الثقات، ص ۸۸ رقم ۱۷۶. ۷۹۳) همان، ص ۹۱، رقم ۱۹۱. ۷۹۴) تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۳۰. ۷۹۵) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۰۰، کتاب الجنائز، ح ۹۶۹. ۷۹۶) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۲. ۷۹۷) الکاشف، ج ۱، رقم ۷۴۸. ۷۹۸) تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۶۸، رقم ۸۷۹. ۷۹۹) سنن ابوداود، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۰۳۶. ۸۰۰) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۱۲۰۸. ۸۰۱) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۰۰. ۸۰۲) الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۵۳۲، رقم ۲۲۰۸. ۸۰۳) المجروحین، ج ۱، ص ۲۱۸. ۸۰۴) سنن ابوداود، ج ۱، ص ۶۳، ح ۵۷۳. ۸۰۵) سنن ابن ماجه. ۸۰۶) سنن نسائی، ج ۱، ص ۱۸۹، کتاب الحيض. ۸۰۷) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، ح ۳۷۲۰. ۸۰۸) سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۲، رقم ۵۴. ۸۰۹) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۶، رقم ۱۶۲۷. ۸۱۰) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۴۱، رقم ۴۰. ۸۱۱) سنن ابوداود، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۹۰۸. ۸۱۲) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۷۲، رقم ۲۹۰۶. ۸۱۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۳۹۶. ۸۱۴) سنن نسائی، ج ۸، ص ۱۴۷. ۸۱۵) کتاب الثقات، ج ۴، ص ۱۷۹. ۸۱۶) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۹۸، رقم ۵۶۰. ۸۱۷) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹، ح ۱۵۳۶. ۸۱۸) الثقات، ج ۶، ص ۳۲۶. ۸۱۹) الکامل، ج ۳، ص ۱۰۴۸. ۸۲۰) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۰. ۸۲۱) ۸۲۲) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۳۳، ح ۲۴۴۹. ۸۲۳) الضعفاء الكبير، ج ۲، ص ۱۲۰، رقم ۵۹۸. ۸۲۴) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۲۳، رقم ۳۱۱۸. ۸۲۵) الکامل، ج ۳، ص ۱۱۸۶. ۸۲۶) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۸۷، رقم ۸۸. ۸۲۷) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۴، ح ۸۰۱. ۸۲۸) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۵۲، ح ۳۴۸۲. ۸۲۹) تهذیب الکمال ج ۱۲ ص ۵۲. ۸۳۰) کتاب المجروحین، ص ۳۳۲. ۸۳۱) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۱۲، باب علامة حبّ الله عزوجل. ۸۳۲) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۳۴، ح ۱۶۵. ۸۳۳) سنن ابوداود، ج ۲، ص ۱۲۷، ح ۱۶۷۱. ۸۳۴) سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۴. ۸۳۵) الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۸۸، رقم ۴۴۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۸۰؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۹۴، رقم ۸۰۱۱. ۸۳۶) تقریب التهذیب، رقم ۱۱۸؛ میزان الاعتدال، رقم ۴۱۴۹. ۸۳۷) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۲، کتاب التوحيد. ۸۳۸) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۳، ح ۳۶۲۶. ۸۳۹) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۱، ح ۱۴۶۸. ۸۴۰) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۰، رقم ۴۴۳. ۸۴۱) تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۲۴۴؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۵۷، رقم ۴۴۳۱. ۸۴۲) میزان الاعتدال، ترجمه ابن عبدالقدوس. ۸۴۳) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۸، باب ما ينهى من سب الاموات. ۸۴۴) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۹۵، ح ۲۲۱۲. ۸۴۵) تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۷۷. ۸۴۶) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۶، رقم ۵۰۵۱. ۸۴۷) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵. ۸۴۸) الجرح و التعديل، ج ۵، ص ۳۴۳، رقم ۱۶۱۹. ۸۴۹) کتاب الثقات، ج ۷، ص ۹۴. ۸۵۰) الضعفاء الكبير، ج ۳، ص ۳۴، رقم ۹۸۹. ۸۵۱) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۸۵، کتاب التوحيد. ۸۵۲) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۲۲۲. ۸۵۳) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۳۲، ح ۳۰۱۲. ۸۵۴) سنن نسائی، ج ۳، ص ۷۰، باب التهليل بعد التسليم. ۸۵۵) الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۴۰۰. ۸۵۶) الکامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۴۱۱. ۸۵۷) سير اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۵۷، رقم ۲۱۵. ۸۵۸) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۱، کتاب الايمان. ۸۵۹) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۷. ۸۶۰) سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۴۵۲. ۸۶۱) سنن ابن ماجه، ص ۲۷، ح ۷۰. ۸۶۲) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۷۴۲. ۸۶۳) الکامل، ج ۵، ص ۱۸۱۶ و ۱۸۱۴. ۸۶۴) سنن ابوداود، ج ۱، ص ۸۰، ح ۲۹۷. ۸۶۵) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۹، ح ۳۸۰۱. ۸۶۶) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۵۶. ۸۶۷) تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۳۸. ۸۶۸) الکامل، ج ۵، ص ۱۸۴۰. ۸۶۹) همان، ص ۱۸۴۵. ۸۷۰) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۵، ح ۱۷۸۹. ۸۷۱) سنن ابوداود، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۲۱۴۵. ۸۷۲) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۶، کتاب العلم، باب ۱۶. ۸۷۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶. ۸۷۴) میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۴، رقم ۵۹۸۶. ۸۷۵) کتاب الثقات، ج ۷، ص ۲۸۶. ۸۷۶) میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۴. ۸۷۷) صحیح مسلم،

ج ۳، ص ۱۱۷۸، ح ۹۸، کتاب البیوع. ۸۷۸) سنن ابوداوود، ج ۴، ص ۳۱۲، ح ۵۰۵۲. ۸۷۹) سنن نسائی، ج ۱، ص ۸۶، کتاب الطهارة. ۸۸۰) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۲۰، ح ۳۰۶۸. ۸۸۱) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۶۶. ۸۸۲) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۴۰، کتاب العلل. ۸۸۳) سنن ابوداوود، ج ۱، ص ۷۷. ۸۸۴) تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۹۳ و ۵۹۴. ۸۸۵) همان. ۸۸۶) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۶۸، رقم ۵۶۵. ۸۸۷) همان. ۸۸۸) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۱۴، ح ۲۳۲۹. ۸۸۹) سنن ابوداوود. ۸۹۰) تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۱۱۰؛ تاریخ الثقات، ص ۳۶۶، رقم ۱۲۷۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۹۹؛ الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۲۴۳. ۸۹۱) المعارف، ص ۶۲۴؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۰. ۸۹۲) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۴، کتاب الصلاة، باب التوجه نحو القبلة حيث كان. ۸۹۳) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۳۷۶. ۸۹۴) سنن ابوداوود، ج ۳، ص ۲۵، ح ۲۵۵۹. ۸۹۵) سنن نسائی، ج ۸، ص ۲۷۹، کتاب الاستعاذه، باب الاستعاذه من حر النار. ۸۹۶) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۹۹، ح ۲۵۷۲. ۸۹۷) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۱۹. ۸۹۸) الکاشف، ج ۲، ص ۳۶۰، رقم ۴۴۶۹. ۸۹۹) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴، رقم ۷؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۳۳، رقم ۱۴۷۶. ۹۰۰) سنن نسائی، ج ۷، ص ۲۸۳. ۹۰۱) تهذیب الکمال، ج ۲۵، ص ۱۹۰. ۹۰۲) الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۲۵۳، رقم ۱۳۸۵. ۹۰۳) التاريخ الکبیر، ج ۱، ص ۸۱، رقم ۲۱۲. ۹۰۴) میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۴۳، رقم ۷۵۰۸. ۹۰۵) سنن ابوداوود، ج ۲۵، ص ۱۸۷ و ۱۸۸، رقم ۵۲۰۸. ۹۰۶) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۹۶۶. ۹۰۷) سنن نسائی، ج ۸، ص ۴۲. ۹۰۸) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۱۳۸۷. ۹۰۹) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۷، رقم ۱۴۹۸. ۹۱۰) همان. ۹۱۱) همان. ۹۱۲) سنن ابوداوود، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۹۹۷. ۹۱۳) کتاب الثقات، ج ۵، ص ۴۵۵. ۹۱۴) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۹۳، رقم ۱۵۶۴. ۹۱۵) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۲۸، ح ۳۹۳۹. ۹۱۶) تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۲۶۳. ۹۱۷) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۴۰، رقم ۸۹۸۸. ۹۱۸) الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۳۱۱، رقم ۱۹۱۲. ۹۱۹) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۷، ح ۱۹۵۱. ۹۲۰) الکامل، ج ۷، ص ۲۵۲۴.

از ۹۲۱ تا ۱۰۴۰

۹۲۱) الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۳۰۶، رقم ۱۹۰۸. ۹۲۲) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۹، ح ۲۶۴۸. ۹۲۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۶، ح ۱۴۸۵. ۹۲۴) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۱. ۹۲۵) الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۳۶۲، رقم ۱۹۷۴. ۹۲۶) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۸۹، ح ۲۸۵۱. ۹۲۷) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۴، رقم ۳۵. ۹۲۸) تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۷، رقم ۹۱۸۰. ۹۲۹) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۸۸. ۹۳۰) الکامل، ج ۷، ص ۲۵۷۵. ۹۳۱) سنن ابوداوود، ج ۴، ص ۱۴۷، ح ۲۹۸۴. ۹۳۲) سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۶۳، کتاب الافتتاح، باب القراءة فی الظهر. ۹۳۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۴۲. ۹۳۴) العلل و معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۵۲، رقم ۵۸. ۹۳۵) الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۹۴. ۹۳۶) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۹۹. ۹۳۷) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۶، باب کتابه العلم. ۹۳۸) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۹، کتاب الایمان، ح ۷۸. ۹۳۹) سنن ترمذی، ج ۱، ص ۲۰۲، ابواب الطهارة، ح ۱۱۹. ۹۴۰) سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۸، کتاب الطهارة، باب التنزه عن البول. ۹۴۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵، ح ۴۱. ۹۴۲) تاریخ اسماء الثقات، ص ۳۵۷، رقم ۱۵۵۰. ۹۴۳) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۸۴. ۹۴۴) الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۴۵۸، رقم ۲۰۸۹. ۹۴۵) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۸۴. ۹۴۶) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۷۹، رقم ۹۹۰۳. ۹۴۷) سنن نسائی، به نقل از تهذیب الکمال، ج ۳۲، ص ۵۰۷. ۹۴۸) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۲۰، کتاب الطهارة و سننها، ح ۳۳۳. ۹۴۹) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۶۲، ح ۲۳۲۵. ۹۵۰) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۱۶، رقم ۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۶۳، رقم ۱۳۵۸. ۹۵۱) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۴۸، ح ۶۵۹. ۹۵۲) تهذیب الکمال، ج ۳۴، ص ۲۵. ۹۵۳) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۴۴، رقم ۱۰۳۵۷. ۹۵۴) المعارف، ص ۶۲۴؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۰. ۹۵۵) سنن ابوداوود، ج ۱، ص ۴۰، ح ۱۵۷. ۹۵۶) ابن ابی عاصم، السنه، ج ۲، ص ۴۷۵. ۹۵۷) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۵۲. ۹۵۸) ابن ابی عاصم، السنه، ج ۲، ص ۴۷۵. ۹۵۹) الاحادیث الموضوعه، ص ۳۸۰ - ۳۸۱. ۹۶۰) دکتر

قفاری، اصول مذهب الشیعه، بخش تاریخ شیعه. ۹۶۱) منهاج السنه، ج ۱، ص ۸. ۹۶۲) الدلائل ج ۶ ص ۵۴۸. ۹۶۳) منهاج السنه النبویه، ج ۱، ص ۶ - ۸. ۹۶۴) کتاب السنه، ج ۳، ص ۴۹۸. ۹۶۵) تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۴۰. ۹۶۶) تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۳۷، الضعفاء از عقیلی، ج ۲، ص ۳۴۵. ۹۶۷) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۳۷. ۹۶۸) تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۳۷. ۹۶۹) همان. ۹۷۰) التاریخ الکبیر، ج ۵، ص ۳۴۹، کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۶۱، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۵، ص ۴۷۰ و... ۹۷۱) تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۳۱. ۹۷۲) الفصل، ج ۴، ص ۱۶۷. ۹۷۳) بغدادی اصول الدین، ص ۲۸۴. ۹۷۴) شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۴۳. ۹۷۵) اصول الدین، ص ۲۸۵. ۹۷۶) صورتان متضادان ص ۱۲ - ۱۳. ۹۷۷) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳، کتاب الاماره، باب: «الناس تبع لقریش والخلافه لقریش». ۹۷۸) سوره نساء، ایه ۵۴. ۹۷۹) سوره بقره، ایه ۱۲۴. ۹۸۰) سوره طه، ایه ۲۹ و ۳۰. ۹۸۱) سوره بقره، ایه ۲۲۸. ۹۸۲) مغنی ابن قدامه، ج ۹، ص ۷۷. ۹۸۳) سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۴۲. ۹۸۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۴۶. ۹۸۵) سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۱۳، مسنداحمد، ج ۳، ص ۴۴۹ و... ۹۸۶) الانتصار، ص ۴۷. ۹۸۷) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۶۵. ۹۸۸) عقائد صدوق، ص ۳۰. ۹۸۹) التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳. ۹۹۰) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۰. ۹۹۱) سوره شعراء، ایه ۱۹۴. ۹۹۲) سوره بقره، ایه ۹۷. ۹۹۳) المقنعه، ص ۱۱۴. ۹۹۴) النهایه، ص ۸۴. ۹۹۵) السرائر، ج ۱، ص ۲۳۲. ۹۹۶) المذهب، ج ۱، ص ۹۵. ۹۹۷) الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۱۸۴. ۹۹۸) تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۲۶۳. ۹۹۹) مسائل کلامیه در ضمن کتاب الرسائل العشر، ص ۹۶. ۱۰۰۰) الرسائل العشر، ص ۹۷. ۱۰۰۱) النهایه، ج ۱، ص ۳۱۱. ۱۰۰۲) اعتقادات صدوق، ص ۷۰. ۱۰۰۳) اوائل المقالات، ص ۷۱. ۱۰۰۴) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۱۴. ۱۰۰۵) الفصول المهمه، ج ۱، ص ۴۴۳. ۱۰۰۶) المیزان، ج ۱۲، ص ۲۶۸. ۱۰۰۷) سوره شعراء، ایه ۱۹۳. ۱۰۰۸) مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۳. ۱۰۰۹) المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۶. ۱۰۱۰) سوره عمران، ایه ۷۵. ۱۰۱۱) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰۸، ح ۲. ۱۰۱۲) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۶۹۰، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹۳ و... ۱۰۱۳) سوره بقره، ایه ۲۳۶. ۱۰۱۴) تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۸۷ - ۲۸۸. ۱۰۱۵) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۲۳. ۱۰۱۶) همان، ص ۱۰۲۵. ۱۰۱۷) سوره مائده، ایه ۶. ۱۰۱۸) المعتمر، ج ۱، ص ۲۹۶. ۱۰۱۹) ریاض المسائل، ج ۱، ص ۳۵۹. ۱۰۲۰) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، ۴۰۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۳۰۷. ۱۰۲۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۰۴، شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۰۲. ۱۰۲۲) سوره عمران، ایه ۱۹. ۱۰۲۳) سوره بقره، ایه ۱۸۳. ۱۰۲۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۳، سنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۵۸. ۱۰۲۵) الکامل فی ضعف الرجال، ج ۲، ص ۲۸۴، تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۲۲، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۷. ۱۰۲۶) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۷. ۱۰۲۷) تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۷، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۶ و... ۱۰۲۸) ابوالحسن اشعری، الابانه، ص ۲۰. ۱۰۲۹) العقیده، ج ۲، ص ۷۶. ۱۰۳۰) شرح العقیده الواسطیه، ص ۱۶۲. ۱۰۳۱) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۳. ۱۰۳۲) بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۷، ح ۲۳. ۱۰۳۳) بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۹، ح ۲۹. ۱۰۳۴) تحف العقول، ص ۲۹۵. ۱۰۳۵) کافی، ج ۲، ص ۲۳۳. ۱۰۳۶) تحف العقول، ص ۳۰۳. ۱۰۳۷) کافی، ج ۲، ص ۷۳، ح ۱. ۱۰۳۸) کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۲۴. ۱۰۳۹) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۹، ح ۹۶. ۱۰۴۰) مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۹۵۳۰.

از ۱۰۴۱ تا ۱۱۵۶

۱۰۴۱) کافی، ج ۸، ص ۲۲۸، ح ۲۹۰. ۱۰۴۲) تحف العقول، ص ۳۰۲. ۱۰۴۳) کافی، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۵. ۱۰۴۴) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۳، ح ۶۹. ۱۰۴۵) کافی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۱۰. ۱۰۴۶) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۴، ح ۱۳. ۱۰۴۷) تحف العقول، ص ۳۸۰. ۱۰۴۸) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۴، ح ۱۳. ۱۰۴۹) پیشین. ۱۰۵۰) همان. ۱۰۵۱) تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۵. ۱۰۵۲) مشکاة الانوار، ص ۶۷. ۱۰۵۳) پیشین، ص ۱۸۰. ۱۰۵۴) بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۷، ح ۶۲. ۱۰۵۵) امالی صدوق، ص ۳۲۷، ح ۱۷. ۱۰۵۶) تحف العقول، ص ۴۸۸. ۱۰۵۷) سوره احزاب، ایه ۴۰. ۱۰۵۸) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۱، ح ۳۷۳۰. ۱۰۵۹) صحاح اللغة، ج ۳،

ص ۱۵۶. ۱۰۶۰) تاج العروس، ماده «شیع». (۱۰۶۱) لسان العرب، ماده «شیع». (۱۰۶۲) الشیعة فی المیزان، ص ۳۳. ۱۰۶۳) سوره توبه، ایه ۳۳. ۱۰۶۴) معجم مقاییس اللغة. (۱۰۶۵) سوره توبه، ایه ۴۸. ۱۰۶۶) سوره روم، ایه ۴۱. ۱۰۶۷) سوره مائده، ایه ۳. ۱۰۶۸) سوره نور، ایه ۵۵. ۱۰۶۹) منهاج السنة، ج ۳، ص ۴۴۵ - ۴۵۱. ۱۰۷۰) فوات الوفيات، محمد بن شاکر کتبی ج ۳، ص ۲۴۷. ۱۰۷۱) حوادث الجامعة و التجارب النافعة فی المائة السابعة، ابن فوطی، ص ۱۵۸. ۱۰۷۲) همان، ص ۱۵۷. ۱۰۷۳) الفخری فی الاداب السلطانیة، ابن طقطقی، ص ۲۳۵. ۱۰۷۴) العبر فی خبر من غیر، ذهبی، ج ۳، ص ۲۷۷، حوادث سال ۶۵۶. ۱۰۷۵) الوافی بالوفیات، صلاح الدین صفدی، ج ۱، ص ۱۷۹. ۱۰۷۶) تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۴۶۵. ۱۰۷۷) تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۶۶۲. ۱۰۷۸) البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۲۳۴، حوادث سال ۶۵۶. ۱۰۷۹) الفخری، محمد بن علی بن طباطبا، معروف به ابی الطقطقی، ص ۲۳۶. ۱۰۸۰) جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۰۷. ۱۰۸۱) همان، ص ۷۱۳. ۱۰۸۲) سلسله مؤلفات شیخ مفید، الفصول المختارة من العیون و المحاسن، ج ۲، ص ۲۹۶. ۱۰۸۳) الانساب، سمعانی، ج ۱، ص ۳۱۱. ۱۰۸۴) سوره ال عمران، ایه ۱۴۴. ۱۰۸۵) صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۵۱، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة. ۱۰۸۶) سوره بقره، ایه ۲۵۳. ۱۰۸۷) صحیح بخاری، ج ۸ ص ۱۵۱، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة. ۱۰۸۸) التاج الجامع للاصول ج ۵ ص ۳۷۹. ۱۰۸۹) مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۲۲، کتاب الفتن. ۱۰۹۰) صحیح مسلم ج ۶ ص ۵۳، کتاب الامارة. ۱۰۹۱) مسند احمد ج ۳ ص ۲۵، ۴۵، ۷۹. ۱۰۹۲) السنن الکبری، ج ۵ ص ۱۵۸. ۱۰۹۳) مسند ابی یعلی ج ۲ ص ۳۰۹. ۱۰۹۴) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۷۱ - ۲۷۲. ۱۰۹۵) البداية و النهاية ج ۷ ص ۳۰۹. ۱۰۹۶) المعجم الاوسط ج ۵ ص ۲۰۹، شعب الایمان، بیهقی ج ۵ ص ۳۲۷. ۱۰۹۷) الطرائف ص ۲۴۱، الیقین، سید بن طاووس ۴۷۳، بحار الانوار ج ۲۸ ص ۱۰، ح ۱۶. ۱۰۹۸) سنن ابی داود ج ۵ ص ۴، ح ۴۵۹۶، سنن ترمذی ج ۵ ص ۲۵، ح ۲۶۴۰، سنن ابنماجه ج ۲ ص ۱۳۲۱، ح ۳۹۹۱، مسند احمد ج ۲ ص ۳۳۲، مستدرک حاکم ج ۱ ص ۶۱، صحیح ابن حبان ج ۷ ص ۶۲ و... ۱۰۹۹) سنن ابی داود ج ۵ ص ۵، ح ۴۵۹۷، سنن دارمی ج ۲ ص ۱۵۸، ح ۲۵۲۱، مسند احمد ج ۴ ص ۱۰۲، مستدرک حاکم ج ۱ ص ۱۲۸ و... ۱۱۰۰) سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۲، السنة، ابن ابی عاصم ج ۱ ص ۳۲ ح ۶۳، مستدرک حاکم ج ۱ ص ۶ و... ۱۱۰۱) مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۷۹، مستدرک حاکم ج ۴ ص ۴۳۰ و... ۱۱۰۲) مجمع الزوائد، هیشمی ج ۷ ص ۳۲۳. ۱۱۰۳) سنن ترمذی ج ۵ ص ۲۶، ۴۱، کتاب الایمان. ۱۱۰۴) سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۲۲، السنة، ابن ابی عاصم ج ۱ ص ۳۲. ۱۱۰۵) السنة، ابن ابی عاصم ج ۱ ص ۳۴، المعجم الکبیر، طبرانی ج ۸ ص ۳۲۱. ۱۱۰۶) الشریعة، اجری ص ۱۷. ۱۱۰۷) المعجم الکبیر، طبرانی ج ۸ ص ۱۷۸، رقم ۷۶۵۹. ۱۱۰۸) مستدرک حاکم ج ۱ ص ۱۲۹. ۱۱۰۹) سلسله الاحادیث الصحیحه، البانی، ج ۱ ص ۴۰۳، حدیث ۲۰۳. ۱۱۱۰) تهذیب التهذیب ج ۶ ص ۱۷۳. ۱۱۱۱) المغنی فی الضعفاء، ذهبی ج ۱ ص ۳۶۳. ۱۱۱۲) الکافی الشاف، ص ۶۳، حدیث ۱۷. ۱۱۱۴) (۱۱۱۵) خصال، صدوق ص ۵۸۵. ۱۱۱۶) کفایة الاثر، خزاز قمی ص ۱۵۵. ۱۱۱۷) امالی، طوسی ص ۵۲۳، کافی، کلینی ج ۸ ص ۲۲۴ و... ۱۱۱۸) امالی، شیخ مفید ص ۲۱۳. ۱۱۱۹) کشف الغمة، اربلی ج ۱ ص ۳۲۸. ۱۱۲۰) خصال، صدوق ص ۵۸۴. ۱۱۲۱) تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۳۱. ۱۱۲۲) معانی الاخبار، صدوق ص ۳۲۳. ۱۱۲۳) بحار الانوار ج ۲۸ ص ۴. ۱۱۲۴) فیض الغدیر ج ۲ ص ۲۱. ۱۱۲۵) العلم الشامخ، مقبلی ص ۴۱۴. ۱۱۲۶) تقویة الایمان، محمد بن عقیل ص ۱۲۵. ۱۱۲۷) فیض القدیر ج ۲ ص ۲۷. ۱۱۲۸) نظم المتناثر ص ۴۵. ۱۱۲۹) الانوار النعمانیة ج ۲ ص ۲۱۳. ۱۱۳۰) السنة، عمرو بن ابی عاصم، ص ۴۶۷، حدیث ۹۹۵، با تحقیق البانی. ۱۱۳۱) الابانة ج ۱ ص ۲۲۹. ۱۱۳۲) الفصل، ابن حزم ج ۱ ص ۱۳۸. ۱۱۳۳) فتح القدیر، شوکانی ج ۲ ص ۵۹. ۱۱۳۴) مذاهب الاسلامیین، عبد الرحمن بدوی، ج ۱، ص ۳۴. ۱۱۳۵) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۱۰. ۱۱۳۶) صحیح بخاری، کتاب الفتن ج ۸ ص ۱۴۸ و... ۱۱۳۷) کشف الخفاء، عجولی، ج ۱ ص ۶۴ - ۶۵. ۱۱۳۸) الاحکام من اصول الاحکام ج ۵ ص ۶۴. ۱۱۳۹) سلسله الاحادیث الضعیفة، البانی، ج ۱ ص ۱۴۱. ۱۱۴۰) مغنی المحتاج، محمد شریینی ج ۴ ص ۲۱۳. ۱۱۴۱) علل الشرایع، صدوق ج ۱ ص ۸۵. ۱۱۴۲) مجمع الزوائد ج ۱۰ ص ۶۹. ۱۱۴۳) پیشین. ۱۱۴۴) میزان الاعتدال، ذهبی، ترجمه شماره ۵۳۸. ۱۱۴۵) سلسله الاحادیث

الصحيحه ج ۱ ص ۴۰۷، قسم اول. ۱۱۴۶) معانی الاخبار، صدوق ص ۱۵۵. ۱۱۴۷) الحوادث و البدع، ابوشامه، ص ۲۲. ۱۱۴۸) سوره زخرف، ایه ۷۸. ۱۱۴۹) صحيح مسلم ج ۱ ص ۹۰، كتاب الايمان، باب بيان ان الاسلام بدا غريبا... ۱۱۵۰) صحيح ترمذی ج ۵ ص ۶۲۱. ۱۱۵۱) الشمس المنيرة، صنعانی، نسخه خطی، استان قدس رضوی علیه السلام شماره ۱۷۰۶. ۱۱۵۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱. ۱۱۵۳) همان، ص ۱۴۹. ۱۱۵۴) صحيح بخاری، ج ۴، ص ۳۴۷، كتاب الاحکام، ج ۷۲۲۳ و... ۱۱۵۵) الصواعق المحرقة، ص ۹۶؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹ و جامع البيان، ج ۳۰، ص ۲۶۴. ۱۱۵۶) سوره اعراف، ایه ۱۸۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با ده ها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاه ها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ

تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شب: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

